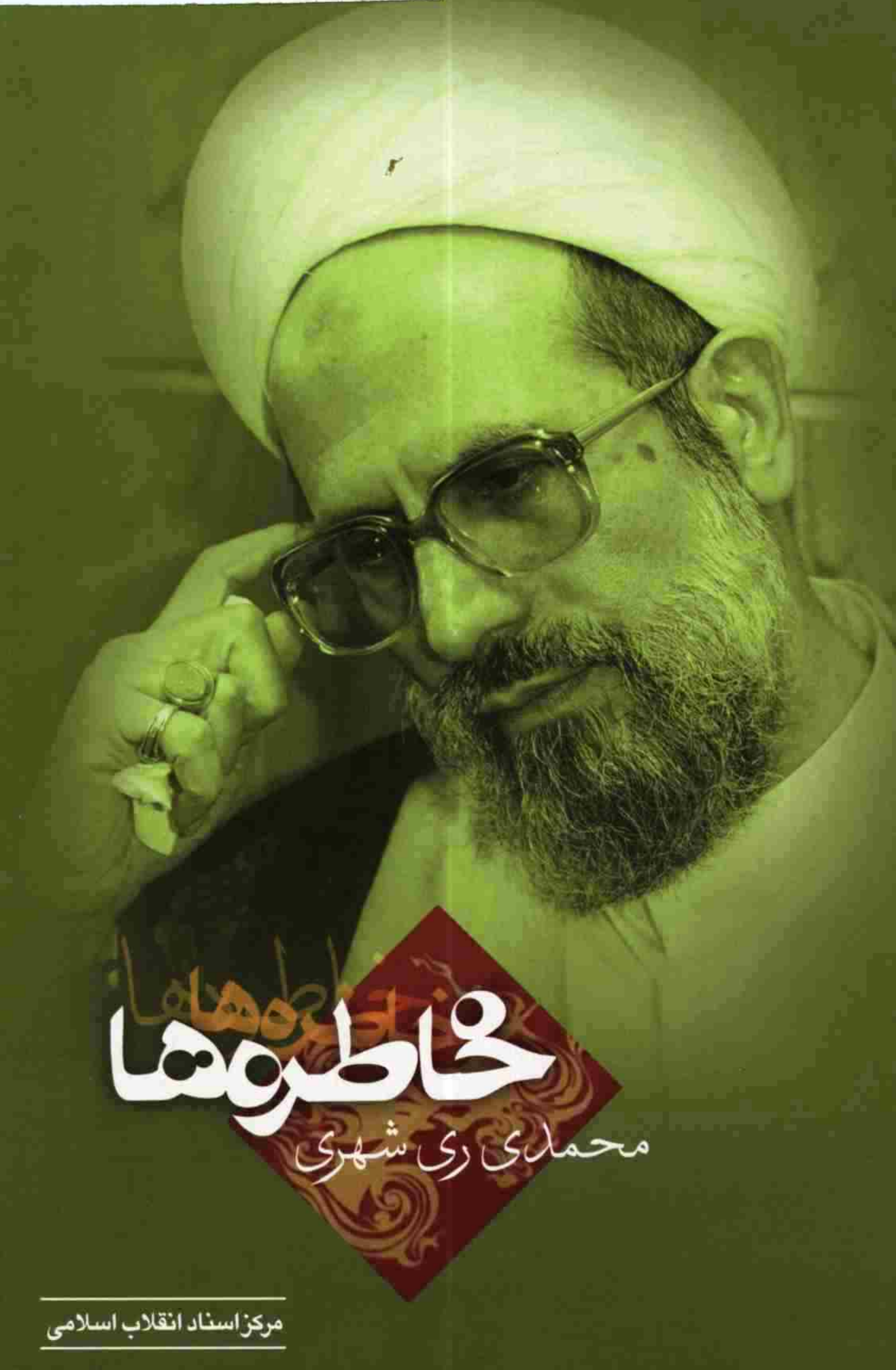


خاطره‌ها

محمدی ری شهری

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

محمدی ری‌شهری، محمد، ۱۳۲۵
خاطره‌ها/ محمد محمدی ری‌شهری.
تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.
۲ ج. ــ (انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۲۹۱.
خاطرات: ۴۴)
۳۴۰۰۰ ریال: (ج. ۱) ISBN 964- 8134- 85- 5
(دوره) ISBN 964- 8134- 86- 3
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
ج. ۱ (چاپ دوم: ۱۳۸۳): ۴۰۰۰۰ ریال.
۱. محمدی ری‌شهری، محمد، ۱۳۲۵ ــ خاطرات.
۲. ایران ــ تاریخ ــ انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷.
۳. ایران ــ تاریخ ــ جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸
الف. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ب. عنوان.
۹۵۵/۰۸۴۰۹۲ DSR ۱۶۷۰ /م ۳ آ ۳
۱۳۸۳
کتابخانه ملی ایران ۳۵۵۲ـ۸۳م

خاطره‌ها

(جلد اول)

انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

عنوان: خاطره‌ها (جلد اول)

تألیف: محمد محمدی ری‌شهری

ویراستار: مهناز میزبانی

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۸۳ **نوبت چاپ:** دوم، زمستان ۱۳۸۳

شمارگان: ۳۰۰۰ **قیمت:** ۴۰۰۰ تومان

حروف‌چینی و لیتوگرافی: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

چاپ و صحافی: چاپخانه مرکز اسناد انقلاب اسلامی

شابک: ۹۶۴-۸۱۳۴-۸۵-۵

ISBN: 964- 8134- 85- 5

شابک دوره: ۹۶۴-۸۱۳۴-۸۶-۳

ISBN: 964- 8134- 86- 3 (2. V.set)

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به میدان قدس، روبروی پمپ‌بنزین اسدی، پلاک ۲۰۹۴.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی. صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۳۸۹۶ تلفن: ۲۲۱۱۱۹۴ تلفکس: ۲۲۱۱۱۷۴

www.irdc.org

فهرست اجمالی مطالب

پیوست‌ها

مقدمه

تاریخ انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی مشحون از نقاط عطف مهمی است که هریک در درون خود مجموعه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌ها را دارد. در این کنش‌ها و واکنش‌ها که تحولات را شکل داده‌اند شخصیت‌های مختلفی حضور داشته و نقش اساسی را ایفا کرده‌اند و با واگویی نقش خود می‌توانند سازوکار شکل‌گیری، تداوم و پیامد تحولات را روشن سازند. جالب این‌که بسیاری از قضایای تاریخی ما به گونه‌ای است که اگر شخصیتی که در آن نقش ایفا کرده، آن را بیان نکند یا تا ابد به فراموشی سپرده خواهد شد و یا از آن تعابیر متعددی بدست داده خواهد شد و یا گروه‌ها و اشخاص ذی‌نفع یا کسانی (اعم از حقیقی و حقوقی) که پیامد قضیه به نفع آن‌ها نبوده است، آن را به دست تحریف خواهند سپرد.

تحولات انقلاب اسلامی و نقاط عطف آن نیز از همین دست است. با توجه به روحیه‌ی کم‌نگاری نیروهای مذهبی و حتی تسلط فرهنگ کم‌گویی بر اعضای آن‌ها درباره‌ی حوادث و وقایع تاریخی خطر نسیان، تعدد قرائت و تحریف در مورد حوادثی که نیروهای مذهبی نقش عمده در آن‌ها ایفا کرده است، به مراتب بیشتر است.

با این توصیف باید گفت که نگارش و انتشار خاطرات حجةالاسلام محمدی ری‌شهری از اهمیتی مضاعف برخوردار است؛ چراکه ایشان به لحاظ سمت‌های مهمی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مناصب حقوقی و امنیتی داشته‌اند از بسیاری زوایای پنهان و ناگفته‌ی تحولات مهم جمهوری اسلامی آگاهی داشته و دارند و بازگویی آن‌ها می‌تواند روایت واقعی را در اختیار دانش‌پژوهان قرار دهد و از میزان خطر تحریف بکاهد. از این نظر خاطرات ایشان حائز اهمیت و ذی قیمت است و قطعاً مورد توجه

صاحب‌نظران قرار خواهد گرفت.

در پایان از زحمات راوی محترم و کارکنان پرتلاش معاونت محترم انتشارات قدردانی می‌کنیم.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

پیشگفتار

بسته‌ی دام رنج و عنایم　　خسته‌ی درد فقر و غنایم
سفته دست کرب و بلایم　　خشک شاخی نه بر نی‌نوایم
چیستم؟ کیستم؟ از کجایم؟
سال‌ها در جهان زیستم من　　ره نبردم که خود کیستم من
چند پرسی ز من چیستم من؟　　نیستم، نیستم، نیستم من
کز عدم زی فنا می‌گرایم
سخت دردام تشویش مانده　　یک قدم پس یکی پیش مانده
خسته و زار و درویش مانده　　بینوا با دل ریش مانده
ای خدا ره سوی خود گشایم[۱]

کتابی که در برابر شما است، بازنویسی و تکمیل بخش اول خاطراتی است که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵ در فواصل مختلف، طی ۲۷ جلسه ضبط گردیده است، که همین جا از تلاش‌های همه‌ی دست‌اندرکاران این مرکز صمیمانه سپاسگزارم.

با عنایت به این‌که شماری از حوادث مهم و سرنوشت‌ساز دهه‌ی اول انقلاب و در دوران رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی (قدس سره) مانند: کودتای [پایگاه شهید] نوژه، توطئه‌ی قطب‌زاده، سلب صلاحیت مرجعیت از آقای شریعتمداری و مهم‌تر از همه، کشف باند خطرناک مهدی هاشمی و کنارگذاشته شدن آقای منتظری از قائم مقامی رهبری، ارتباط نزدیکی با مسؤولیت‌های این‌جانب داشته و از سوی دیگر، شایعات بی‌اساسی در مورد شماری از حوادث مذکور وجود دارد و هم‌اکنون که زنده‌ام مطالبی به من نسبت

---

۱. دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، ۵۲، ۵۴.

داده می‌شود که واقعیت ندارد، خاطرات این‌جانب در مورد حوادث مذکور، می‌تواند برای آگاهی نسل جوان و بخصوص پژوهشگران سودمند باشد. طبیعی است کسانی که در موارد اشاره شده، پیش‌داوری و موضع دارند، از انتشار این کتاب خرسند نخواهند بود و چه بسا این اقدام، به موضع‌گیری و تلاش آنان برای تحریف حقایق بینجامد.

باری، پیش از مطالعه‌ی این کتاب، نکاتی قابل توجه است:

۱ـ آن چه در این مجموعه آمده، به جز اسناد و مطالبی که از منابع خاصی نقل می‌شود، متکی بر حافظه‌ی این‌جانب است، از این رو از همه‌ی کسانی که اطلاعات بیشتری پیرامون این نوشتار دارند، تقاضا دارم که برای تکمیل آن‌چه احیاناً از ذهن یا قلم این‌جانب افتاده، مرا یاری دهند.

۲ـ نگارنده ادعا نمی‌کند که آن‌چه انجام داده و یا در حوزه‌ی مسؤولیت‌های او انجام گرفته، مصون از اشتباه و خطا است؛ اما می‌توانم بگویم به فضل خداوند متعال، تلاش داشته‌ام در حوزه‌ی مسؤولیتم عمداً کار خلافی انجام نشود.[۱]

۳ـ همکاران سابق این‌جانب در قوه‌ی قضائیه و در وزارت اطلاعات، خاطراتی آموزنده و زیبا از رعایت حقوق متهمان و دقت در رعایت ضوابط اسلامی و انسانی دارند که از افتخارات نظام جمهوری اسلامی است و برای پیشگیری از قیاس و تحلیل‌های نادرست و تحریف واقعیت‌ها، ثبت و ضبط آن‌ها ضروری است، شایسته است مرکز اسناد انقلاب اسلامی به این امر مهم، همت گمارد.

رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا اِنْ نَسینا اَوْ اَخْطَأْنا، وَاعْفُ عَنّا وَاغْفِرْلَنا،
وَ ارْحَمْنا اَنْتَ مَوْلانا، فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرين.

محمدی ری‌شهری
۱۳۸۲/۷/۱۱

---

۱. خاطره‌ی جالبی در این باره از امام خمینی (ره) دارم که ضمن بازگو کردن خاطرات مربوط به وزارت اطلاعات در جلد دوم «خاطره‌ها» خواهد آمد. (انشاءالله).

فصل اول

خانواده

نامم محمد و تاریخ تولدم چهارم آبان ۱۳۲۵ است. نخستین شهرتم در شناسنامه «درون‌پرور» بود، در اوایل طلبگی با درخواست خودم این شهرت به «محمدی نیک» تغییر یافت.

شهرت دیگرم که در شناسنامه‌ام نیست ولی اکنون به آن شناخته می‌شوم «ری شهری» است. انتخاب این شهرت بدان جهت بود که در آغاز قرابت سببی با آیت‌الله مشکینی، ایشان در نامه‌هایی که به من می‌نوشت، از این‌جانب با عنوان «ری شهری» یاد می‌کرد. بتدریج که ارتباطات اجتماعی من زیاد شد، به دلیل فراوان بودن شهرت «محمدی» برای معرفی کردن خود بخصوص در ارتباطات تلفنی، پسوند «ری شهری» را انتخاب کردم. در اولین تألیفم که «بحث‌هایی درباره‌ی خدا» نام داشت و در تاریخ ۱۳۹۱ هجری قمری، برابر با ۱۳۵۰ هجری شمسی منتشر شد، شهرتم پسوند «شاه عبدالعظیمی» داشت و در تألیفات بعدی نیز، از شهرت «ری‌شهری» استفاده کردم و در حال حاضر با این شهرت شناخته می‌شوم.

پدر

پدرم حاج اسماعیل محمدی نیک، رضوان‌الله تعالی علیه، ساکن شهر ری و متولد دهم دی‌ماه ۱۳۰۵ بود. شغل پدرم نانوایی بود. از کودکی به این کار اشتغال داشت، در سال‌های آخر عمرش مغازه‌ای در ولی‌آباد داشت. وی در بیست‌و نهم آذر ۱۳۶۷ در

حالی که می‌خواست از عرض خیابانی نزدیک مغازه‌اش عبور کند، به دلیل خطای راننده‌ی یک اتومبیل دچار سانحه شد و در جا، جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.

جدّم محمد درون پرور، طبق آن‌چه در شناسنامه‌ی اوست، در دوم مرداد ۱۲۶۵ در سمنان متولد شد و در بیستم آبان ۱۳۱۹ در شهرری از دنیا رفت و در قبرستان معروف به «سه دختران» واقع در شرق آستان مقدس حضرت عبدالعظیم (س) دفن شد.[۱]

مادر

مادرم بدرالسادات شکرابی، اصالتاً اهل شمیران تهران بود و نسبت ایشان به امام‌زاده‌ای که هم اکنون قبرش در شکراب[۲] زیارتگاه است می‌رسد و به‌همین مناسبت، نام خانوادگی آن‌ها شکرابی است.

او معلم قرآن به روش قدیم بود. خانه‌ی ما در عظیم آباد شهرری، مکتب خانه‌ی قرآن بود و بسیاری از دختران آن محل، نزد مادرم، قرآن آموختند. هم اکنون نیز افراد مختلفی نزد من می‌آیند که می‌گویند ما نزد ایشان قرآن آموختیم.

جدّ اعلایم ملا علی (رحمة الله علیه) اهل سمنان بود. از پدرم یا دیگری شنیدم که او هنگام تبعید مرحوم شیخ محمد تقی بافقی* به شهر ری، از نزدیکان ایشان بوده است. از

---

۱. متأسفانه قبر ایشان و همچنین قبر مادر بزرگم - سارا خاتون، که ایشان نیز در همین قبرستان دفن شده‌اند - مانند قبور بسیاری از اهل ایمان به کلی منهدم و هم‌اکنون قبرستان «سه دختران»، به پارک تبدیل شده است.

۲. شکراب دهی است در شمال تهران، آن سوی قلعه‌ی توچال، میان شهرستانک و آهار، آبی است بدین نام. (ر. ک. به: لغتنامه‌ی دهخدا)

* آیت‌الله شیخ محمد بافقی در سال ۱۳۳۹ قمری در بافق یزد در خانواده‌ای عالم متولد شد. وی تحصیلات خود را در حوزه‌ی علمیه‌ی یزد، مدرسه‌ی مصلی، آغاز کرد، دوره‌ی سطح را نزد آیت‌الله میرزا سیدعلی مدرس لب جندقی و اساتید آن حوزه به پایان رساند. در همین دوره تحت تعقیب نیروهای دولتی قرارگرفت و ناچار به نجف رفت. در آن‌جا نزد آیت‌الله سیدمحمدکاظم یزدی و آیت‌الله آخوند خواسانی و حاج سیداحمد کربلایی به مدت ۱۹ سال، تحصیلات فقه و اصول را به کمال رساند. پس از آن به قم مهاجرت کرد و به احیای حوزه‌ی علمیه‌ی قم پرداخت. وی تلاش فراوانی کرد که آیت‌الله حائری از اراک به قم مهاجرت نماید. آیت‌الله بافقی در جریان حضور خانواده‌ی رضاشاه در عید نوروز سال ۱۳۰۷ هـ ش بدون حجاب، علیه آنان دست به اعتراض زد. رضاشاه با یک گردان موتوریزه شخصاً به قم رفت و آیت‌الله بافقی را پس از ضرب و شتم دستگیر و به تهران منتقل کرد. وی پس از این‌که مدتی زندانی بود، به شهرری تبعید شد. کسانی که در شهرری از نزدیک با ایشان ←

نظر مذهبی، فردی بسیار متعهد و مقید به انجام فرایض مذهبی و از نظر مزاجی، قوی و سالم و از عمری نسبتاً طولانی برخوردار بود. دقیقاً نمی‌دانم چند سال عمر کرد، گویا هنگام وفات، قریب یکصد و سی سال داشته است. گفته می‌شد که در میان اولاد اجداد ما، معمولاً یک‌نفر از عمری طولانی برخوردار بوده است. اسامی آن‌ها و طول عمرشان که گاه به بیش از یکصد و پنجاه سال می‌رسید، در پشت جلد قرآنی که نزد یکی از اعمام ما بود، ثبت شده؛ ولی در حال حاضر اطلاعی از این قرآن در دست نیست.

مرحوم ملا علی، طبق شنیده‌هایم در حال خواندن قرآن از دنیا رفته است. رحمة الله علیه و برکاته و رضوانه.ایشان ظاهراً مدتی مسؤولیت زیارتگاه امام زاده ابوالحسن در نزدیکی شهرری را داشته است.

وضع زندگی خانوادگی

همانطور که قبلاً اشاره کردم، شغل پدرم نانوایی بود، البته مالک مغازه نبود بلکه به دو نفر اجاره می‌داد؛ یکی به صاحب ملک و یکی به آقای علی اسلامی که از ثروتمندان شهر ری بود و به دلیل ارتباطش با رژیم گذشته، جواز کسب چند نانوایی از جمله مغازه‌ی پدرم به نام او بود.

وضعیت معیشتی خانواده‌ی ما هم حکایت خود را دارد. پدرم در کودکی یتیم شد و از آن‌جا که تنها فرزند پسر خانواده بود، می‌بایست هزینه‌ی بازماندگان را تأمین کند. با عنایت به این‌که از پدر خود چیزی قابل ذکر به ارث نبرده بودند، طبیعتاً زندگی آن‌ها با مشقت همراه بود. جدم محمّد نیز زندگی مشقت باری داشته است، از پدر یا مادر بزرگم شنیدم که او در خانه‌ی برادرش اجاره‌نشین بود و به‌خاطر اختلافات خانوادگی، در شرایط رقت‌انگیزی به همراه مادر، از برادر جدا گردید.

جدّی بودن پدرم در کار و مراقبت و مدیریت مادر بزرگم، باعث شد که زندگی بازماندگان پدر با آبرومندی اداره شود و بتدریج که دوران کودکی را پشت سر

← آشنا بودند، خاطرات جالبی از کرامات این مرد بزرگ به یاد دارند که اگر جمع‌آوری شود بسیار مفید خواهد بود. سرانجام در سال ۱۳۶۵ ق در حال تبعید رحلت نمود، پیکر مطهرش را به قم منتقل و در کنار آیت‌الله حائری در حرم حضرت معصومه سلام‌الله علیها به خاک سپردند.

می‌گذاشت، آماده‌ی تشکیل خانواده شود. ظاهراً پس از ازدواج، خانه‌ی کوچکی در انتهای عظیم‌آباد شهر ری ـ که آن روزها سر کوره‌ها نامیده می‌شد[۱] ـ ساخت.

این خانه که دیوارهای آن عمدتاً از خشت بود و سقف آن با حصیر و تیر چوبی پوشیده شده بود، سه اطاق داشت که یکی در اختیار پدرم بود که با همسر و مادر و فرزندان در آن زندگی می‌کردند، اطاق دوم در اختیار عمه‌ام ـ عذرا خانم رحمة الله علیها ـ و سومی در اختیار عمه‌ی دیگرم خدیجه خانم بود که در آن زندگی می‌کردند. خانه‌ی کوچک ما که سه خانواده را در خود جای داده بود، مکتب خانه‌ی قرآن نیز بود![۲]

پدرم در کودکی به مدرسه نرفته بود، ولی به‌طور خصوصی قرآن را آموخته بود و قرآن و دعاها را به نسبت، خوب می‌خواند. او از نظر اخلاقی قدری تند و عصبانی مزاج بود، لیکن از مرز شرع تجاوز نمی‌کرد. مقید به واجبات و مستحبات بود و تا آن‌جا که به یاد دارم، اهل تهجد بود. صاف و صادق بود و دوز و کلک بلد نبود. راستی و درستی چنان برای او ملکه شده بود که حقیقتاً نمی‌توانست دروغ بگوید و کج برود. همه‌ی کسانی که با او معاشرت داشته‌اند او را با این ویژگی‌ها می‌شناسند.

او به اهل بیت عصمت و طهارت خیلی علاقه داشت، در مجالس ذکر مصیبت آن‌ها، منقلب می‌شد و بسیار گریه می‌کرد، گویا این خصوصیت را از مادر به ارث برده بود.[۳] او روحانیون را بسیار دوست داشت.

شاید پنج، شش سال بیشتر نداشتم که یک شب، دیدم تعدادی عمامه به سر، وارد خانه‌ی ما شدند، همان خانه‌ی کوچکی که سه اطاق بیشتر نداشت و ما همگی در یک اطاق آن زندگی می‌کردیم و دو عمه‌ام در دو اطاق دیگر، معلوم شد این آقایان گویا منتظر اتوبوس بوده‌اند که به قم بروند، ماشین پیدا نکرده‌اند و پدرم به آن‌ها تعارف کرده، به منزل آورده بود؛ ولی چون جا نداشتیم اطاقی را که به عنوان انباری از آن استفاده می‌شد

---

۱. این نام به‌خاطر آن بود که اطراف این محله، کوره‌های آجرپزی بود. آثار یکی از آن‌ها در نزدیکی منزل ما تا ایامی که نگارنده به دبستان می‌رفت، باقی بود.

۲.در حال حاضر قسمتی از این خانه ضمیمه‌ی مسجد امام حسن علیه السلام شده است و شاید این پاداش زمینی است که روزی در آن، کودکان محله قرآن فرا می‌گرفتند.

۳.گفته می‌شد که مادرش سارا خاتون در مجالس عزاداری چنان می‌گریست که حضور او در مجالس عزاداری از این راه قابل تشخیص بود.

در آن شب مورد استفاده قرار دادیم.

پدرم از هر فرصتی برای شرکت در مجالس موعظه، ذکر مصیبت و دعا استفاده می‌کرد، سخنان واعظ را با دقت گوش می‌کرد و آن‌چه را فرا گرفته بود، برای ما در منزل بازگو می‌کرد.

اواز ارتباط خود با روحانیت و آشنایی خود با مسائل مذهبی، چنین می‌گفت:

«برای خواندن نماز ـ ظاهراً ـ به مسجد روبروی حرم حضرت عبدالعظیم (س) رفته بودم و مرحوم شیخ عبدالرحیم کنی بر فراز منبر، مردم را موعظه می‌کرد. به سخن او گوش دادم دیدم حرف‌های خوبی می‌زند. علاقمند شدم که در مجالس شرکت کنم. پس از آشنا شدن با مسألهٔ خمس، برای خود سال وجوهات شرعیه قرار دادم و چیزی نگذشت که با مرحوم حاج آقا حسین اثنی عشری، مؤلف تفسیر اثنی عشری، آشنا شدم و پس از آشنایی با ایشان، ارتباطم را با مرحوم کنی قطع کردم.»

مرحوم حاج آقا حسین اثنی عشری فردی زاهد، مخلص و متعهد بود، او برای گذراندن زندگی نه تنها چیزی از کسی نمی‌گرفت، بلکه در خانه‌ی هیچ کس چیزی نمی‌خورد و در جلساتی که معمولاً در منازل برگزار می‌شد، حتی یک فنجان آب جوش هم نمی‌خورد. او نان بازار را نمی‌خورد، به یاد دارم که برای طبخ نان، خمیر آن را به مغازه‌ی پدرم می‌آورد.

ایشان از شنیدن و دیدن ناهنجاری های اجتماعی و منکرات بشدت عصبانی می‌شد. در امر به معروف و نهی از منکر بسیار جدّی بود. اگر با منکری برخورد می‌کرد، بشدّت با آن مقابله می‌نمود. در مجالس عزاداری، هم سخنران بود و هم مرثیه‌خوان و با ریاکاری و ریاکاران در مجالس عزاداری، بشدّت مبارزه می‌کرد.

در عین حال ویژگی‌هایی نیز داشت که از سلیقه‌ی خاصّ ایشان در تعبّد مایه می‌گرفت؛ برای مثال، ایشان با بلندگو صحبت نمی‌کرد، یا معروف بود که با قاشق غذا نمی‌خورد. پدرم مرید سرسخت آن بزرگوار بود و این ارادت در اخلاق و رفتار او به‌طور کامل، مشاهده می‌شد.

پدرم چهار پسر و سه دختر داشت، نام‌های پسران پس از من، به ترتیب؛ علی، حسین

و حسن و دختران؛ فاطمه، زهرا و صدیقه است. برادرم حسن در سن یازده سالگی همراه با مادرم در اثر تصادف در راه قم،[1] به عالم بقا پیوستند، این حادثه در تاریخ ۱۳۵۵/۳/۱۹ شمسی (۱۰ جمادی‌الثانی ۱۳۹۶ هـ. ق)، اتفاق افتاد و مادرم در آن سال به گفته‌ی خاله‌ام، ۴۲ ساله بود.[2]

خاطره‌ای از مادر

مادرم رحمة الله علیها برایم تعریف می‌کرد که هنگامی که تو را باردار بودم، روزی جلوی در خانه ایستاده بودم، شخصی را در حال عبور دیدم که مرا با نام حوری خطاب کرد و گفت:«فرزندی که در شکم داری پسر است و از ناحیه‌ی یکی از پسرهایت خیر خواهی دید» مکرر مادرم این داستان را تعریف می‌کرد، احتمالاً آن شخص توضیحات دقیق‌تری داده بود که مادرم نمی‌خواست آن‌ها را نقل کند.

نخستین خاطره

تقریباً دو ساله بودم، حدود سال ۱۳۲۷ هجری شمسی بود که پدرم به کربلا مشرف شد. در آن موقع، منزل ما برق نداشت، اما منظره‌ی بازگشت او را از سفر به یاد دارم. در حالی‌که چراغ گرد سوزی نزد او روشن بود، به سوی او رفتم و مرا بغل کرد. بعدها به من گفتند که آن موقع دو ساله بوده‌ام.

۱.می‌خواستند به منزل ما در قم بیایند، اما جاده‌ی تهران ـ قم، به دلیل این‌که شاه می‌خواست از مانور ارتش بازدید کند، بسته بود؛ بنابراین از جاده‌ی ساوه آمدند و در پیچ شاه‌جمال نزدیک قم تصادف کردند.

۲.شناسنامه‌ی ایشان را نیافتم.

فصل دوم

تحصیل

از مکتب «خانه» تا «مکتب‌خانه»

تاریخ دقیق ورودم به مکتب خانه را به‌یاد ندارم. با این‌که منزل ما مکتب آموزش قرآن بود، اما شاید به دلیل این‌که علقه‌ی مادری مانع آموختن بهتر نگردد، مرا برای آموزش قرآن به مکتب‌خانه‌ی دیگری که در محله‌ی ما بود فرستادند. در آن وقت احتمالاً سه یا چهار سال بیشتر نداشتم.

طولی نکشید که حجةالاسلام سید هاشم موسوی،(۱) مدرسه‌ای غیررسمی تأسیس کرد که برخی از کتاب‌ها در آن تدریس می‌شد. چندسالی هم در مدرسه‌ی ایشان درس خواندم. پس از مدتی در مدرسه‌ی ملی فضیلت ثبت نام کردم و بدون گذراندن کلاس‌های اول، دوم و سوم، به کلاس چهارم راه یافتم و در سال تحصیلی (۱۳۳۸ ـ ۱۳۳۹) دوران ابتدایی را به پایان رساندم و در خرداد ماه ۱۳۳۹، طی مراسمی از سوی مدیر دبستان تشویق شدم.(۲)

---

۱. در حال حاضر ایشان امام جماعت در باقرشهر است. گفتنی است که ایشان بر من حق ادامه‌ی حیات دارد، زیرا روزی در حالی که بچه‌ها در کلاس بودند و من برای دستشویی بیرون آمده بودم، در حوض بزرگ مدرسه افتادم. شاید در آخرین نفس‌های زندگی بودم که با فریاد یکی از بچه‌ها، آقای موسوی متوجه شد و با لباس، خود را به آب زد و مرا از خفگی نجات داد.

۲. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۲۰، تصویر شماره‌ی ۳

در جرگه‌ی حوزویان

در آغاز مایل به تحصیلات دانشگاهی بودم و هیچ علاقه‌ای به تحصیل علوم اسلامی نداشتم. از آن‌جا که در مدرسه شاگرد اول بودم، خصوصاً ریاضیاتم قوی بود، معلمان اصرار داشتند که تحصیلاتم را در دبیرستان ادامه دهم. فضای مدارس ضد روحانیت بود و بچه‌ها علاقه‌ای به لباس روحانیت نداشتند، من هم مانند آن‌هابودم؛ ولی پدرم (رضوان‌الله تعالی علیه) اصرار داشت که حتماً باید طلبه شوی، در غیر این صورت، باید ترک تحصیل کنی و شغلی را انتخاب نمایی. هر چه اصرار کردم نتوانستم پدر را راضی کنم. نذر کردم اگر پدر راضی شود که در دبیرستان ثبت نام کنم، در مراسم ولادت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) شیرینی بدهم!، امّا او راضی نشد. بعدها فهمیدم که حق با او بود، اکنون که به فضای آن روز دبیرستان‌ها و شرایط فکری و روحی خود می‌اندیشم تصور می‌کنم که آن فضا برای من بسیار خطرناک بود.

باری تنها شدت علاقه‌ی من به فراگیری دانش، انگیزه‌ی اولیه‌ی انتخاب طلبگی بود، باخود می‌گفتم به هر حال اگر چیزی بدانم بهتر است تا ندانم و شغل ساده‌ای انتخاب کنم. پیشنهاد پدرم را مشروط به این‌که از لباس روحانیت استفاده نکنم، پذیرفتم. ایشان هم قبول کرد و بدین ترتیب در سال ۱۳۳۹ وارد مدرسه‌ی برهان،(۱) جنب آستان مقدس حضرت عبدالعظیم (علیه السلام) شدم.

مدتی نگذشت که در اثر آشنایی با فضای حوزه و روحانیت، فضای ذهنی من تغییر کرد، به‌گونه‌ای که پس از پنج ـ شش ماه، فرم لباسم را تغییر دادم و از لباده و عبا استفاده کردم!.

با جدیت، کتاب جامع المقدمات را شروع کردم. استادم از پاسخگویی به برخی از سؤالات من ناتوان بود، لذا در برخی از موارد به آیت‌الله شیخ محمد رضا بروجردی*

---

۱. هم‌اکنون این مدرسه در طرح توسعه‌ی آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام، توسعه یافته و به شکل زیبایی بازسازی شده است.

*. آیت‌الله محمدرضا بروجردی در ۱۳۱۱ ق در بروجرد متولد شد. مقدمات را در بروجرد فراگرفت، سپس به قم آمد و قسمتی از سطوح را نزد محمد شریف رازی (مؤلف گنجینه‌ی دانشمندان) فراگرفت. وی در ماه ذی‌القعده ۱۳۶۱ به نجف مهاجرت و شش سال اقامت کرد و از محضر آیت‌الله شیخ غلامحسین اردبیلی، ←

(رحمة الله علیه) که ریاست مدرسه را به عهده داشت و خود مکاسب تدریس می‌فرمود، مراجعه می‌کردم. ایشان فردی وارسته، آزادمنش، با هوش و از نظر علمی و عملی مردی توانا و دوست داشتنی بود، به یاد دارم که برای توضیح جمله‌ای از کتاب هدایه به ایشان مراجعه کردم. سؤال قدری مشکل بود. ایشان مشغول فکر کردن شد، در این حال کسی درباره‌ی تأمل او توضیح خواست، فرمود: «در صرف میر گیر کرده‌ایم!» ـ یا جمله‌ای به همین مضمون ـ و پس از آن فرمود: «این بچه می‌تواند شهری را اداره کند.»

در همین ایام بود که در کتاب مفاتیح الجنان محدّث قمی،* به حدیثی از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) برخوردم که فرمود: «هرکس در دو ماه پیاپی هر روز چهارصد بار این دعا را بخواند، خدا علم بسیار یا مال بسیار او راکرامت فرماید» و آن دعا این است: «استغفرالله الّذی لا اله الا هو الحیّ القیوم الرحمن الرحیم بدیع السموات و الارض من جمیع جرمی و ظلمی و اسرافی علی نفسی و أتوب الیه» و با علاقه‌ی فراوان دو ماه پیاپی هر روز چهار صد بار این دعا را برای رسیدن به علم فراوان خواندم، اما فضای اخلاقی شهرری و پاسخگو نبودن حوزه‌ی این شهر به پرسش‌ها و نیازهای علمی موجب شد تا برای

← آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی کاظمینی (صاحب تقریرات) استفاده نموده و در مدت کوتاهی در اثر استعداد ذاتی و مطالعه و زحمت، گوی سبقت از اقران ربوده، به درجه‌ی سامیه‌ی اجتهاد رسید و از آیات عظام نجف و قم چون مرحوم آیت‌الله حاج شیخ کاظم شیرازی و آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی کاظمینی و آیت‌الله العظمی اصفهانی و آیت‌الله حجت مفتخر به اجازه‌ی اجتهاد گردید. در سال ۱۳۶۵ ق به ایران و قم مراجعت نموده، مدت سه سال در قم به تدریس فقه و اصول پرداخت. وی در سال ۱۳۷۰ برای تدریس به مدرسه‌ی علمیه‌ی برهانیه‌ی شهرری منتقل و به تدریس و امامت جماعت و تبلیغ می‌پردازد. (محمدشریف رازی، **گنجینه دانشمندان**، ج ۳، صص ۶۲۱-۶۲۲)

*. شیخ عباس قمی در سال ۱۲۹۴ ه‍ق در قم دیده به جهان گشود. وی دوران طفولیت و اوان جوانی را در قم گذراند و علوم مقدماتی متداول حوزه‌های علمیه، یعنی صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و بدیع و کتب فقه و اصول را فراگرفت. از استادان او درقم، مرحوم آیت‌الله آقاشیخ ابوالقاسم قمی، آیت‌الله مرحوم حاج آقا احمد طباطبایی و آیت‌الله مرحوم ارباب قمی را می‌توان نام برد.

شیخ عباس قمی در سال ۱۳۱۶، در ۲۲ سالگی، رهسپار نجف شد و در محضر آیات عظام علامه نوری، آیت‌الله العظمی آقاسیدمحمدکاظم یزدی، شیخ الشریعه اصفهانی تحصیل کرد. وی طی سفرهای تبلیغی به نقاط مختلف ایران، به تبلیغ احکام مقدسه اسلام و قرآن پرداخت. از جلسات وعظ و خطابه‌ی ایشان در محافل مذهبی، مطالبی خواندنی نقل شده است که مفصل است، ایشان تألیفات بسیاری از خود برجای گذاشته است، کتاب مشهور مفاتیح‌الجنان از تألیفات وی می‌باشد. (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: علی دوانی، **مفاخراسلام**، ج ۱۱ بخش اول و دوم، چاپ دوم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۹)

ادامه‌ی تحصیل، به قم بروم.

ورود به حوزه‌ی علمیه‌ی قم

پس از پایان یافتن کتاب «جامع المقدمات» و خواندن قدری از کتاب «سیوطی»، در سال ۱۳۴۰ وارد حوزه‌ی علمیه‌ی قم شدم. در این هنگام پانزده سال بیش نداشتم، از این رو همراه با مادر بزرگم ـ سارا خاتون ـ رضوان‌الله تعالی علیه که زنی فهیم و بسیار علاقمند به اهل بیت و روحانیت بود، خانه‌ای را در محله‌ی پنجعلی به ماهی ۲۰ تومان اجاره کردیم. این خانه قسمتی از منزل حاج آقای اربابی بود. پدرم ماهیانه یکصد و پنجاه تومان برای هزینه‌ی زندگی به ما می‌داد. در آن ایام، با این مبلغ از زندگی خوبی برخوردار بودیم و علاوه بر پرداخت اجاره بهای منزل و تأمین امکانات لازم برای خوراک، هر ماه معمولاً قدری هم اضافه داشتیم که کتاب می‌خریدیم.

فضای معنوی قم برایم خیلی جاذبه داشت، ظاهراً در آن موقع در قم، مدرسه‌ای تحت مدیریت و برنامه‌ی تحصیلی وجود نداشت. به طور آزاد در دروس اساتید شرکت می‌کردم، کتاب سیوطی را نزد استاد جناب آقای شیخ رحمة الله فشارکی ـ که در مسجد امام تدریس می‌کرد و شاگردان فراوانی داشت ـ خواندم.

تحصیل در مدرسه‌ی آیت‌الله گلپایگانی

در سال ۱۳۴۱، تنها به قم آمدم، ظاهراً چند ماهی بود که خانه‌ای نزدیک مدرسه‌ی حقانی اجاره کرده بودم و مشغول تحصیل شدم، در همین ایام شنیدم آیت‌الله گلپایگانی، مدرسه‌ای در خیابان تهران تأسیس کرده‌اند که زیر نظر مرحوم شهید بهشتی* و مرحوم

---

*. دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی در دوم آبان ۱۳۰۷ در اصفهان، دریک خانواده‌ی روحانی به دنیا آمد. او از چهارسالگی تحصیلاتش را در مکتب خانه آغاز کرد. در سال ۱۳۲۶ ش عازم تهران شد و به تحصیل در دانشکده‌ی معقول و منقول مشغول گردید و در سال ۱۳۳۰ موفق به اخذ درجه‌ی لیسانس از این دانشکده شد. ایشان درنهضت ملی شدن صنعت نفت نقش فعالی ایفا کرد. او از ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲ ش با تأسیس دبیرستان دین و دانش درقم به نزدیک ساختن حوزه و دانشگاه پرداخت و تحصیلات خود را تا مقطع دکترا ارتقا بخشید. در تأسیس و فعالیت هیأت‌های مؤتلفه نقش مهمی ایفا کرد. پس از ترور حسنعلی منصور توسط این گروه و با
←

ربانی شیرازی (رضوان‌الله تعالی علیهما) اداره می‌شود. برای ثبت نام به مدرسه مراجعه کردم. آقایان بهشتی و ربانی حضور داشتند و هر دو از من امتحان گرفتند. چند روز بعد، آن‌ها را در مدرسه‌ی فیضیه دیدم. مرحوم بهشتی خیلی دقیق بود، به من فرمود: «شما از دوره‌ی اول بالاتر و از دوره‌ی سوم پائین‌تر هستید. مصلحت شما این است که در دوره‌ی دوم شرکت کنید»، بدین ترتیب در دوره‌ی دوم مدرسه‌ی آیت‌الله گلپایگانی شرکت کردم.

در این مدرسه با آقای محمود عبداللهی که اکنون از فضلا و مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم است، هم حجره بودم. برنامه‌های مدرسه بسیار منظم و مفید بود. ترتیبی داده شده بود که محصلین، ظرف پانزده سال به درجه‌ی اجتهاد برسند. آقایان شیخ حسن تهرانی، شیخ محمد رضا قبادی آدینه‌وند (معروف به نحوی)، یثربی، شهید سعیدی و اساتید دیگری که اکنون نام آن‌ها در نظرم نیست، در دوره‌ی ما تدریس داشتند. آیت‌الله مشکینی هم اخلاق را تدریس می‌کردند، هم‌چنین جناب آقای ستوده هم درس اخلاق داشتند. آقای محمدی گلپایگانی،[1] دکتر حسن روحانی،[2] آقای شیخ محمود عبداللهی،[3] آقای محمد حسن اختری و... در آن مدرسه مشغول تحصیل بودند.

مرحوم شهید بهشتی برنامه‌های مدرسه را با دقت تحت نظر داشت. روزی به ایشان، از یکی از اساتید که از چهره‌های معروف آن روز بود و شرح نظام[4] تدریس می‌کرد

← استفاده از موقعیت دعوتی که آیات قم از ایشان برای حضور در مسجد هامبورگ به عمل آوردند، عازم آلمان شد. دکتربهشتی در سال ۱۳۵۴ به دلیل اشاعه‌ی مفاهیم سیاسی قرآن بازداشت گردید؛ اما پس از مدت کوتاهی آزاد شد و در تشکیل جامعه‌ی روحانیت مبارز، نقش فعالی ایفا کرد. وی یک بار دیگر پس از عاشورای ۱۳۵۷ برای مدتی دستگیر شد. پس از عزیمت امام به پاریس، ایشان خدمت امام رسید و به امر ایشان هسته‌ی اولیه‌ی شورای انقلاب را تشکیل داد. او در سال‌های پس از پیروزی انقلاب به ترتیب سمت‌های ریاست شورای انقلاب، نیابت رییس مجلس خبرگان و ریاست دیوان عالی کشور را برعهده داشت. وی مؤسس حزب جمهوری اسلامی و اولین دبیر کل این حزب نیز بود. دکتر بهشتی سرانجام در هفتم تیر ۱۳۶۰ در جریان انفجار بمبی که منافقین در ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی کار گذاشته بودند به همراه ۷۲ تن از یارانش که غالباً از نمایندگان مجلس بودند، به شهادت رسیدند. (***یاران امام به روایت اسناد ساواک، شهید آیت‌الله دکتر محمدحسین بهشتی***، پیشین، مقدمه)

۱. ریاست دفتر مقام معظم رهبری

۲. دبیر شورای امنیت ملی

۳. عضو جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم

۴. یکی ازکتاب‌های مشکل در صرف ـ از علوم ادبیات عرب است ـ که کمتر تدریس می‌شود.

شکایت کردیم که ایشان خود این کتاب را نمی‌فهمد. آقای بهشتی برای این‌که از صحت سخن، اطمینان حاصل کند، هنگام درس دادن استاد، پشت درِ مَدْرس آمد و درس را گوش داد و پس از اطمینان، بی‌درنگ عذر آن بزرگوار را خواست.

نقل مکان به مدرسه‌ی حجتیه

پس از حوادث خرداد سال ۱۳۴۲ و تبعید امام که در جای خود بدان اشاره خواهم کرد، شنیدم که میان هیأت مدیره‌ی مدرسه‌ی آیت‌الله گلپایگانی و ایشان، در ارتباط با مسائل مربوط به نهضت، بگومگویی پیش آمده و آنان مدرسه را رها کرده‌اند. از این رو دیگر، مدرسه رونق سابق را نداشت. تصمیم گرفتم به مدرسه‌ی حجتیه بروم و به‌طور آزاد، ادامه‌ی تحصیل دهم. مدت کوتاهی در حجره‌ای که مربوط به فرزندان مرحوم شیخ عبدالرحیم کنی از روحانیون شهر ری بود، زندگی کردم و بعد یکی از طلاب مدرسه به نام سیداسحاق(ره)، اهل اردبیل که اکنون در قید حیات نیست، مرا به حجره‌ی خود برد. ظاهراً او دیگر نمی‌خواست در قم زندگی کند.

این حجره در طبقه‌ی فوقانی، سمت راست قسمت جنوبی مدرسه قرار داشت و کنار حجره‌ی آقای سید محمد خوئینیها بود. در این حجره مدتی با آقای محصل اردبیلی و مدتی با آقای حاج هاشمی که بعدها به فلسفی[1] شهرت خود را تغییر داد، زندگی می‌کردیم و تا سال ۱۳۴۴ که به نجف رفتم، در این حجره بودم و در این مدت از درس‌های آقایان اعتمادی، صلواتی و نوری همدانی استفاده می‌کردم.

عمامه گذاری

تا آن‌جا که به یاد دارم، سال دوم ورودم به حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود که معمم شدم، مراسم عمامه گذاری بسیار ساده و در مدرسه‌ی حجتیه، در حجره‌ی آقای شیخ حسن منفرد، همشهری خودم و به‌وسیله‌ی یکی از فضلای تهرانی که نامش را فراموش کرده‌ام، انجام شد.

۱.در حال حاضر ایشان امام جمعه‌ی بندر امام است.

تمرین سخنرانی

یکی از برنامه‌هایی که در آغاز طلبگی با جمعی از دوستان داشتیم، تمرین منبر و سخنرانی بود. این برنامه معمولاً هفته‌ای یکبار تکرار می‌شد، از بس کم رو و خجول بودم در آغاز باور نمی‌کردم که روزی بتوانم برای مردم، حتی چند کلمه صحبت کنم. با اولین سخنرانی در جمع دوستان و تشویق آن‌ها، بتدریج جرأت سخنرانی برای مردم پیدا کردم.

نخستین سفر تبلیغی

نخستین سفر تبلیغی من به اهواز ظاهراً در سال ۱۳۴۳ بود، در این سفر که در دهه‌ی اول محرم انجام شد با آقای محمدی گلپایگانی[۱] و مرحوم حاج محسن زند[۲] همراه بودیم و اولین سخنرانی من در میان مردم، در مسجد آقای مرعشی در اهواز بود. عنوان سخنم این آیه‌ی کریمه بود: ***«أرایت من اتخذ الهه هواه..»***.

هم بحث‌ها

قدیمی‌ترین دوست و هم‌بحث بنده، آقای محمود عبداللهی است. با آقایان: محمد حسین اسکندری و سید حسین موسوی تبریزی که از فضلا و مدرسین امروز حوزه هستند، مباحثه داشتیم. مدت کوتاهی نیز با آقای محسن قرائتی هم‌بحث بودیم، هم‌چنین مدتی که در نجف بودم با آقای محمد حسن اختری مباحثه داشتیم.

هزینه‌ی زندگی

همان طور که قبلاً اشاره کردم هزینه‌ی زندگی من با پدرم (رحمة‌الله علیه) بود. ایشان تا هنگام ازدواج زندگی مرا تأمین می‌کرد، اما از سال ۱۳۴۲، اندکی شهریه‌ی حوزه را دریافت می‌کردم. اولین شهریه را سال ۱۳۴۲ از امام (رضوان‌الله تعالی علیه) دریافت

---

۱. ایشان از آغاز رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، ریاست دفتر مقام معظم رهبری را به‌عهده دارند.

۲. از دوستان تهرانی که در شط کرفه غرق شد، ر.ک. به: ص ۴۷

کردم. ایشان در آن هنگام به امثال بنده، ده یا پانزده تومان شهریه می‌دادند و قبل از آن، تا آن‌جا که من اطلاع داشتم، اصلاً شهریه نمی‌دادند.

در نجف و همچنین پس از بازگشت از نجف، در مشهد و قم بتدریج بر شهریه‌ام افزوده شد، لیکن همچنان پدرم هر میزان که کم داشتم، می‌پرداخت؛ ولی پس از ازدواج ما خداوند متعال مرا از پدر بی‌نیاز کرد. سفرهای کوتاه تبلیغی در ایام محرم و ماه رمضان و شهریه‌ی حوزه، زندگی ما را تأمین می‌کرد، به‌گونه‌ای که علاوه بر تأمین هزینه‌ی زندگی، توانستیم خانه‌ای تهیه کنیم که در جای خود، توضیح خواهم داد.

فضای مدیریت حوزه‌ی علمیه‌ی قم

در آن ایام حوزه‌ی علمیه‌ی قم که سرآمد سایر حوزه‌ها محسوب می‌شد، فاقد مدیریت بود ـ هر چند تلاش‌هایی از دوران مرجعیت مرحوم شیخ عبدالکریم حائری (رضوان الله تعالی علیه) برای سامان دادن به حوزه صورت گرفته بود ـ مراجع تقلید بیشتر به فکر درس و بحث خود بودند و ضابطه‌ای برای ورود به حوزه وجود نداشت. هر کس می‌توانست وارد حوزه شود و از لباس روحانیت استفاده کند. هیچ مرکزی برای هدایت و راهنمایی جوان‌هایی که برای تحصیل وارد حوزه می‌شدند، وجود نداشت. در واقع، طلاب متکی به برنامه‌ریزی شخصی خود برای تحصیل بودند. وقتی صحبت از برنامه و نظم در حوزه می‌شد، می‌گفتند: «نظم حوزه در بی نظمی است.» هرچند که این جمله، مزاحی بیش نبود، لیکن عده‌ای بودند و شاید هم‌اکنون هم باشند که با برنامه‌ریزی و نظم در حوزه، مخالفند.

فضای اخلاقی حوزه

فضای حوزه، فضای درس و بحث بود، اما برنامه‌ی روشنی برای رشد معنوی و تهذیب نفس طلاب وجود نداشت. تنها مدرسه‌ای که به طور رسمی، اخلاق در آن تدریس می‌شد، مدرسه‌ی آیت‌الله گلپایگانی بود. رشد معنوی جوان‌هایی که وارد حوزه می‌شدند بستگی به این داشت که با چه کسی مرتبط باشند، البته اگر کسانی خود طالب مباحث اخلاقی و عرفانی بودند، می‌توانستند از محضر شخصیت‌های بزرگی که اکنون

اکثر آن‌ها به لقاءالله پیوسته‌اند، استفاده کنند؛ لیکن به مسأله‌ی تهذیب نفس و اخلاق، به عنوان یک رکن اساسی در تشکیلات حوزوی، اهمیت داده نمی‌شد. در حال حاضر نیز هر چند از این ضعف قدری کاسته شده، اما تا رسیدن به نقطه‌ی مطلوب، فاصله بسیار است.

شاید من نتوانم تصویر دقیق و جامعی از فضای اخلاقی حوزه‌ی علمیه‌ی قم در آن روز را ارائه کنم، ولی تحقیقاً انتظار من از بزرگترین مرکز آموزش و پرورش طلبه و روحانی، خیلی بیش از آن بود که می‌دیدم و از این رو بارها می‌گفتم: «من اگر خود اسلام را نشناخته بودم و با نقش اصولی روحانیت آشنایی نداشتم، راه دیگری را انتخاب می‌کردم.» بگذرم، مسؤولیت بزرگان حوزه‌های علمیه بخصوص علمیه‌ی قم، در ایجاد فضای مناسب برای رشد معنوی طلاب جوان، بسیار سنگین است.

تأثیر پذیری اخلاقی

هر چند در آن روزها، حوزه برای تربیت افرادی مانند من برنامه‌ای نداشت، ولی عنایت خداوند متعال مرا به حال خود وانگذاشت و در لحظات حساس مرا یاری کرد. اکنون که به روزهای آغازین تحصیلاتم در قم می‌اندیشم، دو نقطه‌ی نورانی می‌بینم که در انتخاب راه صحیح زندگی علمی و عملی، به من خیلی کمک کرد و در روش و منش اخلاقی من بسیار مؤثر بود:

۱ـ جلسات اخلاق حاج آقا حسین فاطمی (ره)

آیت خدا حاج آقا حسین فاطمی (رضوان‌الله تعالی علیه) شب‌های جمعه در منزل خود جلسات موعظه و توسل داشت، جمعی از ارادتمندان خصوصاً تعدادی از طلاب جوان در این جلسات شرکت می‌کردند، تعداد آن‌ها زیاد نبود، شاید ۵۰ـ۶۰ نفر بیشتر نمی‌شدند. به یاد دارم یک‌بار مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی فرزند ارشد امام نیز، در آن جلسه شرکت کرد. ایشان غالباً مطالب را از روی کتاب می‌خواند، ولی سخن او تأثیر عجیبی داشت، گویا تأثیر سخن را از استاد و مربی خود حضرت حاج میرزا جواد آقا تبریزی (رضوان‌الله تعالی علیه) مؤلف کتاب شریف «المراقبات» به ارث برده بود. من به جلسات ایشان خیلی علاقمند شدم، بخصوص در سال‌های اول ورودم به قم که ایشان از

توانایی جسمی بیشتری برخوردار بود و جلسات را خیلی خوب اداره می‌کرد. برای شرکت کنندگان، معنویت و نورانیت مجلس او محسوس بود.

۲ـ آشنایی با شماری از شاگردان شیخ رجبعلی خیاط

دومین نقطه‌ی نورانی در آغاز ورودم به حوزه‌ی قم، ارتباط با تنی چند از ارادتمندان شیخ رجبعلی خیاط، بویژه مرحوم شیخ عبدالکریم حامد بود. این ارتباط طی یک برخورد اتفاقی در مسجد جمکران قم، با یکی از ارادتمندان مرحوم شیخ رجبعلی آغاز شد. از همان هنگام در سخنان این مرد الهی نورانیت و جاذبه‌ی خاصی احساس می‌کردم. کلام او عطر دل‌انگیز سخن اولیای خدا را داشت. آن چه بیش از هر چیز دیگر از زندگی معنوی این مرد بزرگ، مرا تحت تأثیر خود قرار داده بود، اخلاص و عشق و محبت او به خداوند متعال بود. سال‌ها آرزو می‌کردم روزی سیره و سخن آن نگار مکتب نرفته و آن آموزگار اخلاق که بسیاری از اساتید حوزه و دانشگاه، در برابرش زانوی ارادت بر زمین زده‌اند، تدوین و در اختیار همگان، بویژه نسل جوان که در آغاز راه پر فراز و نشیب زندگی سخت بدان نیازمندند، قرار گیرد که اخیراً خداوند منان، توفیق تحقق این آرزو را عنایت فرمود و با بهره‌گیری از مصاحبه‌هایی که با شماری از شاگردان آن مرحوم انجام شد، یادنامه‌ی ایشان را به نام «کیمیای محبت»[1] تهیه کردم.

مرحوم شیخ عبدالکریم حامد یکی از شاگردان برجسته‌ی شیخ بود، او علاوه بر این‌که نکات بسیار آموزنده‌ای در سیر و سلوک از استاد خود داشت، خود نیز در مسائل معنوی صاحب‌نظر بود، آگاهی‌های وسیعی نسبت به احادیث عرفانی و اخلاقی داشت. متون عربی بسیاری از احادیث را حفظ بود و در برخوردها مورد استفاده قرار می‌داد.

روزی این روایت را برای او از امیرالمؤمنین (ع) نقل کردم: ***«ما التذّ احد من الدنیا لذّة الاّ کانت علیه یوم القیامة غصة»*** او این سخن را فوق العاده مهم تلقی کرد و در اهمیت آن (قریب به این مضمون) فرمود: «برای رسیدن به این حدیث، حاضر بودم هزینه‌ی سنگینی پرداخت کنم.»

---

۱. گفتنی است این کتاب در میان همه‌ی اقشار مردم، بخصوص نسل جوان و تحصیل کرده، فوق‌العاده مورد استقبال قرار گرفت، و به زبان‌های عربی، انگلیسی، ترکی و اسپانیولی نیز ترجمه شده است.

بیدار کردن فرشتگان

شبی با ایشان در منزل یکی از دوستان مهمان بودیم، می‌خواستم قبل از اذان بیدار شوم. ساعت زنگ دار در منزل نبود. ایشان فرمود: «چه ساعتی می‌خواهی بیدار شوی؟ من تو را بیدار می‌کنم». قبل از اذان در موعد مقرر، مرا بیدار کرد. روز بعد فرمود: «در آن لحظه من خواب بودم، فرشتگان به در زدند و بیدارم کردند.!»

معنای تجلی خداوند متعال

به یاد دارم که روزی در «مدرسه‌ی دو درب مشهد» از ایشان راجع به توضیح این جمله از مناجات شعبانیه پرسیدم: *«وَ أَنِرْ أَبصَارَ قُلُوبِنَا بِضِياءِ نَظَرِهَا الَیکَ..»*

در این رابطه، داستانی را که برای خود او در ایوان حرم حضرت عبدالعظیم(ع) اتفاق افتاده بود ـ با این مضمون ـ نقل کرد:[1] «بعد از نماز مغرب و عشا رفتم در ایوان حرم حضرت عبد العظیم(علیه‌السلام) دعای کمیل بخوانم، تا شروع کردم یک روستایی آمد و درکنارم نشست و گفت: حاجی چه می‌خواهی بخوانی؟ گفتم: دعای کمیل. گفت: من سواد ندارم، آهسته بخوان که من هم بخوانم.

به خود گفتم: ای داد و بی داد، گرفتار شدم!. آنگاه دعا را کلمه به کلمه با زحمتی، تمام کردم. احساس کردم که این کار برای خدا نشد. پس از تمام شدن دعا و رفتن روستایی، چنان خدا بر دلم تجلی کرد که برای هر کافری این واقعه پیش می‌آمد، درست می‌شد. این حالت نیم ساعت طول کشید.»

ایشان می‌فرمود: «بعد از این واقعه، بارها به زیارت حضرت عبدالعظیم(علیه‌السلام) رفتم، به امید این که آن حادثه تکرار شود، ولی نشد.»

بهره‌گیری از شماری از بزرگان حوزه

در ادامه‌ی راه، از آیت‌الله بهاء الدینی (رضوان‌الله تعالی علیه) و آیت‌الله بهجت

---

۱. از آن‌جا که برخی جزئیات این داستان به طور دقیق یادم نیست، متن مذکور را از یکی دیگر از دوستان ایشان نقل کردم.

(حفظه‌الله) بهره‌ها بردم که در فصول بعدی بدان اشاره خواهم کرد (ان شاء الله).

باری من از آغاز طلبگی انزواطلب و گوشه گیر بودم، به ذهنم خطور نمی‌کرد که روزی وارد مسائل اجتماعی و بخصوص مسائل سیاسی و مدیریتی شوم، خیلی احتیاط می‌کردم.

خاطره‌ای از امام (ره)

حاج احمد آقا خمینی (ره) نقل کرد که روزی به امام گفته شد ـ احتمالاً گوینده خود ایشان بوده ـ که حاج آقا مرتضی حائری (ره) می‌گوید: «ری شهری تا قم بود، وقتی می‌خواست به خیار نمک بزنند، احتیاط می‌کرد، حالا رفته تهران، در دادگاه چه می‌کند..!».[1]

امام فرمود: «دین‌داری یعنی همین، آن‌جا احتیاط کردن و این‌جا قاطعیت داشتن»[2]

دوران تحصیلات

پس از پایان دوران تحصیلات ابتدایی در ۱۳۳۹ تا پیروزی انقلاب اسلامی، مجموعاً حدود هجده سال در حوزه‌های علمیه‌ی ری، قم، نجف و مشهد به تحصیل علوم حوزوی اشتغال داشتم. از این مدت، یکسال در ری و حدود سیزده ماه در نجف و نزدیک دو سال در مشهد بودم.

تا سال ۱۳۴۷ مشغول خواندن سطح بودم. خارج فقه و اصول را در سال ۱۳۴۷ و در شرایطی آغاز کردم که حوزه‌ی علمیه‌ی قم از فیض حضور حضرت امام خمینی (ره) که به نجف تبعید شده بودند، بی بهره بود. خارج اصول را از محضر حضرات آیات عظام؛ مرحوم حاج شیخ محمد علی اراکی و حاج شیخ حسین وحید خراسانی استفاده کردم و خارج فقه را از برکات درس حضرات آیات عظام؛ حاج میرزا علی مشکینی، حاج شیخ جواد تبریزی، مرحوم حاج سید محمدرضا گلپایگانی و مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری، بهره‌مند شدم.

---

۱. قریب به این مضمون

۲. نقل به معنا

تدریس

از اوایل تحصیل، با تأسی به سیره‌ی نیکوی حوزه، همراه تحصیل دروس بالاتر به تدریس دروس سطح پایین، اشتغال داشتم. بعدها علاوه بر تدریس سطح، تدریس اصول عقاید مدرسه‌ی کرمانی‌ها به‌عهده‌ی این‌جانب بود که بخشی از مباحث آن منتشر شده است.

ادامه‌ی تحصیل و تدریس

یکی از عنایات خداوند متعال به این حقیر، این است که پس از پیروزی انقلاب و تصدی امور اجرایی قضایی و امنیتی، هرگز ارتباطم با حوزه قطع نشد و پژوهش‌های علمی را رها نکردم. از سال ۱۳۶۴، پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها، بسیاری از مباحث فقهی را بطور خصوصی در محضر آیت‌الله مشکینی فراگرفتم و هم اکنون نیز مشغول کتاب خمس هستیم.(۱) در ضمن، در ایام تصدی وزارت اطلاعات، مدتی خارج تحریرالوسیله را برای جمعی از دوستان تدریس می‌کردم.

پیش از پیروزی انقلاب احساس می‌کردم در مسائلی که بحث می‌کنیم، نیازی به تقلید ندارم.

تدریس اصول عقاید نیز پس از پیروزی انقلاب ادامه یافت. سال‌ها برای فرماندهان ارتش اصول عقاید تدریس می‌کردم که از سیمای جمهوری اسلامی پخش می‌شد.(۲)

---

۱. این سلسله مباحث تا سال ۱۳۷۶ ادامه داشت.

۲. در جستجوی نوشتارها و نوارها، متأسفانه خبردار شدم که اکثر نوارهای این مباحث، از آرشیو خارج و پاک شده است.

فصل سوم

در محضر قرآن

سال ۱۳۴۰ نخستین سال ورودم به قم، تصمیم به حفظ قرآن گرفتم، سوره‌ی بقره را تقریباً حفظ کردم. در ادامه، این شبهه برایم پیش آمد که شاید انگیزه‌های غیر الهی مرا وادار به این اقدام کرده، از این‌رو ادامه ندادم. سال ۱۳۴۷ هنگامی که آیت‌الله مشکینی در مشهد تبعید بود و من هم داماد ایشان شده بودم و در خانه‌ی ایشان زندگی می‌کردم، روزی ضمن گفتگو به ایشان گفتم: «اگر تصمیم بگیرم می‌توانم ظرف شش ماه قرآن را حفظ کنم.» ایشان فرمودند: «اگر در شش ماه حفظ کنی، پنج هزار تومان جایزه داری». از باب مزاح گفتم: «اگر ده هزار تومان جایزه بدهید، حفظ می‌کنم»، گفتند: «این مقدار ندارم» البته آن وقت پنج هزار تومان خیلی ارزش داشت.

چند ماهی از این ماجرا گذشت، به خود گفتم: «اکنون نه برای جایزه، بلکه برای خدا قرآن حفظ کن.» تصمیم جدی برای حفظ قرآن گرفتم و روزی یک صفحه حفظ کردم تا آن‌که همه‌ی قرآن را حفظ کردم؛ اما به دلیل این‌که نتوانستم محفوظاتم را تکرار کنم، پنج جزء آن را فراموش کردم و بر بیست و پنج جزء دیگر هم تسلط کافی نداشتم. نذر کردم که حداقل روزی بیست دقیقه محفوظاتم را تکرار کنم و قبل از خواب هم هر شب، حداقل دو صفحه قرآن بخوانم، این وضع ادامه داشت تا پیروزی انقلاب اسلامی. هنگامی که مسؤولیت وزارت اطلاعات را به عهده داشتم، تمایل پیدا کردم که حفظ قرآن را تکمیل کنم، امّا از یک سو تصور می‌کردم که حافظه‌ام مثل گذشته نیست و از سوی دیگر دل‌مشغولی‌های گوناگون مانع از تصمیم جدی من بود.

روزی پس از پایان جلسه‌ی هیأت دولت، هنگامی که می‌خواستم به وزارت‌خانه بروم به خود گفتم: «خوب است حافظه‌ی خود را آزمایش کنم که آیا می‌توانم برای حفظ کامل قرآن تصمیم بگیرم یا نه؟» یادم نیست چه سوره‌ای را حفظ کردم، ولی معلوم شد مشکلی برای حفظ ندارم، مجدداً تصمیم گرفتم محفوظاتم را تکمیل کنم.

از آن پس، هفته‌ای یک سوره از جزء بیست و ششم (از جایی که فراموش کرده بودم) را حفظ کردم تا به فضل خداوند متعال در مدت کوتاهی، حفظ قرآن را در آذر ماه سال ۱۳۶۴[۱] به پایان رساندم. پس از حفظ کامل قرآن، تا چهار سال معمولاً روزی دو جزء را تکرار کردم تا محفوظاتم ملکه شود و از آن به بعد، روزی یک جزء را تکرار می‌کردم و اکنون برنامه‌ام این است که هر روز به طور متوسط یک جزء قرائت می‌کنم.

خداوند ما را از کسانی قرار دهد که **«یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ»** تا معلومات و محفوظات ما حجّت علیه ما نباشد.

نقش قوه‌ی حافظه

برخی تصور می‌کنند که آن‌چه در حفظ قرآن نقش اساسی دارد، قدرت حافظه است، هرچند نقش حافظه‌ی قوی در حفظ، قابل انکار نیست، ولی من به تجربه دریافتم که حافظه در حفظ، حرف اول را نمی‌زند؛ بلکه نکات مهم دیگری هست که اگر به آن عنایت شود، افرادی که دارای قوه‌ی حافظه‌ی متوسط باشند نیز می‌توانند حافظ قرآن شوند. به‌عکس، بی‌توجهی به این نکات موجب می‌شود که صاحبان حافظه‌ی قوی، توفیق حفظ قرآن را پیدا نکنند.

---

۱. در یادداشت‌های آذر ماه سال ۱۳۶۴ نگارنده آمده است: «در پرتو عنایات حضرت حق و توفیق و امداد او جلت عظمته و عظمت آلائه، شب جمعه، ششم ربیع‌الثانی مطابق ۶۴/۹/۲۸، در قم در منزل آقای مشکینی آخرین قسمت از سوره‌ی «مؤمن» را حفظ کردم و با حفظ آن بحمدالله حافظ کل قرآن گشتم. خدایا توفیق عمل به قرآن را نیز عنایت فرما و آن را حجت بر من قرار مده، و بحق محمد و آله صلواتک علیهم اجمعین کاری کن که آن را علماً و عملاً فراموش نکنم. انک علی کل شیٍ قدیر».

فصل چهارم

آشنایی با سیاست

فضای سیاسی حوزه‌ی علمیه‌ی قم

در آغاز ورودم به قم، هیچ گونه گرایشی به مسائل سیاسی در حوزه احساس نمی‌شد. فضای حوزه، فضای درس و بحث بود و امام خمینی (ره) «حاج آقا روح الله»، به عنوان معروفترین استاد درس خارج در میان طلاب جوان و درس‌خوان مطرح بود، اما حوزه از بینش سیاسی و قدرت رهبری او خبر نداشت.

آشنایی من، بلکه عموم طلاب و حوزویان با مسائل سیاسی، مقارن با آغاز نهضت اسلامی حضرت امام (ره) در سال ۱۳۴۱ بود، بی تردید اگر قیام امام نبود نه تنها من، بلکه حوزه‌ی قم و سایر حوزه‌ها، به میدان سیاست گام نمی‌نهادند، و اگر هم می‌نهادند فرجامی نداشت.

البته پیش از نهضت امام، من مانند بسیاری از روحانیون و مردم مذهبی، با رژیم شاه مخالف بودم، اما نه به عنوان یک عنصر سیاسی. شاید سرآغاز این مخالفت، سخنرانی‌های مرحوم اثنی عشری، صاحب تفسیر اثنی عشری (ره) بود که مفاسد و مظالم رژیم را در منبر مطرح می‌کرد.

باری در فضای آن روز، سرنگونی رژیم شاه غیر ممکن به نظر می‌رسید و امام در میان روحانیون بزرگ هواداران فراوانی نداشت. معروف بود که امام در میان روحانیون بالاتر از چهل سال، زیاد طرفدار ندارد. یکی از دلایل این فضا، آن بود که مانند سایر

مراجع تقلید، به صحنه‌ی مرجعیت نیامده بود. امام بشدت از مطرح شدن پرهیز داشت، حتی اجازه‌ی چاپ رساله‌ی خود را با سهم امام نداد. ایشان اجازه نمی‌داد حتی هنگام حرکت، طلاب در کنار او و یا پشت سر او حرکت کنند.

حمله به مدرسه‌ی فیضیه

عصر روز ۱۳۴۲/۱/۲ برای شرکت در مراسمی که در مدرسه‌ی فیضیه بود، همراه چند تن از دوستان از مدرسه‌ی آیت‌الله گلپایگانی،[1] عازم مدرسه‌ی فیضیه شدیم. هنوز به درمدرسه نرسیده بودیم که خبر رسید مزدوران شاه به مدرسه حمله کرده‌اند و طلاب را مورد ضرب و شتم قرار داده، در و پنجره‌ها را شکسته‌اند. پس از این واقعه، وقتی برای دیدن مدرسه‌ی فیضیه رفتیم، فضای مدرسه بسیار دلخراش بود. درها، پنجرها و حتی درخت‌ها شکسته، عمامه‌ها و نعلین‌ها به صورت پراکنده روی زمین ریخته بود.

حمله به مدرسه‌ی فیضیه، یکی از بزرگترین اشتباهات رژیم تا آن روز بود. این حمله در واقع نقطه‌ی عطفی در شعله‌ور شدن آتش قیام و آغاز رویارویی روحانیون و مردم با رژیم شاه بود.

سخنرانی امام در مدرسه‌ی فیضیه

برای شرکت در این سخنرانی که در روز عاشورا (۱۳۴۲/۳/۱۳) انجام شد، هنگامی رسیدیم که راه‌های ورود به مدرسه به دلیل کثرت جمعیت، مسدود بود و شمار زیادی از مردم از طریق راه پله‌هایی که در صحن مسجد اعظم است، به پشت بام مدرسه‌ی فیضیه می‌رفتند. من هم همراه آنان به پشت بام مدرسه رفتم. وقتی رسیدم که امام مشغول سخنرانی شده بود و می‌فرمود: «..به سخنران‌ها گفته‌اند شما به سه چیز کار نداشته باشید...یکی شاه...یکی هم اسرائیل...یکی هم نگویید دین در خطر است..».

این سخنرانی پرجمعیت‌ترین سخنرانی امام تا آن روز بود.

---

۱. خیابان تهران، کوچه‌ی منوچهری

پانزدهم خرداد ۱۳۴۲

به دلیل این‌که مدرسه‌ی ما از مرکز شهر دور بود، از ماجرای دستگیری امام در شب پانزدهم خرداد مطلع نشدیم. صبح پانزدهم خرداد به اتفاق چند تن از دوستان (احتمالاً آقای محمدی گلپایگانی و آقای حسن روحانی) از مدرسه به طرف خیابان تهران می‌آمدیم، هنوز از کوچه‌ی منوچهری خارج نشده بودیم که دیدیم سیل جمعیت تظاهرکننده به طرف تهران در حرکت است. در دست تعدادی از آن‌ها، چوب و قمه و امثال آن بود و شعار می‌دادند: «یا مرگ یا خمینی». به فاصله‌ی کوتاهی، صدای رگبار مسلسل‌ها بلند شد و با کشتاری وحشیانه، فریاد مردم را خاموش کردند. در این تظاهرات یکی از طلاب مدرسه‌ی ما، ادیب طالقانی، که در میان جمعیت بود، شهید شد. او طلبه‌ای مقدس بود. صبح از مدرسه بیرون آمد، اما دیگر کسی او را ندید و جنازه‌ی او هم ظاهراً پیدا نشد. شایع بود که جنازه‌ها را به دریاچه‌ی قم ریخته‌اند.

تلاش برای آزادی امام

پس از بازداشت حضرت امام، تلاش‌های فراوانی برای آزادی ایشان صورت گرفت، از جمله‌ی این تلاش‌ها، آمدن تعدادی از مراجع تقلید به تهران بود. آیت‌الله میلانی از مشهد به تهران آمد و آقای شریعتمداری به شهرری و در مجموع، وحدت کلمه‌ی مراجع و روحانیت در دفاع از امام سبب شد که پس از مدت کوتاهی، حضرت امام از زندان آزاد شود؛ ولی در تهران محصور بود تا این‌که بالاخره رژیم نتوانست مقاومت کند و ایشان پیروزمندانه به قم بازگشت.

در سخنرانی ۱۳۴۳/۳/۲۵ امام، در مسجد اعظم حاضر بودم. ایشان ضمن بیان مطالبی، نسبت به تأسیس دانشگاه اسلامی از سوی رژیم شاه هشدار داد.

در واقع تئوری تأسیس دانشگاه اسلامی در جهت دولتی کردن حوزه و منزوی کردن روحانیت اصیل و در رأس آن‌ها امام بود، که امام خیلی زود متوجه شدند و آن را افشا کردند.

به هر حال ساواک به صورتی بسیار جدّی وارد معرکه شد تا حوزه را قبضه کند و اختلاف ایجاد نماید و امام تنها بماند. این توطئه تا حدودی کارگر شد و بتدریج، امام تنها

ماند، البته نمی‌توانم بگویم ساواک یگانه عامل مؤثر در جدا کردن شماری از بزرگان روحانیت از امام بود، ولی می‌توان گفت که در این رابطه نقش اول را داشت. یکی از کسانی که تحت تأثیر القائات مستقیم و غیر مستقیم ساواک از امام جدا شد و در برابر نهضت روحانیت ایستاد، آقای شریعتمداری بود که اجمالاً به این مطلب خواهم پرداخت.

شعار در جلسه‌ی فاتحه‌ی مرحوم اثنی عشری

بتدریج بیت آقای شریعتمداری و به طور خاص، شیخ غلامرضا زنجانی که بانفوذترین عناصر آن بیت شمرده می‌شد، در مقابل نهضت اسلامی و هواداران امام خمینی(ره) موضع گرفتند و تا آن‌جا که می‌توانستند مانع هرگونه حرکتی در جهت انقلاب بودند. برای نمونه، در جلسه‌ای که به مناسبت رحلت حاج آقا حسین اثنی‌عشری (رضوان‌الله تعالی) برگزار کردند و من هم در آن جلسه شرکت کرده بودم، وقتی که جمعی از علاقه‌مندان به امام شروع به شعار دادن کردند، با برنامه‌ریزی قبلی با آن‌ها به مقابله پرداختند و حجةالاسلام والمسلمین کروبی ـ که ظاهراً مؤثرین عنصر آن جمع بود ـ را مورد ضرب و شتم قرار دادند؛ هر چند در نهایت، طرفداران امام(ره) غالب شدند. تفصیل این ماجرا را خوب است از زبان آقای کروبی بشنوید.

فصل پنجم

بازداشت توسط ساواک

من دوبار به اتهام اقدام علیه رژیم شاه بازداشت شدم، این بازداشت‌ها تجربه‌ی بسیار ارزنده‌ای در زندگی من بود.

نخستین بازداشت، به اتهام توزیع اعلامیه‌ی مبلغین اصفهان در ارتباط با محکوم کردن اعدام مرحوم بخارایی و یارانش بود.

در تعطیلات تابستانی ۱۳۴۴، طبق معمول برای ادامه‌ی تحصیل، به مشهد رفتم. جایی برای سکونت نداشتم. یکی از طلاب مدرسه‌ی میرزا جعفر به نام آقای عباسی، بدون آشنایی قبلی مرا در صحن مدرسه دید و به حجره‌ی خود دعوت کرد. چند روزی نگذشته بود که شبی در تاریخ ۱۳۴۴/۴/۲۰ هنگام مغرب، چراغ حجره را خاموش کردم و مشغول نماز شدم.[1] در بین نماز شخصی وارد اطاق شد و صدای فندک در اطاق پیچید و فضا روشن شد، مجدداً فندک را خاموش کرد و بیرون رفت. من از ماجرا بی‌خبر بودم، به تصور این‌که کسی با من کار دارد، پس از خواندن نماز فوراً چراغ را روشن کردم تا کسی که با من کار دارد معطل نشود. تا چراغ روشن شد، بلافاصله چند نفر به درون اطاق ریختند و شروع به جستجو کردند. برای من که تا آن شب با چنین صحنه‌ای مواجه نشده بودم، برخورد آنان تعجب‌آور بود، نمی‌دانستم آن‌ها کیستند و دنبال چه می‌گردند.

---

۱. علت خاموش کردن چراغ، احتیاط و صرفه جویی در بیت المال بود، اما مأموران ساواک که حجره را زیر نظر داشته‌اند، آن را نشانه‌ی مخفی کاری گرفته بودند.

بالاخره از لابلای کتاب‌ها یک اعلامیه‌ی پاره از آیت‌الله سید حسن قمی پیدا کردند و پس از جستجو به من گفتند که همراه آن‌ها بروم. هنگامی که از اطاق بیرون می‌آمدیم یکی دیگر از طلبه‌هایی که در آن حجره ساکن بود به نام آقای سیدمحمد سلیمی، از راه رسید. وقتی متوجه شدند او هم در این حجره زندگی می‌کند، او را هم با من بردند. مدتی ما را در یکی از حجره‌های صحن عتیق معطل کردند و پس از تماس با مرکز، ما را به ساواک مشهد بردند، نه من و نه آقای سیدمحمد سلیمی، هیچ یک نمی‌دانستیم برای چه ما را دستگیر کرده‌اند.

همان شب، بازجویی از ما آغاز شد. بازجو جوانی بود که موهای بور و چشم‌هایی زاغ داشت ـ احتمالاً نامش دبیری بود ـ از بازجویی من چیزی به دست نیاورد. پس از من، آقای سلیمی مورد بازجویی قرار گرفت. چیزی نگذشت که صدای ضربات شلاق به گوش رسید و معلوم شد که او را می‌زنند. پس از بازجویی‌های بی نتیجه، ما را تحویل بازداشتگاه موقت ساواک که در مدخل ورودی پادگان ارتش در خراسان واقع شده بود، دادند و حدود ۴۵ روز در آن‌جا بلاتکلیف بودیم و اصولاً نمی‌دانستیم برای چه ما را بازداشت کرده‌اند.

در همین ایام بود که تعدادی از طلاب جوان (حدود ۳۰ـ۴۰ نفر) را به جرم برگزاری مراسم دعای توسل در حرم مطهر رضوی(ع)، که جنبه‌ی سیاسی داشت، دستگیر کردند و به بازداشتگاه ساواک آوردند. از جمله آقایان؛ سید هادی خامنه‌ای، مرحوم سعدی حیدری، طاووسی بودند. برخی را خیلی شکنجه می‌کردند، مانند آقای سید هادی خامنه‌ای و آقای طاووسی؛ اما چند آزار جنبه‌ی عمومی داشت: یکی بیگاری که همه را به بیگاری می‌بردند، دوم، تراشیدن ریش که همه را به اجبار وادار به آن می‌کردند و سوم، پاره کردن قباها از کمر به پائین!؛ اما مرا نه به بیگاری بردند، نه صورتم را تراشیدند. یادم هست که یکی می‌گفت: این سید است او را رها کنید! البته در آن هنگام من حدود نوزده سال بیشتر نداشتم و چندان مویی در صورتم نروییده بود.

در زندان تنها یک‌بار کتک خوردم و آن هنگام وضو گرفتن بود که استوار مسؤول بند، یک کشیده‌ی محکم به پشت گردن من زد. هیچ دلیلی برای اقدام او نیافتم. او خود نیز چیزی نگفت. صندوقی برای شکایات گذاشته بودند که هر کس شکایتی دارد در آن

بیندازد، خواستم از او شکایت کنم، تفألی به قرآن زدم، این آیه آمد:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلاً عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ، إِنَّمَا یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الْأَبْصَارُ(۱)

و خدا را از آن چه ستمکاران می‌کنند غافل مپندار. جز این نیست که کیفر آنان را برای روزی به تأخیر می‌اندازد که چشم‌ها در آن خیره می‌شود».

با خودگفتم شکایت از او بماند برای قیامت!. در مدتی که در بازداشتگاه ساواک بودم از همان لباسی استفاده می‌کردم که با آن دستگیر شده بودم، قبا و عبا راگرفته بودند، تنها از یک پیراهن و یک شلوار استفاده می‌کردم. لباسم جانور گذاشت، وقتی لباسم را می‌شستم چون لباس دیگری نداشتم، مجبور بودم همان را بپوشم.

هفته‌ای یکبار برنامه‌ی حمام بود، که ما را به حمام پادگان می‌بردند. به استثنای ما، همه در حمام برهنه بودند. مشاهده‌ی این وضع بسیار تلخ و ناراحت کننده بود. آخرین باری که ما را به حمام بردند، عاجزانه به خداوند متعال عرض کردم که خدایا ما را دیگر این جا نیاورند! همان طور هم شد، پس از آن ما را به زندان عمومی منتقل کردند و این ماجرا تکرار نشد.

باری، من در مشهد با هیچ کس سابقه‌ی دوستی و آشنایی نداشتم، تنها یک طلبه‌ی تهرانی مرا می‌شناخت. از داخل زندان مکرر به او نامه نوشتم که از محل سکونتم یعنی مدرسه‌ی میرزا جعفر، لباس و پول برایم بیاورد؛ اما جوابی نیامد! پس از آزاد شدن از زندان از او پرسیدم که نامه‌ها به شما نرسید؟ گفت: چرا، ولی استخاره کردم که برایت بیاورم، خوب نیامد!...

در این جا مناسب است که به وجدان اخلاقی و احساس مسؤولیت و وفای آقای عباسی که حجره‌اش را در اختیارم گذاشته بود، اشاره کنم. با این‌که چند روزی از آشنایی او با من نگذشته بود و از سوی دیگر خودش هم ظاهراً در روزهای نخستین که ما را دستگیر کرده بودند، تحت تعقیب بود؛ اما به من خیلی محبت کرد و از وقتی که توانست با من ارتباط پیدا کند، یعنی هنگامی که ما را به زندان عمومی مشهد منتقل کردند، مرتب

---

۱. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۲

به ملاقات من می‌آمد و نیازهای مرا تأمین می‌نمود.

سپس، ساواک پرونده‌ی ما را تحویل دادسرای نظامی داد و مرا مجدداً برای بازجویی به دادسرای ارتش بردند. تفاوت برخورد دادسرا با ساواک، کاملاً مشهود بود. حداقل حرف زدن با آنان ممکن بود. در این بازجویی بود که تازه فهمیدم اتهامم چیست! بازجو اعلامیه‌ای را ارائه کرد که امضای «جامعه‌ی وعاظ و مبلغین اصفهان» را داشت که اکنون نیز در پرونده‌ی من موجود است.[۱]

این اعلامیه از سوی جمعی از روحانیون اصفهان درباره‌ی محکوم کردن اعدام مرحوم بخارایی و یارانش و اعلام فاتحه برای آنان در تاریخ ۱۳۴۴/۳/۲۷ صادر شده بود.

از قراین چنین برمی‌آمد که روزی که مرا دستگیر کردند، این اعلامیه در مدرسه‌ی میرزا جعفر در نزدیکی حجره‌ای که من در آن سکونت داشتم، به دیوار الصاق شده بود. ساواکی‌ها که نتوانسته بودند عامل توزیع آن را پیدا کنند، ضمن بررسی، متوجه می‌شوند که من تازه از قم به مشهد آمده‌ام، از این رو مرا تعقیب کردند تا سندی برای این اقدام پیدا کنند و خاموش کردن چراغ هنگام نماز مغرب، سندی شد برای مخفی کاری و توزیع اعلامیه، در صورتی که روح من از این ماجرا بی‌خبر بود!

بالاخره دادسرای نظامی پس از بازجویی، پرونده‌ی مرا به دادگاه داد. دادگاه نظامی مشهد نیز بدون توجه به حرف‌های من، بر اساس آن‌چه ساواک تشخیص داده بود، مرا به دو ماه حبس محکوم کرد و برای تحمل ادامه‌ی محکومیت، مرا به بازداشتگاهی که دارالتأدیب نام داشت تحویل دادند. در آن جا افراد کم سن و سال که محکومیت‌های مختلفی داشتند، در بازداشت بودند.

در تاریخ ۱۳۴۴/۶/۱۸، دوران زندان سپری شد و به قم بازگشتم و در مدرسه‌ی حجتیه، مشغول درس و بحث شدم.

بازداشت مجدد

بازداشت مجدد من پس از بازگشت از عراق بود که شرح آن در فصل ششم خواهد

---

۱. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۱، ص ۳۴۲

آمد. به درخواست دادگاه تجدید نظر ارتش خراسان، مرحوم پدرم در تهران به کلانتری احضار شد و با تهدید از او خواستند که مرا به دادگاه معرفی نماید. مرحوم پدرم هم حسابی ترسیده بود به من گفت بروم و خود را معرفی کنم، من خود را به دادگاه معرفی کردم. در جلسه‌ی دادگاه، قدری تند برخورد کردم و قضات دادگاه تجدید نظر، مجازات مرا تشدید کردند و با احتساب دو ماهی که قبلاً زندان رفته بودم، در تاریخ ۱۳۴۷/۱/۱۵ به سه ماه حبس محکوم شدم.

آیت‌الله مشکینی که در آن هنگام در حال تبعید در مشهد به سر می‌برد، برای اطلاع از نتیجه‌ی دادگاه، به محل دادگاه ارتش مشهد آمد.[1] هنگامی که چشمش به من افتاد که دست‌بند بر دست داشتم، بی اختیار اشک در چشم او حلقه زد. در این حال با ایشان خداحافظی کردم. سپس مرا با دست بند، پیاده به زندان شهربانی مشهد بردند.

کثرت زندانیان به حدی بود که برای خوابیدن به هر کس، حدود دو وجب به‌صورت عرضی، جا برای خوابیدن می‌دادند، برای من همین مقدار هم جا نبود. شخصی بود که به او آقای حسنی می‌گفتند و به‌جرم کشتن یک پاسبان که ظاهراً اعلامیه‌ی آیت‌الله میلانی را پاره کرده بود، در بازداشت به سر می‌برد، او جای خودش را به من واگذار کرد و سه، چهار شب من در آن بند مهمان بودم، سپس مرا به زندان موقت منتقل کردند که مقدمات تألیف میزان الحکمة در همین زندان فراهم شد.[2]

---

۱. این مکان فعلاً در اختیار سازمان قضایی نیروهای مسلح است.
۲. نگاه کنید به صفحه‌ی ۶۰ همین کتاب: آغاز تألیف میزان الحکمة

فصل ششم

سفر به عراق

حدود یک سال پس از محکومیت در دادسرای نظامی مشهد، مرا برای رسیدگی مجدد به همان پرونده، در تاریخ ۱۳۴۵/۱۰/۴ به دادگاه تجدید نظر دعوت کردند. من به تصور این‌که مدت زندان در دادگاه دوم تمدید خواهد شد، برای آن‌که در جلسه‌ی دادگاه شرکت نکنم، تصمیم گرفتم برای ادامه‌ی تحصیل به نجف بروم. از آن‌جا که از طریق معمولی این سفر امکان‌پذیر نبود، ناچار می‌بایست از راه غیر مجاز وارد عراق شوم؛ اما هزینه‌ی سفر را نداشتم. یکی از دوستان به نام آقای حاج جواد زند، بدون این‌که من چیزی از او بخواهم، وقتی متوجه شد که من می‌خواهم به عراق بروم، حدود سیصد تومان برای من آورد. مبلغ کمی هم پدرم داد و در مجموع حدود پانصد تومان پول برای این سفر جور شد. با قطار به خرمشهر آمدم، چند روزی را در مدرسه‌ی آقای قائمی در آبادان به سر بردم. به پیرمردی که زائران عتبات را به‌صورت غیر مجاز به عراق می‌برد، حدود چهار صد تومان دادم و او مرا با شماری زن و مرد که می‌خواستند به صورت غیرمجاز به عتبات بروند، با بلم از آب رودخانه عبور داد و به آن طرف مرز رساند. حدود ۹ روز ما را از این منزل به آن منزل می‌برد و مخفی می‌کرد، دوران بسیار سختی بود. همه به ستوه آمده بودند، شاید اگر می‌دانستم عبور از مرز به صورت غیر مجاز با این‌همه مشکلات روبرو است، اقدام نمی‌کردم. در عین حال به نظر می‌رسید که تحمل من بیش از سایر زائران است.

یکی از زائران همراه، مرحوم آقای مصطفی زمانی (نویسنده) بود. روزهای آخر او

هم خیلی عصبانی و ناراحت به نظر می‌رسید. یک روز صبح که بیش از هر روز دیگر زائران اظهار ناراحتی می‌کردند، همه‌ی زائران را بر دو ماشین که به آن ماشین کبریتی می‌گفتند سوار کردند و با رشوه دادن به پاسگاه‌ها، از بیراهه ما را به نجف منتقل کردند. نزدیک غروب آفتاب بود که به نجف رسیدیم، با دیدن بارگاه نورانی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) رنج‌های سفر به فراموشی سپرده شد.

زندگی در مدرسه‌ی آخوند

تنها کسی را که در نجف می‌شناختم، شخصی بود به نام آقای شیخ حسن که قبلاً در مدرسه‌ی فیضیه کتابفروشی می‌کرد و برای تحصیل به نجف رفته بود. آشنایی من با او به دلیل ارتباط او با شاگردان مرحوم شیخ رجبعلی خیاط بود. می‌دانستم که او در مدرسه‌ی آخوند زندگی می‌کند، از این رو پس از ورود به نجف به حجره‌ی او رفتم. خدای او را رحمت کند، مقدمات اقامتم را در آن مدرسه فراهم کرد. چند ماهی در حجره‌ی یکی از ساکنین آن مدرسه که منزلی هم در بیرون داشت، زندگی کردم. می‌گفتند او از زمان مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی در نجف مشغول تحصیل بوده است، اما هنوز شرح معالم آقای اعتمادی را مطالعه می‌کرد و به درس خارج یکی از مراجع بزرگ می‌رفت!

روزی به او گفتم: «چرا شما به ایران نمی‌روید تا خدمتی بکنید، لااقل می‌توانید برای مردم یک روستا مسأله بگویید، تا کی می‌خواهید درس بخوانید؟!»

او در پاسخ گفت: «من علم را فی نفسه دوست دارم و اما مسأله گفتن برای مردم، هر کس سؤالی دارد بیاید در خانه‌ام بپرسد!.»

البته پس از حدود دو ماه او عذر مرا خواست، و من به حجره‌ی آقای متقی که در طبقه‌ی فوقانی آن مدرسه بود، منتقل شدم.

آشنایی با آیت‌الله مشکینی

انتقال به حجره‌ی آقای متقی در مدرسه‌ی آخوند، مقدمه‌ی دوستی و ارتباط نزدیک من با مرحوم آقای حاج اصغر طاهری کنی و آیت‌الله مشکینی شد. آن هنگام، آیت‌الله

مشکینی نیز به تازگی به نجف آمده بود و در حجره‌ای در مدرسه‌ی آیت‌الله بروجردی تنها زندگی می‌کرد، مرحوم حاج اصغر آقا ترتیبی داده بود که ایشان برای تهیه‌ی ناهار و شام مشکلی نداشته باشد. معمولاً در این دو وعده با آقای متقی، اصغر آقا، آقای رحیمیان[۱] و آیت‌الله مشکینی در حجره‌ی آقای متقی، هم‌غذا بودیم.

مدتی بدین منوال گذشت، تا این‌که در مدرسه‌ی آیت‌الله بروجردی حجره‌ای به من واگذار شد و تا پایان حضورم در نجف، در آن‌جا زندگی کردم. تقریباً سیزده ماه در نجف مشغول تحصیل بودم.

خاطراتی از نجف

۱ـ یادی از شهید سعیدی

مرحوم شهید سعیدی یکی از دوستان نزدیک آیت‌الله مشکینی بود. در ایامی که در نجف با آیت‌الله مشکینی بودیم، ایشان نیز مدت کوتاهی به عراق آمد. روزی مهمان آقای مشکینی بودیم و من برای ناهار، کدو با تمر هندی درست کردم، ظاهراً برای آقای سعیدی مطبوع بود که از آن، تعریف می‌کرد. یادم هست موقع خداحافظی با آقای مشکینی و بازگشت به ایران، مرحوم سعیدی خیلی گریه کرد و مرا تحت تأثیر احساسات و عواطف خود قرار داد.

۲ـ یادی از حاج محسن زند

دوستی تهرانی به نام حاج محسن زند داشتم. او جوانی بسیار متدین و علاقه‌مند به اهل‌بیت علیهم السلام بود و صدای خوبی داشت. قبلاً اشاره کردم که در نخستین سفر تبلیغی‌ام با من همراه بود. یک روز در مدرسه‌ی آیت‌الله بروجردی، قدری گوشت گرفته بودم که با آن غذا درست کنم. دیدم کمی بیش از نیاز من است، گفتم: «خدایا یکی از دوستانت را برسان امروز مهمان من باشد»، چیزی نگذشت که حاج محسن از راه رسید.

---

۱. ریاست فعلی بنیاد شهید.

او که مانند من و بسیاری از طلاب از طریق غیر مجاز به نجف آمده بود، پس از چند روز به‌وسیله‌ی آقای فکور استخاره کرد که در نجف بماند، یا نماند؛ ایشان در پاسخ استخاره فرمود: «خوب است، ولی نمی‌توانی» (قریب به این مضمون)، همان طور هم شد، طولی نکشید که حاج محسن در شط کوفه غرق شد و جنازه‌اش را پس از چند روز تلاش، از آب گرفتند و در وادی السلام نجف به خاک سپردند، رضوان الله تعالی علیه.

۳ـ پیاده روی به کربلا

در زیارت‌های مخصوصه‌ی حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه)، معمولاً بسیاری از زائران آن بزرگوار، بخصوص طلاب جوان، پیاده به زیارت آن حضرت می‌رفتند. در مدتی که در نجف بودم، چند بار توفیق پیاده روی تا کربلا را داشتم و خاطرات شیرین و زیبایی از این سفرها دارم.

در یکی از همین سفرها، ظاهراً در طویریج، مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی را دیدم. به دلیل سنگینی وزن نمی‌توانست تمام راه را ـ که حدود هیجده فرسخ می‌شد ـ پیاده‌روی کند و برای آنکه از ثواب پیاده رفتن به زیارت حضرت اباعبدالله (ع) بازنماند، از طویریج پیاده می‌رفت. از من پرسید: «چرا آقای مشکینی پیاده نمی‌آید او که در راه رفتن مشکلی ندارد و تند راه می‌رود؟».

یادم نیست در پاسخ چه گفتم، شاید برنامه‌های تدریس ایشان مانع بود و یا ضعف مزاج.

برخی می‌گفتند حاج آقا مصطفی به زحمت همین مقدار راه را پیاده می‌آید، به گونه‌ای که پایش تاول می‌زند.

۴ـ خاطره‌ای از آقای مستنبط

روزی مرحوم آقای مستنبط، داماد آیت‌الله خویی (ره)، در مدرسه‌ی آیت‌الله بروجردی به دیدن آقای مشکینی آمد و ضمن مطالبی گفت: «رژیم شاه مایل بود با آیت‌الله خویی مرتبط شود، اما ایشان زیر بار نرفت.» جریان بدین گونه بود که پس از واقعه‌ی پانزده‌ی خرداد سال ۱۳۴۲، سفیر ایران در عراق پیغامی را از طرف شاه برای

آقای خویی آورد که قدری شما کوتاه بیایید و قدری ما، مشکل را حل کنیم.

آقای خویی پاسخ را به بعد موکول کرد و در این رابطه ده ـ دوازده نفر از شاگردان نزدیک خود را جمع کرد و موضوع پیغام شاه را با آن‌ها در میان گذاشت و از آن‌ها نظر خواهی کرد. پرسیدند: «نظر خود شما چیست؟»

ایشان پاسخ داد که نظر من این است که شاه می‌خواهد با من بسازد و از این طریق علمای قم را بکوبد، مصلحت این است که در پاسخ بگوییم که ما حرفی نداریم که کوتاه بیاییم، اما با هماهنگی و مشورت علمای قم.

همه این نظر را پسندیدند. در ملاقات بعدی، ایشان همین پاسخ را به او داد و او رفت. پس از مدتی، دوباره آمد و گفت: «شاه می‌خواهد با شخص شما این هماهنگی صورت گیرد»، لیکن ایشان نپذیرفت و معلوم شد همان حدسی که آقای خویی زده‌اند، درست است.

۵ـ معمم شدن حاج احمد آقا خمینی در نجف

ایامی که در نجف بودم، حاج احمد آقا، فرزند بزرگوار امام(رضوان الله تعالی علیه) هم به نجف آمد، آن موقع ایشان ظاهراً تازه دوران دبیرستان را پشت سر گذاشته بود و لباس شخصی می‌پوشید. مقدمات سطح را نزد آیت‌الله قدیری که در مدرسه‌ی آیت‌الله بروجردی ساکن بود، آغاز کرده بود و با فاصله‌ی اندکی معمم شد.

۶ـ سخنرانی آیت‌الله مشکینی در مدرسه‌ی آیت‌الله بروجردی

ماه رمضان فرا رسیده بود و امام خمینی (ره) در صحن مدرسه‌ی آیت‌الله بروجردی نماز جماعت اقامه می‌کردند. آقای حلیمی از آیت‌الله مشکینی تقاضا کرد که پس از اقامه‌ی نماز جماعت سخنرانی کند ـ در نجف رسم نبود که مدرسین سطح عالی، منبر بروند ـ آقای مشکینی که مکاسب تدریس می‌کرد و شاگردان زیادی داشت، دعوت آقای حلیمی را پذیرفت مشروط به این‌که امام پای منبر ایشان ننشیند. [مبادا به احترام سخنرانی ایشان امام از کارهای مهم‌تر باز ماند.] به یاد دارم که این شرط را آقای حلیمی با امام در منزلشان مطرح کرد و امام پذیرفت.

۷ـ غربت امام

یکی از نکات قابل تأمل، غربت امام در میان روحانیون نجف بود. امام با همه‌ی سوابق علمی، عملی، سیاسی و مبارزاتی خود در حوزه‌ی نجف غریب به نظر می‌رسید، و غربت او کاملاً مشهود بود.

فصل هفتم

ازدواج

در مدت اقامتم در نجف، معمولاً، مانند بسیاری از طلاب شب‌های جمعه به کربلا می‌رفتم، یکبار که تشرف پیدا کردم، خیلی ساده خدمت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) عرض کردم: «آقا من مایلم ازدواج کنم». پس از بازگشت به نجف در مدرسه‌ی آخوند، در حجره‌ی آقای متقی با حاج اصغر آقا(رحمة الله علیه) مشغول خوردن صبحانه بودیم که سخن از ازدواج به میان آمد. اصغر آقا گفت: «آقای مشکینی دختری دارد، ولی کوچک است، می‌خواهی برایت درست کنم؟» گفتم: «نه.» گفت: «چرا؟» گفتم: «چون با هم سر یک سفره می‌نشینیم، ممکن است شما پیشنهاد کنید و ایشان موافق نباشد و رفاقتمان هم از بین برود.»

ایشان گفت: «نه، من موضوع را با ایشان در میان خواهم گذاشت.» هرچه اصرار کردم که این اقدام به مصلحت نیست، ایشان نپذیرفت.

در آن هنگام، جناب آقای حاج آقا مرتضی تهرانی[1] از علمای مهذب و بزرگوار تهران برای زیارت به نجف آمده بود. حاج اصغر آقا، ایشان را واسطه کرد تا موضوع را با آقای مشکینی در میان بگذارد. آقای مشکینی پاسخ ایشان را موکول به استخاره کرد و پس از چند روز پاسخ داد که استخاره کردم خوب آمد.

پس از موافقت ایشان، جریان را به خانواده‌ام در تهران نوشتم و از مادرم و عمه‌ام

---

۱. فرزند مرحوم حاج میرزا عبدالعلی تهرانی از علمای برجسته‌ی تهران.

عذرا خانم ـ که خدای هر دو را مشمول رحمت واسعه‌ی خود نماید ـ خواستم که به قم بروند و صبیّه‌ی ایشان را ببینند.

آن‌ها رفتند و دیدند و پسندیدند و در پاسخ نامه‌ی من نوشتند: «خوب است، ولی خیلی کوچک است.» او در آن هنگام تقریباً نُه ساله بود، قرار شد به‌طور خصوصی صیغه‌ی عقد اجرا شود، اما جشن ازدواج تا آمادگی یافتن وی به تأخیر افتد و بدین ترتیب، مقدمات ازدواجم سامان یافت.

بازگشت از نجف

چند ماهی پس از این ماجرا، آقای مشکینی تصمیم گرفت که به ایران بازگردد. من هم به فاصله‌ی کوتاهی پس از ایشان بازگشتم و بدین ترتیب، مدت اقامتم در نجف حدود سیزده ماه شد.

آیت‌الله مشکینی پس از بازگشت به ایران، به مشهد تبعید شد. من هم همراه ایشان به مشهد رفتم.

عقد ازدواج

پس از گذشت مدت کوتاهی در مشهد، موضوع اجرای صیغه‌ی عقد مطرح شد. نکته‌ی جالب و آموزنده این‌که آقای مشکینی تعیین مقدار مهریه را به عهده‌ی من گذاشت. من فکر کردم مبلغی بنویسم که قدرت پرداخت آن را داشته باشم. از این رو مهریه را مبلغ پنج هزار تومان نوشتم. ایشان که در اثر خطای دید، پنج هزار تومان را پانصد تومان خوانده بود، به ما پیغام داد: «من حرفی ندارم که مهریه‌ی او پانصد تومان باشد، ولی چون مهریه‌ی خواهر بزرگتر او هزار تومان است، همین مبلغ را برای مهریه‌ی او بپذیر. من تعهد می‌کنم که کاری کنم که بیش از پانصد تومان شما بدهکار نشوید!»

این گونه برخورد آن هم از شخصیتی مانند آیت‌الله مشکینی، حقیقتاً ارزنده و آموزنده بود.

باری عقد ازدواج ما در حرم حضرت ثامن‌الحجج (علیه‌السلام) توسط آقای مشکینی و یکی از رفقای فاضل ایشان، مرحوم آقای علمی، بدون هیچ گونه تشریفات اجرا شد. از

آن پس من مانند یکی از اعضای خانواده‌ی آقای مشکینی در منزل ایشان و به قول معروف «دامادِ سرخانه» بودم.

قریب یکسال و نیم بدین منوال گذشت. سال ۱۳۴۷ ساواک با بازگشت ایشان به قم موافقت کرد. من هم همراه ایشان به قم آمدم. بتدریج شرایطی پیش آمد که احساس کردم ادامه‌ی این وضع به مصلحت نیست. با این‌که قرار بود جشن ازدواج ما چند سال بعد باشد، پیشنهاد کردم که هرچه زودتر انجام شود تا بتوانیم زندگی مستقل تشکیل دهیم. آقای مشکینی ابتدا با این پیشنهاد موافق نبود. دلیل مخالفتش هم کوچک بودن همسرم از نظر سنی بود، چون در آن هنگام یازده سال بیشتر نداشت، اما من موضوع را با جدیت پیگیری می‌کردم که همسر من است و شرعاً حق دارم او را به خانه‌ی خود ببرم. آقای مشکینی با نهایت بزرگواری و فروتنی فرمود: «آن چه می‌گویم بر اساس مصلحت شماست و گرنه من حاضرم هرچه دارم را با یک ریال شما مصالحه کنم»!

سرانجام با اصرار من، ایشان راضی شد و جشن ازدواج ما در سال ۱۳۴۷ برگزار شد.

جشن ازدواج

در جشن ازدواج ما که در منزل آقای مشکینی برگزار شد، به دلیل موقعیت ایشان، همه‌ی مراجع تقلید آن روز و بزرگانی که در قم حضور داشتند شرکت کردند.

منزلی در کنار خانه‌ی آقای مشکینی به ماهی یکصد و بیست تومان اجاره کردم و بدین ترتیب زندگی مشترک ما آغاز شد. پس از ازدواج از نظر اقتصادی شرایط مناسبی نداشتم، چون مساعدتی که از پدرم می‌گرفتم قطع شد و زندگی ما از طریق مختصری شهریه و سفرهای تبلیغی محرم و ماه رمضان اداره می‌شد.

پس از چند ماه، دو اطاق از منزل یکی از روحانیون قزوینی به نام آقای سید عیسی، اجاره کردیم و پس از مدت کوتاهی، دو اطاق کوچک در منزل آقای سیدحسن طاهری خرم‌آبادی را به صورت بیع به شرط گرفتیم.

یک روز در راه با آقای مشکینی صحبت از خانه به‌دوشی داشتم، ایشان فرمود:

«ناراحت نباش هیچ کوچه‌ای از کوچه‌های قم نیست[1] مگر این‌که من مدتی در آن‌جا اجاره نشین بوده‌ام!»

نخستین فرزند

نخستین فرزندم نرگس، هنگامی که در منزل آقای طاهری بودیم به دنیا آمد. برای هزینه‌ی وضع حمل همسرم، اندکی پس‌انداز کرده بودم که یکی از دوستان طلبه آن را قرض گرفت. روزی که همسرم را درد زایمان گرفت، حتی به اندازه‌ی کرایه‌ی تاکسی پول نداشتم. هیچ‌گاه تلخی آن لحظات را فراموش نمی‌کنم، سرانجام هنگامی که برای تهیه‌ی پول از خانه بیرون رفته بودم، صاحبخانه وسیله‌ای تهیه کرد و ایشان را در شرایط دشواری که نمی‌توانم به قلم بیاورم، به بیمارستان هدایتی رسانید.

به فضل خدا و با وساطت آقای حاج فیض،[2] در بیمارستان رسیدگی خوبی شد و نرگس خانم در تاریخ ۱۳۴۹/۵/۲۸ دیده به جهان گشود.

خرید خانه

قدم نرگس خانم برکت داشت. بتدریج، حدود دو هزار تومان پس‌انداز کردم و با قرض، خانه‌ی کوچکی در حدود پنجاه متر در محله‌ی پنجعلی قم، تقریباً به مبلغ شانزده هزار تومان خریداری نمودم. این خانه فاقد امکانات لازم بود و کوچه‌اش باریک و پیچ و خم داشت. با زحمت فراوان آن خانه را قدری برای زندگی آماده کردیم، اما بدهکاری ناشی از خرید آن، فشار زیادی بر من وارد می‌کرد. یک شب مرحوم حاج آقا حسین اثنی عشری صاحب تفسیر اثنی عشری را در خواب دیدم که برای حل مشکل بی پولی، مکرر مبالغی را به من هدیه می‌کرد. پس از آن بتدریج قرض‌ها داده شد و یک قطعه زمین به مساحت یک‌صد و بیست متر در باغ قلعه خریداری کردم و ساختمان آن را به آقای حاج ابوالقاسم معمار واگذار کردم.[3]

---

۱. عین تعبیر ایشان این بود «ما مِنْ کوچةٍ از کوچه‌های قم...»

۲. از بستگان آقای مشکینی که در دفتر آقای شریعتمداری فعالیت داشت.

۳. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این منزل در خیابان افتاد و با پول آن خانه‌ای در کنار منزل آیت‌الله مشکینی←

فرزند دوم ما نوریه خانم در تاریخ ۱۳۵۳/۲/۱۰ در همان بیمارستان به دنیا آمد، ولی فرزند سوم سعید آقا، در بیمارستان زاهدی به تاریخ ۱۳۵۸/۴/۶ و در شب سوم شعبان متولد شد. پس از سعید حدود ده سال بچه دار نشدیم. یک شب خواب دیدم که در شهر ری از کاروانسرایی بیرون می‌آیم در حالی که با طلبه‌ای به نام برهان سوار بر اتومبیل هستیم، او شربتی به من تعارف کرد (شبیه شربت آبلیمو) و گفت: «من شهید می‌شوم تو هم شهید می‌شوی.» گفتم: «کی؟» گفت: «سال دیگر.» با عنایت به شرایطی که از نظر کاری داشتم و شرارت‌های منافقین و موقعیت جنگی کشور، البته تصور کردم که همان خواهد شد که در خواب دیده‌ام و سال آینده شهید خواهم شد. پس از چند روز به مرحوم آقای صدیقین در اصفهان، تلفنی جریان خواب را گفتم و این نخستین باری بود که من با او صحبت می‌کردم. ایشان گفت: «کتابی خواهی نوشت که مشهور خواهد شد و خداوند پسری به تو خواهد داد...»

این تعبیر برایم خیلی شگفت‌انگیز بود، خصوصاً قسمت دوم آن، چون سال‌ها بود که فرزنددار نمی‌شدیم، از ایشان پرسیدم: «این تعبیر از کجاست؟» پاسخ داد: **«وکنت علیهم شهیداً مادمت فیهم»**...[1]

سال بعد ضمن تماس تلفنی با ایشان، از من پرسید: «آقا زاده به دنیا آمده؟!.»

پاسخ دادم: «آری»، احسان در ۱۳۶۸/۲/۲۵ متولد شده بود.

به فضل خداوند متعال، مشکل مهم و جدّی در زندگی خانوادگی نداشته‌ایم. همسرم صبور و عاقل است، با این‌که در سنین کودکی او، زندگی مشترک ما آغاز شد و از این رو مشکلاتی در سال‌های نخست ازدواج داشتیم و این تجربه نباید در زندگی دیگری تکرار شود، اما عقل و درایت و بردباری همسرم مشکل کودکی او را جبران می‌کرد. با عقل و تدبیر او و با زحماتش، فضای داخلی منزل به گونه‌ای بود ـ و بحمدالله هست ـ که

← تهیه کردم، آن منزل را هم ـ که در حال حاضر قسمتی از دارالحدیث است ـ فروختم و در نهایت، محل سکونت فعلی را که در تهران (شهرک قائم، کوثر ۲) واقع است، تهیه کردم. گفتنی است که یک طبقه‌ی این خانه تبدیل به «حسینیه‌ی کوثر» شد و مجموع آن را به آستان مقدس حضرت عبدالعظیم (علیه‌السلام) واگذار کرده‌ام که پس از من، تبدیل به مرکز فرهنگی گردد، البته همسر و فرزندان پسرم ـ در صورت نیاز ـ مادام‌الحیات حق استفاده از آن را دارند.

۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۱۷

می‌توانستم از کمترین فرصت‌ها برای مطالعه و تحقیق استفاده کنم. او می‌گفت: «پدرم توصیه کرده در هر شرایطی خوب شوهرداری کن، عدم امکانات مادی و رفاهی نباید در رفتار تو تأثیر داشته باشد.» من خود را در بسیاری از کارهایی که خداوند توفیق آن را عنایت فرمود، مدیون او می‌دانم و از خداوند متعال برای او پاداش شایسته‌ی فضل خود مسألت دارم.

فصل هشتم

تحقیق و تألیف

از همان نخستین سال‌های زندگی علمی خود که فراگرفتن علوم دینی را آغاز کردم، شوق فراوان و عشق شدیدی به مطالعه‌ی مسائل عقیدتی و اخلاقی در خود احساس می‌کردم، اما برای تأمین نیازهای معنوی و فرونشاندن عطش درونی خویش، گفته‌ای برتر از سخن خداوند متعال و کلامی بهتر از کلام پیامبر بزرگ اسلام و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین نمی‌یافتم.

در کنار دروس رسمی حوزه، بخش عمده‌ای از اوقات خویش را بویژه در تعطیلات، به مطالعه‌ی قرآن و احادیث اسلامی اختصاص دادم. ضمن کار روی قرآن و حدیث، دو نکته‌ی مهم توجه مرا به خود جلب کرد که بعدها آن دو، شالوده‌ی تحقیقات و تألیفات این‌جانب گردید:

۱ـ کاوش‌های اعتقادی بر مبنای کتاب و سنت

ضمن جستجو و کاوش در متون اسلامی، این اعتقاد راسخ در من پدید آمد که نیرومندترین، ژرف‌ترین، زیباترین و ساده‌ترین برهان‌هایی که می‌تواند مردم را با خدا و مبانی دین او آشنا کند، در قرآن و احادیث اسلامی وجود دارد؛ اما با همه‌ی تلاش‌هایی که اندیشمندان و نویسندگان مسلمان تا کنون برای بهره‌برداری مردم از این دو سرچشمه‌ی نور کرده‌اند، زمینه برای کار بسیار است و در واقع می‌توان گفت کار منظم و برنامه ریزی شده و اساسی خصوصاً برای مردم امروز، صورت نگرفته است. در این باره

در مقدمه‌ی کتاب «بهترین راه شناخت خدا» که در فروردین ۱۳۵۴ (ربیع الاول ۱۳۹۵) منتشر شد، نوشتم: «با این‌که کتاب‌های فراوانی درباره‌ی شناخت آفریدگار جهان نوشته شده و شاید ده‌ها تن مرکب برای این منظور به کار رفته، ولی نمی‌دانم چگونه اظهار تأسف کنم. دلایلی که پروردگار، خودش برای اثبات ذات خود آورده، هنوز کاملاً مورد بحث و تألیف قرار نگرفته است. در صورتی که به عقیده‌ی نگارنده، بهترین راه برای شناخت خداوند و استحکام یقین به آن حضرت، همان راهی است که قرآن انتخاب نموده است».

این بود که با دانش ناچیز خود، به تحقیق و تأمل در موضوعات عقیدتی که بر ادّله‌ی برگرفته از قرآن کریم و احادیث اسلامی استوار است، پرداختم؛ زیرا دیدم هم خود و هم جامعه‌ی امروز، به این امر سخت نیازمندیم.

هم‌چنین جلسه‌ای در شهر ری با کمک برخی از دوستان جوان ترتیب دادیم و نام آن را «مکتب قرآن» نهادیم، حاصل آن جلسه، کتابی شد به نام «بحث‌هایی درباره‌ی خدا» که در اردیبهشت سال ۱۳۵۰ منتشر شد. این کتاب بارها در تیراژهای بالا، به‌وسیله‌ی انتشارات پیام اسلام، تجدید چاپ شده است.

این مطالعات و بررسی‌ها فرصت خوبی برای من فراهم آورد تا برای شماری از طلاب علوم دینی حوزه‌ی علمیه، سلسله درس‌هایی در زمینه‌ی مبانی اندیشه‌ی اسلامی ایراد کنم. این درس‌ها از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ ادامه داشت و تعدادی از آن‌ها چاپ و منتشر شد.[۱]

پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز مباحث شناخت، شناخت خدا، عدل، نبوت عامه و نبوت خاصه را برای گروهی از فرماندهان ارتش جمهوری اسلامی ایران، در جلساتی که هفته‌ای یکبار تشکیل می‌شد، تدریس کردم.

در سال ۱۳۶۲ آخرین دوره‌ی تدریس اصول عقاید را برای کلاس‌های غیر حضوری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی آغاز کردم. این مباحث از «شناخت» تا اواسط مبحث

---

۱. کتاب‌های مذکور به شرح ذیل است: ۱ـ مقدمه‌ای بر مبانی شناخت ۲ـ بهترین راه شناخت خدا ۳ـ عدل در جهان بینی توحید ۴ـ فلسفه‌ی وحی و نبوت

«معاد» ادامه داشت و هر هفته از سیمای جمهوری اسلامی پخش می‌شد، تا آن‌جا که به من منتقل می‌شد، قشر تحصیل کرده استقبال خوبی از این سلسله مباحث داشتند. به خاطر دارم هنگامی که مبحث عدل از سیما پخش می‌شد، یک روز مرحوم شهریار ـ شاعر معروف ـ ضمن تماس تلفنی اظهار کرد که این مباحث مرا با حقایق جدیدی آشنا کرد ـ نقل به معنا ـ متأسفانه اکثر نوارهای این مباحث را، ظاهراً پاک کرده‌اند!

بخشی از این مباحث در «مکتب انقلاب» مجله‌ی واحد آموزشی عقیدتی ـ سیاسی سپاه پاسداران و بخشی بتدریج در مجله‌ی «پاسدار اسلام» به صورت مقاله چاپ شد. این مقالات پس از بازبینی و تکمیل تحت عناوین «مبانی شناخت» و «مبانی خداشناسی» و «رهبری در اسلام» منتشر گردید.

با همه‌ی تلاشی که در این راستا داشته‌ام، نمی‌توانم ادعا کنم که هدف دلخواه خود یعنی تدوین شالوده‌های اندیشه‌ی اسلامی بر طبق دلایل برگرفته از قرآن کریم و احادیث اسلامی را تحقق بخشیده‌ام، اما شاید توانسته باشم راه را فرا روی آنان که می‌خواهند در این میدان گام نهند بگشایم و امیدوارم که اندیشمندان این راه را ادامه دهند.

۲ـ تنظیم موضوعی نصوص اسلامی در غیر ابواب فقه

نکته‌ی دومی که در خلال مطالعات قرآن و حدیث توجه مرا به خود جلب کرد، این بود که احادیث اسلامی مانند آیات کریمه‌ی قرآن، یک‌دیگر را تفسیر و تکمیل می‌کنند. در رابطه با تبویب و جمع بندی احادیث فقهی، محدثین و فقها نسبتاً خیلی خوب کار کرده‌اند، هر چند تا رسیدن به نقطه‌ی مطلوب فاصله است. برای رسیدن به این نقطه، طرحی در «دارالحدیث» داریم که در آینده بدان اشاره خواهم کرد، اما تبویب و جمع‌بندی احادیث غیر فقهی اعم از اعتقادی، تاریخی، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، ادبی و سیاسی نیاز به تلاشی افزون‌تر دارد.

چنان‌چه پژوهشگری بخواهد درباره‌ی مسائل پیش‌گفته، اظهار نظر کند، لازم است به مصادر متعدد مراجعه نماید که این وقت زیادی را می‌طلبد و گاه دست یافتن به همه‌ی روایاتی که او را در مسیر تحقیق یاری می‌دهد به سادگی میسر نمی‌گردد؛ بنابراین دریافتم که برای شناخت بنیادی اسلام، جامعه‌ی اسلامی بشدت نیازمند مجموعه‌ای بسیار

گسترده است که احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندان او را به صورت موضوعی در خود جای دهد و از نظم و ترتیب خاصی برخوردار باشد تا این امکان را برای پژوهشگر فراهم سازد که به موضوع دلخواه خود به آسانی دست یابد.

مطالعات و بررسی‌هایی که در زمینه‌ی مسائل عقیدتی از دیدگاه قرآن و حدیث داشتم فرصت خوبی برای من فراهم آورد. گرچه قدم گذاشتن در این میدان کار ساده‌ای نبود، اما عشق فطری من به سخنان نورانی اهل بیت (صلوات الله علیهم اجمعین) به من جرأت و جسارت ورود به این میدان را داد. نخستین پیش‌نیاز برای من و آغاز کار، کتاب بود که من در شرایط اقتصادی آن زمان از تهیه‌ی آن ناتوان بودم، یاد دارم که در دعا از خدای متعال می‌خواستم ترتیبی دهد که بتوانم یک دوره کتاب «بحار الانوار» تهیه کنم!

آغاز تألیف میزان الحکمة

در سال ۱۳۴۷ ه.ش، برابر با ۱۳۸۸ ه.ق، هنگامی که در مشهد بازداشت بودم،[۱] یک جلد از بحارالانوار ـ طبع قدیم، چاپ سنگی ـ را از آیت‌الله مشکینی گرفتم و یادداشت‌هایی برای موضوعی کردن احادیث غیر فقهی از آن برداشتم و بدین ترتیب تألیف کتاب میزان‌الحکمة آغاز شد. از آن هنگام هرگاه فرصتی دست داد، در کنار تحصیل و تدریس، کار فراهم آوردن این کتاب را پی می‌گرفتم. تقریباً تمامی ایام تعطیلات تابستانی را به این امر اختصاص داده بودم، اما به دلیل این‌که نمی‌توانستم کتب حدیثی مورد نیازم را تهیه کنم، مجبور بودم از کتابخانه استفاده کنم. در اثنای کار، آیت‌الله مشکینی تقریباً نیمی از مجلدات بحارالانوار، طبع جدید خود را به من اهدا کردند. بتدریج بقیه‌ی مجلدات آن را نیز خریداری کردم و فرصت بهتری برای مطالعه فراهم گردید.

تقریباً همه‌ی احادیثی که در بحارالانوار آمده است را مطالعه و نکات مورد نظر را یادداشت کردم. این کار دو تا سه سال ادامه یافت. بعد از آن‌که نکات یادداشت شده را به صورت الفبایی مرتب نمودم، باردیگر به متون و منابع مراجعه و دسته بندی احادیث را

---

۱. نگاه کنید به فصل پنجم همین کتاب، تحت عنوان بازداشت مجدد، ص ۴۲

بر اساس موضوع و محتوا آغاز کردم، نمی‌دانم این تلاش چقدر طول کشید؛ ولی می‌دانم که با تحمل سختی‌های فراوان به فضل خداوند متعال این کار پایان یافت.

ضمن موضوعی کردن احادیث بحارالانوار، دو نوع کاستی در این کتاب شریف ملاحظه کردم که با عنایت به امکانات مؤلف، در آن تاریخ طبیعی است:

۱ـ فراوانی روایات تکراری در بحارالانوار

شرایط تألیف کتاب ارزنده‌ی «بحار» و هدف آن، که جمع آوری همه‌ی احادیث ـ اعم از صحیح و غیرصحیح ـ برای پیشگیری از نابود شدن احادیث اهل بیت(ع) است، ایجاب می‌کرد که وقتی به بسیاری از احادیث تکراری برمی‌خوردم، حدس می‌زدم که اگر احادیث تکراری حذف شود، شاید از مجموع یکصد و ده جلد این کتاب، بیست جلد از مجلدات آن کم گردد، زیرا بسیاری از احادیث متناً و سنداً تکرار شده است. البته باید توجه داشت که در شرایط آن روز، برای تألیف کتابی با این حجم، تکرار روایات، یک امر طبیعی بلکه ضروری بوده، حتی در شرایط کنونی نیز که امکان ارجاع به ابواب مختلف آسان است، در مواردی که روایات کوتاه باشند، تکرار روایت بهتر از ارجاع به ابواب مختلف است.

۲ـ نقص چشمگیر در فصول و ابواب بحارالانوار

نکته‌ی دیگری که در جمع آوری بحارالانوار قابل توجه است، جامع نبودن فصول و ابواب آن نسبت به احادیث مورد نیاز است. این کتاب با این‌که بسیاری از احادیث را در ابواب مختلفه تکرار می‌کند، اما برخی از عناوین آن، شامل همه‌ی روایات مورد نیاز محقق نیست و بیشتر روایات آن در سایر ابواب پخش است، یا در سایر منابع بحار موجود است، ولی در بحار اخذ نشده است. برای نمونه، شمار احادیثی که در فصل «الأدب» آمده است، هشت عدد است، اما احادیثی که درباره‌ی همین موضوع از دیگر ابواب این کتاب و دیگر منابع حدیثی در «میزان الحکمة» آمده است، یکصد و بیست و پنج عدد است و در «موسوعه‌ی میزان الحکمة» به ۲۵۵ عدد می‌رسد.[۱]

۱. ر.ک. به: جلد دوم «موسوعه‌ی میزان الحکمة» تحت عنوان «الادب»

مراجعه به منابع بحارالانوار

زمانی که سرگرم بازبینی و پردازش نهایی کتاب «میزان الحکمة» بودم، تصمیم گرفتم که به منابعی که مؤلف بزرگوار بحارالانوار به آن‌ها اعتماد کرده مراجعه کنم. با ملاحظه‌ی برخی از این منابع متوجه شدم که برای تکمیل کتاب، ملاحظه‌ی منابع بحار نیز ضروری است، زیرا بسیاری از روایات مربوط به موضوعات اجتماعی، در بحار استخراج نشده است و مراجعه به منابع آن نیز ضروری بود، از این‌رو در حد توان با مراجعه به منابع موجود، زمانی را به جبران این کاستی اختصاص دادم.

بهره‌گیری از منابع روایی اهل سنت

در ادامه‌ی تلاش‌ها برای موضوعی کردن احادیث، به این نتیجه رسیدم که علاوه بر مراجعه به مصادر حدیثی شیعه، ملاحظه‌ی منابع حدیثی اهل سنت نیز لازم است تا بدین ترتیب حاصل کار برای پژوهشگران از جهات گوناگون سودمندتر باشد. در این رابطه شماری از کتاب‌های حدیثی اهل سنت از جمله کتاب «کنزالعمال»[1] را خواندم. ملاحظه‌ی این کتاب نشان داد که شماری از روایات مرسل در مصادر شیعه از کتب اهل سنت است.

بهره‌گیری از قرآن

هنگامی که آیات مربوط به موضوعات گوناگون در کنار حدیث قرار می‌گیرد، ثقل اکبر مؤید ثقل اصغر شده، هر یک مکمل دیگری می‌شود. از این رو در هر موضوع آیات قرآنی متناسب با آن موضوع را افزودم و در توضیح و تبیین قرآن کریم، بیشترین بهره‌برداری را از تفسیر گرانسنگ «المیزان» داشتم.

خاطره‌ای از استاد مرتضی مطهری

فراموش نمی‌کنم، روزی در تابستان سال ۱۳۵۷ ه‍.ش، پیش از پیروزی انقلاب

---

۱. تألیف حسام الدین هندی، متوفای ۹۷۵ ه‍.ق

اسلامی ایران، شهید مطهری (ره) در منزل ما مهمان بود. در آن هنگام استاد در پایان هر هفته برای جمعی از طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم، درس‌هایی پیرامون «شناخت در قرآن» ارائه می‌کرد. آن روز به دلیل وجود پیوند میان این درس‌ها وفصلی که در «میزان الحکمة» به «معرفت» اختصاص داشت، فهرستی از عناوین این فصل را به ایشان نشان دادم. ایشان فرمود: «این مجموعه آماده‌ی چاپ است» و تأکید کردند به همان شکلی که به ایشان عرضه کردم، چاپ شود. سپس ادامه دادند: «شیوه‌ی دانشمندان غربی در تألیف این است که اگر کتاب تا حدّ معقولی سودمند باشد آن را چاپ می‌کنند و سپس در چاپ‌های بعدی در صورتی که به مطالب تازه‌ای دست یافتند بدان می‌افزایند». استاد این شیوه را می‌ستودند و تأکید بر چاپ و انتشار میزان الحکمة داشتند و اظهار داشتند که اگر بخواهی این کتاب از هر جهت کامل گردد، چه بسا هیچ وقت موفق به انتشار آن نگردی. با این وصف من ترجیح می‌دادم، فرصت بیشتری مصرف کنم و کارِ کاملتری ارائه نمایم.

اوج‌گیری ترورها

بر همین عقیده بودم که انقلاب اسلامی پیروز شد و من وارد کارهای قضایی شدم و طبعاً فرصت کمتری برای کارهای تحقیقی داشتم، تا آنکه ترورها از سوی گروهک‌های ضد انقلاب آغاز شد و استاد مطهری شهید شد و بهشتی و یارانش، رجایی و باهنر و.. از کرامت شهادت برخوردار گردیدند. در اوج ترورها در سال ۱۳۶۰، به یاد سخن استاد مطهری افتادم و تصمیم به چاپ «میزان الحکمة» گرفتم، با این امید که کاستی‌های آن را در فرصت مناسب جبران کنم؛ زیرا تصور می‌کردم اگر حادثه‌ای برای من پیش آید، دیگر نخواهم توانست آن گونه که مطلوب و آرزوی من است مجموعه‌ی حاضر آماده‌ی انتشار شود.[1]

۱. در بند سوم وصیت‌نامه‌ام در تاریخ (۱۳۶۰/۴/۱۹) آمده «عمده‌ی نگرانی من از بابت کتاب «میزان‌الحکمة» است که از خداوند مسئلت دارم به من توفیق اتمام آن را عنایت کند، و اگر موفق نشدم تسلیم فرمان اویم و از دوستان به ویژه آقای عبداللهی می‌خواهم به ترتیبی که چند جلد آن را پاک‌نویس کرده‌ام (هرچند همان مقدار هم نیاز به تجدیدنظر... دارد) آن را پاک‌نویس و تکمیل کنند ـ اللهم اغفرلی و ارحمنی یا ارحم الراحمین ۶۰/۴/۱۹»

سرانجام با وجود اشتغالات فراوان برای به پایان بردن کار این کتاب، از ایام تعطیلی و اوقات فراغت شبانه، بیشترین بهره‌برداری را کردم. به فضل خداوند منّان پس از گذشت چهارده سال از آغاز کار، جلد اول «میزان الحکمة» در تاریخ ۱۳۶۲/۲/۱ (رجب المکرم ۱۴۰۳ ه.ق) منتشر شد.[۱] از هنگامی که تصمیم به چاپ این اثر گرفتم تا موقعی که آخرین مجلد آن از چاپ بیرون آمد، مجموعاً حدود سه سال طول کشید. در این مدت فشار کار شبانه روزی به حدّی بود که در پایان کار بشدّت احساس خستگی کردم و برای حلّ این مشکل، کوهنوردی[۲] را آغاز نمودم که در جای خود به شرح آن خواهم پرداخت.

کتاب «میزان الحکمة» به فضل خداوند متعال و به برکت سخنان نورانی اهل بیت(علیهم السلام) مورد استقبال شایسته‌ی پژوهشگران مسائل اسلامی قرار گرفت و مقدمه‌ی تأسیس مؤسسه‌ی فرهنگی دارالحدیث گردید که شرح آن خواهد آمد.

---

۱. هنگامی که نخستین قسمت «میزان‌الحکمة» آماده چاپ شد بدین‌سان از خداوند منان سپاسگزاری کردم: «الحمدالله رب العالمین، خدایا ترا شکر می‌کنم که دعایم را مستجاب نمودی و به من توفیق دادی که درختی را که حدود چهارده سال نشانده‌ام با توفیق تو به ثمر برسانم و اولین قسمت کتاب «میزان‌الحکمة» را روز گذشته برای چاپ بدهم، توفیقم افزون کن که کامل آن را در اختیار بندگانت قرار دهم و آن را تبدیل به حسنه کن و درنامه‌ی حسناتم قرار ده و ذخیره‌ی روز قیامتم نما و به دست راستم در قیامت ده و افزون‌تر، که شایستگی یابد و هدیه‌ای به ولیّ امر و امام زمانم باشد. ساعت ۳/۱۵ صبح ۶۱/۱۱/۱۰ـ ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۴۰۳، ری‌شهری، اللهم اغفرلی و ارحمنی»

۲. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۲۰، تصویر شماره‌ی ۶

فصل نهم

۱۳۴۷ تا پیروزی انقلاب اسلامی

سال ۱۳۴۷ در درس‌های خارج فقه و اصول شرکت کردم و تا پیروزی انقلاب اسلامی ضمن تحصیل و تدریس، به تألیف و تبلیغ اشتغال داشتم.

سفرهای تبلیغی

در ایام اقامتم در مشهد به توصیه‌ی یکی از دوستان طلبه به نام آقای ثنایی برای تبلیغ در ایام ماه مبارک رمضان، به یکی از روستاهای مازندران به نام «بامرکلا» رفتم. در این روستای کوچک حدود چهل خانواده زندگی می‌کردند و در نزدیکی آن روستای بزرگی بود که «دیوکلا» نام داشت و آقای محمد علی گرامی برای تبلیغ به آن‌جا رفت و آمد می‌کرد. هم‌چنین با آقای سید احمد علم الهدی، در ایام تبلیغ رفت و آمد داشتیم که با اسب انجام می‌شد. پایگاه روحانیون در آن روستا، منزل آقای حسین‌زاده بود.

قبل از این‌که به این روستا سفر کنم، برای روستاییان سخنرانی نکرده بودم. در واقع، شیوه‌ی سخن گفتن برای روستاییان را نمی‌دانستم. یکی دوبار که منبر رفتم احساس کردم که مردم ناراضی هستند، زیرا مطالبی که می‌گفتم برای آن‌ها سنگین بود. صاحبخانه این مطلب را تذکر داد و پیشنهاد کرد که مطالب منتهی‌الامال محدّث قمی که برای مردم مفید است، مطرح شود؛ لذا یک دوره منتهی الامال را برای مردم گفتم. پس از چند سخنرانی، مردم جداً علاقه‌مند شدند و پس از پایان ماه رمضان، مکرر در سال‌های بعدی برای سخنرانی به آن‌جا می‌رفتم.

بتدریج برای سخنرانی در مجامع بزرگتر آمادگی پیدا کردم و به روستاهایی مانند

داوودآباد (حوالی اراک)، ابوزید آباد (حوالی کاشان) و شهرهایی مانند نهاوند، تویسرکان، محلات، بندرعباس، آبادان و زابل برای تبلیغ سفر کردم.

خاطره‌ای از داوود آباد

داوود آباد روستای بزرگی بود که مردم آن متدین و آشنا به مسائل مذهبی بودند. در آن روستا پیرمردی بود که به قرائت قرآن تسلط کاملی داشت. او یک روز به مناسبتی قرائت صحیح «*لٰكِنَّا هُوَ اللّٰهُ رَبِّي*» را به من تذکر داد. تا آن وقت من مانند دیگران، این جمله را «*لکنّا*»می‌خواندم، چنان‌که یکی از خطبای نماز جمعه‌ی تهران به همین نحو قرائت کرد، در واقع، این کلمه مخفف «لکنْ أنا» است، اما در قرائت برخی در وصل و وقف «لکنّا» خوانده‌اند و برخی بدون الف آن را قرائت کرده‌اند، و برخی «لکن أنا» خوانده‌اند.[1]

تبعید آیت‌الله مشکینی به شهرهای مختلف

آقای مشکینی پس از بازگشت از نجف، حدود یک سال و نیم در مشهد تبعید بود. تلاش‌هایی ظاهراً از طرف بیت آقای شریعتمداری، صورت گرفت و ایشان به قم بازگشت، امّا به دلیل موقعیتی که ایشان داشت و فعالیت‌هایی که صورت می‌گرفت، مجدداً به شهرهای مختلفی از جمله؛ کاشمر، ماهان و گلپایگان تبعید شد.

رفت و آمد ما نزد ایشان زمینه‌ی تبلیغ هم بود. البته در کاشمر برنامه‌ی تبلیغی نداشتم، اما در گلپایگان، ماهان و قناتستان از توابع کرمان، برنامه داشتم. گفتنی است که مردم ماهان استقبال چندانی از مجالس سخنرانی نداشتند.

جوپار

رفت و آمدم به ماهان مقدمه‌ی حضورم در جوپار گردید. جوپار نیز مانند ماهان در نزدیکی کرمان قرار دارد، مرحوم آقای زند یکی از افراد سرشناس جوپار میزبان ما بود. خانه‌ی او در کنار جوپار و در نقطه‌ی خوش آب و هوایی قرار داشت، جوی آبی صاف و پر از ماهی‌های درشت، از میان خانه می‌گذشت. وی به روحانیت علاقه داشت و تنها

---

۱. ر.ک. به: مجمع البیان، ذیل آیه‌ی ۳۸ از سوره‌ی کهف

کسی بود که در این بخش حاضر بود برای تبلیغات مذهبی اقدام کند.

دقیقاً یاد ندارم که چند بار و هر بار چند روز در آن‌جا بودم، ولی به یاد دارم که «جوپار» از سخت‌ترین نقاطی بود که برای تبلیغ رفته‌ام، چون خیلی به من سخت گذشت. در آن زمان، درویش‌ها در این منطقه حضور جدی داشتند و مردم استقبالی از مسجد و نماز جماعت و مجالس سخنرانی نداشتند. خدای رحمت کند آقای اکبر آتشی، خیلی برای رونق جلسات تلاش می‌کرد. به هر حال به فضل خداوند متعال، حضور این‌جانب در آن منطقه، ظاهراً، آغاز یک حرکت جدّی تبلیغی در آن دیار بود.

نهاوند

بتدریج آمادگی پیدا کردم تا مجالس سنگین‌تری را اداره کنم. در سال‌های نزدیک به پیروزی انقلاب، نهاوند یکی از نقاط تبلیغی مهم محسوب می‌شد. جوانانی پر شور و انقلابی داشت. هسته‌ی مرکزی گروه ابوذر در همین شهر بود و مجالس مهم در حسینیه‌ی مربوط به مرحوم شهید حیدری[1] برگزار می‌شد. در نخستین سفر تبلیغی این‌جانب به این شهر، از آن‌جا که سخنرانی‌های من عمدتاً مباحث اخلاقی بود، مورد استقبال جوانان قرار نگرفت، ولی بتدریج که وارد مسائل سیاسی ـ اجتماعی شدم، وضع به گونه‌ای دیگر شد و پس از آن، مکرر برای سخنرانی به آن‌جا دعوت شدم.

در ایامی که منزل مرحوم شهید حاج طالبیان بودم، برای انفجار سینمای شهر از من استخاره خواستند ـ الآن درست به یاد ندارم که موضوع استخاره را در آن وقت دقیقاً گفتند، یا نه ـ استخاره خوب نیامد. پس از دستگیری گروه ابوذر توسط ساواک، ظاهراً موضوع استخاره را در بازجویی‌ها به آقای فاکر ـ که ایشان نیز برای سخنرانی مکرر به نهاوند دعوت می‌شد ـ منتسب کرده بودند.

پس از چند سال که آقای فاکر از زندان آزاد شد، هنگامی که به زیارت ایشان رفتم گفت: «من سه سال به جای شما زندان رفتم» یا جمله‌ای قریب به این مضمون.

درست یادم نیست که چند بار برای تبلیغ به نهاوند رفتم، آخرین بار شهریور ماه

---

۱. از فضلای معروف قم و نماینده‌ی دوره‌ی اول مردم نهاوند در مجلس شورای اسلامی که در حادثه‌ی انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی شهید شد، روانش شاد.

۱۳۵۶ بود که در نیمه‌ی ماه مبارک رمضان به ساواک احضار و از نهاوند اخراج شدم.[۱]

آبادان

آذر ماه سال ۱۳۵۶، برای سخنرانی به حسینیه‌ی اصفهانی‌های آبادان دعوت شدم. این حسینیه، پایگاه جوانان انقلابی و طرفداران حضرت امام (ره) بود. موضوع سخنرانی من چنان‌که در گزارش ساواک آمده است، «رهبری در اسلام» بود. نکته‌ی جالب توجه در این گزارش این است که در آن به نقل از این‌جانب آمده است: «طبق روایات صحیح قبل از ظهور امام زمان، باید در این سرزمین حکومت اسلامی برقرار گردد که برای امام زمان سرباز فداکار تربیت [نماید.]»[۲]

بندر عباس (هرمزگان)

یکی از شهرهایی که مکرر برای تبلیغ به آن‌جا مسافرت کردم، «بندر عباس» است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به «هرمزگان» تغییر یافت.

در این شهر بزرگ، مردم استقبال چندانی از مراسم مذهبی نداشتند. محور جلسات مهم مذهبی، مرحوم آقای مظفری و دوستانش بودند. مغازه‌ی مرحوم مظفری پایگاه روحانیونی بود که برای تبلیغ به این استان سفر می‌کردند. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، مکرر توفیق سفر تبلیغی به این استان را پیدا کردم. معمولاً مجالس در مسجد فاطمیه و مسجد کوفه برگزار می‌شد. آخرین بار در اردیبهشت ۱۳۵۷ و در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی بود که ده روز در مسجد فاطمیه برنامه‌ی سخنرانی داشتم، اما پس از سه، چهار روز، ساواک مانع ادامه‌ی جلسات شد. من برای خداحافظی از مردم، ایستاده، چند کلمه صحبت کردم و خداحافظی نمودم. پس از آن صحبت، تظاهرات مردمی آغاز شد و بتدریج گسترده‌تر شد و همچنان تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت.

---

۱. ر.ک به: پیوست شماره‌ی ۱، ص ۳۴۸

۲. ر.ک به: پیوست شماره‌ی ۱، صص ۳۵۰-۳۵۱

تویسرکان

یکی دیگر از شهرهایی که برای تبلیغ به آن‌جا سفر کردم «تویسرکان» بود، این ایام مصادف با تبعید آقایان: محمد مؤمن،[۱] احمدی خمینی و احتمالاً آقای صالحی نجف‌آبادی به تویسرکان بود. در این ایام، من بیشتر در منزل آقای مؤمن بودم. ظهرها در مسجدی که ایشان نماز می‌خواند، منبر می‌رفتم و شب‌ها در مسجد آقای احمدی، سخنرانی می‌کردم که جمعیت زیادی برای استماع سخنرانی جمع می‌شدند.

زابل

دهه‌ی اول محرم سال ۱۳۵۷ و در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی به زابل دعوت شدم. میزبان، شهید حسینی[۲] امام جماعت مسجد حکیم بود. فضای سیاسی کشور بشدت بحرانی بود. با هواپیما به زاهدان آمدم. اوضاع شهر غیر عادی بود. هر لحظه احتمال می‌رفت از سوی طرفداران رژیم مورد هجوم قرار گیرم. شهید حسینی به زاهدان آمده بود تا مرا همراهی کند. به منزل یکی از دوستان ایشان وارد شدیم، ایشان برای دفاع از مهمان خود، گویا چوب یا چیزی شبیه به آن تهیه دیده بود که به شوخی به آن اشاره می‌کرد.

همراه آن شهید بزرگوار به زابل آمدم. هر شب در مسجد ایشان سخنرانی داشتم. بتدریج بر تعداد شرکت کنندگان افزوده شد تا این‌که نخستین تظاهرات مردمی علیه رژیم آغاز شد. شنیدم یکی از روحانیون بزرگ شهر که ظاهراً از اقوام شهید حسینی بود، گفته بود: «این‌همه می‌گویید انقلاب، انقلاب! ما باید باشیم که انقلاب تحقق پیدا کند، با این حرکات ما کشته می‌شویم!»

ساواک حساس شد، تماس‌های تلفنی ایذایی و تهدیدآمیز به منزل شهید حسینی فراوان بود. پس از آخرین سخنرانی، ظاهراً در شب عاشورا، به‌طور مخفیانه از شهر خارج شدم. بعد به من خبر دادند که پس از خروج شما، احتمالاً شب بعد، مأموران شاه به مسجد ریختند و درها و شیشه‌ها را شکستند و...

---

۱. آیت‌الله مؤمن اکنون (سال ۱۳۸۲) عضو شورای نگهبان است.

۲. ایشان پس از پیروزی انقلاب، نماینده‌ی مردم زابل در مجلس شورای اسلامی بود و در جریان انفجار حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید.

خراسان

یکی دیگر از استان‌هایی که در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی برای سخنرانی رفتم، خراسان بود. آقای موسوی خراسانی مرا برای سخنرانی به مسجدی که در آن اقامه‌ی جماعت می‌کرد دعوت کرد، اما پس از چند جلسه، اطلاعات شهربانی مرا خواست و پس از بازجویی، مانع از ادامه‌ی سخنرانی‌ها شد. با توجه به شرایط آن روز، شهید هاشمی نژاد و آقای طبسی و آقای محامی که از معروفترین چهره‌های مبارز خراسان شناخته می‌شدند، به دیدنم آمدند. شنیدم پس از تعطیل کردن جلسه‌ی سخنرانی، مزدوران رژیم به مسجد ریخته، حاضران را کتک مفصلی زدند. یکی از مجروحان این حادثه را در مسجد گوهرشاد دیدم.

خاطره‌ای از یک جلسه‌ی سیاسی

در ایامی که آیت‌الله مشکینی در تبعید بود، من در خانه‌ی ایشان واقع در خیابان رهبر زندگی می‌کردم، یک روز آیت‌الله خامنه‌ای همراه شهید باهنر بدون آشنایی قبلی با من به در خانه آمدند و سراغ منزل آقای مؤمن را گرفتند. در آن موقع برای این‌که با مشکلی مواجه نشوند، خودم همراه آنان تا خانه‌ی آقای مؤمن رفتم. نمی‌دانستم که در آن‌جا جلسه‌ی سیاسی دارند. وقتی خانه‌ی آقای مؤمن را نشان دادم، بدون تعارف، خداحافظی کردند.

نامه‌هایی از آیت‌الله مشکینی

در ایامی که آقای مشکینی در تبعید بود، بخشی از کارهای ایشان در قم توسط این‌جانب انجام می‌شد و به همین مناسبت، نامه‌هایی میان ما و ایشان رد و بدل می‌شد که بخشی از آن‌ها آموزنده است.[۱]

جمع آوری امضا برای اعلامیه‌ها

یکی از فعالیت‌هایی که در آستانه‌ی پیروزی انقلاب در کنار جمعی از دوستان داشتم

۱. متن اصلی این نامه‌ها را در پرونده‌ی خودم در وزارت اطلاعات گذاشته‌ام.

جمع آوری امضا از مدرسین بزرگ حوزه، در تأیید حرکت مردم علیه رژیم شاه به رهبری امام بود. در این باره دو خاطره از دو تن از بزرگان حوزه دارم:

یکی از آنان ضمن عذر خواهی از امضا نکردن، گفت: «آقای خمینی سیاستمدار نیست، سیاستمدار امام موسی صدر است و چون موضوع خون مردم مطرح است، من از امضای اعلامیه معذورم.»

یکی دیگر فرمود: «از طرف آقای شریعتمداری هم اعلامیه آورده‌اند برای امضا و من امضا نکرده‌ام، لذا اعلامیه‌ی مربوط به امام را نیز امضا نمی‌کنم...»

۱۹ دی ۱۳۵۶

در رابطه با حادثه‌ی ۱۹ دی‌ماه سال ۱۳۵۶، پس از اهانتی که در روزنامه‌ی اطلاعات نسبت به حضرت امام منتشر شد، مطلع شدم که جلسه‌ای درمنزل آقای نوری همدانی برقرار است. برای شرکت در آن جلسه حرکت کردم، اما وقتی به منزل ایشان رسیدم، اواخر جلسه بود و شاید سخنرانی پایان یافته بود. پس از پایان جلسه همراه با جمعیت شرکت‌کننده از خیابان صفائیه به طرف حرم حضرت معصومه (سلام‌الله علیها) حرکت کردیم، نزدیک چهار راه صفائیه که رسیدیم، متوجه شدیم نیروهای گارد جاویدان به مردم حمله کردند. جمعیت برگشت، چیزی نگذشت که صدای صفیر گلوله شنیده شد و بعد معلوم شد شماری،[۱] از جمله طلبه‌ای به نام محمد انصاری در آن ماجرا شهید شدند. روز چهلم شهادت او، مقدمه‌ی چهلم‌های زنجیره‌ای گردید که به حکومت نظامی و پیروزی انقلاب اسلامی انجامید.

رژیم شاه مدعی شد که برخورد با تظاهرکنندگان به دلیل حمله‌ی آنان به بانک‌ها و مأموران دولتی بود، اما من خود شاهد بودم که جمعیت، آرام به طرف حرم می‌رفت و برخورد از طرف گارد صورت گرفت.

---

۱. براساس تحقیقات انجام شده، آقایان: حیدر رضایی، غلامرضا همراهی، مرتضی شریفی، اهل شاهین‌شهر اصفهان و حسین قاسمیان نیز از شهدای ۱۹ دی ۱۳۵۶ هستند، هرچند رادیو B. B. c، ۹ نفر را اعلام کرد، اما براساس برخی از گزارشات، تعداد شهدا خیلی بیش از این بوده است.

فصل دهم

عوامل پیروزی انقلاب اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی نه تنها برای سیاستمداران جهان بلکه در ایران نیز برای هیچ کس قابل پیش‌بینی نبود. نه سازمان‌های اطلاعاتی و نه تحلیل‌گران سیاسی و نه حتی کسانی که در صف اول مبارزه، با امام خمینی همراهی می‌کردند، می‌توانستند باور کنند که روزی رژیم شاه سقوط می‌کند و مهم‌تر آن‌که نظامی صددرصد بر مبنای اراده‌ی اکثر قریب به اتفاق مردم، در چارچوب قوانین اسلامی در ایران تحقق یابد. بدون مبالغه، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران را باید معجزه‌ی قرن نامید، حتی در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی، نزدیک‌ترین یاران امام، شخصیت بزرگی مانند استاد شهید مطهری (رضوان‌الله تعالی علیه) نمی‌توانست پیروزی قطعی و صددرصد را پیش‌بینی کند.

خاطره‌ای از شهید مطهری

پیش از این، اشاره کردم که در سال ۱۳۵۷ استاد مطهری، درسی در قم ـ در حسینیه‌ای واقع در کوچه ارک ـ تحت عنوان «شناخت در قرآن» داشتند و بنده هم شرکت می‌کردم. بعد از درس معمولاً ناهار را در منزل یکی از علاقه‌مندان صرف می‌کردند. روزی با چند تن از دوستان در منزلی که در باغ قلعه، نزدیک منزل حضرت امام تهیه کرده بودم، مهمان ما شدند و[۱] پس از صرف ناهار و قدری استراحت، من از ایشان پرسیدم

---

۱. این منزل بعد از پیروزی انقلاب تخریب شد و در خیابان معلم قرار گرفت.

که اوضاع را چگونه می‌بینید؟

گفتنی است که در آن وقت امام تازه به پاریس رفته بودند یا می‌خواستند بروند و در ارتباط با مسائل سیاسی جاری، اعلامیه‌ی تندی علیه رژیم شاه و حمایت آمریکا از او صادر کرده بودند.

استاد در پاسخ این‌جانب و در تحلیل شرایط جاری فرمود: «اعلامیه‌ی امام تند است، این گونه که امام با آمریکا برخورد می‌کند، آمریکا نخواهد گذاشت انقلاب پیروز شود. نفت ایران برای آمریکا مانند آب برای موجود زنده است. آمریکا نمی‌تواند از نفت ایران صرف‌نظر کند، لذا اگر احساس کند با سقوط رژیم شاه، حکومتی در ایران تحقق خواهد یافت که در آن آمریکا هیچ منفعتی ندارد، با تمام توان مانع از سقوط رژیم خواهد شد. از این رو برخوردهای امام باید به گونه‌ای باشد که آمریکا منافع خود را در ایران صددرصد در خطر نبیند».

هر چند مقصود استاد، ضرورت رعایت ملاحظات سیاسی برای تحقق پیروزی انقلاب اسلامی از ناحیه‌ی امام بود، لیکن کاملاً مشهود بود که استاد نمی‌توانست باور کند که راهی را که امام در پیش گرفته است به سقوط شاه و استقرار جمهوری اسلامی، خواهد انجامید؛ از این رو ریشه‌یابی فراگیر شدن نهضت، موفقیت و پیروزی انقلاب اسلامی، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

به نظر من مهم‌ترین عوامل فراگیر شدن نهضت اسلامی و سقوط رژیم شاه و تشکیل جمهوری اسلامی، به شرح زیر است:

۱ــ رهبری امام خمینی

نخستین عامل موفقیت نهضت اسلامی، رهبری بی‌نظیر امام خمینی (رضوان‌الله تعالی علیه) در عصر غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) است. ملاحظه‌ی اجمالی سیره‌ی سیاسی امام پیش از قیام پانزدهم خرداد سال ۴۲ و پس از آن تا پیروزی انقلاب و تا آخرین لحظه‌های زندگی پربار او، به روشنی، اثبات می‌کند که امام برجسته‌ترین فقیه زمان، آگاه و جامع شرایط رهبری بوده است.

ایشان تا هنگام فراهم شدن مقدمات قیام پانزدهم خرداد همچون دیگر فقیهان به

درس و بحث پرداخت، پس از فراهم شدن مقدمات قیام مردمی، با یک حرکت تند، رهبری مبارزات علیه رژیم را به دست گرفت.

پس از تبعید به ترکیه و از آن‌جا به عراق تا آماده شدن زمینه‌ی خیزش همگانی برای سقوط رژیم شاه، تقریباً سکوت کرد و به درس و بحث پرداخت، اما در بهترین فرصتِ زمانی، برای دومین بار مردم را به شورش علیه نظام ستم شاهی دعوت کرد و سپس در حساس‌ترین لحظه‌های تاریخ انقلاب در حالی که همه‌ی علاقه‌مندان و خیرخواهان بازگشت او را به ایران مصلحت نمی‌دانستند، به ایران بازگشت و در مقابل دولت دست‌نشانده‌ی بختیار، دولت تشکیل داد و سرانجام در لحظه‌ای سرنوشت‌ساز، به وجوب شکستن فضای حکومت نظامی فتوا داد و انقلاب اسلامی را به ثمر رساند.

۲ـ اعتماد مردم به روحانیت

در کنار رهبری هوشمندانه‌ی امام، دومین عامل پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، اعتماد مردم به روحانیت و در رأس آنان اعتماد به امام بود. حقیقت این است که هیچ کس نمی‌دانست کار به کجا می‌رسد، اما در عین این‌که باور کردن سقوط رژیم شاه و جایگزین شدن نظام اسلامی در حاکمیت ایران آسان نبود، اعتماد مردم به روحانیت، بدون چون و چرا، آنان را به صحنه‌ی مبارزه‌ی قاطعانه با حکومت شاه کشاند. مردم مطمئن بودند که در این ماجرا فریب نخواهند خورد و رژیم در هر حال، دیر یا زود، از پای درخواهد آمد.

۳ـ انقلاب معنوی در جان‌ها

من تصور می‌کنم اصلی‌ترین عامل فراگیر شدن انقلاب اسلامی و پیروزی آن، انقلابی بود که در عمق جان مردم ایران و بخصوص در جوانان به برکت نفس مسیحایی امام خمینی (رضوان‌الله تعالی) پدید آمد. این واقعیت برای کسانی که از نزدیک در متن انقلاب بودند کاملاً محسوس بود، مردم از مقابله و درگیر شدن با مسلسل و توپ و تانک نمی‌هراسیدند. در سال ۱۳۴۲، چنین تحولی احساس نمی‌شد، اما در سال ۱۳۵۷ گویا خداوند متعال ترس را از دل مردم برداشته و در جان دشمنان آنان ریخته بود. هر قدر

سخت‌گیری‌های رژیم بیشتر می‌شد، مردم مقاوم‌تر می‌شدند. امام (ره) نیز بر نقش انقلاب درونی مردم تأکید می‌کرد و آن را یکی از مبادی اصلی پیروزی می‌دانست.

۴ـ خطاهای رژیم شاه

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) طبق نقل می‌فرمود: «سوء تدبیر سبب نابودی است»،[۱] کسی که در برخورد با حوادث از سیاست و تدبیر صحیحی پیروی نکند، به زودی نابود خواهد شد.

سیاست‌های نادرست رژیم شاه و هدایت‌کنندگان خارجی آن در برخورد با مردم و مطالبات به حق آنان نیز، در سرعت سقوط رژیم فوق‌العاده مؤثر بود. در واقع آنان نمی‌دانستند برای مهار کردن انقلاب چه باید بکنند. خداوند متعال شرایطی را به وجود آورده بود که هر چه می‌کردند، نتیجه‌ی عکس می‌داد، گویا هر چه آب برای خاموش کردن شعله‌های انقلاب می‌ریختند تبدیل به آتش می‌شد.

۵ـ ابتکار مردم

شیوه‌ی مبارزه‌ی با رژیم براساس رهنمودهای حزبی نبود. مردم تا روزهای آخر پیروزی، نه سلاح داشتند و نه از یک سازمان مسلح برای مبارزه با رژیم الهام می‌گرفتند؛ اما ابتکارات آنان که با سرعت فراگیر می‌شد از هر سلاحی مؤثرتر بود. ابتکار در ساختن شعار، ابتکار در بزرگداشت شهدای مبارزه، ابتکار در برخورد با نیروهای نظامی و انتظامی و ...

یکی از ابتکارات سرنوشت‌ساز مردم که ستون فقرات حکومت شاه را شکست، چهلم‌های زنجیره‌ای برای بزرگداشت شهدای نهضت بود که هر بار فراگیرتر می‌شد تا به حیات استبداد پایان داد.

۶ـ نقش روشنفکران و احزاب

روشنفکران و احزاب و سازمان‌های سیاسی مخالف شاه هر چند در انقلاب بی‌تأثیر

---

۱. سیاست‌نامه‌ی امام علی علیه السلام: فصل دهم: «اسباب زوال دولت‌ها»، باب سوم: «تدبیر نادرست».

نبودند، اما انصاف آن است که تأثیر چندانی هم نداشتند. اصولاً آنان مبارزات مردمی را به شیوه‌ای که امام آن را رهبری می‌کردند، قبول نداشتند، اما توفان انقلاب آنان را نیز همراه ساخته بود.

از دلایل کمرنگ بودن تأثیر آنان در متن توده‌ها، این است که جدا شدن آنان از انقلاب و مخالفت آنان با جمهوری اسلامی نیز مانند همراهی آنان، تأثیر چشمگیری در حمایت مردم از نظام اسلامی نداشت.

فصل یازدهم

بازگشت امام از پاریس

کسانی که امام خمینی (رضوان‌الله تعالی) را از نزدیک می‌شناسند، خوب می‌دانند که او علاوه بر همه‌ی ویژگی‌های علمی و عملی، از هوش و ذکاوت سیاسی فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. امام (ره) در واقع یک نابغه‌ی سیاسی بود. برخی از خاطراتی که از امام نقل کرده و یا خواهم کرد، به روشنی دلالت بر این مدعا دارد، اما تصمیم ایشان مبنی بر بازگشت به ایران از فرانسه را نمی‌توان به حساب نبوغ سیاسی او گذاشت. این تصمیم تحقیقاً یک الهام غیبی و الهی بود.

تصمیم به بازگشت به ایران در فضای سیاسی آن روز، در واقع یک تصمیم غیرسیاسی و خطرناک بود، هیچ سیاستمداری این اقدام را تأیید نمی‌کرد، هیچ کس مصلحت نمی‌دانست که در شرایطی که ارتش شاه بر اوضاع مسلط است و انواع توطئه‌های پیدا و پنهان در کمین است، رهبر انقلاب به ایران باز گردد؛ اما امام (ره) مصلحت می‌داند بازگردد و از نزدیک نهضت را رهبری کند. او از بازگشت، احساس خطر نمی‌کند و با آرامش کامل عازم ایران می‌گردد، به گونه‌ای که وقتی خبرنگار در هواپیما از او می‌پرسد چه احساسی دارید؟ پاسخ می‌دهد: «هیچ»!

در مراسم استقبال حضرت امام، هنوز ایشان به بهشت زهرا نرسیده بودند که ما وارد بهشت زهرا شدیم. مجموع افراد حاضر در مراسم استقبال، ده تا دوازده میلیون نفر تخمین زده می‌شد. شور مردم حقیقتاً غیرقابل توصیف بود. همه گونه خطری برای امام و جمعیت حاضر قابل پیش‌بینی بود، اما همه آرام بودند. شوق دیدار رهبر انقلاب گویا

همه چیز را از یاد برده بود.

به دلیل ازدحام بی حد و حصر استقبال کنندگان، امام (ره) با تأخیر وارد بهشت زهرا شد و نطق تاریخی خود را ایراد کرد.

حضور رهبر نهضت در میان مردم، حرکت انقلاب را فوق‌العاده سرعت بخشید و موضع رژیم شاه را بیش از پیش تضعیف کرد. امام وارد مدرسه‌ی علوی شد و همان طور که وعده داده بود با حمایت قاطع مردم، دولت تعیین کرد و بالأخره با فتوای تاریخی خود، مردم را به شکستن حکومت نظامی وادار نمود و رژیم را به فضل خداوند متعال، از پای درآورد.

چند شب پس از پیروزی انقلاب، ناگاه تلویزیون اعلام کرد که به مرکز فرستنده‌ی سیما حمله شده و گوینده از مردم استمداد می‌طلبید. علاقه‌مندان به انقلاب، بویژه کسانی که از تهران دور بودند سخت دچار وحشت شدند. در آن فضای سیاسی، نظامی احتمال درگیری داخلی و خارج شدن اوضاع از دست مردم انقلابی جدّی بود. من نیز نگران بودم، تفألی به قرآن کریم زدم، آیه‌ای آمد بسیار آرام بخش!:

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمُ الْأَئِمَّةَ وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ(۱)

«ما می‌خواهیم برمستضعفان زمین منّت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.»

۱. سوره‌ی قصص، آیه ۵

فصل دوازدهم

در خدمت انقلاب اسلامی

تا پیروزی انقلاب اسلامی مانند بسیاری از طلاب جوان در حد بضاعت خود با سخنرانی، شرکت در تظاهرات، گاهی جمع کردن امضا از بزرگان حوزه و گاه پخش اعلامیه در خدمت نهضت اسلامی بودم.

نخستین خدمت

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نخستین خدمتی که به من واگذار شد، کمک به حفاظت از پادگان‌های ارتش بود. به من اطلاع دادند که برای برخی از کارها، نیاز به حضور روحانیون در تهران است. آقای محمدعلی شرعی، ظاهراً، مسؤول اعزام بود. من و عده‌ای دیگر به تهران اعزام شدیم. به احتمال زیاد اعزام ما یک روز پس از پیروزی بود.

وقتی وارد تهران شدیم، خیابان‌ها سنگربندی شده بود و شهر چهره‌ی عادی نداشت. به مدرسه‌ی علوی رسیدیم، اما درِ مدرسه بسته بود. پس از طی کردن مقدماتی، با نردبام از منزل مجاور به مدرسه‌ی علوی وارد شدم. در لحظات نخست ورود، شخصی را آوردند که سرش با کُت پوشیده شده بود. او را به اطاق‌هایی که پشت مدرسه برای بازداشت سران رژیم پیش‌بینی شده‌بود، بردند. پرسیدم این شخص که بود، گفتند: «بختیار». در آن ایام روزنامه‌ها هم نوشتند که بختیار دستگیر شد. بعدها، همان روزنامه‌ها نوشتند که بختیار فرار کرد.

شب فرا رسید، همه در رفت و آمد و تلاش بودند، مرحوم شهید مطهری و شهید

محمد منتظری از جمله افراد بسیار فعال به نظر می‌رسیدند. صبح شد و برای ادای نماز صبح به قسمتی در پایین ساختمان که نماز جماعت در آن برگزار می‌شد، آمدیم و به امام (رضوان‌الله تعالی) اقتدا کردیم.

اوایل صبح مرا به پادگان «جیْ» فرستادند. نیروهای ارتش همه فرار کرده بودند. در پادگان فقط چند نفر نظامی دیده می‌شد. از سوی دیگر سازمان‌های سیاسی مانند چریک‌های فدایی خلق تلاش می‌کردند تا در حد توان، پادگان‌ها را از سلاح تخلیه کنند. نیرویی که بتواند از مراکز نظامی حفاظت کند، وجود نداشت. حضور روحانیون در حفاظت از این مراکز بسیار مؤثر بود و مرا برای همین منظور به این پادگان اعزام کرده بودند. عده‌ای که می‌خواستند برای بردن سلاح وارد پادگان شوند، وقتی حضور مرا مانع از کار خود می‌دیدند، شروع به انتقاد می‌کردند که ما را تنها برای ساقط کردن شاه می‌خواستید!.

بدین‌ترتیب خدمت این حقیر در نظام اسلامی، با حضور در این پادگان و برای حراست از آن، آغاز شد و تا امروز در خدمت جمهوری اسلامی ایران هستم. از خداوند منان مسألت می‌نمایم که خدمت به نظام اسلامی ایران را به خدمت به نظام اسلامی جهانی ولی عصر (عجل‌الله تعالی فرجه) متصل فرماید.

فصل سیزدهم

مسؤولیت‌ها

پس از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون[1] مسؤولیت‌هایی به شرح زیر بر دوش من بوده‌است:

۱ـ حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی در شهرستان‌ها،

۲ـ ریاست دادگاه‌های انقلاب اسلامی ارتش،

۳ـ وزیر اطلاعات،

۴ـ دادستان کل کشور،

۵ـ دادستان ویژه‌ی روحانیت،

۶ـ نمایندگی مردم تهران در مجلس خبرگان رهبری (دوره‌ی دوم و سوم)،

۷ـ تولیت آستان مقدس حضرت عبدالعظیم (علیه‌السلام)،

۸ـ نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت و سرپرست حجاج ایرانی،

۹ـ ریاست مؤسسه‌ی فرهنگی دارالحدیث،

۱۰ـ ریاست دانشکده علوم حدیث.

هم‌اکنون نیز مسؤولیت‌های بند ۶ تا ۱۰ با این حقیر است. علاوه بر این مسؤولیت‌ها، مدتی دبیر کل جمعیت دفاع از ارزش‌ها بودم که شرح آن در جای خود خواهد آمد.

---

۱. سال ۱۳۸۳ هجری شمسی

ورود به دستگاه قضایی

چند روز پس از پیروزی انقلاب، همراه آقای سیدحسین موسوی تبریزی و آقای فهیم کرمانی، به عنوان حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی دزفول منصوب شدیم.

امام خمینی (ره)، نصب قضات دادگاه‌های انقلاب را به جامعه‌ی مدرسین واگذار کرده بود و احکام قضات به‌وسیله‌ی آقای منتظری و آقای مشکینی از طرف جامعه‌ی مدرسین صادر می‌شد. مسؤولیت اعزام هم با آقای محمد مؤمن بود.

به ظاهر حکم قضاوت ما نخستین حکمی بود که از طرف جامعه‌ی مدرسین صادر شد و با توجه به تازه کار بودن ما، اجرای حکم مشروط به اتفاق نظر هر سه نفر بود.

با دوستان وارد شهر دزفول شدیم. احساس غرور پیروزی با ابهام نسبت به آینده، بر شهر حاکم بود. جوانان شهر شاداب و مصمم، اداره‌ی شهر را دردست داشتند و از تلاش‌ها و فداکاری‌های خود در دوران حکومت نظامی تعریف می‌کردند.

ما را به محلی که یونسکو نام داشت و جنایتکاران رژیم شاه در آن بازداشت شده بودند، راهنمایی کردند. رسیدگی به پرونده‌ها آغاز شد، اما کار بسیار دشوار بود. از یک سو تازه کار بودن ما و از سوی دیگر انتظار مردم و جوانان غیوری که تا چند روز قبل با جنایتکارانی که امروز در بازداشت آنان هستند، درگیر بوده‌اند و امروز به چیزی کمتر از اعدام قانع نیستند و از همه مهم‌تر، مسؤولیت شرعی صدور حکم که از مرز عدالت فراتر نباشد، مسؤولیت ما را سنگین‌تر می‌کرد؛ بنابراین من تعدادی از مسؤولان اصلی که در واقع نمایندگان مردم نیز محسوب می‌شدند را در جلسه‌ی محاکمه شرکت دادم تا دفاعیات متهمین را بشنوند و نسبت به حکمی که صادر می‌شود، توجیه باشند و بتوانند دیگران را نیز توجیه کنند. این سیره بعدها نیز به گونه‌ای دیگر در دادرسی‌هایی که من مسؤولیت داشتم، ادامه داشت تا کنار اجرای عدالت، همکاران و مردم، حتی‌المقدور نسبت به دستگاه قضایی خوشبین باشند.

حدود یک هفته در دزفول بودیم و به اتهامات عوامل حکومت نظامی که در کشتار مردم دزفول نقش داشتند، رسیدگی کردیم.

تا آن جا که به خاطر دارم چند بار به دزفول برای محاکمه‌ی عوامل حکومت نظامی سفر کردم. در برخی از سفرها ضمن کار قضایی، کلاس اصول عقاید هم برای جوانان داشتم.

مأموریت به گچساران و بهبهان

دومین مأموریت قضایی این‌جانب در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۲ بود[۱] که همراه با آقای سیدحسین موسوی تبریزی به گچساران و بهبهان اعزام شدیم، شاخص‌ترین فردی که در گچساران محاکمه شد، ریاست ساواک آن‌جا بود.

مأموریت به خرم‌آباد و بروجرد

سفر دیگری به خرم‌آباد و بروجرد داشتم. در خرم‌آباد رئیس شهربانی و نیز فرمانده گارد را محاکمه کردیم. دادگاه رئیس شهربانی، علنی بود. همچنین در بروجرد دادگاه محاکمه‌ی افسری که خیلی شرارت کرده‌بود، به حالت علنی برگزار شد.

مأموریت به رشت

یکی دیگر از شهرهایی که در آغاز پیروزی انقلاب در آن، دادگاهی برای رسیدگی به عوامل حکومت نظامی تشکیل دادم، رشت بود. مقارن با حضور این‌جانب، آقای لاهوتی هم با جمعی به رشت آمده بودند. ظاهراً این جمع برای دستگیری آقای احسان‌بخش آمده بودند. به خاطر ندارم که مسؤولیت آقای لاهوتی چه بود، اما من پرونده‌ی مربوط به آقای احسان‌بخش را که در ساواک بود، ملاحظه کردم. موردی که موجب بازداشت وی شود در آن ندیدم، بنابراین به آقای لاهوتی گفتم موضع‌گیری‌های آقای احسان‌بخش در آستانه‌ی پیروزی انقلاب خیلی خوب بوده، چنین اقدامی نباید صورت گیرد. البته آقای احسان‌بخش خیلی عصبانی بود و شنیدم که گفته بود که اگر آن‌ها نزدیک من شوند ... به احتمال زیاد، محرک اصلی این جریان منافقین بودند که ارتباط نزدیکی با آقای لاهوتی داشتند.[۲]

مأموریت به گنبد قابوس

در اواخر سال ۱۳۵۸ حدود دو ماه قبل از ایام حج، چند روزی برای رسیدگی بر چند

---

۱. ن.ک. به: پیوست شماره‌ی ۲۰، ص ۴۷۳

۲. در جریان برخورد دادسرای انقلاب با منافقین، اطلاع یافتم هنگامی که آقای لاهوتی مجبور شد سلاح‌های فراوانی راکه در اختیار داشت تحویل دهد، ضمن تماسی با تیمسار فلاحی، جانشین ستاد مشترک ارتش، به وی گفت: «بیایید شما این سلاح‌ها را تحویل بگیرید نه سپاه، چون شما آن‌ها را بر سینه‌ی دوست نمی‌زنید.»

پرونده، به گنبد رفتم. تا آن هنگام دادسرای انقلاب گنبد، توسط یکی از گروهک‌های سیاسی اداره می‌شد[۱] و پس از آن از طرف دادستان کل انقلاب، مرحوم آیت‌الله قدوسی، دادستان جدیدی برای آن‌جا تعیین شده بود که دادسرا را از آن‌ها تحویل بگیرد. پس از توقف حدود یک هفته در گنبد، همراه چند تن از اعضای دادسرا به مشهد رفتیم و پس از زیارت ثامن‌الحجج (علیه آلاف التحیّة و الثناء) در راه بازگشت به تهران، در اثر خطای راننده، اتومبیل سواری ما چپ کرد. من بیهوش شدم، وقتی به هوش آمدم که ماشین حامل من، نزدیکی بیمارستانی در بجنورد بود. در این حادثه، استخوان ترقوه و سرم شکست و پس از حدود یک هفته بستری شدن در بیمارستان،[۲] به تهران و سپس به قم منتقل شدم. پس از بهبودی نسبی به پیشنهاد آقای اقبال، مدیر یکی از کاروان‌های حج ساوه، برای اولین بار به عنوان روحانی کاروان به حج مشرف شدم که توضیح بیشتر در این باره را در فصل مربوط به خاطرات حج خواهم آورد.

ورود به سازمان قضایی ارتش

پس از چند ماه قضاوت در دادگاه‌های انقلاب شهرستان‌ها، توطئه‌ی گروهک‌های ضدانقلاب در ارتش آغاز شد. هم‌چنین سازمان‌های اطلاعاتی بیگانه نیز فعالیت خود را در ارتش آغاز کردند.

از سوی دیگر، ارتش با دستگیر شدن جمعی از فرماندهان و فرار جمعی دیگر، سازماندهی درستی نداشت و این فرصتی را فراهم می‌کرد که گروهک‌های ضدانقلاب و عوامل جاسوسی بیگانه، برای اجرای مقاصد خود در ارتش بشدت فعّالیت کنند.

هر روز خبر تحصن و شورشی از یک پادگان در یک استان شنیده می‌شد، منافقین با طرح ارتش بی‌طبقه‌ی توحیدی، نظامیان را به نافرمانی دعوت می‌کردند و گروهک‌های دیگر به عناوین مختلف در نیروهای مسلح مسأله‌ساز شده‌بودند.

مسؤولان به این نتیجه رسیدند که برای مقابله با توطئه‌ی گروهک‌ها در ارتش،

---

۱. شماری از آن‌هایی که در دادسرا فعال بودند، با شاخه‌ی میثمی، جریانی که آن هنگام مجاهدین نامیده می‌شدند، مرتبط بودند.
۲. در بیمارستان، آقای نورمفیدی نماینده‌ی ولی فقیه و امام جمعه‌ی گلستان به عیادتم آمد.

تأسیس دادگاه انقلاب اسلامی ارتش ضروری است. آقای مؤمن که از طرف جامعه‌ی مدرسین، مسؤول اعزام قضات بود از من خواست که به مدت شش ماه به تهران بروم و دادگاه انقلاب اسلامی ارتش را تأسیس کنم.

این پیشنهاد را پذیرفتم و به طور موقت[۱] از قم به تهران آمدم. مدتی در منزل مسکونی پدرم در شهر ری سکونت داشتم و با تاکسی به محل کارم در سازمان قضایی ارتش می‌رفتم.

در آن هنگام، سازمان قضایی ارتش زیر نظر ستاد مشترک بود. ابتدا یک اطاق در یکی از طبقات بالای سازمان به من واگذار شد و من تنها شروع به کار کردم و بتدریج شعباتی از تشکیلات دادسراها و دادگاه‌های انقلاب اسلامی ارتش را در تهران و سایر استان‌ها تأسیس کردم و تا هنگام تصدی وزارت اطلاعات، ریاست دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب اسلامی ارتش را به عهده داشتم. عملکرد قوی و منطقی دادگاه‌های ارتش موجب شد تا هنگامی که این‌جانب در این سمت بودم، تقریباً همه‌ی محاکمات مهم ـ مثل رسیدگی به اتهامات حزب توده، محاکمه‌ی دست‌اندرکاران کودتای نافرجام پایگاه هوایی شهید نوژه، رسیدگی به اتهامات قطب زاده و... ـ به دادگاه انقلاب ارتش واگذار گردد.

ارتباط با شورای عالی قضایی

پس از تشکیل شورای عالی قضایی برای تقویت و رسمیت بخشیدن به دادسراها و دادگاه‌های انقلاب ارتش، مرحوم شهید بهشتی طی صدور حکمی[۲] به این‌جانب، اجازه دادند که نمایندگان دادگاه انقلاب ارتش در سراسر کشور برای تشکیل پرونده، سمت قضایی داشته باشند.

بدین ترتیب در برخی از مراکز نظامی مانند: دزفول، بوشهر، مشهد، کرمانشاه و هرمزگان، نمایندگانی را منصوب کردم که در واقع کار دادستان را انجام می‌دادند. برخی از کسانی که اکنون به یاد دارم، عبارتند از: آقای منتجب‌نیا در پایگاه هوایی دزفول، آقای مغیثی در پایگاه هوایی بوشهر.

---

۱. تا آن هنگام در ایام مأموریت به شهرستان‌ها می‌رفتم و به قم بازمی‌گشتم.
۲. متأسفانه حکم مذکور مفقود گردید.

حوزه‌ی اختیارات دادگاه انقلاب ارتش

همان طور که اشاره کردم دادگاه انقلاب ارتش با هدف سالم‌سازی این نیرو و خنثی کردن توطئه‌های ضدانقلاب تأسیس شد، اما این دادگاه شرح وظایف نداشت و حوزه‌ی اختیارات قاضی نیز تعریف نشده‌بود. در واقع رئیس دادگاه‌های انقلاب ارتش، یک قاضی مبسوط‌الید بود که می‌توانست در شرایط خلأ قانونیِ سال‌های آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، طبق ضوابط اسلامی، در زمینه‌ی همه گونه تخلفاتی که از نیروهای ارتش صادر می‌شود، حکم صادر کند.

در این باره نیز خاطره‌ای از مرحوم شهید بهشتی دارم: روزی در شورای عالی قضایی با حضور ایشان، مرحوم شهید قدوسی، مرحوم ربانی املشی، آقای موسوی اردبیلی - و ظاهراً آقای جوادی آملی - ضمن مطالبی عرض کردم: «در ارتباط با رسیدگی به جرایم عمومی نیروهای مسلح، این‌جانب وقتی بدانم فرستادن پرونده‌ای به دادگستری - در شرایط کنونیِ این تشکیلات - صحیح نیست و به صدور احکامی بر خلاف اسلام می‌انجامد، بنده پرونده را به دادگستری نمی‌فرستم و حکم می‌دهم.»

به یاد دارم که مرحوم بهشتی نگاهی با معنا به مرحوم قدوسی -که دیدگاهی مشابه او داشت - کرد و فرمود: «ما هم به همین دلیل که اشاره شد، غمض عین می‌کنیم.»[۱]

تقویت بنیه‌ی علمی و اخلاقی قضات

برای آشنایی هر چه بیشتر دادرسان با اهمیت مسأله‌ی داوری در اسلام، ویژگی‌های قضا و قاضی در این آیین آسمانی و آیین دادرسی اسلامی و همچنین تقویت بنیه‌ی معنوی کارکنان تشکیلات قضایی کلاس‌هایی، تحت اشراف این‌جانب، برگزار می‌شد که بخشی از مطالب آن به صورت مقاله در مجله‌ی پاسدار اسلام منتشر گردید و پس از آن تحت عنوان «مقدمه‌ای بر سیستم قضای اسلامی» به صورت کتاب چاپ شد.

گفتنی است که در پی مسؤولیت این‌جانب در وزارت اطلاعات، این برنامه تبدیل به جلسه‌ی «تواصی به حق» برای مدیران وزارت اطلاعات شد که در فصل‌های آینده توضیح خواهم داد.

---

۱. یعنی چشم‌پوشی می‌کنیم.

فصل چهاردهم

خاطراتی از دادگاه انقلاب اسلامی ارتش

اشاره کردم که فلسفه‌ی اساسی تشکیل دادگاه انقلاب اسلامی ارتش، برخورد با توطئه‌ی گروهک‌های ضدانقلاب در ارتش بود. یکی از حوادثی که در آغاز تشکیل این دادگاه به وقوع پیوست، تحصن جمعی از نیروهای نظامی در دانشگاه تهران بود. این گونه مسائل معمولاً با پوشش خواست‌های صنفی یا مردمی و با هدف متلاشی کردن ارتش انجام می‌شد. چند روز از این ماجرا گذشت و مسؤولان امر نتوانستند مشکل را با مذاکره حل کنند.

در آن هنگام شهید چمران (رضوان‌الله تعالی علیه)، وزیر دفاع و آیت‌الله خامنه‌ای عضو شورای انقلاب و معاون ایشان[1] بود. تا آن وقت مرحوم چمران را از نزدیک ندیده بودم. پیش از برخورد با متحصّنین برای مشورت به دیدار ایشان رفتم. برخورد او خیلی گرم و صمیمی بود، اما نظر ایشان را در رابطه با نحوه‌ی پایان دادن به تحصن نظامیان نپسندیدم. او معتقد بود که باید با ملایمت و مذاکره موضوع فیصله پیدا کند و من حرفم این بود که این گونه حرکات در ارتش خطرناک است و باید قاطعانه با آن برخورد کنیم. علاوه بر این، مذاکره تا آن زمان، نتیجه‌ای نداشته است و...

در نهایت، نتوانستم ایشان را قانع کنم، با وی خداحافظی کرده، شخصاً تصمیم گرفتم

---

۱. معاونت ایشان براساس طرح ادغام دولت موقت با شورای انقلاب بود و آشنایی و ارتباط نگارنده با مقام معظم رهبری از آن‌جا و به دلیل ارتباط ایشان با ارتش و حضور این‌جانب در دادگاه انقلاب ارتش بود.

با این موضوع از طریق دادگاه برخورد کنم. در این ارتباط اطلاعیه‌ای تهیه کردم که اگر نیروهای نظامی تا ۲۴ ساعت[1] به تحصن خود پایان ندهند، دادگاه انقلاب ارتش با آنان برخورد خواهد کرد.

اطلاعیه دادگاه از صدا و سیما پخش شد. با این تهدید خشک و خالی، بدون دخالت هیچ کس و پیش از ساعت مقرر، تحصن خاتمه یافت و مشکل حل شد.

شورش در هوانیروز اصفهان

حادثه‌ی دیگر، شورش جمعی از هواداران گروهک فدائیان خلق در پادگان هوانیروز اصفهان بود. این حادثه در ایامی اتفاق افتاد که تیمسار شادمهر، رئیس ستاد مشترک ارتش بود. او مقدمات برخورد دادگاه را با متخلفین فراهم کرد. در جریان این سفر بود که با شهید صیادشیرازی -که در آن وقت سروان و در رأس حزب‌اللهی‌های ارتش اصفهان بود- و دوستانش آشنا شدم. تا آن‌جا که به خاطر می‌آورم رسیدگی به اتهامات متخلفان کمتر از یک هفته طول کشید و با رسیدگی به اتهامات چهار-پنج نفر، غائله پایان یافت.

شورش در پایگاه هوایی تبریز

در جریان توطئه‌ی حزب خلق مسلمان در تبریز، جمعی از نظامیان پایگاه هوایی تبریز به آن‌ها پیوستند و در تصرف مرکز صدا و سیما نقش اصلی را داشتند. در آن هنگام سرهنگ فکوری فرمانده پایگاه بود. تمرد نظامیان به گونه‌ای بود که کنترل پایگاه از دست وی خارج شده بود و شورشیان مدت کوتاهی او را بازداشت کرده بودند.

ستاد مشترک از دادگاه برای برخورد با نظامیان متمرد استمداد کرد. در این سفر تیمسار فلاحی، جانشین ستاد مشترک ارتش، مرا همراهی کرد. او از این‌که این‌جانب بدون محافظ و همراه، اقدام به انجام این گونه مأموریت‌ها می‌کردم، اظهار تعجب می‌کرد و آن را به حساب شجاعت من می‌گذاشت.

در این مأموریت نیز، متهمان در دادگاه علنی محاکمه شدند و غائله پایان یافت. یکی

---

۱. دقیقاً به خاطر ندارم، شاید ۴۸ ساعت بود.

ازکسانی که در دادگاه علیه آنان شهادت داد، مرحوم سرهنگ فکوری بود. مقاومت او در برابر توطئه‌گران، او را به عنوان چهره‌ای حزب‌اللهی در ارتش مطرح ساخت و همین امر زمینه‌ی انتخاب وی را به عنوان فرمانده نیروی هوایی پس از برکناری تیمسار باقری در جریان واقعه‌ی طبس، فراهم ساخت.

تمرد در پایگاه هوایی بوشهر

از دیگر صحنه‌هایی که دادگاه انقلاب ارتش با متمردین ارتش برخورد کرد، جریان تمرد در پایگاه هوایی بوشهر بود. در آن هنگام سرهنگ صدیق فرمانده آن پایگاه بود، در این‌جا نیز مشکل با رسیدگی قضایی به سادگی حل شد.

اقدام درباره‌ی حقوق نظامیان فراری

روزی مطلع شدم که جمعی از فرماندهان نظامی که دستشان به خون مردم آغشته است و چه بسا اموال کلانی را به خارج منتقل کرده‌اند، پس از گذشت ماه‌ها از پیروزی انقلاب، هنوز از بیت المال، حقوق‌های کلانی دریافت می‌کنند و به صورت ارز به خارج منتقل می‌نمایند. فهرست افرادی راکه حقوق آنان به صورت ارز خارج می‌شد خواستم، رقم بسیار بالا بود. از سوی دیگر، عده‌ای دیگر از کارمندان رژیم گذشته به دلایل مختلف در خارج از کشور بودند که حقوق آنان باید ارسال می‌شد.

برای حفظ اموال مردم، دادگاه انقلاب ارتش حکمی را صادر کرد که نظامیان خارج از کشور برای دریافت حقوق خود باید شخصاً مراجعه کنند تا پس از رسیدگی به مسائل مربوط به آنان، حقوقشان پرداخت شود. علاوه بر این، مقرر شد تا حقوق رده‌های بالای نیروهای ارتش که پس از انقلاب بازنشسته شده و عمدتاً علیه مردم در جریان انقلاب نقش داشتند، تا سطح حقوق سرهنگی کاهش یابد.

پس از صدور حکم، شنیدم بانک مرکزی ـ شاید به اشاره‌ی دولت وقت ـ از اجرای این حکم امتناع می‌کند. پیغام دادم اگر این حکم اجرا نشود، هرکس در این رابطه مسؤول شناخته شود باید اموالی راکه به خارج فرستاده است، پرداخت کند.

بالاخره این حکم اجرا شد و شنیدم که پس از آنکه مرحوم شهید رجائی نخست‌وزیر شد و از این اقدام اطلاع یافت، آن را پسندید و دستور داد در مورد سایر متهمین بازنشسته‌ای که در خارج از کشور زندگی می‌کردند، مشابه این اقدام صورت گیرد.

برخورد با توطئه‌ی بختیار

اوایل پیروزی انقلاب اسلامی روزی شاپور بختیار طی بیانیه‌ای اعلام کرد: «خانم‌هایی که در ادارات شاغل هستند با لباس سیاه در محل اداره حاضر شوند.» به دادگاه ارتش اطلاع داده شد که بیشترین کسانی که تحت تأثیر این بیانیه قرار گرفته‌اند، خانم‌های شاغل در ارتش هستند که در رژیم گذشته نیز شاغل بوده و نتوانسته‌اند لااقل ظاهر خود را با شرایط کنونی انقلاب منطبق سازند که پس از بررسی‌های لازم، افرادی که مجرم شناخته شده بودند از کار برکنار شدند.

خاطره‌ای از شهیدبهشتی

پس از تصویب قانون اساسی و تشکیل شورای عالی قضایی، روزی شهید بهشتی (رضوان‌الله تعالی علیه) که ریاست قوه‌ی قضاییه را برعهده داشت، برای بازدید از سازمان قضایی ارتش[1] که در کنار دادگاه انقلاب ارتش ـ در محل فعلی سازمان قضایی نیروهای مسلح ـ قرار داشت، آمد. شماری از قضات سازمان در دفتر دادستان نظامی ارتش سرهنگ بروجردی، با ایشان دیدار داشتند، این‌جانب نیز در آن دیدار حضور یافتم.

یکی از حضار ضمن گزارش کار سازمان قضایی ارتش با بیانی لطیف، اشاره‌ای به قاطعیت بلکه قدری تندروی دادگاه انقلاب ارتش کرد و از ایشان خواست توصیه کنند که

---

۱. این سازمان در واقع ادامه‌ی تشکیلات قضایی ارتش در نظام گذشته بود که قضات آن نظامی بودند و پس از پیروزی انقلاب اسلامی تنها به جرایم خاص نظامی نیروهای ارتش رسیدگی می‌کرد. این سازمان پس از تصویب قانون سازمان قضایی نیروهای مسلح منحل شد. در آن هنگام دادگاه انقلاب اسلامی ارتش در واقع از نظر محل استقرار، مهمان سازمان قضایی ارتش بود.

دادگاه انقلاب ارتش روش ملایم‌تری را از برخورد با تخلفات پیش گیرد.

ظاهراً موضوع این درخواست، قبلاً میان قضات سازمان هماهنگ شده بود. من منتظر بودم که شهید بهشتی در برابر درخواست آنان چگونه موضع‌گیری می‌نماید و یا چه توصیه‌ای دارد؟

بر خلاف انتظار، شهید بهشتی در پاسخ آنان لبخندی زد و گفت: «عجب! من فکر می‌کردم که امروز از آقای ری شهری بخواهیم با قاطعیت بیشتری با تخلفات برخورد کند. کار ایشان که برخورد با توطئه‌ها است قاطعیت بیشتری را می‌طلبد، حالا این طور که شما می‌فرمایید معلوم می‌شود برخوردهای ایشان خوب است»!

گفتنی است که توصیه‌کنندگان به ملایمت، قبلاً در همین سازمان و شاید در همین ساختمان، شاهد خشن‌ترین و ظالمانه‌ترین برخوردها با جوانان غیور و مسلمانی بوده‌اند که جرمی جز دفاع از اسلام و عدالت نداشته‌اند.

اولین باری که بدون دست‌بند وارد این ساختمان شدم

یک روز آقای هاشمی رفسنجانی برای بازدید از دادگاه انقلاب ارتش آمد. وقتی وارد ساختمان سازمان قضایی ارتش شد، برای او خاطره‌ی ایامی که او را برای محاکمه به این ساختمان می‌آوردند، تجدید شد و گفت: «تاکنون هر بار که من به این جا می‌آمدم با دست‌بند بوده، این اولین باری است که بدون دست بند وارد این ساختمان می‌شوم.»

خاطره‌ای دیگر از شهید بهشتی

یکی از خصوصیات شهید بهشتی (رضوان‌الله تعالی علیه) قاطعیت در برخورد و حمایت قاطعانه از اقداماتی بود که به نظر او صحیح می‌رسید. به استثنای امام، من ندیدم کسی را که مانند او هم تیزبین و هم قاطع و خطرپذیر باشد. هنگامی که بنی صدر از سوی امام فرمانده کل قوا شد، معاون اداری مالی تیمسار فکوری فرمانده نیروی هوایی، به‌وسیله‌ی دادگاه انقلاب ارتش دستگیر شد. این ماجرا به دفتر امام منتقل شد، نمی‌دانم موضوع چگونه منتقل شده بود که مرحوم حاج احمد آقا (ره) در تماس تلفنی برخورد

تندی با من کرد، البته بنده نیز با تندی به او پاسخ دادم و بالاخره موضوع به شورای عالی قضایی کشیده شد. عمده‌ی استدلال مخالفان با دستگیری معاونت فرماندهی، زمین ماندن کارهای مهمی بود که در دست داشت.

در جلسه‌ای که برای رسیدگی به این موضوع در شورای عالی قضایی تشکیل شد، شهید بهشتی فرمود: «من به فکوری گفتم: شما فرض کن این معاون مرده، چه می‌کردی!...»

فصل پانزدهم

خاطراتی از امام راحل

پیش از این گفتم که من هنگامی آمادگی شرکت در درس امام (رضوان‌الله تعالی علیه) را یافتم که ایشان در سال ۱۳۴۷ در نجف بود و من در قم بودم؛ بنابراین ارتباط نزدیکی با امام (ره) نداشتم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی هنگامی که ایشان به قم تشریف آوردند، خوابی دیدم و آن را به ارتباط نزدیک با امام تعبیر کردم.

رؤیای آشنایی

پس از پیروزی انقلاب، چند شبی بیش‌تر از ورود شکوهمند امام به قم نگذشته بود که در عالم رؤیا دیدم در یک دیدار خصوصی در محضر او هستم و ایشان با پیراهن و شب کلاه بودند، به ایشان عرض کردم استنباط من از احادیث مربوط به ظهور حضرت مهدی(عج)، این است که انقلاب اسلامی ایران به حکومت جهانی او متصل می‌شود،[1] نظر شما در این باره چیست؟[2]

امام با شنیدن این سؤال ضمن اشاره به صحت این استنباط، از شوق فرا رسیدن آن

---

۱. ر.ک به: کتاب «*تداوم انقلاب اسلامی ایران تا انقلاب جهانی مهدی علیه‌السلام*».

۲. یک شب که امام به دیدن آیت‌الله مشکینی در منزل ایشان واقع در قم، خیابان رهبر آمده بودند، از ایشان پرسیدم: «آیا این نهضت به نهضت جهانی حضرت مهدی منتصل می‌شود؟» امام بلافاصله در پاسخ فرمود: «کذب الوقاتون»، اما برخی بیانیه‌هایی که در اواخر عمر پربرکت خود داشتند، حاکی از آن است که استنباط ایشان نیز تداوم انقلاب اسلامی تا نهضت جهانی ایشان است، البته این به معنای تعیین وقت نیست.

روز، چنان منقلب شد که بشدت اشک می‌ریخت، به گونه‌ای که شانه‌های او می‌لرزید.
پس از آن‌که آرام گرفت رو به من کرد و فرمود: «تو پیشِ ما بیشتر بیا».
من این سخن را به آشنایی و ارتباط نزدیک با امام تعبیر کردم و این تعبیر در جریان تأسیس «دفتر تبلیغات اسلامی» و مسؤولیت‌های بعدی من تحقق یافت.[۱]

تأسیس دفتر تبلیغات اسلامی

رفت و آمدهای خصوصی این‌جانب به بیت حضرت امام (ره)، همزمان با تأسیس «دفتر تبلیغات اسلامی» در قم آغاز شد.

انگیزه‌ی تأسیس دفتر تبلیغات اسلامی

در آغاز پیروزی انقلاب همراه چند تن از دوستان در اندیشه‌ی تأسیس پایگاهی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم بودیم. هدف اصلی ما جذب فضلای جوانِ حوزه و سازماندهی آنان، در جهت نشر افکار نورانی حضرت امام، در برابر جریان‌های مخالف بود. پس از مشورت و تبادل نظر، به این نتیجه رسیدیم که برای رسیدن به این هدف ایجاد یک تشکیلات تبلیغاتی ضروری است و بدین منظور، در فروردین سال ۱۳۵۸ به اتفاق آقایان: شهید حقانی، سید حسین موسوی تبریزی، فهیم کرمانی، محمدرضا فاکر، محمدجعفری گیلانی و این‌جانب، طرحی را در مدت پانزده روز تهیه و به عنوان اساسنامه‌ی دفتر، تقدیم حضرت امام کردیم و بدین‌سان دفتر آغاز به کار کرد.
ابتدا تشکیلات مذکور «دایره تبلیغات امام» نام‌گذاری شد، سپس «دفتر تبلیغات» و پس از چند ماه «دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم» نام گرفت.
در همان آغاز، آقای فاکر به دلایلی از جمع مؤسس جدا شد و در خرداد ۱۳۵۸، آقای عبایی خراسانی به هیأت مؤسس پیوست.
هزینه‌ی دفتر، توسط حضرت امام پرداخت می‌شد. در ارتباط با تأمین هزینه‌ی دفتر و گرفتن رهنمود و ارائه‌ی گزارش کار، مرتب با حضرت امام تماس داشتیم.

---

۱. به امید آن‌که تعبیر قسمت اول این رؤیا را هم در آینده‌ی نزدیک شاهد باشیم.

هر چند پس از آمدن این‌جانب به تهران، برای تأسیس دادگاه انقلاب ارتش، بتدریج همکاری من با دفتر کاسته شد؛ اما قطع نشد، تا این‌که پس از چند سال به دلیل تراکم کارهایم در تهران از یک سو و اختلاف نظر در اداره‌ی دفتر با برخی از اعضا از سوی دیگر، به کلی ارتباطم با دفتر تبلیغات قطع گردید.[۱]

ملاقات با امام بدون قرار قبلی

مسؤولیت رهبری و فرماندهی کل قوا ایجاب می‌کرد که امام در جریان دقیق فعالیت‌های دادگاه انقلاب ارتش در برخورد با توطئه‌ها باشد و این موضوع، زمینه‌ی ارتباط مستقیم این‌جانب با امام شد. معمولاً هفته‌ای یک بار و شاید در برخی از موارد، دو بار خدمت ایشان می‌رسیدم و از رهنمودهای ایشان بهره می‌گرفتم. برای ملاقات با ایشان تا قبل از محدود شدن ملاقات‌های امام، نیازی به قرار قبلی نبود و در بیشتر آن ملاقات‌ها، تنها بودم.

یادی از مرحوم اشراقی

یک روز بدون قرار قبلی برای ملاقات به دفتر امام رفتم. قدری نشستم، کسی که بتواند خدمت امام برسد و اجازه بخواهد حضور نداشت. مرحوم آقای اشراقی داماد حضرت امام، از راه رسید، تا مرا دید خدمت امام رسید و پس از کسب موافقت امام، با هم وارد اتاق معظم‌له شدیم. امام طبق معمول روی نیمکت نشسته بودند. پس از عرض سلام، روبروی امام نشستم. مرحوم اشراقی که می‌دانست معمولاً وقتی من خدمت امام می‌رسم، خبرهای شنیدنی دارم و این بار خود واسطه‌ی فیض دیدار امام بود، خواست کنار من بنشیند و برای نشستن خم شد؛ اما با نگاهِ معنادار امام، متوجه شد که باید بیرون برود، از این رو، بدون این‌که چیزی بگوید، کمر را راست کرد و بیرون رفت!

---

۱. قابل توجه است که آنچه در این قسمت آمد، همه‌ی گفتنی‌ها در رابطه با سرگذشت دفتر تبلیغات نیست، نکات دیگری نیز هست که فرصتی دیگر می‌طلبد. برخی از نکاتی که اشاره شد از یادداشت‌های جناب آقای جعفری گیلانی اخذ گردیده است.

یادی از مرحوم شهید محلاتی

کثرت رفت و آمد من به بیت امام (ره) و ملاقات‌های مکررم با ایشان بدون وقت قبلی، شاید موجب تعجب بسیاری بود. یادم نمی‌رود که یک روز هنگامی که می‌خواستم وارد منزل امام (ره) شوم، مرحوم شهید محلاتی ـ نماینده‌ی امام در سپاه ـ را دیدم که می‌خواست خارج شود. نمی‌دانم آیا توانسته بود خدمت امام برسد یا نه. وقتی مرا دید از باب مزاح ـ قریب به این مضمون ـ گفت: «تو چه به امام می‌گویی؟! قدری از گزارشات را به ما بده که خدمت ایشان بگوییم.» متأسفانه به دلیل آن‌که خاطرات آن ایام را ثبت نکرده‌ام، غالب مذاکرات را فراموش کرده‌ام.

روشن‌بینی الهی

تأمل در تصمیم‌های سیاسی امام به روشنی نشان می‌دهد که ایشان علاوه بر تیزهوشی سیاسی، از بصیرت و روشن‌بینی الهی نیز برخوردار بود و این حقیقت برای کسانی که از نزدیک با امام آشنا بودند، کاملاً واضح است.

یکی از خصوصیات امام این بود که وقتی کسی سخن می‌گفت با دقت به سخن او گوش می‌داد و پاسخ‌های ایشان بسیار کوتاه، دقیق و سنجیده بود.

اختلافِ آنان بهتر است

در یکی از ملاقات‌ها به امام عرض کردم: تیمسار فلاحی جانشین[1] رئیس ستاد مشترک و تیمسار ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی (رحمةالله علیهما) با هم اختلاف دارند و هیچ‌یک دیگری را قبول ندارد و من از این موضوع نگران هستم.

امام فرمودند: «نگران نباش، آنان اگر اختلاف نداشته باشند باید نگران باشی، اختلاف آنان بهتر است»!

آری اختلاف همیشه زیانبار و خطرناک نیست.[2] بلکه گاه مفید و سازنده است، در

---

۱. ظاهراً به دلیل نقشی که ایشان در حکومت نظامی داشت، حکم ریاست ستاد به وی داده نشد.
۲. خاطره‌ی دیگری در این باره از امام دارم که ضمن خاطرات وزارت اطلاعات، ان‌شاءالله خواهد آمد.

این باره نیز خاطره‌ای را مرحوم شیخ شمس‌الدین از امام نقل می‌کرد که جالب است.

اختلاف، علامت حیات است!

در سفر اخیرم به لبنان، در تاریخ ۱۳۷۹/۶/۲۲، تقریباً چهار ماه قبل از وفات مرحوم شیخ شمس الدین رئیس مجلس اعلای شیعیان لبنان ـ در حالی که ایشان مبتلا به سرطان ریه بود و قصد داشت برای شیمی درمانی به اروپا برود ـ به دیدار ایشان رفتم. ضمن گفت و گو، ایشان خاطره‌ای از امام بدین مضمون نقل کرد: در دیداری با امام رضوان‌الله تعالی سخن از اختلافات ـ گویا ـ در سطح جهان پیش آمد، امام فرمود: «خوب است.» من گفتم:[1] «بد است، اختلاف و درگیری چه خوبی دارد؟!» امام توضیح دادند: «اختلاف، علامت حیات است»!

رسیدگی به پرونده‌ی صادق طباطبایی

آقای صادق طباطبایی در رابطه با تحویل سلاح‌هایی که برای ارتش خریداری کرده بود، مورد اتهام قرار گرفت و پرونده به دادگاه انقلاب ارتش ارجاع گردید. پس از چند جلسه بازجویی، دادستان ـ وقت ـ انقلاب ارتش، آقای اتابکی تشخیص داد که ایشان باید بازداشت شود، کار که به این‌جا رسید، آقای هاشمی رفسنجانی[2] تلفنی تماس گرفت و توصیه کرد که سخت‌گیری نکنید.

در آن هنگام موضوع خطبه‌های نماز جمعه‌ی ایشان «عدالت اجتماعی بود». من در پاسخ ایشان عرض کردم: «بگذارید عدالت اجتماعی را که شما می‌گویید، ما در دادگاه‌ها پیاده کنیم»

ایشان فرمود: «در کنار عدالت اجتماعی، چیزهایی دیگر هم هست». گفتم: «چیزهای دیگر را من نمی‌فهمم».

در آن هنگام، آیت‌الله صانعی دادستان کل کشور بود. ایشان نیز تماس گرفت و گفت:

---

۱. «یا فکر کردم». تردید از من است.

۲. ر.ک. به: «عبور از بحران»، ص ۳۳۷، خاطرات ۲۰ دی ۱۳۶۰

«پرونده‌ی صادق طباطبایی را به شورای عالی قضایی بفرستید، در شورا تصمیم گرفته شد که این پرونده به شورا منتقل شود».

من با عصبانیت پرسیدم: «چرا؟»

پاسخ دادند که حاج احمدآقا تماس گرفته که این پرونده باید بهتر رسیدگی شود.

من در حالی که بشدت عصبانی بودم، گفتم: «آقای صانعی، فرستادن این پرونده به شورای عالی قضایی، روسیاهی دنیا و آخرت برای آن شورا است، چرا نمی‌گذارید به این پرونده رسیدگی کنیم؟!»

فردای آن روز ـ یا دو روز بعد ـ حاج احمد آقا با من تماس گرفت که امام با شما کار دارند، من نمی‌دانستم امام با من چکاردارد، اما به هر حال خدمت امام رسیدم. حاج احمدآقا هم نشستند، قبل از هر سخن ایشان خطاب به امام عرض کرد: «شما به من فرمودید که من با شورای عالی قضایی تماس بگیرم که پرونده‌ی صادق طباطبایی را بخواهند؟»

امام فرمودند: «بله.»

معلوم شد که آقای صانعی جریان برخورد مرا به حاج احمدآقا منتقل کرده و ایشان می‌خواهد بگوید که من این کار را از جانب خود انجام نداده‌ام، بلکه دستور امام بود و عصبانیت شما در این مورد، از این‌که من در این پرونده دخالت کرده‌ام، درست نیست.

در ادامه امام فرمودند: «من نمی‌گویم شما به این پرونده رسیدگی نکنید، من به احمد گفتم این پرونده به شورای عالی قضایی منتقل شود و ترتیبی بدهند که تبدیل به یک جریان سیاسی نشود.»

سپس امام در تبیین دستور خود فرمودند: «رادیوهای بیگانه درصدد هستند از کسانی که به نوعی با من نسبت دارند، نقطه‌ی ضعفی بیابند و جوسازی و شایعه‌سازی کنند. مقصود من آن است که این موضوع به گونه‌ای که به این‌جا منتهی نشود، رسیدگی شود. اگر نتیجه‌ی رسیدگی مجرمیت او شد و محکوم به زندان شد، حکم اجرا شود، اما تا وقتی که اتهام او ثابت نشده، او را بازداشت نکنید.»[۱]

---

۱. نقل به معنا.

همچنین امام ضمن فرمایشات خود تأکید داشتند: «کسی به این موضوع رسیدگی کند که توجه داشته باشد ممکن است این موضوع تبدیل به یک جریان سیاسی شود».

حاج احمد آقا عرض کرد: «بهترین شخصی که می‌تواند به این پرونده رسیدگی کند شخص آقای ری‌شهری است»[۱]

گفتم: «من دادستان نیستم. دادستان آقای اتابکی است، او باید رسیدگی کند و من رأی نهایی را صادر خواهم کرد.»

امام فرمود: «من ایشان را نمی‌شناسم، شما را می‌شناسم، خودت رسیدگی کن، هر چه تشخیص دادی قبول دارم».

من رسیدگی به اتهام وی را آغاز کردم. براساس مدارکی که ارائه کرد، نتوانستم خیانتی را احراز کنم.

در این ماجرا دو نکته برایم خیلی اهمیت داشت: یکی تواضع امام در برابر قضا و قاضی و دیگری، موضع‌گیری شگفت‌آور و منصفانه‌ی حاج احمدآقا در پاسخ به برخورد تند من! و پیشنهاد رسیدگی پرونده توسط این‌جانب.

اصرار بر اجرای احکام اسلامی

امام با همه‌ی توان تلاش می‌کرد که احکام اسلامی در جمهوری اسلامی ایران اجرا شود و در این راه از انتقاد روشنفکرنمایان و هواداران رسمی حقوق بشر باک نداشت و از این‌که گاه می‌شنید پس از ماه‌ها و یا سال‌ها از پیروزی انقلاب هنوز دادگستری، اسلامی نشده رنج می‌برد.

روزی در دفتر کارم مطلع شدم که برخلاف مقررات اسلامی، شخصی طبق قوانین نظام گذشته محکوم به زندان شده است. خدمت امام رسیدم. در آن دیدار من همراه آیت‌الله مشکینی بودم که جریان را گفتم و ـ ظاهراً ـ پیشنهاد کردم که به شورای عالی قضایی بفرمایید که ترتیبی دهند قضات دادگستری طبق قوانین خلاف شرع، رأی ندهند.

---

۱. این پیشنهاد در پاسخ آن برخورد تند این‌جانب، نشانه‌ی فطرت پاک و اخلاص آن مرحوم نسبت به حضرت امام و انقلاب است.

امام با ناراحتی فرمود: «من به آنان گفته‌ام، اما ...»

پس از این ملاقات امام دیدار عمومی داشتند. در آن دیدار ضمن سخنرانی با تندی به موضوع اشاره کرد و تأکید فرمود که قضات حق ندارند بر خلاف شرع، حکمی را صادر نمایند.

محدود شدن ملاقات‌های امام

بتدریج ملاقات‌های امام به علت کثرت مراجعات و ضعف و کسالت امام، محدود و دیدار با ایشان نیازمند به قرار قبلی شد.

از سوی دیگر در سال‌های آغازین پیروزی انقلاب ـ اوایل دهه‌ی ۱۳۶۰ ـ هر چند گاه یکبار، توطئه‌ای کشف می‌شد که می‌بایست به اطلاع امام برسد. اتفاقاً در آن ایام ملاقات‌های امام به‌کلی تعطیل بود و دسترسی مستقیم به ایشان ممکن نبود. به قم رفتم و جریان کشف توطئه‌ای را به اطلاع آقای منتظری رساندم، به دلیل اهمیت موضوع، ایشان گفت: «با هم برویم خدمت امام و موضوع را با ایشان در میان بگذاریم.»

گفتم: «وقت قبلی لازم است، بهتر است پیش از رفتن تماس گرفته شود.» ایشان پاسخ داد: «من بدون قرار قبلی با امام ملاقات می‌کنم.»

بالاخره قرار گذاشتیم و با ایشان به دفتر امام رفتیم. به امام اطلاع دادند که آقای منتظری آمده و مطلبی است که جنابعالی باید از آن مطلع شوید.

پاسخ آوردند که امام می‌فرمایند: «ملاقات‌های من به‌کلی تعطیل است و اگر با شما ملاقات کنم، دیگران هم توقع خواهند داشت.»

آقای منتظری ـ ظاهراً ـ یادداشتی برای امام فرستادند که موضوع، فوری است.

پاسخ آوردند که مطلب را از طریق آقای صانعی یا احمدآقا[1] منتقل کنید.

بالاخره آن روز، ما موفق به زیارت امام نشدیم و این ماجرا مایه‌ی دلگیری شدید آقای منتظری از امام شد و چند ماهی ـ شاید بیش از شش ماه ـ رفت و آمد ایشان با امام بر سر این ماجرا قطع شد، تا این‌که یک‌بار آقای منتظری به‌وسیله‌ی من به امام پیغامی

---

۱. تردید از من است.

بدین مضمون داد که فلانی از شما دلگیر است.

در یکی از ملاقات‌ها، وقتی پیغام ایشان را به امام رساندم، متن پاسخ امام در خاطرم نیست، اما امام اجمالاً دلجویی کردند و تلویحاً اظهار داشتند که ارتباط ما با آقای منتظری به گونه‌ای است که نباید با این گونه مسائل خدشه‌دار شود.

فصل شانزدهم

کودتای نافرجام

یکی از رویدادهای مهم تاریخ انقلاب اسلامی که هنگام تصدی این‌جانب در دادگاه‌های انقلاب اسلامی ارتش اتفاق افتاد، کودتای نافرجام ۱۳۵۹/۴/۱۸ است.

این کودتا به دلیل آنکه قرار بود از پایگاه هوایی شهید نوژه‌ی همدان آغاز شود به کودتای نوژه معروف گردید.

نزدیک غروب آفتاب روز ۱۳۵۹/۴/۱۷، آقای سعید حجاریان که با کمیته‌ی اداره‌ی دوم ارتش[۱] همکاری داشت، به دفترم آمد و هیجان زده گفت کار خصوصی دارم. ظاهراً چند نفر در دفتر بودند، به من نزدیک شد و گفت: «امشب قرار است کودتا شود».[۲]

بدین سان، ظاهراً من نخستین کسی از دستگاه قضایی بودم که در جریان این کودتا قرار گرفتم. نظارت بر دستگیری، بازجویی و محاکمه‌ی بیشتر کودتاچیان نکات تاریخی ارزنده و آموزنده‌ای دربرداشت که متأسفانه در آن هنگامه ثبت و ضبط نشد.

سال‌ها پس از این ماجرا، آن‌چه را که در خاطر داشتم، به صورت سلسله مقالاتی در مجله‌ی پاسدار اسلام گرد آوردم. پس از آن، مقدمات تألیف کتابی در این باره را فراهم کردم که کثرت اشتغالات، مانع تکمیل آن گردید، تا آنکه حاصل تلاش‌ها در اختیار

---

۱. این کمیته در کنار اداره‌ی دوم ارتش، برای فعالیت‌های اطلاعاتی به‌وسیله‌ی نیروهای انقلاب تشکیل شده بود و ریاست آن با آقای مهندس محمد رضوی بود. توضیحات بیشتر در این باره خواهد آمد.

۲. ادامه‌ی خاطراتم در این باره در ص ۱۴۹ تحت عنوان خنثی سازی کودتا خواهد آمد.

برخی از هم‌کاران قرار گرفت و با همت آنان کتاب «کودتای نوژه»[۱] منتشر شد؛ اما این کتاب نمی‌توانست خلأ خاطرات این‌جانب را در این رابطه پر کند، بخصوص آن‌که یکی از مهره‌های اصلی کودتا، سروان نعمتی، که سال‌ها فراری و در خارج از کشور به سر می‌برد، به‌وسیله‌ی سازمان حفاظت ارتش، دستگیر شد و نکات تازه‌ای را از اسرار کودتا افشا کرد. از این رو مجدداً تصمیم گرفتم کتابی در این باره تهیه کنم. تلاش‌هایی صورت گرفت، اما به پایان نرسید. اکنون بر این باورم که دیگر چنین فرصتی برای نگارش کتابی مستقل درباره‌ی آن حادثه پیش نخواهد آمد، بنابراین برای ثبت در تاریخ، مهم‌ترین مطالب و نکاتی را که جمع‌آوری کرده بودم، بیان می‌کنم. از این رو این بخش از خاطرات، مفصل‌تر از سایر بخش‌ها خواهد شد.

۱. چاپ اول: دهه‌ی فجر ۱۳۶۷، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، صندوق پستی ۱۱۳۶۵/۷۵۸۸

۱/۱۶
انگیزه‌ی کودتاگران

به طور کلی در ریشه‌یابی هر کودتا، دو نکته باید بررسی شود:

نکته‌ی اوّل: انگیزه‌ی طراحان اصلی کودتا که عملیات نظامی را هدایت می‌کنند.

نکته‌ی دوّم: انگیزه‌ی نیروهایی که ابزاردست کارگردانان اصلی کودتا هستند و عملیات نظامی را انجام می‌دهند و در حقیقت بار سنگین کودتا بر دوش آن‌ها است و در صورت عدم موفقیت کودتا، آن‌ها هستند که قربانی می‌شوند و زندگی خود و خانواده‌ی خود را در مخاطره قرار می‌دهند.

انگیزه‌ی ابزارهای کودتا، به حسب ظاهر، ناخشنودی از شرایط فرهنگی جدید و تمایل بازگشت به فرهنگ بی بند و باری دوران شاه سابق بود. البته برخی هم برخورد نامناسب روحانیِ[1] پایگاه نوژه را عامل پیوستن خود به کودتاگران ذکر می‌کردند، اما در واقع، آنان در دام فریب وعده‌های پوچ و رؤیاهای شیرین طراحان اصلی کودتا گرفتار شده بودند.

در این جا اشاره‌ی کوتاهی به ریشه‌ی اصلی این توطئه و انگیزه‌ی کارگردانان و طراحان اصلی این ماجرا داریم.

برای این منظور، ضروری است که کلیه‌ی اقداماتی که رژیم وابسته‌ی شاه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی برای جلوگیری از رشد و پیروزی انقلاب انجام داد و همه‌ی توطئه‌هایی که پس از پیروزی انقلاب برای شکست و براندازی نظام اسلامی در ایران تحقق یافت، یک‌جا مورد ریشه‌یابی قرار گیرند؛ چون این توطئه‌ی نافرجام بدون در نظر

---

۱. فردی که بعدها توسط دادسرای ویژه‌ی روحانیت محاکمه و محکوم گردید.

گرفتن توطئه‌های پیش و پس از آن، قابل ریشه‌یابی و تحلیل و تفسیر نیست.

به عبارت دیگر توطئه‌ی نوژه، حلقه‌ای است از حلقه‌های متعدّد توطئه‌های استکبار در مقابله با جمهوری اسلامی، که یک سر آن متصل می‌شود به توطئه‌ی نخست‌وزیری بختیار در آخرین روزهای حکومت شاه و تظاهرات قانون اساسی و کلیه‌ی اقداماتی که شاه برای پیشگیری از پیروزی انقلاب اسلامی مأموریت اجرای آن را داشت و سر دیگر این حلقه، به توطئه‌ی نافرجام طبس و جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیه ایران و توطئه‌ی حزب خلق مسلمان و توطئه‌های لیبرال‌ها و منافقین و ترورها و انفجارها، متصل می‌شود.

بر این اساس برای ریشه‌یابی کودتای نافرجام نوژه، باید همه‌ی توطئه‌هایی که قبل از پیروزی انقلاب و پس از پیروزی آن برای مقابله با پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی، یک‌جا ریشه‌یابی شوند.

ریشه‌ی همه‌ی این توطئه‌ها در واقع سیاست‌های استکباری آمریکاست، وقتی آمریکا دید همه‌ی اقدامات او برای روی پا نگاه‌داشتن حکومت شاه نتیجه نداد و یا نتیجه‌اش معکوس بود و بالاخره شاه رفتنی شد، تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز کرد که اگر شکل و ظاهر رژیم شاهنشاهی در ایران از بین برود، روح و محتوای رژیم سلطنتی باقی بماند.

برای آمریکا این مسأله مهم نیست که نام رژیم حاکم بر ایران چه باشد و یا شخص حاکم، که باشد، بلکه آن‌چه برای آمریکا اهمیت دارد، محتوای رژیم است. برای آمریکا تفاوتی ندارد که نام رژیم حاکم بر ایران، رژیم شاهنشاهی باشد، یا جمهوری، یا جمهوری دمکراتیک، یا جمهوری دمکراتیک اسلامی و یا حتی جمهوری اسلامی!. همچنین برای آمریکا فرقی نمی‌کند که شاه بر ایران حکومت کند، یا بنی صدر و یا...

آن‌چه برای آمریکا اهمیت دارد، این است که رژیم ایران متکی و وابسته به آمریکا باشد تا بتواند منافع و مطامع خود را تأمین کند.

بدین جهت وقتی شاه را رفتنی دید، تلاش خود را برای روی کار آوردن حکومتی وابسته، بدون شاه و بدون آرم شاهنشاهی، آغاز کرد.

اولین اقدام در این رابطه، نخست‌وزیری بختیار و اعزام شاه به خارج از کشور و

وعده‌ی جمهوری سوسیال دمکرات به‌وسیله‌ی بختیار بود که با هوشیاری رهبری انقلاب، امام خمینی، (رضوان‌الله تعالی علیه) و مردم در صحنه، این توطئه خیلی زود خنثی شد و انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.

پس از پیروزی انقلاب نیز آمریکا از این‌که رژیمی با هر اسم ممکن، منتها حافظ منافع آمریکا در ایران روی کار بیاید، مأیوس نبود. اسناد لانه‌ی جاسوسی آمریکا این معنا را نشان می‌دهد. اگر این اسناد هم نبود، اسنادی که در رابطه با هر یک از توطئه‌ها به دست آمد، مشخص می‌کند که آمریکا برای رسیدن به‌این هدف، از هیچ کوششی دریغ نکرده است و از این رو هر طرحی که برای تحقق این هدف افشا می‌شد و طراحان آن رسوا می‌شدند، طرح دیگر و نام دیگر و شخص دیگری را برای مقابله با انقلاب اسلامی روی صحنه می‌آورد.

یک روز بختیار را با شعار هواداری از قانون اساسی حکومت شاهنشاهی، به میدان می‌فرستند، روز دیگر ملی‌گرایان، روز دیگر حزب خلق مسلمان، روز دیگر بنی‌صدر و منافقین با شعارهای فریبنده‌ی ملی‌گرایی و آزادی‌خواهی و ضد استبداد و دیکتاتوری و چون از این راه‌ها به مقصد نمی‌رسد، تنها راه رسیدن به منافع و مطامع خود را کودتای نظامی تشخیص می‌دهد. البته همان طور که کودتای نظامی اولین توطئه‌ی آمریکا برای براندازی نظام اسلامی نبود، آخرین آن‌ها نیز نیست. توطئه‌ی امروز استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا به مراتب پیچیده‌تر و خطرناک‌تر از توطئه‌ی کودتای نظامی است.

۲/۱۶
سازمان نقاب

«نقاب» نام رمزی و برگرفته از «سازمان قیام ایران بزرگ» است. این سازمان در ظاهر، تشکیلات هوادار دکتر بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم شاهنشاهی، و در واقع، سازمان کودتای نظامی آمریکا علیه انقلاب اسلامی ایران بود.

البته در جلسات خصوصی کودتاگران را قانع کرده بودند که «ما قیام و انقلاب ایران را قبول داریم، ولی تا زمانی که شاه از مملکت رفت، اقدامات و عملیات انجام شده‌ی بعد از آن، در کنار انقلاب نبوده، بلکه بر ضد آن بوده است. در نتیجه، ما جهت نجات این انقلاب از دست امام خمینی، شروع به عملیات سیاسی نموده‌ایم...»[۱]

این نکته جالب توجه است که پس از گذشتن قریب دو سال از جریان توطئه‌ی نوژه، آقای قطب‌زاده نیز توطئه‌ی خود را دقیقاً همین گونه توجیه می‌کند. او در پاسخ به بازجوی خود نوشت:

> «این‌جانب هرگز نخواستم که نظام جمهوری اسلامی را براندازم... اصلاً مسأله‌ی براندازی نظام جمهوری اسلامی مطرح نبوده، بلکه به نظر من به‌عکس بوده؛ یعنی نجات انقلاب و جمهوری اسلامی ایران از دست کسانی که به نظر این‌جانب صلاحیت حکومت کردن ندارند.»

به هر حال سازمان «نقاب» رهبری جریان کودتای نوژه را به عهده داشت. گردانندگان اصلی این سازمان در داخل کشور، هم‌فکران بختیار در جبهه‌ی ملی بودند و در حقیقت

---

۱. به نقل از ناصر رکنی که حلقه‌ی وصل کودتاچیان بود.

می‌توان گفت که این کودتا را جبهه‌ی ملی و یا حداقل بخشی از این جبهه هدایت می‌کرد. از گردانندگان اصلی این توطئه که بگذریم، اعضای سازمان نقاب، از وابستگان به رژیم سابق بودند که عمده‌ی آن‌ها را ساواکی‌ها و نظامیان اخراجی و بازنشسته و تعداد محدودی از نظامیان شاغل، تشکیل می‌دادند.

بنابراظهارات یکی از عوامل کودتا:

«سازمان نقاب، شامل یک ستاد در پاریس که در رأس آن بختیار و یک ستاد در ایران که به دو شاخه‌ی سیاسی و نظامی تقسیم می‌شد، بود.

سازماندهی کودتا با ابوالقاسم خادم،(۱) یکی از اعضای فعال حزب ایران بود و پس از دستگیری او در تاریخ ۱۳۵۹/۲/۸، به مهندس جواد مرزبان واگذار شد.»

---

۱. ابوالقاسم خادم یکی از اعضای فعال حزب ایران و از مالکین و زمین‌داران بزرگ گنبد کاووس بود. سند مالکیت زمین‌هایی که به‌وسیله‌ی دادستانی انقلاب ارتش ضبط گردیده، نشان می‌دهد که قطعاتی از این زمین‌ها مستقیماً از شاه به فرزندان وی واگذار شده بود. طبق اطلاع، ابوالقاسم خادم، رئیس اداره‌ی آبیاری رضائیه در رژیم سابق، در سال ۱۳۱۸ بوده و کارت عضویت او در حزب ایران در تاریخ ۱۳۲۶/۸/۱، از طرف کمیته‌ی مرکزی حزب ایران صادر شده است. فرزند وی، مهندس جواد خادم، عضو همین حزب و وزیر مسکن و شهرسازی در ۱۳۵۷ در رژیم گذشته بود و هم اکنون در خارج از کشور به سر می‌برد.

ابوالقاسم خادم در تاریخ ۱۳۵۹/۲/۸، یعنی دو ماه و ده روز قبل از روزی که قرار بود کودتای نوژه انجام شود، دستگیر شد.

۳/۱۶
نشانه‌هایی از کودتا

یکی از کسانی که در جریان کشف و خنثی‌سازی کودتای نوژه حضوری فعال داشت، (س -ح) بود که درباره‌ی طلیعه‌های کودتا چنین می‌گوید:

«در مورد طلیعه‌های کیس باید گفت که شبکه‌ی اصلی کودتا موفق شده بود چند جریان ضد انقلابی کوچک‌تر را که عمدتاً با مشی ملی‌گرایی فعالیت می‌کردند، به خود وصل کند، ولی ارتباطش با آن‌ها بسیار محدود بود و تنها توسط رابطی به شبکه‌ی اصلی کودتا وصل می‌شدند و قرار بود هر یک از این شبکه‌ها به موقع با جریان اصلی هماهنگ شوند.

ما موفق شده بودیم که ماه‌ها قبل از جریان کودتا، بعضی از این شبکه‌ها را شناسایی و عوامل آن‌ها را دستگیر نماییم و با این‌که احساس می‌کردیم جریان بزرگتری مشغول به فعالیت است، ولی از چند و چون آن بی‌اطلاع بودیم. اگر چه کیس کودتا بسیار ولنگار اداره و هدایت می‌شد، ولی چون اولین جریان ضد انقلابی بعد از انقلاب بود و دستگاه‌های اطلاعاتی ما هنوز به صورت نطفه‌ای وجود داشتند، پی‌گیری این جریان بزرگ تقریباً محال بود.

ماه‌ها پیش از کودتا می‌دانستیم که بنی عامری نامی (حتی خود کودتاچیان نیز وی را به اسم احسان می‌شناختند)، مشغول فعالیت است، اما از چند و چُون آن مطلع نبودیم.

یکی از افراد مهم و حساسی که قبل از کودتا دستگیر شد، خادم (مسؤول شاخه‌ی سیاسی کودتا) بود که اطلاعات فراوانی داشت، ولی بر خلاف انتظار تا روز کودتا، حتی مدت‌ها بعد از آن، مقاومت کرده بود و هیچ اطلاعی راجع به

این جریان بروز نداده بود. متأسفانه قسمتی از بازجویی وی، توسط اداره‌ی دوم ارتش انجام گرفت و یکی از بازجویان اداره‌ی دوم به نام سروان انصاری، خود جزو شبکه‌ی کودتا بود و این شبکه را در جریان آخرین بازجویی‌های خادم قرار می‌داد، لذا کودتاچیان زحمت پاک کردن ردهایی را که به اطلاعات خادم مربوط می‌شد، به خود نمی‌دادند، مضاف بر آن‌که خادم چندان حرفی هم نزد.

یکی دیگر از افرادی که به شبکه مربوط می‌شد و اطلاعات فراوانی داشت، سرهنگ زادنادری[1] یکی از افسران نوهد بود که در عین حال که عضو شبکه‌ی کودتا بود، شخصاً نیز شبکه‌ی کوچکتری را اداره می‌کرد. وی در بازجویی‌هایش، اطلاعات مربوط به شبکه‌ی کوچکتر را لو داده بود، ولی درباره‌ی کودتای اصلی هیچ حرفی نزده بود، به امید این‌که شبکه‌ی کودتا، رژیم را واژگون کرده و وی نجات پیدا خواهد کرد. تنها هنگامی که شبکه‌ی اصلی منهدم شد، براثر بازجویی از کودتاچیان مشخص شد که زادنادری یکی از اعضای مهم شبکه‌ی اصلی بوده است و وی نیز که می دید همه چیز نقش بر آب شده، کاملاً روحیه‌ی خود را از دست داد و از آن پس اطلاعاتش را به طور کامل تخلیه کرد و سپس به علت گستردگی فعالیت‌هایش، اعدام شد.

از جمله شبکه‌های کوچکی که به نحوی با کودتا مربوط می‌شدند، جبهه‌ی اتحاد ملی بود که متشکل [می‌شد] از تعدادی اعضای سابق حزب سومکا (که یک حزب نئوفاشیست بود). این شبکه مدت‌ها قبل از جریان کودتا متلاشی شده بود، ولی سرنخی که قابل پی‌گیری باشد، برای پی‌گیری کودتا از آن به دست نیامد.

جریان دیگر، چریک‌های ناسیونالیسم بودند که نیز تعدادی از اعضایشان را قبل از کودتا دستگیر کرده بودیم، ولی از آن‌ها نیز سرنخی به دست نیامده بود.

جریان‌های کوچکترِ دیگری هم بودند که در صورتی که امکانات اطلاعات ما به

---

۱. سرهنگ زادنادری، که گاهی اوقات خود را سرگرد مقیمی می‌نامید، از افسران بازنشسته‌ی دوران شاه بود. او دوره‌ی رنجری را در اسراییل گذرانده هم‌چنان، روابط خود را با صهیونیست‌ها حفظ نموده بود. ر.ک. به: ***غائله‌ی چهاردهم اسفند ۱۳۵۹***، ص ۲۳۶

اندازه‌ی امروز بود، می‌توانستیم جریان کودتا را قبل از آن‌که دست به کار شود، متلاشی کنیم؛ ولی باید اذعان نماییم جز اطلاعات پراکنده‌ای راجع به این جریان، چیزی در دست ما نبود و عملاً تا هنگامی که کودتا شروع به خزیدن کرد، از وجود آن غافل بودیم.»

۴/۱۶
سازماندهی کودتا

تیمسار محققی که در جریان کودتا، قرار بود عملیات هوایی را هدایت کند، در بازجویی خود، سازماندهی کودتا را ناقص، ضعیف و احمقانه توصیف می‌کند و می‌گوید:

> «دیدیم که چگونه، کاری بچه‌گانه و حماقت کردیم»!... ما ذرع نکرده می‌خواستیم پاره کنیم، حالا فکر می‌کنم می‌بینیم خیلی بچه‌گانه و بی حساب و کتاب بود»!... بدترین و ضعیف‌ترین و ناقص‌ترین سازمان‌های دنیا هم از این سازماندهی بهتر بود، چون هیچ کدام به هم اطمینان نداشتیم و همدیگر را نمی‌شناختیم فقط رکنی پیغام می‌آورد که همه‌ی چیزها درست شده و یا در حال درست شدن است.»

باید گفت که هر چند اقدام کودتاگران در برابر اراده‌ی مردم، کاری احمقانه بود، اما این را نباید به حساب ضعف سازماندهی کودتا گذاشت.

گستردگی شبکه‌ی کودتا، نفوذ کودتاگران در اطلاعات ارتش و همکاری حداقل دو تیم از گروه تعقیب و مراقبت اداره‌ی دوم ارتش با آنان و این‌که کودتاچیان توانسته بودند قبل از شروع عملیات و تا آخرین روزها، به فعالیت مخفی خود ادامه دهند، نشان می‌دهد که سازماندهی کودتا آن‌گونه که محققی تصویر کرده، ضعیف نبوده است. علاوه بر این، شرایط آغاز پیروزی انقلاب، بویژه برخوردار نبودن نظام حاکم از تشکیلات اطلاعاتی نیز میزان موفقیت کودتاگران را افزایش می‌داد.

شاید بتوان گفت که کودتای نافرجام ۱۳۵۹/۴/۱۸، از نظر سازماندهی، دست کمی از کودتاهایی که به پیروزی کودتاچیان می‌انجامد، نداشت. سازماندهی این کودتا به

مراتب قوی‌تر از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود.

نافرجام ماندن کودتا علیه انقلاب اسلامی، دلیل دیگری غیر از ضعف سازماندهی داشت و آن حضور مردم در صحنه برای دفاع از ارزش‌های الهی است.

نکته‌ی مهم این است که پس از سال‌ها تجربه ـ به نظر می‌رسد ـ طراحان اصلی کودتای نوژه به راز عدم موفقیت خود پی برده‌اند و از این رو امروز برنامه‌ی گسترده و پیچیده‌ای برای جدا کردن مردم از اسلام و انقلاب اسلامی تدارک دیده‌اند که امیدواریم به فضل خداوند متعال و با هوشیاری بیش از پیش مردم و مسؤولان نظام اسلامی، در این توطئه هم ناکام بمانند.

جلسه‌ی کودتاچیان

کودتاچیان از ماه‌ها قبل از شروع عملیات، جلسات متعددی برای سازماندهی کودتا و طراحی عملیات داشته‌اند که ناصر رکنی ترکیب و کار این جلسات را این‌گونه تشریح نموده است.

«جلسات متشکله بر سه نوع بود:

۱ـ جلسات جمعی نظامی که حدود ۱۰ الی ۱۲ نفر در آن جلسات بودند و مطالب آن ابتدا در مورد نحوه‌ی عملیات تاکتیکی کودتا، پیشرفت کار بخصوص در مورد نیروی هوایی، دریافت اطلاعات از طریق عامل ساواک در مورد منزل امام، سپاه پاسداران و سایرین و تبادل نظر در مورد آن‌ها، رفع اختلاف در مورد چگونگی عملیات بین نیروی زمینی و هوایی و هماهنگی آن‌ها، ابلاغ اطلاعات رسیده از شاخه‌ی سیاسی در مورد هماهنگی‌های ابرقدرت‌ها و دول غربی، تعیین مشاغل نظامی و نحوه‌ی کار فرماندهان پس از پیروزی کودتا [بود].

۲ـ جلسات دو یا سه نفره بین واحدهای درگیر در عملیات کودتا (مثلاً بین من از نیروی هوایی و سرهنگ ایزدی از نیروی زمینی و ... به عنوان هماهنگ‌کننده). در این جلسات جزییات مسائل کلی که در جلسات عمومی و جمعی مطرح شده بود، مطرح گردیده و اشکالات آن‌ها بررسی و برطرف می‌شد.

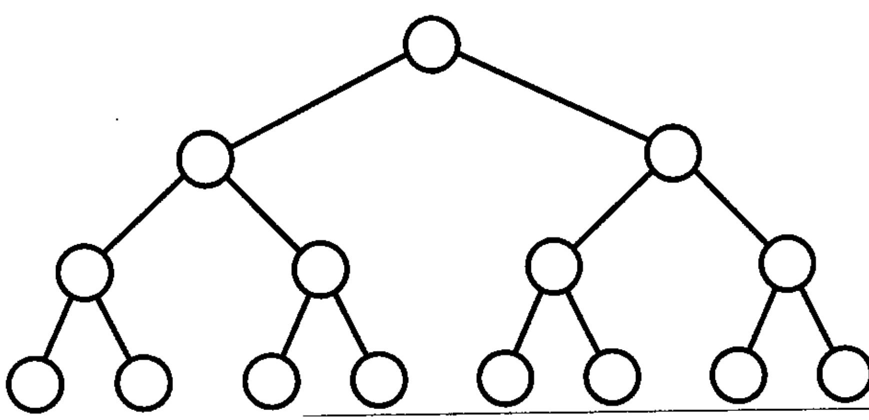
۳ـ جلسات شاخه‌ی سیاسی که همیشه یک نفر از گروه نظامی نیز در آن شرکت می‌کرد ... در این جلسات اشکالاتی که باید با پاریس مطرح شود و یا تدارکاتی

که گروه نظامی احتیاج داشت و گروه سیاسی باید آن‌ها را برطرف می‌کرد و همچنین بررسی دستورات رسیده از پاریس مورد شور و گفتگو قرار می‌گرفت. به نظر من جلسات مهم‌تری نیز ... از طرف شاخه‌ی سیاسی (هیأت مجریه) با شاخه‌ی سیاسی مهم‌تری (هیأت مدیره) داشته است ... که به احتمال خیلی زیاد، تماس با روحانیت سازشکار[۱] و جلب موافقت آن‌ها نیز توسط همین هیأت مدیره صورت گرفته است.»

رکنی در قسمتی دیگر از بازجویی‌های خود، به نقل از «مرزبان» طرّاح سیاسی کودتا، چنین اظهار می‌دارد:

«مهندس مرزبان که تئوریسین سازمان بختیار بود و خودش اظهار می‌داشت که من به صورت یک ADVISOR (راهنما) کار می‌کنم، اظهار می‌داشت که سازمان به صورت شبکه می‌باشد؛ یعنی هر نفر بایستی با دو نفر زیردست خود و یک نفر بالا دست خود، فقط در تماس باشد تا چنان‌چه احیاناً قسمتی از شبکه لو رفت، همه‌ی افراد به سرعت دستگیر نشوند و فرصت جهت جابجایی، وجود داشته باشد. شمای شبکه‌ی او، بدین ترتیب بود و هر نفر در هفته دو روز بایستی در جلسات شرکت کند، یک بار در جلسات با زیردست و یک بار در جلسات با بالادست، تا تبادل افکار و ایده به سرعت و راحتی و بدون این‌که همه‌ی افراد هم‌دیگر را بشناسند، انجام پذیرد.»

سپس نمودار تشکیلات را چنین ترسیم می‌کند:



۱. این هماهنگی در جریان توطئه‌ی قطب‌زاده خود را بهتر آشکار کرد. ر.ک. به: ص ۱۹۹

اظهارات سروان نعمتی که سال‌ها پس از کشف کودتا دستگیر شد، درباره‌ی محتوای جلسات کودتاچیان و چارت تشکیلاتی کودتا بدین شرح است:

«در جلسه‌ی اول که در همان ساختمان دو طبقه، در طبقه‌ی دوم بود که بنی‌عامری در بالای پلکان خارج از درب ایستاده بود که با دیدن ما به داخل رفت و من و عباس دهقانی و احتمالاً خالصی به داخل رفتیم و به احتمالی ناصر رکنی نیز وجود داشت که در این جلسه، سخنگوی اصلی من بودم و طرح را که تقریباً در مغزم جا انداخته بودم، بدین صورت مطرح می‌کردم: حدود ۵/۵ سال در جمع، در پایگاه نوژه خدمت کردم و ... البته نمی‌دانم که کروکی پایگاه را قبلاً کشیده بودم یا در آن‌جا کشیدم.

در این جلسه من نقاط حساس راکه باید بمباران شوند خواستم. در این جلسه که حدود یک ساعت به طول انجامید، اطاق پذیرایی که داخل آن نشسته بودیم بسیار کوچک بود و مبل‌هایی در دو ردیف مقابل یک‌دیگر، قرار داشت که قرار شد در جلسه‌ی بعد، با حضور شخصی که باید عملیات اشغال پایگاه را انجام دهد، مفصلاً صحبت نماییم.

... در جلسه‌ی بعد که در منزل دیگری انجام شد که خالصی نبود و بنی‌عامری و کوروش آذرتاش به‌عنوان فرمانده عملیات اشغال پایگاه و دهقانی که گاهی می‌آمد و خارج می‌شد و خانمی به نام مریم که یا خودش نظامی بود و یا اگر درست به خاطرم باشد، همسرش نظامی بوده که اعدام شده، نیز حضور داشت و در این‌جا من در روی نقشه، نقاط حساس پایگاه که باید اشغال شود، مشخص کردم.

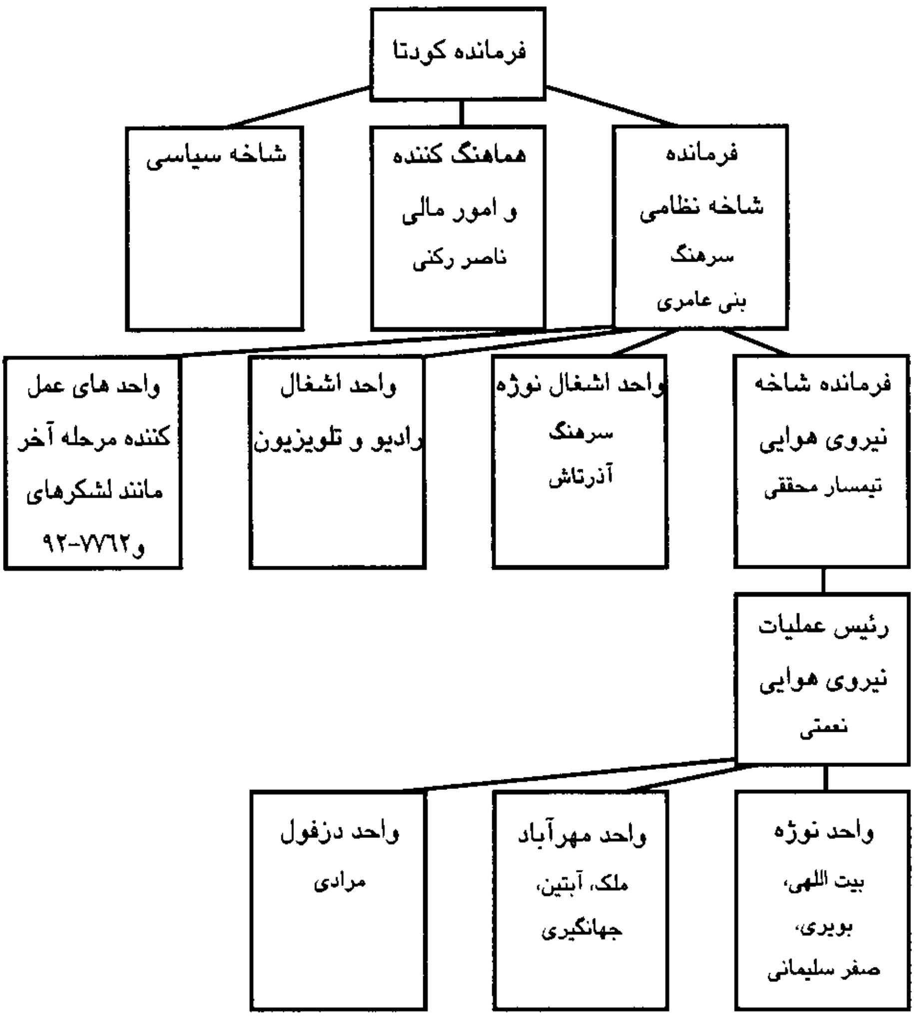
... در این محل فکر می‌کنم دو بار جلسه داشتیم، که بحث کلی، روی اشغال پایگاه و هدف‌ها بود.

... جلسه‌ی دیگری که تشکیل شد و خلبانان تهران و احتمالاً یکی از خلبانان پایگاه نوژه در آن شرکت داشتند، در منزل ناصر رکنی بود که فکر می‌کنم در این جلسه بود که برای اولین بار، به تیمسار محققی معرفی می‌شدیم، که جزئیات صحبت‌های آن شب یادم نیست و بیشتر جنبه‌ی تشریفاتی و قوت قلب دادن به

خلبانان بود.

جلسه‌ی دیگری که خودم در منزل خواهرم تشکیل دادم و در آن، خلبانان تهران، یعنی ملک و آبتین و احتمالاً بویری یا بیت‌اللهی شرکت داشتند که در این جلسه، خبرهای هرکس همراه با آمار و ارقام پایگاه‌ها و هدف‌ها و وظایف هر کس صحبت شد.»

نعمتی تصور خود را از چارت تشکیلاتی کودتا، چنین ترسیم کرده است:



۵/۱۶
نقطه‌ی شروع عملیات هوایی

کودتاچیان، پس از بررسی‌های فراوان پایگاه هوایی شهید نوژه[۱] را مناسب‌ترین نقطه برای آغاز عملیات هوایی تشخیص دادند، با این‌که در طرح ابتدایی آنان قرار بود کودتا از پایگاه هوایی مهرآباد آغاز شود.

دلایل تغییر نقطه‌ی شروع عملیات در بازجویی‌های چند تن از عوامل توطئه بیان شده است:

ناصر رکنی چنین آورده است:

«علت اصلی، اصرار بیش از حدّ و اندازه تیمسار مهدیون و تیمسار محققی بود، آن‌ها دلایل چندی در این مورد به شرح زیر داشتند:

۱ـ پایگاه مهرآباد را قابل تصرف و در دسترس توده‌ی مردم می‌دانستند و می‌گفتند که چنان‌چه نیروی زمینی نتواند مهرآباد راکاملاً حفاظت بکند مردم به آن‌جا هجوم آورده و با تصرف پایگاه (به علت نزدیکی بیش از حد به مناطق مسکونی) حتی هواپیماهای بلند شده، دیگر قادر به نشستن در باند نخواهند بود، در حالی‌که این نقطه‌ی ضعف، در پایگاه نوژه وجود نداشت؛ زیرا نوژه با

---

۱. این پایگاه یکی از فعال‌ترین پایگاه‌های نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، بویژه در طول جنگ با عراق بود. یکی از خلبانان شجاع این پایگاه، سرهنگ دوم خلبان محمد نوژه بود که در جریان پاسخگویی به فرمان امام (رضوان‌الله تعالی علیه) در ارتباط با یاری رساندن به شهید چمران، جهت پیشگیری از سقوط پاوه، به افتخار شهادت نایل آمد و بدین مناسبت، پایگاه سوم شکاری نیروی هوایی که قبل از انقلاب اسلامی پایگاه شاهرخی نامیده می‌شد و پس از انقلاب پایگاه حرّ نام گرفته بود، پس از شهادت وی در تاریخ ۱۳۵۸/۵/۲۵ پایگاه شهید نوژه نامیده شد و علت این‌که کودتای نافرجام ۱۳۵۹/۴/۱۸ به کودتای نوژه موسوم گردیده، آن است که کودتاگران، این پایگاه را به عنوان نقطه‌ی آغازین کودتا انتخاب کوده بودند.

شهر همدان ۶۰ کیلومتر فاصله داشت و چنان‌چه توده‌ی مردم یا سپاه پاسداران به سمت پایگاه حرکت می‌کرد، هواپیماها قادر بودند در این فاصله همه‌ی آن‌ها را نابود سازند.

۲ـ پایگاه همدان یک پایگاه مادر و از هر لحاظ خودکفا بود و چنان‌چه برخورد با مردم به درازا می‌کشید، پایگاه قادر بود تا حدود چهار ماه به عملیات ادامه دهد در حالی که این مسأله در مهرآباد صادق نبود.

۳ـ پایگاه مهرآباد دارای ... فروند هواپیما بود که فقط ۶ فروند آن دارای مهمات سنگین و ده فروند آن فقط دارای فشنگ بود، در حالی که پایگاه نوژه دارای ... فروند هواپیما که ۵۳ فروند آن دارای مهمات سنگین بوده و نظر عوامل کودتا را در بمباران سنگین هدف‌های مورد نظر، به خوبی تأمین می‌کرد.

۴ـ سروان نعمتی، سروان ایران‌نژاد، همافر پوررضایی، تیمسار محققی، تیمسار مهدیون قبلاً در پایگاه نوژه مدت‌های زیادی خدمت کرده و اکثر پرسنل خلبان و فنّی آن‌جا را می‌شناختند، در حالی‌که این امر در پایگاه مهرآباد صادق نبود.»

سروان حمید نعمتی در این باره می‌نویسد:

«در مورد انتخاب پایگاه نوژه برای مرکز عملیات، بعد از این‌که در مورد طرح با بنی‌عامری صحبت کردم و وی با ستاد کودتا صحبت کرد، به من اطلاع داد که بهتر است به جای پایگاه نوژه از پایگاه یکم استفاده شود؛ چون این پایگاه به قول خودمانی راه‌دست آن‌ها و نیروهای عمل کننده می‌باشد که من با دلایلی با آن مخالفت نمودم که در طرح نهایی هم، پایگاه نوژه مورد تصویب قرار گرفت.»

وی در بخش دیگری از بازجویی‌های خود، درباره‌ی تغییر مکان شروع کودتا از تهران به همدان، چنین می‌نویسد:

«در یکی از همان جلسات اولیه، گفته شد که بهتر است پایگاه مهرآباد به جای پایگاه نوژه برگزیده شود که من به دلایل زیر، آن را رد کردم:

چون رهبری عملیات هوایی به عهده‌ی من بود، اظهار داشتم که به خاطر مدت خدمتم در این پایگاه، آن را مثل کف دستم چه از لحاظ محل و موقعیت و چه از نظر پرسنل می‌شناسم و در ثانی، این پایگاه در وسط بیابان قرار گرفته و اگر مورد تهاجمی بخواهد قرار بگیرد یا از ده کبودر آهنگ می‌باشد که مسأله‌ی خاصی

نیست و قادر به دفاع خواهیم بود و اگر از طرف همدان باشد، از طرف تیپ زرهی ممکن است باشد که در درجه‌ی اول، سعی بر همراه کردن آن‌ها کنید و اگر نشد، با انجام پروازهای متعدد، جلوی آن‌ها را گرفته و مانع پیشرویشان شویم؛ ولی چون پایگاه مهرآباد در نزدیکی شهر واقع شده، خیلی زود می‌تواند حداقل، مورد تهاجم مردم قرار گیرد و کار را لنگ کند که با پایگاه نوژه موافقت شد.

خطرات هوایی که ما را تهدید می‌کرد، یکی از طرف فرودگاه مهرآباد بود که قرار بود، دو فروند هواپیما باند فرودگاه را بزنند تا اعلام برنامه‌ی کودتا، موقتاً، این پایگاه غیرقابل استفاده بماند و دیگری پایگاه دزفول بود که دو اسکادران هواپیما (۸ فروند) از نوع F - 4D در این پایگاه، به عنوان CAP بر روی نوار مرزی عراق مأموریت داشتند که فرمانده آن‌ها مرادی و معاونش ابوالفضل مهدیار بود، که برای هماهنگ نمودن و رفع این خطر، خودم به این پایگاه رفته و به عنوان مهمان، تقاضای ملاقات با یکی از این دو را کردم که احتمالاً مهدیار با جیپ آمده و مرا به گردان برد و در آن‌جا مرادی را نیز صدا کرده و سه نفری خصوصی، به صحبت نشستیم که به آن‌ها گفتم که قرار است از پایگاه نوژه، با هماهنگی نیروی زمینی در آینده‌ی نزدیک، کودتا نماییم و اگر به شما مأموریتی علیه هواپیماهای ما دادند، با فرکانسی که به شما می‌دهم، تماس بگیرید و ما به شما دستورالعمل خواهیم داد که چه باید بکنید، که هر دو موافقت کردند».

ستوان یکم محمد مهدی عظیمی فرد نیز چنین آورده است:

«جلسه بعد ... من بودم، رکنی، نعمتی، برای اولین بار بویری و جوانمرد، مریم و دو نفر دیگر ... و آبتین و ملک ... برای اولین بار راجع به تغییر محل عملیات از مهرآباد به همدان صحبت شد. در ضمن هواپیمای LOAD[1] شده زیاد نبود و در صورت درگیری قدرت مقابله نداشتیم و البته یکی از آشیانه‌ها به عنوان زندان در نظر گرفته شده بود.»

بدین ترتیب پایگاه هوایی نوژه برای نقطه‌ی شروع و مرکز هدایت عملیات هوایی کودتا، انتخاب گردید.

---

۱. یعنی حاضر بودن هواپیما از لحاظ مهمات

۶/۱۶
طرح عملیاتی کودتا

درباره‌ی طرح عملیاتی کودتا برای تصرف پایگاه هوایی نوژه و حمله به تهران نیز چند تن از عوامل آن چنین گفته‌اند:

ستوان ناصر رکنی در این‌باره چنین می‌گوید:

«طرح کلی بر این پایه بود که نیروی زمینی ـ که احسان می‌گفت در اختیار دارد ـ به اتفاق خود او به ترتیبی به پایگاه هوایی شاهرخی (حرّ = نوژه) بروند که حدود ساعت ۲ بعداز نیمه شب به آن‌جا رسیده‌باشند. پرسنل هوایی که می‌بایستی از تهران به طرف پایگاه شاهرخی حرکت کنند و لیست آن را نعمتی داشت، قرار بود که ساعت ۷/۵ الی ۸ بعدازظهر روز چهارشنبه‌ی گذشته،[1] در جنب پارکی که در آخر بلوار الیزابت سابق وجود دارد جمع شده و با اتوبوسی که همان ساعت خواهد رسید به طرف پایگاه شاهرخی حرکت کنند.

محلی بنام محلّ تجمع در جاده‌ی اختصاصی پایگاه شاهرخی نرسیده به خود پایگاه، تعیین شده بود که فقط نعمتی از محل دقیق آن با اطلاع بود و کلیه‌ی افراد در آن محل جمع شوند، این افراد عبارت بودند از خلبانان اعزامی از تهران که با اتوبوس حرکت کرده بودند، احسان و نیروی زمینی مربوط به خودش که نمی‌دانم به چه وسیله‌ای می‌خواستند حرکت کنند و تعداد سیصد نفری که قرار بود توسط کریمی از اصفهان به دو راهی ساوه فرستاده شده و توسط شخصی به نام معتمدی به محل تجمع آورده شوند.

---

۱. این قسمت از بازجویی‌های رکنی در هفته‌ی بعد از کودتای نافرجام، انجام شد.

یک تیم دوازده نفری از داخل پایگاه را نیز نعمتی ترتیب داده بود که به عنوان تیم راهنمای نیروی زمینی، در محل تجمع جمع شوند.

بعد از این‌که همه در آن محل جمع می‌شدند، حمله به پایگاه که از جزییات آن بی‌خبرم و در اختیار احسان و آذر باید باشد شروع می‌شد...

عملیات تاکتیکی کودتا در درجه‌ی اول بر این مسأله تکیه داشت که قدرت رزمی سپاه پاسداران مستقر در تهران را نابود سازد. به همین جهت نیز نقاطی که می‌بایستی بمباران شوند، اکثراً نقاط محل تجمع سپاه پاسداران بود؛ نظیر عشرت‌آباد، مجلس شورای ملی سابق (واقع در میدان بهارستان) پادگان نوجوانان در لویزان، پادگان سعدآباد.

همزمان با حل این مسأله از طریق بمباران‌های سنگین هوایی و مختل کردن سیستم ارتباطی سپاه پاسداران، تصمیم بر این بود که منزل امام خمینی بمباران شده و امام کشته شود؛ زیرا بر سران کودتا کاملاً مشخص بود که تا زمانی‌که امام زنده است، مردم فقط با یک کلمه‌ی ایشان به خیابان‌ها ریخته و عمل کودتا را عقیم خواهند کرد و در این‌جا بود که ناچار کودتاگران بر سر دو راهی قرار می‌گرفتند، یا باید به بمباران کلی تهران و قتل عام مردم عادی بپردازند و یا این‌که شکست کودتا را بپذیرند.

تصمیم جهت اجرای شق اول، مشکل و خطیر بود و در صورت پیروزی، کودتا را با عواقب ناخوشایندی روبرو می‌ساخت و تسلیم به شق دوم نیز به معنی خودکشی کودتاگران بود.

به همین جهت از بین بردن امام یکی از مهم‌ترین هدف‌های کودتا بود و برای اجرای آن بیش از سایر هدف‌ها، هواپیما و مهمات سنگین در نظر گرفته شده بود، کما این‌که قرار نبود هیچ یک از هدف‌ها با موشک مورد حمله قرار گیرد، ولی در مورد منزل امام، دو عدد موشک به‌انضمام چهار عدد بمب سنگین ۷۵۰ پوندی و چهار عدد بمب ضدنفرخوشه‌ای، در نظر گرفته شده بود.

البته تصرف رادیو و تلویزیون همزمان با کشته شدن امام، باعث می‌شد که اولاً امکانات تبلیغات جمهوری اسلامی از بین برود و ثانیاً این امکانات در اختیار

عوامل کودتا قرار گیرد.

قرار بود بلافاصله پس از اعلام کشته شدن امام و در دست گرفته شدن رادیو و تلویزیون، عناصر لشکر ۹۲ زرهی اهواز در خوزستان و لشکر ۷۷ پیاده‌ی مشهد در خراسان وارد عمل گردد.

... از سوی دیگر وجود نیروهای مسلح ارتش و فراخواندن مأموران امنیتی سابق، بازنشسته‌ها، اخراجی‌ها و همچنین تشتت و نفاقی که در اثر فتواهای روحانیت سازشکار در بین مردم ایجاد می‌شد و تخریب روحیه‌ی مردم وفادار به جمهوری اسلامی از طریق تبلیغات (اعلام کشته شدن امام) و بمباران هوایی و شکستن دیوار صوتی، همه دست به دست هم داده و باعث پیروزی کودتا از نظر عملیات گردد.

البته این نکته برای من تاریک است و آن این‌که چرا ابتدا قرار بود که رئیس‌جمهور بنی‌صدر توسط گارد محافظ خودش که جزء عوامل کودتا بود، به قتل برسد، بعد بتدریج این موضوع تخفیف پیدا کرد تا جایی که مهم‌ترین گروه تروریست کودتا، وظیفه پیدا کرد که در حوالی منزل رئیس جمهوری بوده، وی را دستگیر سازد.»

سروان حمید نعمتی اهداف کودتا را چنین تشریح می‌کند:

«هدف کلی از اجرای برنامه‌ی کودتا، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و جایگزین کردن یک حکومت نظامی تا برقراری نظم کامل و سپس جایگزین کردن یک حکومت دموکراسی تحت رهبری بختیار بود که همیشه در جذب افراد، این هدف عنوان می‌شد.

و هدف‌های جزیی که باید اجرا می‌شد، اشغال پایگاه نوژه از طرف تیم اشغال‌کننده و پاک‌سازی آن طبق آماری که قرار بود قبلاً از طرف ستاد این پایگاه، تهیه شده و دستگیری موافقین رژیم و پرواز خلبانان هماهنگ شده در مرحله‌ی اول، برای کوبیدن نقاط حساس در داخل تهران که هسته‌ی مرکزی قدرت به حساب می‌آید که این اهداف را در گزارشات قبلی‌ام ذکر کرده‌ام و هدف دیگری نیز فکر می‌کنم وجود داشت که اخیراً به خاطرم آمده و آن پادگانی به نام پادگان

نوجوانان در شرق تهران که مرکز تعلیم پاسداران و نیروهای انقلابی بود و اشغال رادیو و تلویزیون و اعلام برنامه‌ی کودتا از آن و پخش اعلامیه‌ها و دستورالعمل برای هر واحد و این علامتی برای حرکت لشکرهای هماهنگ شده [بود] که در منطقه‌ی خود، برای به دست گرفتن نقاط حساس در منطقه و برپا کردن یک حکومت نظامی تا برقراری نظم کامل و حکومت بختیار.»

وی در بخش دیگری از بازجویی‌ها می‌نویسد:

«... در این جلسه، سخنگوی اصلی من بودم و طرح را که تقریباً در مغزم جا انداخته بودم، بدین صورت مطرح کردم:

حدود ۵/۵ سال، در جمع در پایگاه نوژه خدمت کردم و طبق برداشتی که در آن زمان یعنی قبل از انتقال به پایگاه مهرآباد داشتم، این بود که ... فقط مشکل اساسی، گروه ضربتی است که از افراد مختلف تشکیل شده و حدود ۵۰ نفر می‌باشند که البته نمی‌دانم که کروکی پایگاه را قبلاً کشیده بودم یا در آن‌جا کشیدم و ضمن تشریح این‌که اگر در گروهی ۳۰۰ـ۴۰۰ نفر وجود داشته باشد که به طور غافلگیرانه وارد پایگاه شوند و این گروه ضربت را خنثی نمایند و نقاط حساس پایگاه را تحت اشغال خود درآورند، پایگاه در اختیار ما قرار خواهد گرفت و با وضعیت آماده‌ای که این پایگاه دارد، با وضعیت کردستان و تعداد هواپیماهای موجود که حدود ۵۰ فروند ذکر کردم، پس از اشغال پایگاه، می‌توانیم از این پایگاه پرواز کرده و نقاط حساس را در تهران، بمباران نماییم که در این جلسه من، نقاط حساس را که باید بمباران شوند خواستم.

در جلسه‌ی بعد ... من، در روی نقشه، نقاط حساس پایگاه که باید اشغال شود، مشخص کردم.

... در خلال این جلسه، من به پایگاه نوژه رفته و البته چون مدت زیادی در این پایگاه خدمت کرده بودم، دژبانان، مرا می‌شناختند و بدون خواستن کارت مرا به داخل پایگاه راه دادند و طبق بررسی‌هایی که کرده بودم، باید حرکت طوری انجام می‌گرفت که تمام خط‌های مستقیم تلفن که به تهران یا نقاط دیگر وجود داشت، سریعاً اشغال می‌شد تاکسی نتواند خبری به جایی برساند که این نقاط عبارت

بودند از: منزل فرمانده پایگاه که خط مستقیم داشت، پُست خانه پایگاه که در محل مناطق مسکونی قرار داشت، پُست فرماندهی که دارای هات لایت‌هایی برای تماس با همه جا [بود] و مخابرات پایگاه که در پشت پست فرماندهی قرار داشت و ستاد که نیز در همان نزدیکی پست فرماندهی و مخابرات پایگاه، قرار داشت».

تصرف پایگاه نوژه

استوار یکم چترباز حیدری، یکی از سرشاخه‌های مهم کودتا که جهت تصرف پایگاه نوژه خود را از تهران به اطراف این پایگاه رسانده بود و در تاریخ ۱۳۵۹/۴/۱۹ در حوالی پایگاه به دست مردم دستگیر شد، در بازجویی‌های روز دستگیری، در رابطه با طرح کودتاچیان برای تصرف پایگاه نوژه، چنین نوشته‌است:

«... دیروز به ما گفتند که کسانی که یارگیری کرده‌اند جمع بشوند و در جمع شدن بود که کروکی پایگاه هوایی همدان را آوردند و آمدند در آن‌جا توجیه شوند یا نحوه‌ی عملیات و کروکی منطقه بود ... و هدف‌هایی که روی این کروکی تقدم داشته مشخص شده بود و کروکی منطقه‌ی تجمع و دوازده عدد هدف داخل پایگاه بود که در این نقاط هدف ما انجام می‌گرفت.

... در پایگاه همدان چون دوازده عدد طرح در کروکی پایگاه منظور شده بود از دوازده نفر اصلی طرح، ده نفر آمده بودند و در موقع اجرای طرح، روز چهارشنبه از ساعت ۱۲ الی سه بعدازظهر ... به ترتیب نفرات با وسیله‌ی شخصی اعزام بکنند به نقطه‌ی تجمع اصلی از ساعت ۹ شب به بعد به مرور، در نتیجه مشخص نبود، چند نفر امکان دارد بیایند و جمع شوند. هر نفر (هر تیمی) برای خودش جایی را در نظر گرفته بودند که از آن‌جا به مرور حرکت کرده به منطقه‌ی تمرکز و تجمّع اصلی (جاده‌ی پایگاه ۹۳ کیلومتری به سمت پایگاه، دست چپ خاک‌برداری ... و یک کیلومتری آن شرکت و کارخانه‌ای قرار دارد و قرار بود همه در این‌جا جمع و عملیات شروع شود) و به‌اضافه این‌که، هنگام توجیه گفته بودند تعداد چهارصد نفر در محل به تیم‌ها جهت پشتیبانی ملحق خواهند شد...

در منطقه‌ی تجمّع پس از مشخص شدن و این‌که چند نفر از نیروهای مخصوص آمده‌اند و ماشین‌ها در منطقه‌ی تجمع پارک شود (پشت تپه خاک‌برداری) و سپس با چهار ماشین تویاتا از نوع استیشن و بقیه وانت بارهای مختلف... و داخل هم یک نفر راهنمای داخل پایگاه، که به تمام هدف‌ها وارد هستند، که این افراد در پایگاهی در منطقه‌ی تجمّع به ما ملحق شده و از آن‌جا همراه ما حرکت نمایند.

تیم اوّلی که در نظر گرفته شده بود «به سرپرستی استواریکم ناصر ساجدی» اوّل حرکت و به ابتکار شخصی فرمانده تیم به عنوان مهمان و یا بررسی نمایند به چه طریقی می‌تواند دو نفر دژبان جلوی درب را خلع سلاح نمایند و بقیه بلافاصله صد یا صد و پنجاه متر متوقف باشند و منتظر و با چراغ علامت می‌دهند و بقیه‌ی تیم‌ها در صورت موفقیت تیم اوّلی حرکت نمایند و داخل پایگاه پخش شوند... و عملیات را شروع و خلع سلاح نمایند.

و بعد از نفرات محلی، چهارصد نفر جایگزین بشوند... پس از خلع سلاح و هم‌زمان با روشن شدن هوا، هواپیماها بلند می‌شوند و می‌گویند باند آزاد هست ... و تا این‌جای طرح به عهده‌ی گروه و تیم ما بود.

تیم یکم، مأموریت خلع سلاح دژبان، مأمور درب جبهه بود... خلع سلاح پاسدار خانه‌ی شماره‌ی ۱ و زیر نظر گرفتن گردان دژبان،

تیم دوّم، مأموریتش دستگیری فرمانده پایگاه و معاون عملیاتی پایگاه،

تیم سوّم، مأموریتش ستاد عملیّاتی منطقه‌ی ارتباط،

تیم چهارم، مأموریتش گرفتن برج مراقبت و دیسیپج عملیات،

تیم پنجم، مأموریتش گرفتن قرارگاه و اسلحه‌خانه‌ی جانبی آن،

تیم ششم، گرفتن اسلحه خانه‌ی شماره‌ی ۳،

تیم هفتم، گرفتن اسلحه خانه‌ی شماره‌ی ۲،

تیم هشتم، مأموریتش گرفتن توپ‌های ۲۳ میلیمتری،

تیم نهم، گرفتن چهار ضدهوایی جلوی شیلترها،

تیم دهم، گرفتن پدافند هوایی،

تیم یازدهم، خلع سلاح کردن پست‌های مناطق سرزمینی و مضافاً به این‌که خلع سلاح کردن نهادهای انقلابی (گروه ضربت) توسط تیم پنجم صورت می‌گرفت.»

رهبری عملیات تصرف پایگاه

استوار حیدری در مورد فردی که قرار بوده عملیات تصرف پایگاه را فرماندهی کند، این‌طور می‌گوید:

«از یک ماه پیش «سرگرد کوروش آذرتاش» به ما معرفی شد، به عنوان این‌که در منطقه‌ی تجمع، رهبری کلی عملیات را به عهده بگیرد.»

هدایت عملیات هوایی

تیمسار بازنشسته محققی که پس از پیروزی انقلاب مدتی بازداشت بوده و از طرف ستاد کودتا به عنوان هدایت کننده‌ی هوایی انتخاب شده بود، در بازجویی خود چنین نوشته است:

«عملیات هوایی را قرار بود من هدایت کنم و نقاطی که در طرح بود، قبل از هر عملیات دیگر منزل امام و بعد زدن باندهای مهرآباد و عبورهای سوپر سونیک یعنی شکستن دیوار صوتی در روی تهران و حفظ برتری هوایی از این جهت که پایگاه‌های دیگر نتوانند برضد ما وارد عمل شوند و هدف‌های بعدی از نظر حفظ آرامش و نظم تهران قرار بود داده شود.»

هدف‌های هوایی

ستوان یکم محمد مهدی عظیمی‌فرد در رابطه با هدف‌های بمباران‌های هوایی می‌گوید:

«هدف‌ها گفته نشد، ولی بعداً که صحبت شد عبارت بود از پادگان عشرت آباد، شمال کاخ سعدآباد، پادگان لویزان، شرق مجلس شورای ملی و شمال سلطنت‌آباد و بعداً باندهای مهرآباد و در جلسه‌ی بعد منزل امام، در صورت موفق نشدن نیروی زمینی، تصمیم حمله بدون دخالت نیروی زمینی گرفته شد

و هدف‌های درجه‌ی ۲ عبارت بود از هدف‌هایی که بعداً مورد اشغال نیروی زمینی خواهد بود...»

در این رابطه سروان فرخ زاد جهانگیری در بازجویی خود نوشته‌است:

«... به من گفت که مأموریت تو در این طرح این است که با یک فروند هواپیمای F-6 در یک محل مشخص و ارتفاع معین (اربیت) ۳۶۰ درجه بزنم تا هرگاه کسی کمک خواست به کمک او بروم.

... در این ملاقات او به من گفت که منزل امام هم بمباران خواهد شد و احتمالاً یکی از افرادی که در این کار شرکت می‌کند تو هستی ... من ظاهراً قبول کردم ... دو سه روز دیگر سروان آبتین مرا دید و گفت که مأموریت تو عوض شده است و قرار است که تو مدرسه‌ی فیضیه را بزنی ... با این امر اعتراض کردم ...، ولی او گفت دستور است و تو باید برای شناسایی محل امروز و یا فردا به قم بروی ... من ظاهراً قبول کردم ...

... تا این‌که روز سه شنبه، ساعت ۶ یا ۷ بعدازظهر بود که به اتفاق ... به منزلی... واقع در سیدخندان رفتیم تا در جلسه‌ای شرکت کنیم ... به منزل یاد شده رفتیم... تیمسار محققی به طور خیلی خیلی خلاصه، مراحل عملیات را توجیه نمود ... قرار شد که من یکی از دو کار زیر را انجام دهم:

۱ـ یا این‌که کمیته‌ی روبروی حسینیه ارشاد واقع در جاده‌ی قدیم شمیران توسط من منهدم شود.

۲ـ یا این‌که من با یک فروند هواپیمای F4 به سوی وحدتی پرواز کنم و پس از رسیدن به روی پایگاه، از آن‌ها سؤال کنم که آیا با ما اعلام همبستگی می‌کنند یا نه. تهدید کنم که اگر اعلام همبستگی نکنند، در صورتی‌که هواپیمایی از آن پایگاه بخواهد در جهت مخالفت ما وارد عمل شود ... هدف حمله‌ی من واقع خواهد شد.»

عوامل نفوذی در پایگاه

برای این‌که پایگاه نوژه که نقطه‌ی شروع و مرکز هدایت کودتا بود، به آسانی به‌تصرف کودتاچیان درآید، آن‌ها تعدادی عناصر نفوذی در داخل پایگاه داشتند که اگر

پیش‌بینی‌های لازم نبود شاید پایگاه در اولین ساعات حمله سقوط می‌کرد.

یکی از افراد نفوذی داخل پایگاه، سروان سلیمانی افسر عملیات پایگاه بود که در شب حمله در پست فرماندهی قرار داشت.

ستوان یکم رکنی در رابطه با عوامل نفوذی پایگاه، چنین می‌گوید:

«... نعمتی می‌گفت که امکانات زیادی دارد و تعداد زیادی خلبان و حتی عوامل غیرخلبان نظیر دژبان هم در اختیار دارد و نقشه‌ای که طرح کرده بود به‌این ترتیب بود که نماینده‌ی امام و فرمانده پایگاه را در پایگاه شاهرخی دستگیر کرده، آن وقت به بهانه‌ی حمله‌ی عراق، آژیر احضار پرسنل را از داخل پست فرماندهی پایگاه به صدا درآورد و پرسنل به محل کار خودشان بیایند و در نتیجه هواپیماها را حاضر نمایند. نعمتی می‌گفت که توسط سلیمانی که افسر عملیات پایگاه است دستور پرواز صادر می‌شد و هواپیماها به جای حمله به عراق به طرف تهران آمده و ...»

یکی دیگر از عوامل کودتا، به‌نام سروان سید علی بویری در این رابطه می‌گوید:

«روز دوشنبه یعنی سه روز قبل از روز اصلی که من به پایگاه همدان آمدم، سلیمانی را دیدم گفت: چه حال، چه خبر؟ گفتم: خبر مهمی نیست. گفتم: شما این‌جا چکار می‌کنید؟ گفت: بیت‌اللهی در جریان امور است و همه چیز مرتب است، همان روز نعمتی آمد و به ما گفت که روز اصلی، پنجشنبه صبح است به بیت‌اللهی بگو که ساعت ۳/۵ یعنی سه و ربع صبح به نفر ارتباط بگوید ارتباط قطع شود. در ضمن بقیه را هم در جریان بگذارد. علاوه بر آن، گروه راهنما هم ساعت ۱۰/۳۰ تا ۱۱ در محل باشند. گفتم: من نمی‌شناسم گفت: بیت‌اللهی و بهروزفر در جریان هستند، آمدم به آن‌ها گفتم و چون سلیمانی از همه‌ی ما ارشدتر بود به او گفتم و فردا شب آن روز یعنی شب چهارشنبه قرار گذاشت و همه در منزل بیت اللهی جمع شدیم. در آن جلسه گفتند چه اشخاصی باید دستگیر شوند... و قرار شد اگر شب آمدند و جایی را در پست فرماندهی گرفتند، سلیمانی مقاومت نکند».

سروان سلیمانی نیز این مطلب را تأیید می‌کند و می‌نویسد:

«یک شب قبل از برنامه، نمی‌دانستم در پست فرماندهی هستم. بعد که به‌ایشان گفتم ـ بویری ـ گفت بهتر است که شما همان‌جا بمانید. آن‌ها می‌آیند آن‌جا و می‌گیرند و شما هم در پست فرماندهی به آن‌ها کمک خواهید کرد.»

۷/۱۶
رؤیای پیروزی

«همقطاران عزیز، ساعت موعود فرا رسید. ارتش وطن‌پرست ایران حکومت پوسیده‌ی آخوندها را برچید. کلیه‌ی واحدهای ارتش، ژاندارمری و شهربانی اعلام همبستگی نمودند. هرگونه مقاومت بشدّت سرکوب خواهد شد، آماده اخذ دستورات باشید.

شورای نظامی کشور ایران

۱۳۵۹/۴/۲۱»

این متن اعلامیه‌ای است که قرار بود کودتاچیان پس از پیروزی کودتا از رسانه‌ها منتشر نمایند. تهیه‌ی این متن پیش از شروع عملیات و مشخص شدن نتیجه‌ی آن، نشان می‌دهد که سران کودتا چنان سرمست رؤیای پیروزی شده بودند که تصور می‌کردند پس از موفقیت کودتا، فرصتی برای تهیه‌ی اطلاعیه‌ی مناسب نخواهد بود، پس چه بهتر که پیش از فرا رسیدن ساعت موعود، پیام پیروزی را تهیه نمایند.

سران کودتا هر چه به ساعت موعود نزدیکتر می‌شدند، در ارتباط با آینده‌ی ایران و کیفیت تقسیم قدرت میان فراریان و بازنشستگان رژیم سابق و چگونگی اداره‌ی کشور پس از پیروزی و نام رژیم آینده، رؤیاهای شیرین‌تری می‌دیدند. بخشی از این رؤیاها را کودتاگران تعریف می‌کنند.

ناصر رکنی در این رابطه می‌گوید:

«جلسه یک روز بعدازظهر ساعت دو، شروع شد. احسان شروع به صحبت کرد و گفت این آخرین جلسه خواهد بود که به این ترتیب با هم داریم. جلسه‌ی دیگر فقط برنامه‌ی کار داده خواهد شد و راجع به مسائل دیگر بحث نخواهد شد.

اولین بحثی که احسان شروع کرد، در مورد اولین اعلامیه ... بود که از رادیو و تلویزیون بعد از کودتا پخش می‌شود. او نظر داشت که بایستی گفته شود که تا تأمین امنیت و ورود دکتر بختیار، سرنوشت سیاسی و نظامی کشور به دست شورای نظامی سپرده می‌شود. بعد، مقدارکمی در مورد این‌که من رئیس هستم و بایستی انضباط وجود داشته باشد، صحبت کرد. سپس شروع به تعیین مشاغل کرد. جهت تیمسار مهدیّون رئیس ستاد ارتش، جهت حسن آقا فرماندهی نیروی زمینی، جهت تیمسار محقّقی فرماندهی نیروی هوایی را تعیین کرد. البته جهت نیروی دریایی و ژاندارمری و شهربانی نیز افرادی را معرفی کرد، بخصوص در مورد ژاندارمری و شهربانی، بعد از مدّتی طفره رفتن اسم هم آورد که ... به یاد ندارم ولی کاظم در مورد شهربانی و علیرضا در مورد نیروی دریایی می‌دانند که چه کسی تعیین شده است...

به رؤسای شاخه‌های سیاسی مستقر در شهرستان‌ها از حدود بیست روز قبل از کودتا دستور داده شده بود که عوامل مؤثر و موافق کودتا را جهت تقبل پست‌های مختلف اداری و شهرستان‌ها شناسایی کنند تا بلافاصله پس از پیروزی آن‌ها در محل، کارها را قبضه نمایند.

... پس از یک هفته نیز حکومت نظامی‌ها پایان گرفته و به دکتر بختیار محول گردد. البته قرار بود که ارتش کماکان استقلال خود را حفظ کرده و فرماندهی آن به عهده‌ی شورای نظامی کودتا باشد نه دکتر بختیار. این موضوع به اصرار بنی‌عامری همواره طرح می‌شد و این هم نشانه‌ی دیگری از حوادث پشت پرده بود ...

به طورکلی نیروهایی که در اداره‌ی حکومت پس از پیروزی نقش عمده داشتند، عبارتند از: ۱ـ ارتش ۲ـ روحانیت سازشکار ۳ـ گروه‌های ملی که هسته‌ی اصلی بودند.»

غلامحسین قایق‌ور در این باره چنین آورده است:

«... گفته شده بود که تا مدت ۲ سال، حکومت در دست ارتش و نخست‌وزیری از نظر سیاست کشور به عهده‌ی بختیار خواهد بود و بعد از دو سال انتخابات

خواهد شد و مردم می‌توانند یا سلطنتی یا جمهوری دمکراتیک و یا جمهوری اسلامی را مجدداً برگزینند.»

بالاخره ساعت موعود ـ عصر چهارشنبه ۱۳۵۹/۴/۱۸ ـ فرا رسید و کودتاچیان غافل از کشف توطئه‌ی خود، وارد صحنه‌ی عمل شدند؛ اما با شگفتی ملاحظه کردند که رؤیاهای آنان به عکس تعبیر شد و به جای آن‌که خود را بر اریکه‌ی قدرت مشاهده کنند، در چنگال عدالت اسیر دیدند.

شامگاه ۱۳۵۹/۴/۱۹، هنگامی که خبر کشف کودتا از رسانه‌ها پخش شد، رهبران اصلی کودتا فرار را برقرار ترجیح دادند و هر یک از راهی به خارج از کشور و به دامان بیگانگانی که از آنان دستور می‌گرفتند گریختند و اینک خاطرات و خبرهای مربوط به کشف کودتا و خنثی‌سازی آن.

۸/۱۶
کشف کودتا

پیش از این[1] اشاره شد که ماه‌ها پیش از آغاز کودتای نافرجام ۱۳۵۸/۴/۱۸، سرنخ‌هایی از یک توطئه‌ی براندازی به رهبری شخصی به نام بنی عامری، در اختیار بود؛ اما به دلیل نوپا بودن دستگاه‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی و نفوذ کودتاگران در اداره‌ی دوم ارتش، پیگیری این جریان به جایی نرسید و بدین سان تا چهل و هشت ساعت پیش از شروع عملیات کودتا، هیچ کس از مسؤولین نظام از این ماجرا خبر نداشت.

افشای کودتا توسط یک خلبان نیروی هوایی

نخستین نقطه‌ی روشن کشف کودتا، اطلاعاتی بود که توسط یک خلبان نیروی هوایی به توصیه‌ی مادرش در اختیار آیت‌اللّه خامنه‌ای قرار گرفت.

سال‌ها پس از آن ماجرا، این‌جانب به‌وسیله‌ی یکی از دوستان از خلبان مورد اشاره خواستم که ماجرای افشای این توطئه را بازگو نماید. مطالب ذیل بخشی از اظهارات او در این باره است:

«در آن زمان من در پایگاه هوایی نوژه خدمت می‌کردم. حدود شش ماه قبل از کودتا، برای کرایه‌ی اتومبیل به آژانس مراجعه کردم. صاحب آن گفت اگر بیست هزار تومان پول به من بدهی برایت یک پیکان تهیه می‌کنم. من هم بیست هزار تومان تهیه کردم و به او دادم. در ادامه‌ی صحبت‌ها گفت: برنامه‌ای داریم که تو

---

۱. ر.ک. به: ص ۱۱۳

هم اگر در آن شرکت کنی می‌توانی در آینده وزیر و یا مقام دیگری که بخواهی بشوی...!

این موضوع گذشت تا این‌که دو سه روز قبل از کودتا، یکی از خلبانان کودتاچی در پایگاه نوژه راجع به این کودتا با من صحبت کرد و گفت: تو هم برای این کار در نظر گرفته شده‌ای و امروز بعدازظهر حمید نعمتی در ابتدای سه راهی پایگاه منتظر تو است ... حمید نعمتی را دیدم. قرار ملاقات را در تهران گذاشتیم. در تهران، به منزل نعمتی رفتم. به من گفت: مأموریت تو بمباران بیت امام و تلویزیون است و ما می‌توانیم تا پنج میلیون نفر را بکشیم!! و اگر هم لازم شد در یکی از کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس و یا روی ناو آمریکا در خلیج فارس فرود بیاییم.

من به او گفتم: شما با مردم مخالفید یا با حکومت که این همه کشت و کشتار می‌خواهید بکنید؟!. گفت ما با حکومت مخالفیم، ولی هر کس هم که بخواهد مانع کار ما بشود چاره‌ای نداریم جز این‌که همه را بکشیم. این موضوع برای من خیلی ثقیل بود و چون از مخالفت کردن با آن‌ها هم خصوصاً در منزل نعمتی هراس داشتم، گفتم: من بیت امام را نمی‌توانم بزنم ولی تلویزیون را می‌زنم. پس از کمی صحبت از او جدا شدم و به خانه‌مان رفتم و موضوع را با مادرم که زنی ساده و مسلمان بود در میان گذاشتم. مادرم بشدت ناراحت شد و گفت: تو نه تنها این کار را نباید بکنی، بلکه باید خبر بدهی و جلوی این کار را بگیری و اگر اطلاع ندهی شیرم را حلالت نمی‌کنم و اَزَت رضایت ندارم.

بالأخره تا ساعت ۱۲ شب با مادر و برادر کوچکترم در باره‌ی این موضوع صحبت می‌کردیم و تصمیم گرفتم موضوع را به جایی و یا به کسی اطلاع بدهم، ولی چون نعمتی گفته بود در جاهای مختلف از جمله سپاه نفر داریم و خیلی‌ها از جمله شریعتمداری این کار را تأیید کرده‌اند، می‌ترسیدم به هر کسی این موضوع را بگویم. تصمیم گرفتم موضوع را به آقای خامنه‌ای بگویم و برای محکم‌کاری موضوع را روی کاغذ نوشتم و در خانه گذاشتم و به برادرم گفتم: اگر بلایی سر من آمد و برنگشتم به هر ترتیبی شده این موضوع را در جایی خبر

بدهد و جلوی این کار را بگیرد. ساعت ۱۲/۵ از خانه بیرون آمدم و به کمیته تلفن زدم و گفتم من یک خبر خیلی مهمی دارم که باید حتماً به آقای خامنه‌ای بگویم. مرا به کمیته بردند و چون زیاد سؤال می‌کردند، گفتم: من یک خلبان هستم و موضوع براندازی در کار است. ساعت ۴/۵ صبح بود. رفتیم منزل آقای خامنه‌ای...»

از این‌جا به بعد را از زبان آیت‌الله خامنه‌ای بشنوید. لازم به توضیح است که در ایام ریاست جمهوری معظم له، این‌جانب از ایشان خواستم که برای ثبت در تاریخ، ماجرای کشف کودتای نوژه را به‌وسیله‌ی خلبانی که به ایشان مراجعه کرده، ضمن مصاحبه‌ای تعریف کنند و ایشان نیز پذیرفتند. بعد از مدتی نوار مصاحبه‌ی معظم له در اختیار این‌جانب قرار گرفت که خلاصه‌ی آن را در این‌جا ملاحظه می‌فرمایید:

کشف کودتا از زبان آیت‌الله خامنه‌ای

«بسم الله الرحمن الرحیم: ماجرای اطلاع من از کودتایی که در پایگاه شهید نوژه قرار بود اتفاق بیفتد، به این شکل بود که شبی حدود اذان صبح، دیدم که درب منزل ما را می‌زنند، بشدت هم می‌زدند، من از خواب بیدار شدم، رفتم دیدم آقای مقدم است، می‌گوید که یک ارتشی آمده و می‌گوید با شما یک کار واجب دارد.

گفتم: کجا است؟ گفتند: در اتاق نشسته. داخل اتاق پاسدارها شدم، دیدم شخصی دمِ در تکیه داده به دیوار، کِسل و آشفته و خسته و سرش را فرو برده بود. گفتم: شما با من کار دارید؟ بلند شد و گفت: بله.

گفتم: چه کار دارید؟ گفت: کار واجبی دارم و فقط به خودتان می‌گویم. من حساس شدم گفتم: من نمازم را بخوانم، می‌آیم. پس از نماز او را به داخل حیاط آوردم، گوشه‌ی حیاط نشستیم. گفت: کودتایی قرار است انجام شود. گفتم: قضیه چیست و تو از کجا می‌دانی؟

او شروع کرد به شرح دادن، گفتم: شما چطور شد آمدی سراغ من؟ او ماجرای خود را تعریف کرد که جالب بود ... آثار بی‌خوابیِ شب، خیابان گردی، خستگی،

افسردگی شدید و سراسیمگی در او پیدا بود، حرفش را مرتب و منظم نمی‌زد و من مجبور بودم مکرر از او سؤال کنم. خلاصه‌ی آن‌چه گفت این بود که در پایگاه همدان اجتماعی تشکیل شده و تصمیم بر یک کودتایی گرفته شده، پول‌هایی به افراد زیادی داده‌اند، به خود من [خلبان] هم پول دادند. عده‌ای از تهران جمع می‌شوند می‌روند همدان و شب در همدان این کار انجام می‌گیرد. بعد می‌آیند تهران، جماران و چند جا را بمباران می‌کنند. پرسیدم کی قرار است این کودتا قرار بگیرد؟ گفت: امشب و شاید گفت: فردا شب ـ دقیقاً یادم نیست ـ من دیدم مسأله خیلی جدی است و بایستی آن را پیگیری کنیم. با این‌که احتمال می‌دادم او حال عادی نداشته باشد یا سیاستی باشد که بخواهند ما را سرگرم کنند، اما اصل قضیه این‌قدر مهم بود که با وجود این احتمالات، دنبال آن باشیم.

گفتم: شما بنشین تا من ترتیب کار را بدهم. ضمناً آقای هاشمی، شب منزل ما بود... به آقای هاشمی گفتم: چنین قضیه‌ای است ... بعد تلفن کردم به محسن رضایی که آن موقع مسؤول اطلاعات سپاه بود. گفتم: فوری بیا این‌جا و یک نفر دیگر.(۱) آن جوان را خواستیم آمد یکی دو ساعت با هم صحبت کردند و اطلاعاتش را یادداشت کردند. مقطّع، مقطّع می‌گفت، امّا مجموعاً اطلاعات خوبی به دست آمد. محل تجمع آن‌ها پارک لاله بود، اما او اسم پارک لاله را ظاهراً نمی‌دانست، جایش را می‌دانست ... پس از اخذ اطلاعات، خلبان می‌خواست به منزلش بازگردد، اما می‌ترسید که اولاً: ما منزل او را شناسایی کنیم و بعداً مشکلی برایش پیش بیاید. ثانیاً: کودتاچیان او را ببینند که با شخصی می‌رود که احتمالاً پاسدار است، به او ظنین شوند و او را بکشند. می‌گفت: خودم می‌روم. من گفتم: نه تو را با ماشین می‌فرستم، اما با پاسدارها حاضر نبود برود. یکی از پاسدارها که ریشش را می‌تراشید، گفت: این خوبه، مرا ببرد... او را به طرف خیابان آذربایجان برد، یک‌جایی می‌گوید من را پیاده‌کن. معلوم بوده که خانه‌اش آن‌جا نیست، در یک مینی‌بوس سوار می‌شود و می‌رود و دیگر از او خبری نشد ...

۱. ظاهراً فرد دوم مهندس رضوی مسؤول اطلاعات کمیته‌ی اطلاعات در اداره‌ی دوم ارتش بود.

سپاه آن روز خوب جنبید ... ما دیگر دل دل می‌زدیم. عصری آمدیم شورای انقلاب، می‌دیدم دل آن‌جا آرام نمی‌گیرد. از امام دلم خواست کمک بگیرم. به آقای هاشمی گفتم: بیا بریم خدمت امام، بگوییم که امشب چه قضیه‌ای قرار است انجام بگیرد... من و آقای هاشمی با همدیگر سوار ماشین شدیم، رفتیم جماران، خدمت امام. گفتیم با امام کار واجبی داریم... گفتیم چنین قضیه‌ای در شُرف انجام است و شما امشب در جماران نمانید.

امام با دقت گوش دادند، ولی با کمال خونسردی گفتند که نه، ما بنا کردیم اصرار کردن، بلکه التماس کردن [که] خواهش می‌کنیم از این‌جا برین، خطرناک است و چنین خواهد شد. ایشان مصرّ و قرص گفتند: نه. وقتی دیدند که ما خیلی اصرار می‌کنیم، گفتند: شما از من نگران نباشید، من امشب برایم چیزی پیش نخواهد آمد. من این حرف در گوشم صدا کرد که امام به طور قاطع گفتند که من طوریم نمی‌شه. به من گفتند: شما بروید، مواظب اوضاع باشید. از آن‌جا به من تلفن بزنید. اگر حادثه‌ای پیش آمد من خودم فردا با مردم صحبت خواهم کرد از رادیو و تلویزیون ... من آمدم بیرون و از دفتر امام به سپاه تلفن زدم و گفتم حفاظت بیت امام را افزایش دهند که دادند. خودم آمدم خانه، اما آن شب احتیاطاً به اتاقم نرفتم و در اتاق پاسدارها خوابیدم و یک کلاشینکف را کنارم گذاشتم که اگر حادثه‌ای شد بتوانم از آن استفاده کنم، چون سپاه گفته بود که بنا هست بروند خانه‌ی مسؤولین و به آن‌ها حمله کنند ... صبح از خواب بلند شدیم، دیدیم هیچ حادثه‌ای پیش نیامده، برادران را خواستیم، دیدیم دیشب همه‌ی کارها به موقع انجام گرفته...»

افشای عملیات زمینی کودتاگران

تقریباً همزمان با این داستان که طی آن عملیات هوایی کودتاگران افشا شد، یکی از عناصر عملیات زمینی نیز اطلاعات مهمی را در اختیار کمیته‌ی اطلاعات ارتش قرار داد. یکی از عناصر فعال در جریان کشف و خنثی سازی کودتا، در این باره چنین گفت:

«چند ماه قبل از کودتا، اطلاعاتی مبنی بر حرکاتی از جانب آمریکا و گروه‌های سلطنت طلب به کمیته‌ی ستاد مشترک و نخست‌وزیری رسیده بود.
حدود ۴۸ ساعت قبل از کودتا، شخصی سراسیمه در حالی که پاکتی در دستش بود، درب اطاق کمیته‌ی ستاد مشترک را به صدا درآورد و گفت چون مسأله‌ی مهمی دارم و به ارتشی‌ها نمی‌توانم اطمینان کنم می‌خواهم با برادران کمیته صحبت کنم.
ادامه داد و گفت قرار است کودتا بشود و ما دوازده نفر هستیم و شخصی به نام خبیری پول و نقشه داده تا با کودتا همکاری کنیم و مشروحاً چگونگی جریان را از روی نقشه‌ی مچاله شده‌ای که همراه داشت شرح داد.
او اظهار می‌کرد چون ما از این کار پشیمان شدیم، تصمیم گرفتیم این افراد را لو بدهیم و من به نمایندگی از طرف افرادِ گروهم آمده‌ام تا جریان را برای شما بگویم و برای این‌که گفته‌هایم را باور کنید، نقشه و پول مربوطه (۱۲۰ هزارتومان جهت ۱۲ نفر) را همراه دارم.»

بدین ترتیب اطلاعات نسبتاً دقیقی از جریان توطئه به دست آمد و کودتا کشف گردید. عصر روز ۱۳۵۹/۴/۱۷ با جمع‌بندی اطلاعاتی که در این رابطه به دست آمده بود، ستاد خنثی‌سازی کودتا تشکیل و مدافعان انقلاب اسلامی برای مقابله با کودتاچیان آمادگیِ لازم را پیدا کردند.

خاطره‌ی نگارنده از کشف کودتا

چیزی به غروب آفتاب روز ۱۳۵۹/۴/۱۷ نمانده بود که آقای سعید حجاریان به دفتر کارم در سازمان قضایی ارتش (چهار راه شهید قدوسی) آمد، گویا چند نفر در دفترم بودند. او برای این‌که آنان از جریان مطلع نشوند، خود را به من رساند و با هیجان در گوشم گفت: «امشب قرار است کودتایی انجام گیرد!» و پس از گفتگوی کوتاهی در این زمینه خداحافظی کرد و رفت.

من قبل از این‌که دفتر کارم را ترک کنم، یکی از مسؤولین دادستانی کلّ انقلاب را خواستم تا در رابطه با حفاظت ساختمان سازمان قضایی ارتش که دادستانی کل انقلاب

و دادستانی ارتش نیز در آن‌جا مستقر بود، سفارش کنم. اجمالاً به او گفتم و اکیداً سفارش کردم که مأمورین حفاظت دادستانی کل، بدون این‌که از جریان کودتا مطلع شوند باید از آماده باش کافی برخوردار باشند.

قبل از غروب آفتاب، دفترم را به سوی محل اقامتم که در یکی از خانه‌های سازمانی ارتش در قصر فیروزه بود، ترک کردم. شب عملیات کودتاگران فرا رسید. برای فراغت بیشتر، همسر و بچه‌ها را به منزل پدرم در شهر ری فرستادم و خودم با چند تن از دوستان در قصر فیروزه ماندم.

چیزی از شب نگذشته بود که تعدادی از پرسنل نیروی هوایی از گروه ضربت مهدیه‌ی قصر فیروزه آمدند و اسامی عده‌ای را آوردند که برای همکاری در رابطه با خنثی‌سازی توطئه، آن‌ها را به ستاد خنثی‌سازی کودتا معرفی کنم که چنین کردم. در همان شب ستوان‌یار محمد اسماعیل قربانی اصل، یکی از مأموران اعزامی گروه ضربت، در ارتباط با دستگیری ناصر رکنی از عوامل کودتا که اطلاعات مهم و گسترده‌ای داشت، در اثر یک اشتباه به شهادت رسید، یادش گرامی باد.

۹/۱۶
خنثی‌سازی کودتا

پس از جمع‌آوری اطلاعات لازم برای مقابله با کودتاگران و دستگیری عوامل کودتا ستادی به نام «ستاد خنثی‌سازی کودتا» تشکیل شد. اعضای این ستاد مرکب از نمایندگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کمیته‌ی انقلاب اسلامی، کمیته‌ی اداره‌ی دوم ارتش، اطلاعات و ارشاد و انجمن اسلامی نیروی هوایی و گروه ضربت مهدیه‌ی قصر فیروزه بودند.

این ستاد تا آخرین مراحل سرکوب کودتا، به‌کار خود ادامه داد و پس از آن، مأموریت خود را به واحد اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی واگذار کرد.

عملیات ضدکودتا

عصر روز ۱۳۵۹/۴/۱۸، تیم‌های عملیاتی برای خنثی‌سازی کودتا و دستگیری کودتاگران وارد عمل شدند، پارک لاله در تهران، پایگاه نوژه و جاده‌ی منتهی به آن در همدان، تحت کنترل نیروهای عملیاتی قرار گرفت.

«پارک لاله محل تجمع ۴۰ تن از خلبانانی بود که باید به همراه فرمانده نیروی هوایی کودتا ـ محققی ـ با اتوبوس ایران پیما به پایگاه هوایی نوژه رفته، به دیگر خلبانان کودتا می‌پیوستند. اطلاع دیر هنگامِ واحد اطلاعات سپاه پاسداران از محل تجمع کودتاچیان، امکان برنامه‌ریزی اطلاعاتی را از آنان سلب نمود و به واسطه‌ی حضور یافتن توأم با هیاهوی اعضای کمیته‌ی انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران، در بعدازظهر روز ۱۳۵۹/۴/۱۸، در پارک لاله، کودتاگران را متوجه غیرعادی بودن اوضاع ساخت. از این رو برخی خلبانان با اتومبیل‌های شخصی خود و کمتر از ده نفر نیز با اتوبوس، عازم نوژه

شدند.»[۱]

بدین سان تعداد کمی از عوامل کودتا در پارک لاله دستگیر و شماری از آنان موفق می‌شوند خود را به نزدیکی‌های پایگاه شهید نوژه برسانند، امّا عوامل اصلی کودتا فرار را برقرار ترجیح می‌دهند و اینک شرح ماجرای شب موعود از زبان تعدادی از کودتاگرانِ دستگیر شده:

داستانِ خنثی شدنِ کودتا از زبان کودتاگران

یکی از دستگیر شدگان در پارک لاله در بازجویی چنین نوشته:

«روز چهارشنبه صبح ... به من گفت که ساعت ۷/۵ روبروی سینما بلوار باشیم و از آن‌جا همگی با یک اتوبوس عازم شاهرخی خواهیم شد ... ما کمی زودتر از موعد مقرر به محل مزبور رسیدیم ... بعد من و سروان ملک از ماشین پیاده شده و در پیاده روی انتهای خیابان بلوار منتظر شدیم ... در این اثنا سرهنگ داریوش جلالی به سمت ما آمد ... با ما دست داد ... من و سرهنگ جلالی در روی جدول وسط پیاده روی پارک، نشسته و از هر دری صحبت می‌کردیم که ناگهان افراد مسلح وارد شده و ما را دستگیر کردند...»

تیمسار محققی در این باره می‌گوید:

«چهارشنبه ۱۳۵۹/۴/۱۸، توسط رکنی به من گفته شد و قرار بود که در ساعت هشت شب با یک اتوبوس که در مقابل جلالیه، سینما بلوار پارک شده، اشخاصی که با ستون اصلی حرکت نکرده‌اند به شاهرخی بروند و در کار گروه‌های زمینی هم دخالتی نکنیم. من نمی‌دانستم با این اتوبوس چند نفر خواهند رفت، فقط می‌دانستم رکنی آن‌ها را می‌شناسد و به آن‌ها اطلاع خواهد داد.

من قبل از ساعت هشت به محل رفتم، ولی نه اتوبوسی بود و نه کسی که من او را بشناسم. در حدود ساعت ۸/۱۵، رکنی آمد و گفت: اتوبوس در حدود یک ساعت تأخیر خواهد داشت، در این موقع نعمتی را دیدم که آمد و گفت: متفرق

---

۱. ر.ک. به: کودتای نوژه، ص ۱۰۵

شوید ما را تحت نظر دارند و تا من آمدم به خودم بجنبم، یک ماشین از پاسداران و یک پیکان بی‌سیم‌دار رسید و پاسداران از ماشین پیاده شدند. من فرار کردم ... بالاخره بعد از مدتی در مقابل اداره‌ی مهندسی ارتش اتوبوسی ایستاد و رکنی از آن اتوبوس پیاده شد. من به داخل اتوبوس رفتم، سه نفر در اتوبوس بودند که من هیچ کدام را ندیده بودم و اسم آن‌ها را هم نمی‌دانم. این سه نفر راننده و کمک راننده و یک مرد دیگری بود که حتی رکنی هم آن‌ها را نمی‌شناخت. بعد از مدتی زمانپور ـ نعمتی ـ آبتین و یک نفر دیگر هم که اسم او را نمی‌دانم و برای اولین بار او را دیدم وارد اتوبوس شدند و چون وضع بدی را پیش‌بینی می‌کردیم، تصمیم به حرکت گرفتیم که فعلاً از محل دور شویم. من به رکنی گفتم: ما با همین‌ها می‌خواهیم برویم! رکنی گفت: بقیه فرار کرده‌اند. برویم من یک تلفن بزنم. تلفن‌ها اغلب خراب بودند. از کرج، رکنی تلفن کرد. من در هنگام مکالمات تلفنی رکنی حضور نداشتم و در داخل اتوبوس بودم. بالاخره رکنی آمد و گفت: می‌رویم اگر بقیه کارها هم خراب شده باشد با همین اتوبوس برمی‌گردیم وگرنه به پایگاه خواهیم رفت.

از سه راهی جاده‌ی ساوه به همدان، وضع مراقبت خیلی شدیدتر شده بود. ماشین‌های پاسداران در توی جاده‌ها حرکت می‌کردند و به هر اتومبیلی شک می‌بردند او را متوقف نموده و چهار نفر مسافران آن را بازرسی بدنی می‌کردند، لذا ما به حرکت خودمان ادامه دادیم و در مقابل اولین پمپ بنزین متوقف شدیم و دور زده و به تهران مراجعت کردیم. ساعت ۶ صبح به تهران رسیدیم و بلافاصله متفرق شدیم

... در همین روز به مهدیون تلفن کردم و به او گفتم من نمی‌دانم چه وضعی پیش آمده و باید شما را ببینم. مهدیون به همان محلی که پای تلفن در خیابان بود آمد و مرا سوار کرد و وقتی موضوع را فهمید به من گفت دیگر به من تلفن نکن تا وضع روشن شود».

این بود ماجرای حرکت کودتاچیان به سوی پایگاه نوژه از زبان دو تن از عوامل هوایی کودتا و اما این ماجرا از زبان عوامل زمینی این توطئه:

استوار قایق‌ور که یکی از دست‌اندرکاران توطئه بود، درباره‌ی حرکت عوامل زمینی کودتای نافرجام چنین نوشته‌است:

«... ساعت ۶/۳۰ (روز چهارشنبه) به محل اتوبان کرج رفتیم و تا ساعت ۶/۵۰ منتظر بقیه شدیم که من دیدم سه اتومبیل آمدند و رفتند که حدوداً در آن‌ها تعداد ۱۲ تا ۱۳ نفر بودند. بعداً خود حیدری در جواب گفت که من آن‌ها را قبلاً فرستاده‌ام و خودش هم با یک تویوتای زرد رنگ حرکت کرد و رفت.

من و نادر مردانی و رضا بهمن زاده هر سه با همان تویوتای سفیدرنگ حرکت کرده و تا وسط‌های اتوبان کرج ـ قزوین رفتیم که در این‌جا ماشین خراب شد ... دو ساعت طول کشید تا رفتند و آب آوردند و ریختند درون ماشین و حرکت کردیم.

قرار بود که ساعت ۱۲ تا ۲ نیمه شب در محل تجمع که قرار بود در نزدیکی پایگاه در یک گودال باشد تجمع کنیم، چون ماشین خراب شده بود و معطل هم شده بودیم، ساعت ۲/۳۰ نیمه شب، ما به محل تجمع رسیدیم، ولی دیدیم که کسی نیست. باز هم رفتیم و اطراف را دور زدیم و سر از یک دهکده درآوردیم که ۶ نفر چماق‌دار به ما حمله کردند و جلوی ماشین را گرفتند. نادر مردانی با نشان دادن کارت شناسایی به آن‌ها ما را از آن‌جا نجات داد و حرکت کردیم و آمدیم به خیابان اصلی که از جاده‌ی قزوین ـ همدان جدا شده و به پایگاه می‌رسد. حدود ۱۰۰ متر رفتیم جلو، دیدیم که یک تویوتا سبز رنگ و یک فولکس واگن استشین سفید رنگ، چراغ خاموش، علامت می‌دهند. نگه داشتیم و سرهنگ آذرتاش از ماشین پیاده شد و به نادر مردانی گفت که ماشین حامل اسلحه و مهمات خراب شده و مأموریت کنسل گردیده و ما هم حرکت کردیم تا رسیدیم به سه راه قزوین ـ همدان و در آن‌جا پاسداران به ما ایست دادند و ما هم ایستادیم. به محض ایستادن شروع به تیراندازی کردند و چون ما دیدیم که اگر بایستیم کشته خواهیم شد، حرکت کردیم و مقداری آمدیم جلو و ماشین را در یک محل رها کردیم و شروع کردیم به فرار. من از نادر مردانی و رضا بهمن‌زاده جلو افتادم و چون ترکش گلوله به پشت من اصابت کرده بود سریع

می‌دویدم ... به جاده‌ی اصلی رسیدم و تا صبح هم آن‌جا بودم و جلوی یک ماشین را حدود ساعت ۷ گرفته تا خود را نجات دهم، ولی چند قدم جلوتر همان محلی بود که به ما تیراندازی شده بود و مرا دستگیر کردند و بردند درون پایگاه ...»

استوار حیدری که یکی دیگر از عناصر مهم زمینی کودتا است، درباره‌ی حرکت خود و کودتاچیان از تهران به سوی پایگاه نوژه می‌نویسد:

«من خودم شخصاً به همراه بیوک به سرنشینی چهار نفر غیرنظامیان. (مهران ۲۵ ساله، فرامرز ۳۲ ساله و قاسم حاجی آبادی ۲۵ ساله و منصور ۲۷ ساله) و سرنشینان اتومبیل تویوتا، قرمز رنگ، از جاده‌ی همدان به سمت محل مورد نظر، در حرکت بودیم ... به علت این‌که جلو سه راهی توسط نظامیان راه بسته و کنترل می‌شوند ... از این‌جا گذشتیم که پشت سر ما مأمورین رسیدند و جلوی ما را گرفتند و ما به مأمورین گفتیم که خودمان نظامی هستیم و باید دژبان ما را جلب نماید ... داشت وضع بحرانی می‌شد. من سعی کردم اسلحه را از پاسدار مأمور بگیرم، ولی خودم در سرازیری خوردم زمین و تفنگ پاسدار را گرفتم و با خودم بردم و در تاریکی ... دست راست جاده را گرفتم، کنار جاده داشت تیراندازی می‌شد من تا نزدیکی صبح در بیابان‌ها راه رفتم و در یکی از جوی‌ها گرفتم خوابیدم ...»

ولی عوامل اصلی توطئه توانستند با یک اتوبوس از محل قرار به سوی پایگاه نوژه حرکت کنند، بهتر است که شرح این ماجرا را از زبان رکنی، یکی از عوامل مهم کودتا بشنوید:

«احسان[۱] گفت که یک اتوبوس با شماره‌ی ۴۱۶۳۷ ساعت ۷/۵ بعدازظهر، پهلوی پارک در آخر خیابان بلوار الیزابت خواهد ایستاد، تو باید شماره‌ی آن را بررسی کنی، با راننده‌ی آن تماس بگیری و خلبان‌هایی که نعمتی معرفی خواهد کرد سوار اتوبوس خواهند شد و به محل تجمع در جاده‌ی اختصاصی پایگاه که

۱. نام مستعار سرهنگ بنی‌عامری، رهبر نظامی کودتا

محل دقیق آن را نعمتی خواهد دانست می‌آیید.

من حدود ساعت ۸ شب، چهارشنبه غروب بود که به آن‌جا رفتم. تیمسار محققی، سروان زمانپور و نعمتی را دیدم، ولی اتوبوس نیامده‌بود. کمی صبر کردم. بعد رفتم به احسان تلفن کردم. گفت: تا ده دقیقه دیگر اتوبوس خواهد آمد... حدود نیم ساعت بعد در حال برگشتن بودم که نعمتی را دیدم. گفت: که تعدادی پاسدار به داخل پارک آمده‌اند و من به همه‌ی خلبان‌ها گفتم که از این‌جا بروند و اول خیابان آریامهر غربی سابق بایستند، تو هم جلوی پارک باش... مشغول بررسی اتوبوس و شماره‌ی آن از جلو بودم که راننده‌ی اتوبوس به من نزدیک شد و گفت: شما بیژن هستید؟ گفتم: بله و پرسیدم: شما را آقای مهندس فرستاده است؟ گفت: بله... تیمسار محققی و نعمتی و زمانپور را دیدم. نعمتی گفت: کمی صبر کنید تا من خلبان‌ها را جمع‌آوری کنم.

بعد از حدود ۱۰ دقیقه، برگشت. آبتین و یک نفر دیگر که او را نمی‌شناسم همراهش بود. در داخل اتوبوس سوار شدیم و با تیمسار محققی مشورت کرد و گفت: تیمسار برای بقیه صبر نکنیم و حرکت کنیم؟

تیمسار محققی هم موافقت کرد و حرکت کردیم.

تیمسار محققی که یک صندلی پشت سر من نشسته بود، اظهار نگرانی می‌کرد که آیا راننده‌های اتوبوس از خود ما هستند و در جریان کار قرار دارند یا نه. راننده[1] که پهلوی صندلی مقابل نشسته بود، سرش را جلو آورد و گفت: ما از خود شما هستیم نگران نباشید، فقط شاگرد چیزی نمی‌داند که تریاکی است و او را می‌فرستم عقب اتوبوس بخوابد. نعمتی پرسید: شما نظامی هستید؟ راننده گفت: نه.

تیمسار محققی گفت: اگر جلوی ما راگرفتند و پرسیدند که با یک اتوبوس چرا فقط هفت الی هشت نفر مسافرت می‌کنند، چه بگوییم؟

---

۱. در صفحه‌ی ۲۶ پرونده «درباره‌ی مواجهه با مؤمنی» می‌گوید: «آقای ذبیح‌الله مؤمنی روی صندلی مقابل نشسته بود سرش را جلو آورد و به تیمسار گفت ناراحت نباشید ما از خود شما هستیم. کمک راننده خبر ندارد که تریاکی است...»

راننده گفت که ما می‌گوییم اتوبوسی در بین راه خراب شده است و ما می‌رویم مسافرین آن‌ها را بیاوریم. شما هم عبوری سوار شده‌اید ...

حدود یک ـ الی ـ دو کیلومتری پایگاه، به سمت چپ جاده، یک اتومبیل بیسیم‌دار ایستاده بود و بر سر دو راهی پایگاه، سمت راست یک جیپ با تعدادی پاسدار ایستاده بودند که یک نفر را دستگیر کرده به حالت درازکش و دست پشت سر، او را خوابانیده بودند. سمت چپ هم تعداد زیادی پاسدار ایستاده بودند. اتوبوس از آن محل گذشت و چند کیلومتر دورتر در محل پمپ بنزین دور زد و برگشت. در این موقع راننده گفت که اگر کسی چیزی از ما پرسید می‌گوییم از همدان در حال آمدن هستیم ...

نعمتی ابتدا تصمیم داشت که از قزوین به پایگاه شاهرخی تلفن بکند و ببیند چه خبر است ولی بعداً پشیمان شد ... اتوبوس در قزوین ایستاد. قبل از این موقع، تیمسار محققی گفته بود که اگر مدارکی همراه دارید آن را مخفی کنید. نعمتی کاغذی را در زیر فرش پلاستیکی وسط اتوبوس قایم کرد و من هم چند برگ کاغذ که یکی از آن‌ها شامل اسم تعدادی از خلبانان بود که نعمتی داده بود که به احسان بدهم و یک برگ نیز شامل افرادی بود که همافر پوررضایی داده بود که این عده بایستی در پایگاه شاهرخی دستگیر شوند و یک برگ شامل کُد و نشانی را در زیر پشت سری دو ردیف به آخر مانده، سمت شاگرد، در اتوبوس مخفی نمودم.

در قزوین زمانپور از من مقداری پول خواست که من یک پاکت محتوی بیست و پنج هزارتومان به‌او دادم و او پیاده شد.

من مجدداً خوابیدم. در اتوبان کرج ـ تهران از خواب بیدار شدم. نعمتی پنجاه هزار تومان و آبتین بیست و پنج هزار تومان و یک نفر خلبان دیگر که او را نمی‌شناسم مبلغ بیست و پنج هزار تومان از من پول گرفتند و بتدریج پیاده شدند...

به‌در خانه‌ی خودمان رسیدم، دیدم که چراغ هال بر خلاف همیشه که روشن بود این بار خاموش است. دو بار در زدم ...

همسرم را دیدم که پشت سر او یک نفر پاسدار ریش‌دار قد بلند ایستاده بود که دو بار به من گفت: بیا تو، بیا تو، همسرم گفت: برو و من فرار کردم، هنوز فاصله‌ی در خانه تا محل ورودی گاراژ به کوچه را طی نکرده بودم که صدای تیری بلند شد و متعاقب آن صدای جیغ همسرم را شنیدم که جیغ زد: آخ او را کشتی... چند متری در کوچه دویدم. برای این‌که سبکتر شوم ساک محتوی پول راکه دستم بود رها کرده و شروع به فرار نمودم.

در این ضمن صدای شلیک چندین تیر متوالیاً بلند شد. من در کوچه‌ی بعدی در فاصله‌ی دو اتومبیل قرار گرفته و به زیر یکی از آن‌ها خزیدم همین موقع پاسداری که در تعقیب من بود رسید و مرا پیدا کرد و به سمت من نشانه روی کرد و داد می‌زد که این خلبان است و می‌خواسته کودتا کند. مردم بیایید و دست او را ببندید، یک نفر نیز آمد دستم را از پشت با طناب بست...».

به دنبال خنثی شدن کودتا، خبر مربوط به این توطئه بدین‌سان به اطلاع عموم مردم رسید:

اطلاعیه‌ی دفتر ریاست جمهوری

«در مورد توطئه‌ی پایگاه نوژه به‌اطلاع عموم ملت مسلمان ایران می‌رساند که جناب آقای دکتر ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور کشور اسلامی ایران، یک ماه پیش در جریان تکوین این توطئه بوده‌اند و با هوشیاری افسران و درجه داران دلیر و مسلمان و متعهد نیروی هوایی و پاسداران شجاع انقلاب اسلامی، آن را دقیقاً زیر نظر داشته‌اند و لهذا در لحظه‌ی اجرا، به‌یاری خداوند بزرگ در نطفه خفه شد. اکنون مراتب دقیقاً در دست تحقیق و پیگیری است و به زودی امت اسلامی ایران را در جریان کامل این توطئه قرار خواهیم داد و توطئه‌گران که برخی با دلاوری مأمورین مسلمان نیروی هوایی و پاسداران عزیز انقلاب اسلامی در راه، به سزای خیانت خود رسیده‌اند، به ملت مسلمان ایران معرفی و به جزای خویش خواهند رسید. در پایان توطئه گران نیز معرفی خواهند شد.»

اطلاعیه‌ی روابط عمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درباره‌ی کشف کودتای نافرجام:

«بسم الله الرحمن الرحیم»

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ

«اگر خدایتان نصرت دهد هیچکس

را قدرت غلبه بر شما نیست»(۱)

«من اطمینان می‌دهم این ملت آسیب‌پذیر نیست»(۲)

امام خمینی خطاب به شورای‌فرماندهی سپاه پاسداران.

«بشارت‌های نصرت‌آفرین الهی که یکی پس از دیگری در انقلاب ما عینیت می‌یابد سند مرگ و رسوایی دشمنان انقلاب اسلامی ما و توطئه‌گران شرق و غرب و صهیونیسم بین‌الملل بوده و هست و خواهد بود، ملت با ایمان و متحد و یک‌پارچه‌ی ما، تا به هنگامی که در مسیر رهنمودهای رهبر انقلاب اسلامی امام خمینی گام برمی‌دارند و تا زمانی که در راه وصول به اللّه در جستجوی شربت شهادتند، یاری همه جانبه‌ی اللّه را همه روزه در انقلاب الهی خویش لمس خواهد نمود؛ زیرا که خداوند می‌فرماید یاری نمودن مؤمنان بر عهده‌ی من است «و کان حقّاً علینا نصرالمؤمنین». دشمنان انقلاب اسلامی ما هرگز در تحلیل‌های کفرآمیزشان نخواهند فهمید که چگونه قطب عالم امکان حضرت ولی عصر این انقلاب را زیر نظر داشته و یاری مداوم می‌فرمایند. آمریکای جهانخوار به یاری مترسک بی آبروی خویش، صدام مزدور و به سردمداری اسرائیل جنایتکار و پلید متجاوز، صدها میلیون پول خرج می‌نماید و عناصر معلوم الحال و سست عنصر و خائن را با خیال‌پردازی‌های دروغین به گونه‌ای فریب می‌دهد و آن‌چنان قدرت اهریمنی و پوچ خود را برای اجرای توطئه، بزرگ جلوه می‌دهد که این عناصر بی ایمان تصور نمایند که پیروزی این توطئه

---

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۶

۲. ***صحیفه‌ی امام***

حتمی است؛ بنابراین بر خلاف بدیهی‌ترین اصول عقلی در حالی که از هر طرف خود را در محاصره‌ی پرسنل با ایمان ارتش جمهوری اسلامی می‌بینند، دست به توطئه علیه انقلاب از مدت‌ها قبل می‌زنند. عناصر مزدور و کر و کور بیگانه، شکوه و عظمت انقلاب اسلامی، هشیاری و ایمان مردم مسلمان و پرسنل آگاه ارتش جمهوری اسلامی و برادران سپاه پاسدار را نادیده گرفتند و گور خویش را در توطئه‌ی نافرجام خود می‌کنند. آمریکا و اسرائیل برای ضربه زدن به انقلاب اسلامی ما چاره‌ای جز پناه بردن به نوکران گذشته‌ی خویش که دشمنان همیشگی مردم ما بوده‌اند نداشته‌اند و از جمله پسر خواهر خسرو داد خائن و معدوم می‌باشد که هم اکنون در دست نیروهای انقلاب اسلامی گرفتار آمده است. ما ضمن تجلیل از شهادت‌ها و رشادت‌ها و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر پرسنل با ایمان نیروی هوایی و ارتش جمهوری اسلامی ایران، شهادت برادر استوار یکم هوایی محمد اسماعیل قربانی اصل از گروه ضربت قصر فیروزه را به برادران جان بر کف و مشتاق شهادت خود در نیروی هوایی و ارتش تبریک گفته و نیز مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر یاران همیشگی‌مان، برادران کمیته را ارج نهاده و از خداوند متعال افتخار سربازی امام زمان را برای همگان آرزومندیم.

هم اکنون ستاد مشترکی از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروی هوایی تشکیل و تعقیب و دستگیری توطئه‌گران ادامه دارد. از امت مسلمان ایران تقاضا می‌کنیم که به مجرّد دیدن عناصر مشکوک با تلفن ۲۳۰۰۰۸ تماس گرفته و ما را یاری نمایند

روابط عمومی ستاد مرکزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»

متن سخنان فرمانده نیروی هوایی در سیمای جمهوری اسلامی ایران در شب جمعه ۱۳۵۹/۴/۱۹

«بسم الله الرحمن الرحیم

در رابطه با توطئه‌ای که به کلیات آن اشاره رفت بایستی بگویم که در حدود یک ماه پیش ما به شواهدی برخورد کردیم که آمریکا در صدد توطئه‌ای علیه انقلاب

اسلامی ایران برآمده بود. از یک ماه پیش توانستیم جریان را پیگیری بکنیم، عوامل توطئه را دقیقاً شناسایی بکنیم و نقشه‌ی خائنانه‌ی آن‌ها را نقش بر آب بکنیم.

در رابطه با کشف این توطئه، کلیه‌ی پرسنل مؤمن، پرسنلی که عاشق این انقلاب هستند پرسنلی که این انقلاب تجسم آمال و آرزوهای آن‌هاست، توانستند مثل یک عامل اطلاعاتی فوق‌العاده دقیق، این عوامل را شناسایی و تعقیب بکنند و نقشه‌ی خائنانه‌ی آن‌ها را دقیقاً فاش بکنند و اما طرح کلی این توطئه.

در این توطئه آمریکا دست در دست اسرائیل، با کمک عراق قرار گذاشته بودند که با خریداری تعدادی از پرسنل مزدور این نیرو که متأسفانه باید گفت که هنوز لباس شریف سربازی را به تن داشتند. دست به توطئه بزند و نقشه را این طور پیاده بکند که توسط این پرسنل و توسط تعدادی خائن و مزدور دیگر از سایر یگان‌ها، پایگاه سوم هوایی حرّ را تصرف بکنند و پس از تسخیر آن‌جا، بختیار این مزدور کثیف این پایگاه را ستاد عملیاتی خودش اعلام بکند و خلبانان مزدور خریداری شده، پرواز بکنند و مراکز حساس تهران و قم را بمباران کنند و جای بسی شگفتی است که این‌ها چقدر دشمنی با مدرسه‌ی فیضیه دارند، چرا؟ چون مدرسه‌ی فیضیه هم یکی از هدف‌های آن‌ها بود که باید بمباران می‌شد. بیت امام باید بمباران می‌شد، نخست‌وزیری و مقر ریاست جمهور باید بمباران می‌شد، این‌ها پس از بمباران کردن هدف‌های خودشان، همان‌طور که جناب بنی‌صدر اشاره فرمودند با در دست گرفتن رادیو و تلویزیون، حکومت موقت یا حکومت شورایی خودشان را اعلام می‌کردند و هر مقاومتی را بشدت سرکوب می‌کردند و بعد هم مملکت را دست آمریکا و مزدوران جنایتکارش همچون بختیار قرار می‌دادند. در این رابطه، این‌ها حتی سلاح‌های پیشرفته وارد کرده بودند و این اسلحه‌ها را در اختیار این پرسنل مزدور قرار داده بودند که خوشبختانه توطئه نقش بر آب شد. تعداد کثیری از این پرسنل دستگیر شدند و در بازجویی‌های مقدماتی اقرار کردند و به جزئیات نقشه هم اقرار کردند و بازجویی ادامه دارد و مطالب بیشتری آشکار می‌شود و در چند روز آینده جزئیات این توطئه‌ی

خائنانه، کلاً کشف خواهد شد و به امید پروردگار همه‌شان دستگیر خواهند شد. من می‌توانم این خاطرجمعی را به هموطنان عزیز بدهم که آمریکا هر چقدر تلاش می‌خواهد بکند، اسرائیل هر چقدر که توطئه می‌خواهد بریزد، عراق هر طوری که می‌خواهد ناجوانمردانه رفتار بکند، ولی یک چیزی را مطمئن باشند که هیچ وقت پیروز نخواهند شد و همیشه در هر فعالیتی ضربه خواهند خورد و شکست خواهند خورد. من مطالبم را به همین جا خاتمه می‌دهم. جزئیات این توطئه در آینده پس از این‌که مطالب دقیقاً روشن شد در اختیار هموطنان عزیز حتماً قرار خواهد گرفت».

۱۰/۱۶
سخنان امام درباره‌ی کودتا

خطری که انقلاب را تهدید می‌کند

یک روز پس از خنثی سازی کودتا، امام خمینی (رضوان‌الله تعالی علیه) ضمن سخنانی برای جمعی از روحانیون و ائمه‌ی جماعات، نکات مهمی را در این رابطه مطرح کردند، در این سخنرانی، امام تأکید فرمودند که اصولاً کودتا، خطری برای انقلاب اسلامی ایران ندارد و این نظام با کودتا سرنگون نخواهد شد، آن‌چه می‌تواند انقلاب و نظام اسلامی ایران را تهدید کند، چیزی غیر از کودتای نظامی است. در این سخنرانی امام از خطرناکترین نقشه‌های دشمنان انقلاب اسلامی پرده برداشته است و مردم و مسؤولان نظام اسلام، بویژه روحانیت متعهد را نسبت به دو توطئه‌ی خطرناک هشدار می‌دهد: یکی اختلاف افکنی میان قشرهای مختلف مردم و دیگری، جدا کردن مردم از روحانیت و اینک متن بخشی از سخنان امام:

«من یک کلمه باید با علما و فضلا و ائمه‌ی جماعات و صنف[1] روحانیت در سطح کشور صحبت کنم و یک کلمه هم با ملت بگویم.

آن چیزی راکه با آقایان روحانیون در میان می‌گذارم این است که شما می‌دانید که توطئه‌ها از همه طرف هست و رو به افزایش است، لکن از این توطئه‌هایی که منتهی به سلاح و قوای مسلح می‌شود،[2] هیچ باکی نیست...

همین امروز هم یکی از علمای جماران آمد و قصه‌ای را نقل کرد که از آن هم من

---

۱. در متن منتشر شده در **کیهان و صحیفه‌ی نور** «سنخ» است که صحیح همان «صنف» است.

۲.در متن منتشر شده «قوای مسلح و این‌ها» است.

فهمیدم که عنایت خدا با ماست.

ایشان فرمودند که یک خانه‌ای را در ظاهراً شمیرانات، این آقایانی که در کمیته بودند و پاسدارها و بقیه به‌عنوان این‌که شنیده بودند این‌جا قمارخانه است، رفته بودند، به‌عنوان این‌که در این قمارخانه را ببندند. وقتی هم رفتند دیدند که بساط قمار و مشروبات و این‌ها هم هست. یکی از پاسدارها رفته است پشت آن‌جا که برود ببیند آن‌جا چه خبر است، یک سگی به او حمله کرده، او را وادار کرده که برود در زیرزمین، وقتی رفته در زیر زمین دیده مقدار زیادی اسلحه و امثال ذلک هست..

همه‌ی عالَم مأمورند، آن روز باد و شن مأمور بود، امروز هم در این قصه، سگ مأمور بوده است..

ملت ما هم از این امر خوف نداشته باشند و حماقت مال این‌هایی است که در عین حالی که دیدند که آن رأسشان با آن همه قدرت که در دست داشت و با آن همه پشتوانه‌هایی که از همه‌ی گروه‌های خارج و داخل داشت در مقابل ملت و در مقابل تأیید خدای تبارک و تعالی از ملت ما، نتوانست کاری بکند.

حالا که آن‌ها رفتند و رو به جهنم‌اند، این عده بیچاره‌ای که برای خاطر یک دنیای کمی فانی، می‌خواهند توطئه بکنند و آن هم اینطور توطئه‌ای که معلوم است اگر چنان‌چه موفق به کشفش هم نشده بودیم و قیام هم کرده بودند، خفه می‌کردند آن‌ها را...

آن روزی که (خدا ناخواسته، فرض کنید) فانتوم آن‌ها آمد و این‌جا را خراب کرد، و من هم رفتم سراغ کارم، ملت دستش باز و با مشت محکم اسلام را حفظ بکند. «تکبیر حضار»

روحانی، و بازاری، کارگر، کشاورز، کارمند و قوای مسلح همه باید حال آماده باش داشته باشند..

اگر این فانتوم‌ها هم بلند شده بودند... می‌خواستند چه بکنند، پدر این‌ها را در می‌آوردند، مگر ملت ما... نشسته آن‌جا که یک فانتوم و دو فانتوم کاری انجام دهد.

«تکبیر حضار»

این احمق‌ها نفمیدند این را که با چهار تا مثلاً سرباز، سربازها که با این‌ها موافق نیستند و با چهار نفر از این درجه‌داران و امثال این‌ها می‌شود یک مملکت چهل و سی و پنج میلونی که همه مجهز هستند، این‌ها بتوانند فتح کنند.

این‌ها غلط فکر کردند، این‌ها نفهمیدند که شوروی با همه‌ی سلاح‌های مدرنی که دارد و با همه‌ی ابزاری که دارد در افغانستان پوزه‌اش به‌خاک مالیده شده است.

«تکبیر حضار»

(در این‌جا شخصی فریاد می‌زند «توطئه چپ و راست، کوبنده‌اش روح الله است) امام می‌فرمایند: صبر کن، کوبنده‌اش شما هستید، روح الله کی هست!

«گریه حضار...»

این‌ها نمی‌فهمند که اگر چنان‌چه فرضاً هم شما از پایگاه همدان پا شده بودید و آمده بودید، فرض کنید چند تا جا را هم کوبیده بودید، شما بالاخره باید زمین هم بیایید، یا همان آسمان می‌مانید؟!.

«تکبیر حضار»

ما از این امور نمی‌ترسیم، ما از این قشرهای خودمان می‌ترسیم ... شما صنف روحانیت، همه «آیت هم الله تعالی» اگر چنان‌چه کارهایی خدای نخواسته انجام دهید که از چشم ملت بیفتید ولو در دراز مدت، آن‌روز است که دیگر فانتوم لازم نیست، خود ملت شما راکنار می‌زند و ملت هم بی هادی کاری نمی‌تواند انجام بدهد و آن‌ها... برای چندین سال دیگر هم که باشد خودشان را آنوقت می‌توانند انجام بدهند.

من خوفم از این است که ما نتوانیم، روحانیت نتواند آن چیزی که به‌عهده‌ی او است، صحیح انجام دهد..

شما این را خیال نکنید که این‌ها هنوز دست‌پاچه‌اند که همین دو سه روز، این کار را انجام دهند، اگر توانستند حالا، اگر نتوانستند نقشه می‌کشند که در پنجاه سال دیگر کار خودشان را انجام بدهند، دست بر نمی‌دارند...

یکی از نقشه‌های مهم این است که قشرهای ملت را از هم جدا کنند و مهم این‌که

روحانیت را از ملت جدا کنند.

این‌ها ضربه‌ای که از روحانیت خوردند از هیچکس نخوردند. برای این‌که ضربه را دیگران هم که زدند... این‌ها وادارشان کردند، مسجدها مردم را وارد کرد، پس باید ما مسجدها را شروع کنیم بشکنیم...

ترس از فانتوم‌ها نداشته باشید. ترس از آمریکا و شوروی نداشته باشید. آنروز باید ترس داشته باشید که شما «پشت بکنید به اسلام، پشت کنید به مساجد»[1]

۱. روزنامه‌ی *کیهان*، شماره‌ی ۱۱۰۴۳، شنبه ۱۳۵۹/۴/۲۱، **صحیفه‌ی *امام***، ۸/۱۳

۱۱/۱۶
دستگیری کودتاچیان

احکام بازداشت متهمین به دخالت در توطئه‌ی کودتا توسط دادگاه انقلاب اسلامی ارتش صادر شد، اما به دلیل گستردگی شبکه‌ی کودتا در سراسر کشور، مراجعه‌ی ضابطین به دادگاه برای اخذ حکم دستگیری آحاد متهمین امکان‌پذیر نبود، لذا احکام دستگیری متهمین بدون نام و تاریخ اعتبار در اختیار آنان قرار گرفت، این وضعیت تا حدود دو ماه ادامه داشت.[۱]

از سوی دیگر دادگاه اطلاعیه‌ای صادر کرد مبنی بر این‌که اگر کسانی اطلاعات خود را در رابطه با کودتا داوطلبانه در اختیار قرار دهند، مجازات آنان تخفیف داده خواهد شد.[۲]

---

۱. متن اطلاعیه‌ی دادگاه انقلاب ارتش جهت لغو احکام مذکور که در رسانه‌ها منتشر شد، بدین شرح است:
«بسمه تعالی

به‌موجب این ابلاغ

۱ـ کلیه‌ی احکامی که برای جلب و دستگیری متهمین از طرف این دادگاه صادر شده و مقید به مدت نیست، از این تاریخ از درجه‌ی اعتبار ساقط است.

۲ـ کارت‌های شناسایی صادره جهت اشخاص نیز از درجه‌ی اعتبار ساقط است و دارندگان کارت‌ها بایستی ظرف یک هفته برای تعویض مراجعه نمایند.

رئیس دادگاه‌های انقلابی ارتش ـ محمدی ری شهری»

۲. متن این اطلاعیه بدین شرح است:
«در مجازات کسانی که اطلاعات خود را درباره‌ی کودتا در اختیار بگذارند، تخفیف داده می‌شود.»
این اطلاعیه امروز از سوی دادستان انقلاب ارتش در اختیار کیهان قرار گرفت.
«بدین‌وسیله به کلیه‌ی کسانی که اطلاعاتی در رابطه با کودتای نافرجام اخیر دارند اعلام می‌گردد که چنان‌چه تا تاریخ دهم شهریور ۵۹ به دادستانی انقلاب ارتش واقع در چهار راه قصر، مراجعه و ←

پس از تلاش‌های فراوانِ مدافعانِ انقلاب، حدود پانصد نفر از متهمین به شرکت در این توطئه بازداشت شدند.[۱] بطور طبیعی تعدادی از آنان پس از بازجویی‌های مقدماتی به دلیل رفع اتهام، یا ضعیف بودن نقش آنان در توطئه و شماری به دلایلی که خواهم گفت[۲] آزاد شدند.

توضیحات بیشتر در رابطه با دستگیرشدگان در مصاحبه‌ی مطبوعاتی این‌جانب در تاریخ ۱۳۵۹/۴/۲۲ در کنفرانسی مطبوعاتی، ارائه گردیده است که در بخش ضمائم خواهد آمد.[۳]

← اطلاعات خود را اعلام و افراد مؤثر را معرفی و نسبت به دستگیری آنان همکاری نمایند، نسبت به مجازات آنان تخفیف کلی داده خواهد شد و در غیر این صورت در صورتی که دستگیر شوند و معلوم شود اطلاعاتی داشته و اعلام نکرده‌اند به مجازات قانونی خواهند رسید.

رئیس دادگاه انقلاب ارتش (محمدی ری شهری)، ۱۳۵۹/۶/۲»

۱. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۸، ص ۴۰۳

۲. ر.ک به: خاطره‌ای شیرین، ص ۱۶۷

۳. ر.ک به: پیوست شماره‌ی ۴، ص ۳۷۵

۱۲/۱۶
رسیدگی به اتهامات کودتاچیان

بازجویی از متهمین کودتا آغاز شد، اکثر قریب به اتفاق دستگیرشدگان در همان برخوردهای اولیه اظهار ندامت کردند و اطلاعات خود را بازگو کردند، اما تا آن‌جا که به خاطر دارم، دو نفر مقاومت کردند: یکی تیمسار محققی و دیگر تیمسار مهدیون بود.

محققی نیز پس از گفتگوی این‌جانب با وی و مواجهه با شماری از دستگیر شدگان احساس کرد نمی‌تواند موضوع را کتمان کند، لذا قرآن خواست و به قرآن سوگند خورد که آن‌چه می‌داند بگوید و گفت.

راجع به مهدیون اطلاع زیادی ندارم، چون مرحوم ربانی املشی که در آن تاریخ دادستان کل کشور بود، مسئولیت پرونده‌ی وی را به‌عهده گرفت و من دخالتی نکردم.

پرونده‌ی کودتاچیان با سرعت آماده‌ی محاکمه شد، فضای عمومی جامعه نیز بشدت در انتظار محاکمه‌ی آنان بود، محاکمه‌ی بخشی از متهمین در دادگاه انقلاب اسلامی ارتش و بخشی در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز آغازشد، اما پس از مدت کوتاهی، دادستانی کل انقلاب، محاکمه‌ی همه‌ی کودتاچیان اعم از نظامی و غیر نظامی را به دادگاه‌های انقلاب ارتش واگذار کرد.(۱)

خاطره‌ای شیرین

خاطرات رسیدگی به اتهامات کودتاچیان جملگی در حقیقت، تلخ است. هر چند کسانی که برای خدمت به بیگانگان به ملت و انقلاب اسلامی خیانت کرده‌اند باید کیفر

۱.البته دادگاهی در خوزستان برخلاف این دستورالعمل، به برخی از پرونده‌ها رسیدگی و متأسفانه برخی از متهمین را بدون استناد به دلایل کافی محکوم نمود که مرحوم شهید قدوسی با این تخلف برخورد کرد.

خیانت خود را ببینند تا دیگران عبرت بگیرند، اما ضرورت مجازات از تلخی آن نمی‌کاهد. تنها خاطره‌ی شیرینی که در جریان رسیدگی به اتهامات کودتاچیان به یاد دارم این بود که ضمن رسیدگی قضایی به پرونده‌ی شماری از متهمین، به این نتیجه رسیدم که هر چند آنان در توطئه‌ی کودتا نقش داشته‌اند و باید به اشدّ مجازات که اعدام است، محکوم شوند، اما در یک بررسی عمیق و همه جانبه، می‌توان راهی برای تخفیف مجازات و حتی عدم مجازات آنان پیدا کرد؛ زیرا احساس می‌شد آنان واقعاً اغفال شده‌اند و در حقیقت پشیمان هستند. به خاطر دارم که یکی از آنان که خلبان نیروی هوایی بود در دادگاه بشدت اظهار ندامت می‌کرد و ضمن اعتراف به جرم خود می‌گفت: «مرا این‌جا مجازات نکنید، مرا به هواپیما ببندید و در آن مواد منفجره بگذارید و هرجا که می‌خواهید در عراق منفجر کنید» و اصرار داشت که اگر مجازات او اعدام است به او اجازه‌ی عملیات انتحاری در جبهه داده شود.

باری این‌جانب پس از ملاحظه‌ی دقیق پرونده و شرایط روانی شماری از عوامل کودتا به این نتیجه رسیدم که مجازات آنان نه تنها ضرورتی ندارد، بلکه به دلیل این‌که متنبه و متحول شده‌اند آزاد کردنشان خطری ندارد و حتی می‌توانند مجدداً در خدمت ارتش به‌کار گرفته شوند و بنابراین می‌توانند مشمول رأفت و رحمت اسلامی قرار گیرند.

با این نگاه، خدمت امام خمینی (رضوان‌الله تعالی علیه) رسیدم و تحلیل خود را در رابطه با عفو و آزاد سازی شماری از کودتاچیان عرض کردم، امام با دو شرط با پیشنهاد این‌جانب موافقت کردند: یکی احراز اغفال شدن آنان و دیگر، اطمینان از عدم خیانت آنان در فضای جنگ با عراق.

آزادی شماری از کودتاچیان

خاطره‌ی شیرین من از ماجرای کودتای نوژه این بود که با پیشنهاد من و موافقت حضرت امام (ره)، جمعی از کودتاچیانِ نادم آزاد شدند[1] و به ارتش پیوستند و شماری حُسن عاقبت یافتند و در جبهه‌ی نبرد با ارتش متجاور صدام به شهادت رسیدند.

---

۱. آزادسازی بیش از بیست تن از کودتاچیان با موافقت حضرت امام (ره) در مصاحبه‌ی مورخ ۱۳۵۹/۹/۲ آمده است. ر.ک به: پیوست شماره‌ی ۷، ص ۳۹۹

پخش محاکمه‌ی کودتاچیان از سیما

جریان محاکمه‌هایی که برای مردم شنیدنی بود، ضبط می‌شد[۱] و غالباً در سیما پخش می‌گردید، به استثنای برخی دادگاه‌ها که به دلایل امنیتی یا سیاسی، اجتماعی در آن وقت قابل انتشار نبود. از جمله اظهارات آنان در مورد ارتباطشان با بیت آقای شریعتمداری در قم است[۲] که در پیام مورخ ۱۳۶۷/۱۲/۳ امام(رضوان‌الله تعالی علیه) نیز بدان اشاره شده و در بیان خاطرات مربوط به توطئه‌ی قطب‌زاده خواهد آمد.[۳]

رسیدگی به خانواده‌ی معدومین کودتا

پس از رسیدگی به اتهامات کودتاچیان در چند شعبه از دادگاه‌های انقلاب ارتش، شماری از آنان که در کودتا نقش فعال داشتند، به اشدّ مجازات محکوم شدند. پس از اجرای حکم، فرمانده نیروی هوایی جهت رسیدگی به خانواده‌های آنان پیشنهادی تقدیم امام کرد که مورد موافقت ایشان قرار گرفت.[۴]

عفو کودتاچیان

تعداد ۱۱۴ نفر از کودتاچیان به مجازات‌هایی از حبس ابد تا ۱۰ ماه و تعداد ۵ نفر به همان میزانی که بازداشت بوده‌اند، محکوم شدند؛ اما بعد از مدت کوتاهی تقریباً همگی آزاد شدند و به احتمال قوی به‌مناسبت بیست دوم بهمن ۱۳۶۰، همه یا اکثریت قریب به اتفاق، مشمول عفو عمومی امام(رضوان‌الله تعالی علیه) گردیدند. این عفو به تقاضای شهید سرلشکر فلاحی از امام بود که شرح آن در بخش ضمایم آمده است.[۵]

---

۱. برای اطلاع از نمونه‌ای از دادگاه‌ها، رجوع کنید به پیوست شماره‌ی ۵، ص ۳۷۹

۲. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۵، ص ۳۸۶ و پیوست شماره‌ی ۶، ص ۳۹۵

۳. ر.ک. به: ص ۱۹۹

۴. متن پیشنهاد مرحوم سرهنگ فکوری فرمانده وقت نیروی هوایی و پاسخ امام(ره) در پیوست شماره‌ی ۱۱، ص ۴۱۳ آمده است.

۵. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۸، ص ۴۰۳

فصل هفدهم

فرار بنی صدر

در سال‌های آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، جریان‌های ضد انقلاب به سرکردگی و رهبری آمریکا، امید زیادی به ارتش داشتند و از راه‌های مختلف تلاش می‌کردند که ارتش را به انجام یک کودتای نظامی وادار کنند، از این رو کودتای نوژه اولین و آخرین توطئه علیه انقلاب نبود و با این‌که در جمهوری اسلامی تشکیلات اطلاعاتی منسجمی وجود نداشت، هرچند گاه یکبار، توطئه‌ای در ارتش کشف می‌گردید و آن‌چه قابل طرح در جامعه بود در رسانه‌ها منتشر می‌گردید[1] و در ارتباط با چگونگی برخورد با این جریان‌ها، پیش ازانتخاب بنی‌صدر، این‌جانب مرتب خدمت امام (ره) می‌رسیدم و گزارش می‌دادم و بر اساس رهنمودهای ایشان عمل می‌کردم.

ارجاع امام به بنی صدر

پس از انتخاب آقای بنی‌صدر به ریاست جمهوری و واگذاری فرماندهی کل قوا از سوی امام به وی، امام امور مربوط به ارتش، از جمله برخورد با توطئه‌های درون ارتش را به وی ارجاع می‌داد. از جمله این‌که روزی خدمت امام رسیدم و گزارشی در رابطه با توطئه‌ای را تقدیم ایشان کردم. امام مرحوم حاج احمد آقا را همراه من فرستاد تا نزد بنی‌صدر برویم و ایشان از جانب امام به وی تأکید کند به این موضوع رسیدگی شود. حاج

---

۱. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۱۴، ص ۴۲۱

احمد آقا کنار راننده نشست و من در صندلی پشت قرار گرفتم. در راه مردم نسبت به ایشان ابراز احساسات می‌کردند. با هم به دفتر ریاست جمهوری رفتیم. پیش از ارائه‌ی گزارش، مرحوم حاج احمد آقا، به‌تفصیل از من تعریف کرد از جمله این‌که «ایشان حزبی نیست» چون بنی‌صدر بشدت از حزب جمهوری اسلامی عصبانی بود، پس از آن من مطالب خود را گفتم و خداحافظی کردیم.

موضع بنی صدر نسبت به دادگاه ارتش

بنی‌صدر در آغاز ریاست جمهوری تا جایی که احساس می‌کرد دادگاه انقلاب ارتش، ابزاری است در دست فرماندهان، برای ایجاد انضباط نظامی، با این دادگاه مخالفتی نداشت و گاه در جلسه با سران ارتش، مرا خودمانی تلقی می‌کرد و گاه گله‌هایی مطرح می‌نمود؛ از جمله هنگامی که دانشجویان پیرو خط امام لانه‌ی جاسوسی آمریکا را تسخیر کردند، او در جلسه‌ای با حضور رییس ستاد مشترک ضمن حمله به دانشجویان، از اقدام آنان به عنوان یک دکان یاد می‌کرد...

اما هنگامی که متوجه شد که من علاوه بر تلاش برای ایجاد انضباط در ارتش و برخورد با توطئه‌های درون آن، برای روی کار آوردن نیروهای ارزشی در ارتش فعال هستم، بتدریج به مخالفت با دادگاه ارتش و مسؤول آن برخاست و دو تن از سران ارتش که به او متمایل شده بودند نیز در همین مسیر قرار گرفتند، در صورتی‌که من شخصاً برای فرماندهی یکی از آنان، به عنوان یک نیروی ارزشی تلاش کرده بودم.

فاصله گرفتن از نظام

ارتباط پنهانی بنی‌صدر با مخالفین نظام اسلامی، بتدریج او را وادار کرد که مواضع خود علیه نظام را آشکار کند و از سوی دیگر با توجه به موقعیتی که به عنوان فرماندهی کل قوا داشت، تلاش می‌کرد با موضع‌گیری علیه تصمیمات امام (ره)، جایگاه خود را در نیروهای مسلح تقویت نماید. از این رو دستگیری جمعی از نظامیان که در کودتا دخالت داشتند و پاکسازی‌هایی که در ارتش برای جدا کردن عناصر انقلاب صورت می‌گرفت، سوژه‌ی خوبی برای او جهت حمله به دادگاه انقلاب ارتش بود و روی این حساب، رسماً

به تعدد زندان‌ها در کشور اعتراض کرد، پاکسازی در ارتش را محکوم و دادگاه انقلاب ارتش را به شکنجه‌ی زندانیان متهم نمود که این‌جانب ضمن مصاحبه‌ای در تاریخ ۱۳۵۹/۹/۲ به انتقادهای وی پاسخ دادم.[۱]

رفراندوم برای تغییر قانون اساسی

حدود یازده ماه قبل از فرار بنی‌صدر از طریق برخی از هم‌کارانش مطلع شدیم که او قصد انجام رفراندوم برای تغییر قانون اساسی را دارد که این موضوع بعداً در جراید افشا شد. هدف او از این اقدام، تحت امر خود درآوردن قوه‌ی قضاییه و محاکمه‌ی مقامات جمهوری اسلامی و در رأس آنان، مرحوم دکتر بهشتی، ریاست شورای عالی قضایی، بود.[۲]

سوءاستفاده از فرماندهی

بنی صدر برای اجرای مقاصد خود تا آن‌جا که می‌توانست از موقعیت فرماندهی کل قوا سوء استفاده کرد، از جمله بازگرداندن سرهنگ معزی خلبان مخصوص شاه به ارتش بود که بر اساس گزارشی که شهید دکتر چمران برای دادگاه ارتش فرستاده بود، در تاریخ ۱۳۵۹/۵/۵ از ارتش اخراج شد، ولی بعداً توسط بنی صدر به کار گمارده شد و آخر کار با همین خلبان، همراه رجوی فرار کردند.

پیغام تهدیدآمیز بنی صدر به نگارنده

در خرداد ماه سال ۱۳۶۰، روزی آقای غفوری، استاندار وقت خراسان، از من وقت ملاقات خواست و پس از هماهنگی، به محل سکونتم (واقع در پادگان دوشان تپه) آمد و گفت: «همراه آقای بنی صدر با هواپیما به تهران می‌آمدیم، هنگامی که به قله‌ی دماوند رسیدیم، بنی صدر رو به من کرد و گفت: «به ری شهری بگو: به همین روشنی که اکنون قله‌ی دماوند را مشاهده می‌کنیم، می‌بینم که عمامه‌ات را بر گردنت انداخته‌اند و در

۱. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۹، ص ۴۰۵
۲. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۹، ص ۴۰۶

خیابان‌های تهران او را می‌گردانند».[1]

این پیغام نشان می‌داد که او در جریان کودتایی علیه نظام است و اطمینان به موفقیت آن کودتا دارد، من تلفنی این ماجرا را به آقای هاشمی رفسنجانی اطلاع دادم.[2]

گزارش پیغام بنی‌صدر به امام

اهمیت موضوع ایجاب می‌کرد که هرچه زودتر پیغام بنی‌صدر را به اطلاع امام برسانم، به دفتر امام رفتم ـ ظاهراً ـ همین وقت بود که شهید باهنر (رضوان‌الله تعالی علیه) نیز در دفتر امام بود و ضمن گفتگو راجع به تغییر موضع بیت امام نسبت به بنی‌صدر مطالبی اظهار کرد.

باری چند روزی پس از این پیغام، خدمت امام رسیدم و پیغام بنی‌صدر به خود را به اطلاع ایشان رساندم، اما احساس کردم که گویا امام باز هم می‌خواهد با او مدارا کند. آن چه در خاطر دارم این است که فرمود: «نگران نباشید اگر اصلاح نشد در نیم روزی مشکل را حل خواهم کرد».

برکناری بنی‌صدر از فرماندهی نیروهای مسلح

پس از گزارش پیغام بنی‌صدر به امام (ره) طولی نکشید ـ شاید یکی، دو روز بعد ـ ایشان بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا برکنار کرد. متن حکم برکناری وی که در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ صادر شد چنین است:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم:

ستاد فرماندهی مشترک نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، آقای ابوالحسن بنی‌صدر از فرماندهی نیروهای مسلح برکنار شده‌اند.

روح‌الله الموسوی الخمینی»

عزل بنی صدر از ریاست جمهوری

ده روز پس از برکناری بنی صدر از فرماندهی کل قوا، مجلس شورای اسلامی در

---

۱. اما تقدیر الهی این بود که در نتیجه‌ی موضع‌گیری در برابر امام و مردم، او با چادر زنانه از تهران فرار کند.

۲. ر.ک. به: کتاب «*عبور از بحران*»، خاطرات جمعه، پانزدهم خرداد ۱۳۶۰

تاریخ ۱۳۶۰/۳/۳۱ با حضور ۱۹۰ نفر، عدم کفایت وی را برای ریاست جمهوری در دستور کار قرار داد و با ۱۷۷ رأی موافق، یک رأی مخالف و دوازده رأی ممتنع به عدم کفایت وی رأی داد و روز بعد توسط امام خمینی (ره)، از ریاست جمهوری عزل شد. متن حکم چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحیم

پس از رأی اکثریت نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی مبنی براین‌که آقای ابوالحسن بنی‌صدر برای ریاست جمهوری اسلامی ایران کفایت سیاسی ندارد، ایشان را از ریاست جمهوری اسلامی ایران عزل نمودم.

اول تیر ماه ۶۰

روح الله الموسوی الخمینی»

نصایح امام به بنی‌صدر، گروه‌ها و نهضت آزادی

امام خمینی(رضوان‌الله تعالی علیه) در همان روز عزل بنی‌صدر ضمن سخنرانی، از موضع دلسوزی و مهربانی، جریان‌های سیاسی مخالف را به تفصیل نصیحت کرد. از جریان نهضت آزادی خواست که حساب خود را با جبهه ملی جدا کند و از منافقین مسلح خواست به دامن ملت بازگردند. ضمناً از حادثه‌ی عزل بنی‌صدر اظهار تأسف کرد و فرمود:

«من بسیار متأسفم از این‌که کوشش کردم که در این دوره‌ی اول جمهوری اسلامی این طور مسائل پیش نیاید و این طور عزل و نصب‌ها نشود، لکن با کمال کوششی که کردم این‌ها نتوانستند بفهمند. من بازبان‌های مختلف آن‌ها را دعوت کردم به این‌که رها کنند این راهی را که در پیش دارند و با ملت این‌طور نکنند... لکن دست‌هایی در کار بود، در بین این‌ها که نگذاشتند...»(۱)

امام در ادامه تأکید کردند که علت برکناری بنی‌صدر از ریاست جمهوری، همکاری وی با منافقین مسلح بود. سپس فرمودند:

«من الآن هم نصیحت می‌کنم آقای بنی‌صدر را به این‌که مبادا در دام این گرگ‌هایی

---

۱. *صحیفه‌ی امام*، ۴۸۶/۱۴

که در خارج کشور نشستند و کمین کردند بیفتید و این آبرویی که از دست دادید، بدتر شود. من علاقه دارم که تو بیشتر از این خودت را تباه نکنی..»[۱]

این نصیحت‌ها برای بنی‌صدر و دوستانش بی‌فایده بود. او پس از عزل، مدت کوتاهی در خانه‌های تیمی منافقین مخفی شد و در تاریخ ۱۳۶۰/۵/۶ همراه با رجوی توسط سرهنگ معزی ـ که خلبان مخصوص شاه و از عوامل نفوذی منافقین بود ـ به خارج از کشور گریختند.

پس از فرار آنان، تلاش‌ها برای دستگیری عواملی که در این ارتباط نقش داشتند، آغاز شد و هفت نفر به اتهام فراری دادن بنی صدر دستگیر شدند که در مصاحبه‌ی ۱۳۶۰/۵/۱۲ این‌جانب با خبرنگاران، بدان اشاره شده است.[۲]

در ادامه‌ی تلاش‌ها یک تیم از عوامل نفوذی منافقین که در فرار بنی‌صدر دست داشتند، شناسایی و دستگیر شدند. توضیحات بیشتر در این زمینه در مصاحبه‌ی مورخ ۱۳۶۰/۱۱/۴ این‌جانب[۳] آمده است.

۱. همان

۲. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۹، ص ۴۰۵

۳. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۱۰، ص ۴۰۹

فصل هجدهم

خاطراتی از سه انفجار مهم

۱/۱۸
انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی

سه انفجار مهم در سال ۱۳۶۰ در فواصل نزدیک به هم به‌وسیله‌ی منافقین در حساس‌ترین مراکز اجرایی و قضایی کشور اتفاق افتاد.

این سه انفجار دارای یک خصوصیت مشترک بودند که هر سه به‌وسیله‌ی نفوذی‌های منافقین در ارگان‌ها انجام شد، ابتدا خاطراتی از هریک از این حوادث جانگداز و عبرت‌آموز را ارائه می‌کنم و پس از آن مطالبی درباره‌ی خطر نفوذ دارم:

انفجار اول توسط محمدرضا کلاهی[۱] در تاریخ ۱۳۶۰/۴/۷ در دفتر مرکزی

---

۱. محمدرضا کلاهی صمدی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۵۷، به سازمان منافقین پیوست. ابتدا در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علم و صنعت و پس از مدتی با خط‌دهی سازمان، از انجمن اظهاربریدگی نموده، ضمن این‌که در همان مقطع با سازمان ارتباط تنگاتنگی داشته است، به عنوان پاسدار کمیته‌ی انقلاب اسلامی ولی عصر (تهران) واقع در خیابان پاستور، شروع به فعالیت و بتدریج با هدایت منافقین، وارد حزب جمهوری اسلامی می‌شود.

کلاهی در تشکیلات دفتر مرکزی حزب در جایگاهی قرار می‌گیرد که از کلیه‌ی جریانات مهم حزبی و مملکتی (دولت، مجلس، نهادها و...) مطلع بوده و همچنین مسؤول دعوت‌ها برای کنفرانس‌ها، میزگردها و یا جلسات بوده، ضمن این‌که حفاظت سالن نیز به عهده او بوده است. او مستقیماً زیر نظر یکی از افراد کادر مرکزی منافقین به نام هادی روشن‌روان با نام مستعار مقدم، قرار داشته است. کلاهی از تاریخ ۱۳۵۹/۹/۱ در منزل شخصی

←

حزب‌جمهوری اسلامی اتفاق افتاد، در این حادثه‌ی جانسوز آیت‌الله بهشتی و جمعی از اعضای بلند پایه‌ی حزب، و دولت و نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی به شهادت رسیدند.

هدف از انفجار جمهوری اسلامی تغییر نظام جمهوری اسلامی از طریق از بین بردن مدیران اصلی آن بود، تحلیل بنی‌صدر و منافقین این بود که زمینه‌ی اجتماعی هم برای دگرگونی نظام فراهم است، و با کشتن این جمع، زمینه برای حاکمیت آنان فراهم خواهد شد.

جوسازی علیه شهید بهشتی

رسانه‌های خارجی و ضد انقلاب داخلی بشدت علیه مسؤلان جمهوری اسلامی بویژه سران حزب جمهوری اسلامی و بالأخص علیه مرحوم شهید بهشتی جوسازی

← فردی به نام سیدعباس مؤدب صفت، به عنوان مستأجر و به صورت انفرادی زندگی می‌کرده و بعضاً افرادی را نیز با خرد به منزل می‌آورده است. وی ساعت ۷ صبح از خانه خارج و حدود ۸ شب به خانه برمی‌گشت و در رفت و آمد، بسیار محتاط و مرتباً خودش را چک می‌کرده و حتی برای رفتن به دستشویی، در اتاق خودش را قفل می‌نموده است. وی چند روزی قبل از انفجار حزب، کیف سامسونت خود را عوض کرده و یک کیف بزرگ را با خودش حمل می‌نموده و چون رفت و آمد وی در طول روز به حزب زیاد بوده، کمتر مورد بازرسی قرار می‌گرفت.

پس از انفجار حزب جمهوری اسلامی، او متواری و در خانه‌های تیمی منافقین مخفی و نهایتاً از طریق مرز غرب کشور توسط عوامل منافقین، به عراق منتقل شد. در مقطعی که وی در ایران مخفی بود، گزارش‌های متعددی مبنی بر محل اختفای وی در مناطقی از جمله: جاده‌ی چالوس، روستای سیاه‌بیشه، قلعه‌ی میرفتاح در اطراف همدان واصل، که با مراجعه‌ی تیم‌های عملیاتی نتیجه‌ای حاصل نشد.

در ایامی که وی مخفی شده بود، برای ردیابی وی، دوستان، نزدیکان و خانواده‌ی وی از جمله برادرش محسن که همافر نهاجا بوده، چندین مرحله مورد بازجویی قرار گرفتند، اما نتیجه‌ی مثبتی نداشت.

نامبرده در عراق در بخش عارفی (روابط با عراق) با نام مستعار کریم فعالیت می‌کرده و با یکی از منافقین به نام خورشید فرجی‌زنوز، اهل تهران، ازدواج می‌نماید. همسرش قبلاً مسؤول نهاد بوده که تنزل رده داشته، مدتی فرمانده گردان ارکان (پشتیبانی) و مدتی مسؤول تأسیسات بوده است. وی آموزش خلبانی را گذرانده، آخرین مسؤلیتش به‌عنوان فرمانده یگان پدافند در به اصطلاح ارتش آزادیبخش، سازماندهی شده است.

گفته می‌شود کلاهی در سال ۱۳۷۰، نسبت به سازمان مسأله‌دار شده و در سال ۱۳۷۲ از سازمان جدا و در سال ۱۳۷۳ از عراق به آلمان رفته است.

می‌کردند. به خاطر دارم روزی هنگامی که محل دادگاه را ترک کردم و با تاکسی[۱] از چهار راه قصر به طرف منزل می‌رفتم، یکی از سرنشینان تاکسی شروع کرد به اهانت کردن به مرحوم بهشتی و این‌که او خانه‌ی عَلَم، وزیر دربار رژیم شاه را تصرف کرده و از آن استفاده می‌کند! من گفتم: «اتفاقاً به تازگی من منزل ایشان بوده‌ام، منزل ایشان همان منزل سابق است، بیایید برویم به شما نشان دهم!...»

شایعات علیه مسؤلان نظام بشدت رواج داشت، بخصوص مخالفت با مرحوم بهشتی، تقریباً همه‌جا شنیده می‌شد. یکی از روحانیون معروف که در سال‌های اول انقلاب در دستگاه قضایی بود و بشدت از بنی‌صدر طرفداری می‌کرد و با مرحوم بهشتی مخالفت می‌نمود، را روزی هنگامی که وارد دفتر حضرت امام(رضوان‌الله تعالی علیه) می‌شدم، دیدم. به او گفتم: «بنی‌صدر چه امتیازی دارد که تو از او حمایت می‌کنی؟!» پاسخ داد: «بنی‌صدر امتیازی ندارد، حمایت من از او برای مخالفت کردن با بهشتی است.»[۲]

چنان فضایی علیه مرحوم بهشتی درست کرده بودند که یک وقت من از ایشان خواستم مطلبی را به امام منتقل کند، ایشان فرمود: «خودت بگو». احساس کردم در فضای سیاسی موجود، ایشان احتمال می‌دهد اگر این مطلب را به امام منتقل کند آن‌گونه که باید نتیجه نخواهد داد، واقعاً بهشتی مظلوم بود!.

سازمان منافقین هنگامی که این فضای سیاسی را در کنار یازده میلیون رأی بنی‌صدر در برابر رأی نیاوردن نامزد جامعه‌ی مدرسین در انتخابات ریاست جمهوری، آقای دکتر

---

۱. در ماه‌های آغاز مسؤولیتم در دادگاه ارتش، از امکانات دولتی استفاده نمی‌کردم. خودم هم وسیله‌ی سواری نداشتم، از این رو مجبور بودم از تاکسی برای رفت و آمد استفاده کنم؛ اما پس از این‌که در جریان دادگاهی که برای برخی اعضای گروهک‌ها داشتم، معلوم شد درصدد ترور من هستند، بتدریج سپاه پاسداران، حفاظت این‌جانب را به عهده گرفت.

۲. این داستان مرا به یاد خاطره‌ای دیگری می‌اندازد یکی از اعاظم نقل کرد: «قبل از پیروزی انقلاب روزی در قم با مرحوم شهید مطهری سوار ماشین بودم و من رانندگی می‌کردم. سخن از همین روحانی مورد اشاره پیش آمد. آقای مطهری انتقاداتی به او داشت. من ناراحت شدم که چرا ایشان از یک روحانی مبارزی مثل او این‌گونه بد گویی می‌کند، لذا اعتراض کردم که شما چرا... مرحوم مطهری فرمود: او دین ندارد!. من از فرط عصبانیت، آقای مطهری را از ماشین پیاده کردم!»..

حسن حبیبی قرار می‌دادند، نتیجه می‌گرفتند که با فریب دادن بنی‌صدر و کشتن سردمداران حزب، بویژه مرحوم شهید بهشتی به سادگی می‌توانند قدرت را در کشور به دست گیرند؛ اما اراده‌ی خداوند متعال چیزی دیگر بود. آنان نه مردم را می‌شناختند، نه امام را و نه چنان‌که امام می‌فرمود: «شمّ سیاسی داشتند».(۱)

دگرگون شدن فضای سیاسی

بی‌تدبیری‌های بنی‌صدر و موضع‌گیری‌های او در برابر امام، فضای سیاسی کشور را بتدریج به سود علاقه‌مندان نظام و بویژه مرحوم بهشتی تغییر می‌داد، یک روز که برای کاری در جلسه‌ی شورای عالی قضایی بودم، سخن پیرامون همین مطلب بود و مرحوم بهشتی می‌فرمود: اوضاع دارد تغییر می‌کند.

شبِ حادثه

شبِ حادثه، در منزل تازه خواب رفته بودم که یکی از محافظین، ظاهراً مرحوم شهید جواد کارگر مرا از خواب بیدار کرد و خبر انفجار حزب را داد...

تقارب آجال

این حادثه بیش از همه برای امام(رضوان الله تعالی علیه) سخت و ناگوار بود. همه منتظر عکس العمل امام بودند، اما امام حقیقتاً امام بود. هیچکس مقاومت و صبر او را نداشت. شنیدم نخستین سخن امام پس از این حادثه این بود که با چهره‌ای آرام فرمود: «تقارب آجال شد»!.

رؤیایی شگفت

یکی از نکات مهم و شنیدنی در ارتباط با شهادت آیت‌الله بهشتی این است که یکی از اساتید مدرسه‌ی عالی شهید مطهری این حادثه را از طریق رؤیا پیشگویی کرده بود و

---

۱. امام ضمن سخنرانی ۱۳۶۰/۳/۱، خطاب به آنان می‌فرماید: «من باید بگویم که شماها با این‌که در سیاست بزرگ شده‌اید، شمّ سیاسی ندارید، چنان‌چه آقای بنی‌صدر هم شمّ سیاسی نداشت» ***صحیفه‌ی امام***، ۴۹۲/۱۴

راه پیشگیری از آن را نیز گفته بود.

من جریان این رؤیا را شنیده بودم، در تاریخ ۱۳۷۹/۸/۱۴ در جلسه‌ی «مجمع تشخیص مصلحت نظام» آیت‌الله امامی کاشانی در کنارم نشسته بود، از ایشان خواستم آن را برای من بنویسند و ایشان چنین نوشتند:

«مرحوم آقای محقق رفسنجانی از اساتید مدرسه‌ی عالی شهید مطهری در ادبیات و اهل منبر هم بودند و روزهای آخر سال ۱۳۵۹ خوابی را برای این‌جانب به‌طور مجمل نقل کردند به این عبارت:

بچه‌های من خواب دیده‌اند ـ ظاهراً منظور همسرشان بوده است ـ که شما و آقای دکتر بهشتی و آقای مهدوی کنی ترور خواهید شد (یا شهید خواهید شد) ولی اگر نماز امام زمان صلوات‌الله‌علیه را بخوانید،[1] از این حادثه جلوگیری می‌کند.»

گفتم: خواب چه بوده است؟ ایشان مایل نبودند نقل کنند. هفته‌ی بعد آمدند و گفتند: دوباره خواب دیده‌اند... آیا شما به آقای دکتر بهشتی و آقای مهدوی گفتید و خود شما نماز را خواندید؟

به ایشان گفتم: خودم خواندم و به آقایان هم گفتم. در دفتر نشستند و گفتند: دوباره به آقایان تلفن کنید. من همان ساعت با آقای مهدوی صحبت کردم ایشان گفتند: فلانی می‌دانی که من در این امور عوام هستم، از همان وقت که گفتی تا کنون دوبار خوانده‌ام.

به آقای دکتر بهشتی (ره) تلفن زدم و گفتم: آقای محقق این جا نشسته‌اند و تأکید می‌کنند که نماز را بخوانید. ایشان فرمودند: جناب آقای امامی، ما از صبح که از خواب بیدار می‌شویم تا آخر شب که می‌خوابیم همه‌ی کارهایمان برای امام زمان(ع) است.

به ایشان گفتم: درست است، ولی این نماز نقش دیگری دارد. آقای دکتر بهشتی فرمودند: بسیار خوب، خیلی متشکرم و خداحافظی کردند.

جناب آقای امامی اضافه کردند که در جریان انفجار دفتر نخست وزیری و شهادت

---

۱. این نماز دو رکعت است و در هر رکعت یکصد بار «ایاک نعبد و ایاک نستعین» تکرار می‌شود.

رجایی، آقای مهدوی کنی هم قرار بود در آن جلسه حضور داشته باشند، اما ایشان گفتند که در آنوقت سرم درد می‌کرد و استراحت کرده بودم. از این رو، دیر حرکت کردم. وقتی نزدیک نخست وزیری رسیدم صدای انفجار را شنیدم.

همچنین آقای امامی، طرح ترور خودشان را تعریف کردند که چگونه آقای الویری به ایشان اطلاع داده و خنثی گردیده است.

بازتاب انفجار حزب

هر چند به دلیل بی‌تدبیری‌ها و یا به تعبیر امام (ره) «فَقْدِ شَمٍّ سیاسی» بنی‌صدر، فضای سیاسی کشور بتدریج به سود جناح مقابل در حال تغییر بود، اما شهادت مظلومانه‌ی بهشتی و یارانش معادلات سیاسی را به‌کلی دگرگون کرد، سایه‌ی آن‌همه شایعات سنگین علیه روحانیت را از افکار عمومی برداشت و جریان‌های سیاسی مخالف و بخصوص منافقین راکه به تازگی دست به سلاح برده بودند، کاملاً منزوی کرد و زمینه‌ی حاکمیت جدیدی در افکار عمومی فراهم گردید.

بدین‌سان انفجار حزب جمهوری اسلامی و ترورهایی که پس از آن توسط منافقین انجام شد، نفرت مردم را از گروهک‌های ضد انقلاب بیشتر کرد و پایگاه مردمی انقلاب اسلامی را تقویت نمود و از این رو این ترورها، کور و بی‌هدف بود و هیچ‌گونه توجیه سیاسی جز انتقام‌گیری و خودنمایی نداشت.

این حادثه‌ی بسیار تلخ، جمهوری اسلامی را از برکات زندگی آیت‌الله بهشتی که حقیقتاً قوی‌ترین نیروی فکری و مدیریتی کشور بود، محروم کرد؛ اما برکات شهادت او و یارانش، تحقیقاً کمتر از برکات حیات آنان نبود. شهادت مظلومانه‌ی آنان برای سال‌ها، تداوم انقلاب اسلامی را بیمه کرد.

۲/۱۸
انفجار نخست وزیری

دو ماه بعد از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۳۶۰/۶/۸، دفتر نخست وزیری منفجر شد، در این انفجار رئیس جمهور آقای رجایی، نخست وزیر دکتر باهنر و رئیس شهربانی کل کشور آقای دستجردی به شهادت رسیدند.

این انفجار توسط کشمیری[۱] یکی از نفوذی‌های منافقین در کمیته‌ی اطلاعات اداره‌ی دوم ارتش انجام گرفت. این کمیته، در کنار مجموعه اطلاعاتی ارتش که از رژیم گذشته باقی مانده بود و قابل اعتماد نبود، توسط جمعی از نیروهای انقلاب اداره می‌شد. مسؤولیت آن با آقای مهندس محمد رضوی بود، شماری از نیروهای معروف سیاسی و اطلاعاتی کنونی با این کمیته همکاری نزدیک داشتند.

در نقل خاطرات مربوط به کودتای نوژه اشاره شد که چگونه کودتاچیان در اطلاعات ارتش نفوذ داشتند، مسأله‌ی خطرناکتر، نفوذ آنان در این کمیته بود. در این مجموعه که از

---

۱. مسعود کشمیری، فرزند سعید، با شماره‌ی شناسنامه ۴۰۱، متولد: ۱۳۲۹، از کرمانشاه، دارای مدرک لیسانس علوم اداری و مدیریت بازرگانی از دانشگاه تهران بود که از تاریخ ۱۳۵۱/۵/۲۳ تا اواخر سال ۱۳۵۳، با قراردادهای شش ماهه، به عنوان کارآموز در وزارت کار و امور اجتماعی شاغل بوده است.

وی قبل از پیروزی انقلاب، در یک شرکت خارجی کار می‌کرد و با پیروزی انقلاب و بازگشت خارجیان به کشورشان، شرکت مذکور منحل و بنا بر اظهارات خودش بعد از پیروزی انقلاب، درجهاد سازندگی کار می‌کوده است. وی قبل از انقلاب توسط پسردایی خود، معدوم ابوالفضل دلنواز (برادر همسرش)، جذب منافقین شد. ابتدا در بحث‌های خانوادگی از منافقین حمایت می‌کرد، لیکن به مرور زمان چهره‌ی حزب‌اللهی و حمایت از نظام را یافت، مدتی در نیروی هوایی، سپس در رکن ۲ ارتش جمهوری اسلامی و هم‌چنین در دفتر نخست‌وزیری، شاغل می‌شود و تا دبیر شورای عالی امنیت ملی ارتقای شغلی پیدا می‌کند. بعد از انفجار دفتر نخست‌وزیری، از بازرسی از منزل مسعود در شهرستان کرج، مقادیر زیادی سلاح و مهمات کشف شد.

پدر مسعود بازنشسته‌ی شرکت نفت بود که در سال ۱۳۷۷ به علت سرطان در انگلیس فوت و دفن شد.

نیروهای انقلاب تشکیل می‌شد، دست کم منافقین دو نفوذی داشتند: یکی همین شخص یعنی کشمیری و دیگری جواد قدیری، که بعد از انفجار نخست وزیری به خارج گریختند.

مرحوم شهید رجائی، آقای مهندس محمد رضوی را خیلی قبول داشت و در کابینه‌ی خود پست وزارت دفاع را برای وی در نظر گفته بود.

روزی ضمن دیداری که با آقای رجائی داشتم، صحبت از پیشنهاد وزارت دفاع آقای رضوی پیش آمد. مرحوم رجائی گفت: «مشکل ایشان این است که خودش می‌گوید: «من برای این کار ضعیفم و نمی‌توانم آن را انجام دهم فرق او با آقای باهنر این است که آقای باهنر می‌گوید: می‌توانم، لذا از آقای باهنر می‌توانم مسؤولیت بخواهم، اما از آقای رضوی نمی‌شود مسؤولیت خواست.»

به هرحال آقای رضوی خیلی مورد اعتماد مرحوم شهید رجایی بود. این‌جانب نیز تا آن‌جا که در رابطه با پرونده‌هایی که از آن کمیته به دادگاه ارجاع می‌شد، با ایشان ارتباط داشتم، او را فرد صالح و متدینی می‌شناختم، اما اعتماد ایشان به عنصری مانند کشمیری خطر ساز شد؛ البته با در نظر گرفتن فضای آن روز ایران نمی‌توانیم آقای رضوی را مقصر بدانیم، اما قصور وجود داشت. همانطور که در انفجار حزب و دادستانی کل نیز قصورهایی وجود داشت.

آقای رضوی آن‌قدر به کشمیری اعتقاد داشت که حتی پس از انفجار نخست وزیری در پاسخ به سؤال تلفنی این‌جانب در این باره می‌گفت: «من هنوز باور نکرده‌ام که کشمیری در این جریان نقش داشته باشد...»

کشمیری مأموریت خود را برای خیانت‌کارانِ منافق چنان ماهرانه انجام داد که در شورای امنیت شرکت می‌کرد و معروف بود که گاه آقای رجایی پشت سر او ـ که مقید به نماز اول وقت بود! ـ نماز می‌خواند!.

باری اعتمادهای بی مبنا، باردیگر فاجعه‌ی هولناکی آفرید که در آن رئیس جمهوری که مردم به تازگی انتخاب کرده بودند، در کنار نخست وزیر و رئیس شهربانی، در آتش کینه‌ی منافقین سوختند.

پیگیری فاجعه‌ی نخست وزیری

پیگیری فاجعه‌ی نخست وزیری به دلیل آنکه مبنای صحیح اطلاعاتی نداشت، خود تبدیل به فاجعه‌ای دیگر شد ـ شاید انگیزه‌های سیاسی و حداقل سوء ظن‌های سیاسی هم در این رابطه بی‌نقش نبودند. ـ مشکل از این‌جا ناشی شد که کسانی به پیگیری فاجعه‌ی نخست وزیری مأموریت یافتند که تخصصی در این کار نداشتند و از این رو به‌جای تکیه کردن بر اسناد اطلاعاتی و قضایی برای اثبات اتهامات متهمین، بر تحلیل‌های سیاسی اعتماد می‌کردند.

با این‌که این‌جانب برای پیگیری این موضوع مسؤولیتی نداشتم، اما برای این‌که بدانم کاری که زیر نظر دادستان کل کشور[۱] پیگیری می‌شد تا چه اندازه موفقیت‌آمیزاست، بازجوی مربوط را خواستم و سخنان او را در رابطه با آن‌چه دلیل اتهاماتِ متهمین شمرده می‌شد، شنیدم؛ اما این سخنان به تحلیل سیاسی بیشتر شباهت داشت تا تحقیق اطلاعاتی و قضایی.

باری کار این پرونده بالا گرفت، اما شاخص‌ترین افرادی که در این رابطه متهم شمرده می‌شدند. ـ تا آن‌جا که من اطلاع داشتم. ـ هیچ دلیلی برای اثبات اتهام آنان وجود نداشت و بالاخره کار به امام (رضوان‌الله تعالی علیه) کشیده شد و با دستور ایشان پرونده متوقف گردید.

۱.مرحوم ربانی املشی

۳/۱۸
انفجار دفتر دادستان کل کشور انقلاب اسلامی

یک هفته پس از انفجار نخست وزیری، دفتر دادستان کل کشور انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۳۶۰/۶/۱۴ به‌وسیله‌ی یکی دیگر از نفوذی‌های منافقین به نام مهران اصدقی(۱) منفجر شد و آیت‌الله قدوسی به شهادت رسید.

دفتر دادستان کل انقلاب در فاصله‌ی چند قدمی دفتر این‌جانب و در ساختمان مربوط به تشکیلات دادگاه انقلاب ارتش بود که در حال حاضر در اختیار سازمان قضایی نیروهای مسلح است. لحظه‌ی انفجار، من نیز در دفترم بودم. در ارتباط با این حادثه چند خاطره‌ی آموزنده به یاد دارم:

۱ـ شاید چند ماه قبل از این حادثه، جوانی که خود را همکار با دادستانی کل انقلاب

---

۱. مهران اصدقی، فرزند علی، دارای شماره‌ی شناسنامه ۲۹۵۱، در خانواده‌ای مسلمان در محله‌ی نظام‌آباد تهران در ۱۳۲۹ متولد شد. شغل وی دانشجوی دانشکده‌ی آمار و انفورماتیک و در محله‌ی نظام‌آباد تهران سکونت داشت. هم‌زمان با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸ وارد تشکیلات سازمان منافقین شد و فعالیت‌های خود را آغاز نمود. تا قبل از ورود وی به سازمان، هیچ سابقه‌ی تشکیلاتی و مبارزاتی از وی به دست نیامد و صرفاً یک فرد معمولی بوده است.
نامبرده پس از جذب به منافقین، به انجمن دانشجویان وصل و در جریان خوابگاه‌های دانشجویی سازمان، فعالانه شرکت و در سال ۱۳۵۹ به بخش کارگری منتقل و مسؤولیت برخورد با نیروهای تشکیلاتی در چندین کارخانه را برعهده گرفت. در جنایات ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ سازمان، از افراد بسیار فعال بود. پس از ۳۰ خرداد، توسط تشکیلات، آموزش‌های نظامی لازم را دید و سر تیم تدارکات نظامی شده، بعد از مدتی عضو تیم عملیاتی و سرتیم مسؤول واحد عملیات و مسؤول اکیپ‌های عملیاتی بخش ویژه‌ی تروریستی شد و در چندین مورد ترور، تخریب و انفجار شرکت نمود که اکثراً منجر به شهادت مردم شده است. مشارالیه از عوامل اصلی و عنصر کلیدی ربایش، شکنجه و شهادت ۳ نفراز پاسداران کمیته‌ی مرکزی انقلاب اسلامی بود.
نامبرده به خاطر اعمال جنایتکارانه در سال ۱۳۶۲ دستگیر و پس از طی مراحل قضایی، در اواخر سال ۱۳۶۲ به اعدام محکوم و حکم صادره در مورد وی اجرا گردیده است.

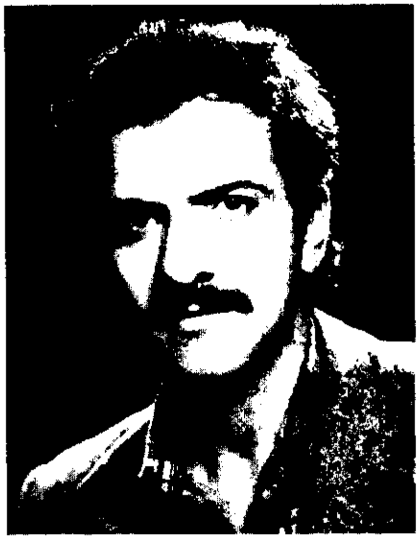
معرفی می‌کرد، ضمن نزدیک شدن به این‌جانب و توصیف سوابق کاری و مبارزاتی خود، از من می‌خواست که به تیم محافظین من بپیوندد که دقت و احتیاط فراوان من مانع از نفوذ او گردید. به احتمال بسیار قوی این شخص همان نفوذی منافقین در تشکیلات دادستانی کل بود که پس از ماجرای انفجار دیگر خبری از او نشد.

۲ـ این‌جانب هر روز ظهر در یکی از اطاق‌های مربوط به دادگاه انقلاب ارتش، اقامه‌ی جماعت می‌کردم. چند روز قبل از انفجار دفتر دادستان کل، این فکر به خاطرم گذشت که اقامه‌ی نماز جماعت در مکان موصوف با عنایت به این‌که کنترلی روی نمازگزاران وجود ندارد از امنیت لازم برخوردار نیست، از این رو نماز جماعت را تعطیل کردم. پس از چند روز، دفتر آقای قدوسی منفجر شد.

۳ـ حدود دو هفته قبل از شهادت آیت‌الله قدوسی، در دفتر کار ایشان ملاقاتی داشتم ـ همان جایی که بعداً منفجر شد ـ ضمن احوالپرسی، ایشان توضیح کوتاهی در رابطه با کسالت خود از ناحیه‌ی کبد داد و این‌که این بیماری بتدریج به جمع شدن کبد می‌انجامد و به مرگ منتهی می‌شود و جمله‌ای بدین مضمون فرمود: «فلانی دیگر خسته شده‌ام، دوست دارم من هم شهید شوم».

۴ـ لحظه‌ی انفجار من در دفتر کارم بودم، انفجار به حدی شدید بود که شیشه‌های مربوط به دادگاه و شاید اطاق من هم شکست، همه از اطاق‌ها بیرون ریختند و مرحوم قدوسی را بیرون بردند.

۵ـ از آن تاریخ احساس کردم که دفتر کارم از امنیت لازم برخوردار نیست. از این رو بخشی از منازل سازمانی نیروی هوایی که در پادگان دوشان تپه واقع بود، را جدا کردیم و دفتر کار خودم و بخشی را که به امور دادگاه انقلاب ارتش مربوط بود به آن‌جا منتقل کردم.



خطر نفوذ

نکته‌ی بسیار مهم در انفجار حزب جمهوری اسلامی، نخست وزیری و دادستانی کل انقلاب، عبرت آموزی در زمینه‌ی خطر نفوذ است.

اگر کسی با شگردهای سازمان‌های جاسوسی و اطلاعاتی جهان آشنا باشد، می‌داند که «نفوذ» و «جریان سازی» بیش از هر اقدام دیگر بهره‌ی اطلاعاتی دارد و می‌تواند دشمن را از پا در آورد.

«نفوذ» از کارآمدترین سلاح‌های فیزیکی، خطرناک‌تر است و به همین دلیل بیشترین سرمایه‌گذاری سازمان‌های اطلاعاتی دنیا برای رسیدن به اهداف مورد نظر در این زمینه است.

نکته‌ی مهم‌تر این‌که اهداف نظامی ساده‌ترین کاری است که سازمان‌های جاسوسی جهان برای آن سرمایه‌گذاری اطلاعاتی دارند، اهداف مهم‌تر و شیوه‌های پیچیده‌تر، در زمینه‌ی اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. از آن‌جا که منافقین به رغم همه‌ی ادعاهای خود، به فرموده‌ی امام راحل(ره) شمّ سیاسی نداشتند، نفوذی‌های خود را خیلی زود برای اهداف نظامی هزینه کردند؛ اما سازمان‌های با تجربه، خیلی پیچیده‌تر عمل می‌کنند.

درس نفوذهای امنیتی

درسی که امروز، مردم و مسؤولان جمهوری اسلامی باید از ضربه‌ی نفوذی‌های امنیتی بگیرند، هشیاری و برنامه‌ریزی برای مقابله با نفوذی‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است.

سازمان‌های اطلاعاتی تلاش می‌کنند تا بهترین، باسوادترین، کارآمدترین و موجه‌ترین نیروها را با شگردهای گوناگون به دام بیندازند و در جهت اهداف خود به کار گیرند.

همه‌ی مراکز قدرت، اعم از نظامی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و همه‌ی کسانی که می‌توانند بر افکار عمومی مردم و یا برشخصیت‌های مورد توجه آنان اثر بگذارند، از دانشگاه‌ها گرفته تا حوزه‌های علمیه و از اساتید دانشگاه‌ها و روشنفکران تا اساتید حوزه‌ها و بیوت مراجع تقلید، در معرض خطر نفوذی‌های سازمان‌های اطلاعاتی دشمن هستند.

مقابله‌ی با «نفوذ»

برای مقابله با خطر «نفوذ»، تنها هشیاری و برنامه‌ریزی دستگاه‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی کافی نیست، هشیاری مردم و شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی نیز ضروری است.

توجه به این نکته نیز مهم است که گاه نفوذی‌ها با چند واسطه عمل می‌کنند و چه بسا افرادی بدون توجه به این‌که محرک اصلی آنان کیست و کجاست، مجری مقاصد دشمن هستند.

خطر اتهام

نکته‌ی دیگر این‌که، اتهام «نفوذ» نیز می‌تواند خود از شگرد نفوذی‌های دشمن باشد. به همان میزان که «نفوذ» خطرناک است، گاه اتهام «نفوذ» نیز می‌تواند زیانبار شود. توجه به دو نکته‌ی مهم می‌تواند برای مقابله با حرکت‌های «نفوذ» مفید و کار ساز باشد:

۱ـ پایبندی به اصول و ارزش‌های اخلاقی و عملی اسلام؛

۲ـ دقت و هشیاری در برخوردها و اجتناب از ساده اندیشی و اعتماد به افراد، پیش از ارزیابی سوابق، و آزمایش آنان.

فصل نوزدهم

خاطراتی از آغاز جنگ

مدتی پیش از شروع جنگ با عراق، با مرحوم تیمسار فلاحی جانشین ستاد مشترک ارتش در دفتر آقای صفایی ریاست وقتِ «عقیدتی سیاسی ارتش» بودیم. احتمالاً در این جلسه شهید دکتر آیت هم بود، صحبت از درگیری‌های مرزی با عراق پیش آمد، مرحوم فلاحی گفت: «حرکت عراق به این‌جا ختم نمی‌شود، اینگونه اقدامات نظامی نشانه‌ی جنگ است و ما باید خود را برای یک جنگ تمام عیار آماده کنیم.»

۱ـ بمباران فرودگاه مهر آباد

یک روز در اتاق کارم ـ در چهار راه قصر ـ، دادگاه انقلاب ارتش بودم، صدای انفجار مهیبی به گوش رسید، اندکی بعد معلوم شد عراق فرودگاه مهرآباد را بمباران کرده است.

۲ـ نخستین جلسه‌ی تصمیم‌گیری

به فاصله کوتاهی ـ احتمالاً روز بعد ـ در اتاق فرماندهی، در زیر زمین ستاد مشترک ارتش، جلسه‌ای برای بررسی چگونگی برخورد با عراق تشکیل شد، این‌جانب نیز در این جلسه حضور پیدا کردم.

در این جلسه همه‌ی مسؤولان اصلی نظامی و سیاسی حضور داشتند. تا آن‌جا که یاد دارم، علاوه بر فرماندهان نظامی و بنی‌صدر که رئیس جمهور و فرمانده کل قوا بود، آقایان: بهشتی، خامنه‌ای، هاشمی و رجائی حضور داشتند. آقای اشراقی، داماد حضرت امام هم از طرف ایشان در این جلسه شرکت کرده بودند. ظاهراً من اواخر جلسه رسیدم،

لذا از مطالبی که در جلسه مطرح شد، چیزی یادم نیست و تنها چند خاطره به یاد دارم:

الف: داوطلب جبهه از شورای انقلاب

در آن جلسه پیشنهاد شد یکی از اعضای شورای انقلاب به جبهه برود تا از نزدیک بر کارها نظارت داشته باشد، نخستین کسی که این پیشنهاد را پذیرفت، آیت‌الله خامنه‌ای بودند که در آن وقت ایشان عضو شورای انقلاب، امام جمعه‌ی تهران و معاون وزیر دفاع، مرحوم مهندس چمران، بود. ایشان فرمودند: «من می‌روم» ظاهراً فردای آن روز عازم جبهه شدند. چند هفته بعد که برای بازدید از جبهه به اهواز رفتم، دیدم ایشان لباس نظامی پوشیده، خیلی جدّی فعالیت دارد.

ب: برخورد بنی‌صدر و مرحوم فکوری

خاطره‌ی دیگری از آن جلسه دارم که پس از تمام شدن جلسه، بنی‌صدر که هنوز میانه‌اش با من ظاهراً به هم نخورده بود و ارتباط من با شهید سرهنگ فکوری فرمانده وقت نیروی هوایی را می‌دانست، آهسته به من گفت: «دیدی فکوری چه قیافه‌ای پیدا کرد؟» گفتم: «چه شد؟» بنی‌صدر گفت: «وقتی به او گفتم: برو هواپیماهایت را ببر بالا و بزن... از ترس لُپ‌هایش بالا رفت!.»

از آن‌جا که من مرحوم فکوری را خیلی نزدیک به خود و خصوصی تلقی می‌کردم، او را صدا کردم و به گونه‌ای که بنی‌صدر متوجه نشود، جریان را به او گفتم و توضیح دادم که برداشت بنی‌صدر این است که شما از شروع جنگ می‌ترسی، مواظب باش!.

ظاهراً فردای آن روز بود که جنگنده‌های نیروی هوایی، آماده‌ی برخورد با ارتش عراق شد و ضربه‌ی سختی به آن‌ها وارد کرد.

۳ـ خاطره‌ای از شهید بهشتی

در ایام آغازین جنگ، روزی با شهید بهشتی صحبت از بازدید جبهه به میان آمد. قرار شد من با نیروی هوایی هماهنگ کنم تا ایشان بازدیدی از جبهه داشته باشد. چند روز بعد، با یک فروند هواپیمای ارتش همراه ایشان عازم پایگاه هوایی دزفول شدیم. ظاهراً

مرحوم ربانی املشی نیز همراه ما بود. فاصله‌ی چندانی با پایگاه نداشتیم که در دزفول وضعیت قرمز اعلام شد. خلبانِ هواپیمای ما، جنگنده‌های عراقی را در نزدیکی‌های دزفول دید. منتظر بودیم که در لحظاتی بعد هواپیما در پایگاه هوایی دزفول به زمین نشیند، اما هرچه حوصله کردیم هواپیما فرود نیامد. بالاخره پرسیدیم: «چرا نمی‌رسیم؟!» پاسخ دادند: «در حال بازگشت به تهران هستیم!»

مرحوم شهید بهشتی وقتی متوجه شد که هواپیما به دلیل آن‌که وضعیت در دزفول قرمز شده به تهران باز می‌گردد، خیلی جدی می‌خواست که در همین شرایط، هواپیما در پایگاه دزفول فرود بیاید، اما خلبان مصلحت ندید و به تهران بازگشت.

۴ـ کمبود مهمات

در هفته‌های نخست جنگ، کمبود مهمات جنگی بخصوص ضد تانک محسوس بود، لذا با این‌که من از نظر کاری و پشتیبانی، مسؤولیتی در رابطه با جبهه نداشتم، برخی از رزمندگان پیغام می‌دادند: «حتی اگر چند عدد آرپی‌جی به ما برسد، کار ساز است!»

۵ـ شهادت نماینده‌ی دادگاه ارتش

دیگر از خاطرات آغاز جنگ، شهادت مرحوم شریعتی نماینده‌ی دادگاه انقلاب ارتش در آبادان است که ظاهراً در دفاع از خرمشهر به شهادت رسید. رضوان‌الله تعالی علیه.

۶ـ یادی از مرحوم تیمسار ظهیر نژاد

هر چند گاه یکبار، توفیق حضور در جبهه برای بازدید از رزمندگان اسلام را پیدا می‌کردم. در آغاز جنگ، دشمن فاصله‌ی کمی تا شهر دزفول داشت، توپخانه‌ی دشمن مرتب اطراف پایگاه هوایی دزفول را می‌کوبید. برخی از شب‌ها که من در پایگاه می‌خوابیدم تا صبح مرتب صدای گلوله‌های توپ که به نزدیکی‌های پایگاه اصابت می‌کرد، مانند صدای طبل شنیده می‌شد.

یکبار با تیمسار ظهیرنژاد(رحمة‌الله علیه) فرمانده وقت نیروی زمینی، ازخطوط

دفاعی ارتش جمهوری اسلامی در اطراف دزفول بازدید کردم. تا آن روز خط مقدم را ندیده بودم. با ایشان از یک جاده‌ی نظامی به طرف خط مقدم می‌رفتیم. صحنه‌ی عجیبی بود. سنگرهای نیروهای ارتش سراسر آن بیابان را فراگرفته بود. دشمن کاملاً محسوس بود. گویا تا رسیدن به نقطه‌ی نهایی بازدید، چند بار اتومبیل ما مورد حمله‌ی دشمن قرار گرفت. به یاد دارم که حداقل یکبار با مرحوم ظهیر نژاد از ماشین بیرون آمدیم و کنار جاده بر زمین دراز کشیدیم. سنگرهای رزمندگان فاصله‌ی چندانی تا دزفول نداشت. با یک محاسبه‌ی ساده، مشخص بود که جلوتر نیامدن دشمن، تنها عنایت خداوند متعال بود. اگر ارتش عراق فقط چند کیلومتر جلوتر آمده بود، به دزفول می‌رسید. در اینصورت علاوه بر تصرف پایگاه هوایی دزفول، اصلی‌ترین راه پشتیبانی جبهه را مسدود می‌کرد و شرایط جنگ به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد.

با توضیحاتی که فرمانده نیروی زمینی می‌داد، به‌نظر می‌رسید که چند هفته پس از آغاز جنگ نیروهای ارتش مستقر در این جبهه آمادگی لازم را دارند که از پیشروی دشمن جلوگیری کنند. بتدریج به خطوط مقدم نزدیک شدیم و پس از گفتگو با شماری از رزمندگان بازگشتیم.

۷ـ یادی از شهید گرانقدر صیاد شیرازی

پیش از این اشاره کردم که در جریان برخورد دادگاه انقلاب اسلامی ارتش با شورش در هوانیروز اصفهان، با جناب صیاد شیرازی آشنا شدم. آن موقع به ایشان سروان شیرازی می‌گفتیم. این ارتباط ادامه داشت. همان طور که در یادداشت‌های سال ۱۳۶۰ آقای هاشمی رفسنجانی آمده است،[۱] من اصرار داشتم برای بازسازی ارتش باید نیروهای حزب اللهی جوان مانند صیاد شیرازی در رده‌های فرماندهی ارتش قرار گیرند. هرچند این دیدگاه در آغاز پذیرفته نشد، ولی بتدریج مشخص گردید راهی جز این وجود ندارد. نیروهای کاردان رژیم گذشته به هیچ وجه نمی‌توانستند در رده‌های

۱. در یادداشت پنجشنبه، دوم مهر ۱۳۶۰ ایشان آمده است: «.. آقای ری شهری اصرار دارد که فرماندهی سطح بالای ارتش، عوض شوند ولی امام و ماها مصلحت نمی‌دانیم به خاطر وجود نقاط ضعف گذشته و با سوء ظن‌ها، نیروهای کاردان را از دست بدهیم و مشکل برای افراد و خانواده‌ها پیش آید.»

فرماندهی، خود را با آرمان‌های انقلاب تطبیق دهند.

به یاد دارم که یکی از فرماندهان خوب و خوشنام، در ملاقاتی که با من داشت قسم می‌خورد که فلانی و فلانی- دو تن از مسؤلان رده‌ی اول جمهوری اسلامی- به ارتش خیانت می‌کنند.

باری، شهید صیاد شیرازی نخستین فرمانده‌ی جوان و حزب اللهی ارتش بود که به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد و این‌جانب نیز در زمینه‌سازی برای انتصاب او دخالت داشتم.

شهید صیاد شیرازی از نظر تجربه، تدبیر، شجاعت، اخلاص و توکل در فرماندهی نمونه بود. او با همه‌ی وجود در خدمت جبهه بود. برای او ارتش و سپاه تفاوت نداشت. هدفش خدا و پیروزی بر دشمن بود و به‌همین جهت با انتصاب او به فرماندهی نیروی زمینی، تحول چشمگیری در جبهه پیش آمد و پیروزی‌ها یکی پس از دیگری آغاز شد که مهم‌ترین آن‌ها، فتح خرمشهر در عملیات بیت المقدس در ۱۳۶۱/۳/۳ بود که تنها چند ماه پس از انتصاب ایشان به فرماندهی به‌دست آمد.

خاطره‌ای از امام (ره)

اکنون که سخن به این‌جا رسید، خاطره‌ای از امام(رضوان‌الله تعالی علیه) در ارتباط با جنگ و فتح خرمشهر به ذهنم رسید، هر چند این خاطره مربوط به دوران وزارت اطلاعات است، اما مهم‌ترین نکته و درس این خاطره مربوط به هماهنگی ارتش و سپاه در فتح خرمشهر است:

در دوران تصدی وزارت اطلاعات، گاه به تناسب موضوع مورد بحث در جلسه‌ی سران قوا حضور داشتم. این جلسات معمولاً شب‌ها برگزار می‌شد و محل برگزاری آن متغیر بود، مرحوم حاج احمد آقا هم به دلیل این‌که رابط جلسه با امام بود، در آن شرکت می‌کرد و به‌همین جهت، گاه جلسه در منزل ایشان برگزار می‌شد. در ماه‌های پایانی جنگ، یک شب جلسه‌ی سران قوا در منزل حاج احمد آقا بود.[1] بنده هم حضور

---

۱. احتمالاً این جلسه همان جلسه‌ای است که در پایان آن، مرحوم حاج احمد آقا از امام خواست با حاضران ←

داشتم. در پایان جلسه، امام(رضوان‌الله تعالی علیه) هم برای مدت کوتاهی تشریف آوردند. ایشان کنار دیوار نشستند. ما هم به صورت نیم دایره روبروی ایشان قرار گرفتیم، آیت‌الله خامنه‌ای در سمت چپ من نشسته بودند و آقای هاشمی رفسنجانی کنار ایشان.

آقای هاشمی شرایط حاکم بر جبهه‌ها را برای امام توضیح داد و اضافه کرد که حضور نیروهای مردمی در جبهه کاهش یافته و برای تقویت جبهه‌ها لازم است امام با مردم صحبت کنند.

سخنان آقای هاشمی تمام شد، اما امام همچنان ساکت بود و چیزی نمی‌فرمود. آیت‌الله خامنه‌ای نیز با بیان دیگری پیشنهاد آقای هاشمی را تأیید کردند. سخنان آیت‌الله خامنه‌ای که تمام شد، امام فقط چند کلمه فرمود و پس از آن سکوت مطلق جلسه را فرا گرفت و پس از لحظاتی امام تشریف بردند. آن چند کلمه‌ی مهم و بسیار آموزنده این بود: «هرچه یال و کوپال آنان بیشتر می‌شود، در عمل ضعیف‌تر می‌شوند. مگر در فتح خرمشهر چقدر نیرو داشتند؟!»

بعد به اختلافی که میان ارتش و سپاه پیش آمده بود، اشاره کردند و این‌که رمز قوت آن روز، همدلی و هماهنگی و دلیل ضعف امروز، ناهماهنگی و عدم انسجام نیروهاست.

شهید صیاد شیرازی تا موقعی که در سِمت فرماندهی بود، نقش مهمی در انسجام نیروها داشت، اما به دلیل این‌که در امور نظامی صاحبنظر بود و با صراحت ایرادها و اشکال‌ها را می‌گفت، خیلی قابل تحمل نبود. او به دلیل ارتباط نزدیکش با من، برخوردهایی که مکرر با او می‌شد، بازگو می‌کرد.

در این‌جا مصلحت نمی‌دانم مطلب را بیش از این باز کنم، همین مقدار می‌گویم که او در حدّ ایثار به جبهه و نیروهای مسلح خدمت کرد، اما تا زنده بود حق او آن‌چنان که شایسته است شناخته نشد بلکه...

تشییع جنازه‌ی شکوهمند این شهید مخلص نشان داد که مردم، جدا از سمت‌ها و نشان‌های ظاهری، خدمتگزاران خود را خوب می‌شناسند و «**إِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ**

← عکسی داشته باشد، امام (ره) پذیرفتند و در حال خارج شدن امام از اطاق ایشان توقف کوتاهی کردند، چند عکس ایستاده و چند عکس روی صندلی- در حالی که سران قوا و آقایان مهندس میرحسین موسوی و دکتر ولایتی و این‌جانب، اطراف آن بزرگوار هستند- گرفته شد (ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۲۰، تصویر شماره‌ی ۱۱)

الْمُحْسِنِین،[۱] ***وَ لَاَجْرُ الاٰخِرَةِ اَکْبَر.***[۲]

بگذرم، در دوران فرماندهی آن شهید، چند بار همراه ایشان از جبهه‌ها بازدید کردم و از فضای نورانی جبهه بهره بردم، یکبار در جبهه‌ی غرب با هلیکوپتر از فراز منطقه‌ی عملیاتی عبور می‌کردیم، برنامه این بود که هلیکوپتر روی یکی از تپه‌ها بنشیند و ایشان بر فراز آن تپه توضیحاتی در ارتباط با استقرار نیروها بدهد. همین که به تپه نزدیک شدیم، خلبان، با سرعت هلیکوپتر را از تپه دور کرد. پرسیدم: «چه شد؟» پاسخ دادند: «هنگامی که نزدیک تپه شدیم، در زیر هلیکوپتر یک مین منفجر شد...»

اهتمام شهید صیاد به مسائل معنوی

یکی از خصوصیات آن شهید این بود که به مسائل معنوی خیلی اهمیت می‌داد، حتی در ایام جنگ در فرصت کوتاهی که به تهران می‌آمد، سعی می‌کرد بنیه‌ی معنوی خود و همکاران نزدیکش را تقویت کند. علاقه‌ی وافری به حضرت آیت‌الله بهاءالدینی داشت و از هر فرصتی برای استفاده از محضر ایشان بهره می‌جست.

در دیدارهایی که با این‌جانب داشت، به گفتگوهای معمولی یا کاری اکتفا نمی‌کرد. در پایان دیدار، قلم و کاغذ را آماده می‌کرد و با اصرار از من می‌خواست از سخنان نورانی اهل بیت علیهم السلام برای او بگویم و یادداشت کند. حتماً آن نوشته‌ها در یادداشت‌های او هست. گاهی می‌فرمود که از مطالبی که برای ایشان مطرح می‌شود، در تقویت بنیه‌ی معنوی همکاران بهره می‌گیرد.

آخرین دیدارش با من، هشتم تیرماه ۱۳۷۷ در دفتر آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام بود که فرزندش آقا مهدی را هم با خود آورده بود و نماز و ناهار با ایشان بودیم ***والسلام علیه یوم استشهد و یوم یبعث حّیا.***

---

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۰

۲. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۱

فصل بیستم

توطئه‌ی آقای قطب‌زاده

جریان بازداشت آقای قطب زاده[1] در تاریخ ۱۳۶۱/۱/۱۷ به اتهام توطئه‌ی نظامی

---

۱. صادق قطب‌زاده، در سال ۱۳۱۵ در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران به انجام رسانید. از نوجوانی به فعالیت‌های سیاسی پرداخت و از هواخواهان جبهه ملی بود. پس ازکودتای ۲۸ مرداد، به عنوان نماینده‌ی دانش‌آموزان وارد نهضت مقاومت ملی شد و به فعالیت پرداخت. در همین ایام با وجود آن‌که دانش‌آموز دبیرستانی بود، در «انجمن اسلامی دانشجویان» که یکی از فعال‌ترین گروه‌های سیاسی آن زمان بود، شرکت می‌کرد و به دلیل همین فعالیت‌ها، دو بار دستگیر و زندانی شد. در سال ۱۳۳۷ برای ادامه‌ی تحصیل به آمریکا رفت و از همان آغازکار، با دانشجویان به فعالیت سیاسی پرداخت. در شهریور ۱۳۳۹ هم‌زمان با تجدید فعالیت جبهه‌ی ملی دوم، همراه ۱۷ تن از دانشجویان ایرانی طرفدار جبهه ملی، در برابر ساختمان سازمان ملل (نیویورک) علیه شاه تظاهراتی ترتیب داد. در دی ماه همان سال، در مراسم جشنی که از طرف «اردشیر زاهدی» و «شهناز پهلوی» در «اشتتلر هتل» واشنگتن برگزار شده بود، سخنرانی افشاگرانه‌ای کرد که موجب زد و خورد شدیدی بین مزدوران رژیم و قطب‌زاده و دوستانش و دستگیری آن‌ها گردید، تا این‌که در سال ۱۳۴۱ از آمریکا اخراج شد. به دنبال خروج از آمریکا پی در پی به کشورهای آسیایی و خاورمیانه و آفریقا مسافرت کرد. پس از کشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تبعید امام خمینی به ترکیه، فعالیت زیادی نمود تا امام را از ترکیه به عراق انتقال دهند. در ۱۳۴۳ به همراهی تنی چند از دوستانش به خاورمیانه‌ی عربی رفت.و در آن‌جا مقدمات مبارزه‌ی مسلحانه را علیه رژیم ایران فراهم کرد. در ۱۳۴۶ مجدداً به آمریکا مراجعت کرد و برای بار دوم، پس از چند ماهی از آمریکا اخراج شد و به ناچار به کانادا رفت. در سال ۱۳۴۸، مجدداً به اروپا و خاورمیانه بازگشت که از این تاریخ به بعد، کلیه‌ی فعالیت‌های او، منحصر به انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا و نهضت مقاومت ملی فلسطین بود. هم‌چنین همزمان با این اوضاع توانست نهضت آزادی ایران را در خارج ازکشور و در اروپا و آمریکا سازمان‌دهی کند. ساواک همواره به دنبال او بود و حتی یک بار در ۱۳۵۳ برادر او را در ایران دستگیر کردند و به عنوان گروگان مدت شش ماه در زندان نگه داشتند تا او خود را به ساواک معرفی نماید، اما این کار بی‌نتیجه بود.
هنگام پیروزی انقلاب همراه امام به ایران آمد و درابتدای پیروزی انقلاب، از اعضای شورای انقلاب بود. سپس
←

برای براندازی جمهوری اسلامی ایران، مهم‌ترین و خبرسازترین اقدامات دادگاه انقلاب اسلامی ارتش در سال ۱۳۶۱ بود. ارتباط این ماجرا با سلب صلاحیت مرجعیت از آقای شریعتمداری و همچنین شایعات نادرستی که در این باره وجود دارد، بر اهمیت بررسی این موضوع افزوده است.

→ در دولت موقت عهده‌دار سرپرستی صدا و سیما و سپس با حفظ سمت، عهده‌دار وزارت امور خارجه‌ی دولت موقت گردید. بعد از سقوط دولت موقت، خط‌مشی سیاسی وی بتدریج تغییرکرد تا جایی که در برابر امام و نظام اسلامی به توطئه‌گری پرداخت. ر. ک. به: ***روزشمار انقلاب اسلامی***، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ج ششم، صص ۲۵۹ـ ۲۶۰

۱/۲۰
کشف توطئه

در آن تاریخ وزارت اطلاعات هنوز تشکیل نشده بود، پس از کشف کودتای نوژه، واحد اطلاعات سپاه بتدریج فعال شد، البته چند واحد اطلاعاتی دیگر نیز در کنار تشکیلات اطلاعاتی سپاه وجود داشت که در آینده بدان اشاره خواهم کرد. جریان آقای قطب زاده در اطلاعات سپاه پی‌گیری می‌شد و دادگاه انقلاب ارتش، به دلیل این‌که موضوع آن براندازی بود و با تعدادی از نظامیان نیز به گونه‌ای ارتباط داشت، احکام مورد نیاز اطلاعات سپاه برای پی‌گیری، این موضوع را در اختیار آنان قرار می‌داد. در پی تعقیب و مراقبت از آقای قطب زاده و فعالیت‌های اطلاعاتی ـ که حدود یکسال و نیم طول کشید ـ مشخص شد که وی درصدد ایجاد یک جریان براندازی است و برای این منظور ارتباطاتی را در داخل و خارج آغاز کرده است.

هدف توطئه

بر اساس آن‌چه از طریق فعالیت‌های اطلاعاتی به‌دست آمده بود و اظهارات آقای قطب‌زاده پس از دستگیری که آن را تأیید کرد، وی به این نتیجه رسیده بود که جمهوری اسلامی از مسیر خود منحرف شده و برای بازگرداندن آن به مسیر اصلی، راهی جز برخورد نظامی وجود ندارد. البته ایشان در بازجویی، حرکت خود را براندازی نظام جمهوری اسلامی نمی‌داند و می‌نویسد:

«این‌جانب هرگز نخواستم که نظام جمهوری اسلامی را براندازم... اصلاً مسأله‌ی براندازی نظام جمهوری اسلامی مطرح نبوده بلکه به‌نظر من به‌عکس بوده، یعنی نجات انقلاب و جمهوری اسلامی ایران از دست کسانی که به‌نظر این‌جانب صلاحیت حکومت کردن ندارند».

هدفی که آقای قطب زاده برای حرکت خود ذکر کرده دقیقاً همان هدفی است که کودتاگران نوژه حدود دو سال پیش از ایشان مطرح کرده بودند، با این تفاوت که آنان تصریح می‌کردند: «... ما جهت نجات این انقلاب از دست [امام] خمینی، شروع به عملیات سیاسی نموده‌ایم...»(۱)

تلاش برای نجات انقلاب

آقای قطب‌زاده برای تحقق این هدف، حدود یک سال و نیم تلاش کرد. ارتباط با برخی از کشورهای منطقه، ارتباط با تنی چند از نظامیان و ارتباط با شماری از روحانیون مخالف، نمونه‌هایی از فعالیت‌های خام و حساب نشده‌ی وی بود که قبل از آنکه تعداد بیشتری را آلوده کند، دستگیر شد. شرح اجمالی تلاش‌ها و ارتباطات آقای قطب زاده در مصاحبه‌های این‌جانب(۲) و اظهارات تلویزیونی وی آمده است.

خاطره‌ای از بازجویی آقای قطب زاده

پس از بازداشت آقای قطب‌زاده، به من اطلاع دادند که ایشان برای بازجویی حاضر نیست و در ارتباط با اتهام خود مطلقاً صحبت نمی‌کند. من به زندان رفتم و با وی صحبت کردم. اکنون یاد ندارم که دقیقاً چه گفتم؟ آن‌چه یاد دارم این است که حدود چهل و پنج دقیقه او را نصیحت کردم و ضمناً گفتم: «ما می‌دانیم شما چه می‌خواستید بکنید، سخن ما با شما برای آن است که نقشه‌ی خود را برای ملت بگویید.» پس از شنیدن سخنان من، گفت: «یک قرآن بیاورید!» قرآن آوردند. با قرآن استخاره کرد و پس از آن گفت:

«خیلی خوب، اکنون آماده‌ام حرف‌هایم را در مصاحبه‌ی تلویزیونی بگویم، اما به‌شرط این‌که مرا فوراً یا اعدام کنید یا عفوم کنید. چون بعد از این من دیگر مرده‌ام.»

بدین سان وی آن‌چه مربوط به اتهامات او می‌شد را بازگو کرد. پس از آن مصاحبه‌ای با ایشان ترتیب داده که فیلم ویدئویی آن برای حضرت امام (رضوان‌الله تعالی علیه) ارسال گردید و از سیما پخش شد.

---

۱. ر.ک. به: ص ۱۱۱
۲. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۱۴، ص ۴۲۱

۲/۲۰

اظهارات آقای قطب‌زاده

متن مصاحبه‌ی آقای قطب زاده که از سیمای جمهوری اسلامی پخش گردید، بدین شرح است:

«سؤال: شما ضمن معرفی خود، علت دستگیری‌تان را بیان کنید.

جواب: من صادق قطب زاده هستم و علت دستگیری من در رابطه با برنامه‌ای بود که به‌نام برنامه براندازیست که من سعی می‌کنم همین برنامه را و انگیزه‌هایش را [با] جمع‌بندی که فعلاً به آن رسیدیم، یکی پس از دیگری عنوان کنم.

از مدتی قبل، حدود ۳ ماه قبل، از یک سازمان افسری با من تماس گرفتند و بحث و گفتگویی پیرامون تحلیل ما از مسائلی که فعلاً در کشور ما می‌گذرد، شد. در این تحلیل من یک مقدار نقطه نظرهایی داشتم و آن‌ها هم به هم‌چنین. بعد از قبول نقطه نظرهای من و چارچوبی که باید در آن باشیم، بحث و گفتگو راجع به قصد براندازی حکومت و نه نظام جمهوری شد که در اطراف بیت امام چه می‌توان کرد و بر اساس این، بحث اول آن‌ها صحبت از محاصره بود و آن‌ها درباره‌ی محاصره نقشه‌ای می‌خواستند. من این نقشه را توسط یکی از دوستان که تهیه شده بود به آن‌ها دادم. یک نقشه‌ی عادی بود. آن‌ها گفتند که این نقشه به نظر ما درست نمی‌آید و بنابراین لازم است که ما از نزدیک برویم و آن‌جا را ببینیم. آن‌ها رفتند و من یکی از دوستانی که در آن‌جا منزلی بغل منزل امام داشت. معرفی کردم و این‌ها رفتند و آن منزل را دیدند. در مراجعت وقتی نشستیم، صحبت کردیم، گفتند که این منزل محل بسیار مناسبی است برای

انفجار. گفتند خیلی خوب انفجار چه و بحث راجع به انفجار و محل صورت گرفت. چگونه و چه نوع.

هفته‌ی بعد آن [کسی] که، دو هفته قبل از دستگیری من بود آمدند و گفتند که سازمان ما تصمیم گرفته که آن‌جا را از دو طریق بکوبد: یکی با توپخانه، یکی هم احیاناً با انفجار از داخل آن منزل.

سؤال: هدف چه بود.

قطب‌زاده: هدف از بین بردن همه‌ی سران حکومت من‌جمله امام.

من در بدو امر دو نوع حالت روانی در برخورد با قضیه داشتم. یکی مسأله‌ی آری یا نه. منتها متأسفانه در وهله‌ی اول من گفتم خیلی خوب این مسأله را بررسی کنیم و ببنییم که چکار می‌شود کرد و «نه» نگفتم. آن‌ها رفتند و نقشه را بررسی کردند و هفته‌ی بعد آمدند و گفتند که ما فکر کردیم که هم نقشه‌ی کوبیدن آن‌جا باشد و هم به حالت خونخواهی امام، بقیه کارها را انجام بدهیم و مردم هم در این باره بیایند و در واقع گیج بشوند که به کدام سمت بروند و قرار شد که آن‌ها بروند و تمام این نقشه را مورد مطالعه قرار بدهند و چند روز قبل از اجرای نقشه، تصمیم نهایی در این زمینه گرفته شود. فی‌الواقع، من از این‌که با این نقشه در اول آن مخالفت نکردم از لحاظ روحی خودم ناراحت بودم و تصمیم داشتم که در جلسه‌ی نهایی که صحبت است، مطلقاً با کوبیدن جماران و منزل امام به اعتبار عاطفی خودم نسبت به امام، جلوگیری بکنم؛ ولی البته [با] بقیه‌ی نقشه مثل گرفتن مراکز سپاه، کمیته، رادیو تلویزیون، محاصره‌ی جماران، من کاملاً موافق بودم.

این نقشه‌ای بود که در واقع انجام شد و عملی شد، یعنی تا آن مرحله، ولی همین طور که عرض کردم به تصویب نهایی نرسید و ما هم در واقع قبل از آن‌که اصلاً ماجرا به صورتی دربیاید دستگیر شدیم.

سؤال: چگونه می‌خواستید مواد منفجره را به جماران ببرید؟

قطب‌زاده: صحبت از این شد که می‌شود مواد منفجره را برد. صحبت از این بود که توسط مصالح ساختمانی که به آن‌جا می‌رود [برده شود] این آقایی که یکی از

این افسرهاست گفت: من متعهد می‌شوم که از طریق مصالح ساختمانی، مواد منفجره را به داخل منزل ببرم، ولی خود او هم بعد از مدتی اصولاً به این نتیجه رسیده بود که فقط راهش کوبیدن از دور است و از نزدیک امکاناتش بسیار ضعیف است.

سؤال: در این رابطه آیا قرار بود اسلحه‌ای هم از خارج آورده بشود؟

قطب‌زاده: نخیر، در این رابطه ابداً به این صورت نبود، به دلیل این‌که بین طرح این مسأله و اجرایش بیشتر از حداکثر دو هفته نبود؛ بنابراین امکان این‌که اسلحه از جایی بخواهد وارد بشود، بر این منظور نبود.

سؤال: پس در رابطه با چه بود؟

قطب‌زاده: این‌ها مدتی قبل گفته بودند به من، اولاً اسلحه و مهمات، همه نوع چیز دارند خودشان و احتیاجی ندارند، ولی مدتی قبل، در حدود مثلاً یک ماه و خورده‌ای قبل، سؤال کردند از من که، یعنی یک لیست کوچکی را به من دادند. تعداد اسلحه محدودی، که ما این‌ها را می‌خواهیم. من هم گفتم سعی می‌کنم آن‌ها را تهیه بکنم و این‌ها را فرستادم برای خارج از کشور، ولی عملاً امکان تهیه‌اش به علت نبودن پول نبود.

سؤال: با چه کسی تماس گرفتید و در خارج از کشور قرار بود چه کسی هماهنگ بکند؟

قطب‌زاده: مسأله‌ی رابطه با خارج از کشور، خودش یک بحث دیگریست.

سؤال: آن بحث را خواهیم کرد منتها در این رابطه‌ی مشخص، این هماهنگی و ارتباط با اسلحه در خارج با چه نیرویی قرار بود انجام بشود و شما از کی خواستید؟

قطب‌زاده: من فقط به یکی از دوستانم آقای بیلران، لیست را فرستادم و گفتم آیا می‌شود این‌ها را تهیه کرد و او گفت: اگر پول باشد امکان تهیه‌اش، توسط دلال‌ها هست که اصلاً پولی نبود و اصلاً تهیه هم نشد.

سؤال: در این طرحی که در ذهن شما بود، چگونه ممکن بود شخص امام سالم بماند و دیگران در طرح انفجار از بین بروند؟

قطب‌زاده: بله، مسأله در همین بود که عرض کردم چون بحث انفجار در آن‌جا در آخر سرش، به صورت کوبیدن آن‌جا بود. مسأله‌ی جان امام در [خطر] بود من به اعتبار عاطفی خودم حاضر نبودم که زیر بارش بروم و تصمیم داشتم مخالفت کنم.

سؤال: شما چه مقدار پول در اختیار این گروه قرار دادید؟

قطب‌زاده: والله من در بازجویی‌هایم مفصل به منابعی که منابع مالیم باشند، گفتم من در مجموع دو میلیون و دویست و پنجاه هزار تومان در اختیار این گروه گذاشتم و پانصد هزار تومان در اختیار آن دو سه نفری که در روزهای آخر دیده بودمشان. این مجموعه پولی بود که من در اختیار آن‌ها گذاشتم.

سؤال: آیا شما طرح براندازی نظام جمهوری اسلامی را با نیروها و شخصیت‌های مذهبی یا مراجع در میان گذارده بودید؟

قطب‌زاده: نیروهایی که وجود نداشتند، در بین مراجع فقط با واسطه با شخص آیت‌الله شریعتمداری، مسأله در میان گذاشته شده بود، البته توجه می‌کنید من مدت یک سال و خورده‌ای است که اصلاً مسافرتی به هیچ جا نکردم، من جمله به قم؛ بنابراین شخصاً تماس نداشتم، ولی [با] دو واسطه‌ای که صحبت شده بود با ایشان، من از طریق آن دو واسطه مطلع شده بودم که این مطالب، مسأله‌ی اصل براندازی به نظر ایشان رسیده بود. در دو سه ماه قبل، یک بار آقای حجةالاسلام مهدوی رفتند آن‌جا و صحبت کرده بودند با ایشان، با آیت‌الله شریعتمداری و در مجموع، برخورد آیت‌الله شریعتمداری بسیار برخورد محتاطانه‌ای بود، با کل مسأله. بعد وقتی که حجةالاسلام مهدوی تشریف برده بودند به خارج، من از حجةالاسلام آقای عبدالرضا حجازی خواستم مطلب را با حضرت آیت‌الله شریعتمداری در میان بگذارد و کلیات طرح را یعنی اصل کلیت طرح را با آقای حجازی در میان گذاشتم. آقای [عبدالرضا] حجازی هم با آیت‌الله شریعتمداری آن طوری که به من گفتند مسأله را در میان گذاشته است و نقل قول از آقای حجازی است که ایشان گفتند که من قبل از انجام برنامه، کاری نمی‌توانم بکنم و بعد از انجام برنامه، بنده خود ایشان را تأیید می‌کنم و اقدام می‌کنم. این

ماجرا گذشت. مجدداً بحث دیگری با آقای حجازی شد و آقای حجازی مجدداً رفتند و دفعه‌ی دوم که برگشتند گفتند که بحث همان است ولی آیت‌الله شریعتمداری یک مقدار زیادی ترسیدند. این ماجرا که مربوط به یک ماه و نیم قبل است، گذشت تا مجدداً آیت‌الله مهدوی آمدند. من مجدداً به آقای مهدوی گفتم و ایشان هم در مراجعت به من گفتند که نظر ایشان همان است و اگر براندازی انجام شد، ایشان تأیید خواهند کرد و اقدام خواهند کرد. البته یک، دو روز بعدش، آقای مهدوی پولی هم در حدود پانصد هزار تومان به من دادند و تنها پولی بود که به من رسید و گفتند من بابت خرید منزل از آیت‌الله شریعتمداری گرفتم و این در مجموع رابطه‌ای بود که بود و به نظر من و به نقل قول از این دو واسطه، چون همان‌طوری که گفتم من خودم در جریان نبودم و با ایشان صحبت نکردم. ایشان در جریان کل قضایا بودند.

سؤال: آقای عباسی هم در جریان بودند؟

قطب‌زاده: آقای عباسی، من خودم آقای عباسی را مدت یک سال و خورده‌ای است که ندیدم، ولی استنباط من این است که بیانات این آقایان این بود که احتمالاً در جلساتی که این‌ها داشتند آقای عباسی هم حضور داشته است.

سؤال: آقای عباسی در چه رابطه‌ای با آقای شریعتمداری بوده‌اند؟

قطب‌زاده: آقای عباسی داماد آیت‌الله شریعتمداری هستند و قاعدتاً این موضوعی که شخص آقای عباسی در جریان بوده‌اند یا نبوده‌اند را [باید] از آن دو نفر آقایان سؤال کرد، چون آن‌ها در جریان این بودند که این‌ها در جلسه بوده‌اند و یا نبوده‌اند؛ ولی من چون خودم آقای عباسی را ندیده‌ام و خودم آیت‌الله شریعتمداری را ندیده‌ام، بنابراین نمی‌توانم بگویم که این‌ها هم بوده‌اند و یا نبوده‌اند و آن آقایان روشن خواهند کرد که ایشان هم در جریان بوده‌اند و یا نبوده‌اند. به هر حال در این پایان، وضعی که به وجود آمده و این در واقع مشکلی که برای من ایجاد شده من قبلاً هم عرض کردم که قصاصش را با نهایت میل می‌پذیرم.

سؤال: آخرین جلسه‌ای که سیدمهدی مهدوی با شریعتمداری داشت کی بود و

این جلسه چه نتیجه‌ای داشت؟

قطب‌زاده: در حدود یک هفته قبل از دستگیری من و نتیجه‌ای که ایشان به طور مجمل گفت، چون وقت زیادی نبود و چند دقیقه‌ای بیشتر ندیدمشان، این بود که همان طوری که قبلاً عرض کردم، ایشان بعد از این‌که اگر عملی انجام بگیرد ایشان بعد از پیروزی تأیید کامل می‌کند. والسلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته»[۱]

۱. *روزنامه‌ی کیهان*، ۱۳۶۱/۱/۲

۳/۲۰
اظهارات آقای احمد عباسی

متن مصاحبه‌ی آقای احمد عباسی، داماد آقای شریعتمداری، که از سیما پخش شد بدین شرح است:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم

با سلام و درود به شهدای انقلاب اسلامی ایران و ننگ و نفرت به نوکران و جیره‌خواران داخلی و خارجی آمریکای جنایتکار در رابطه با توطئه‌ی اخیر گفتگویی داریم با آقای عباسی.

س: لطفاً آقای عباسی خودتان را معرفی کنید؟

عباسی: بسم‌الله الرحمن الرحیم، بنده احمد عباسی داماد آیت‌الله شریعتمداری هستم.

س: شما آقای عباسی، بفرمایید که در دفتر ایشان چه مسؤولیتی داشتید و آیا در همه‌ی امور مورد اعتماد ایشان بودید یا این‌که در بعضی از امور؟

عباسی: بنده در دفتر ایشان، عمده کارم این بود که روزها نامه‌ها و مجلات و روزنامه‌هایی که به دفتر می‌رسید این‌ها را تفکیک می‌کردم. نامه‌های شخصی را به اشخاص می‌دادم و می‌فرستادم بدهند و آن‌که استفتا و مسائل شرعی و بعد قبوضی می‌خواستند برای وجوه، این‌ها را می‌فرستادیم که آن نویسندگانی که در اطاق دیگر هستند، تنظیم کنند، ببرند به امضای آقا برسانند تا پست شود و روزنامه‌ها و مجلات انگلیسی یا اردو و یا عربی، این‌ها که می‌آمد آن‌ها را هم می‌دادم مستخدمین می‌بردند برای دارالتبلیغ که آن‌جا مطالعه کنند و رسیدگی کنند و بعد درسر ماه هم یک مقداری از حقوق افراد بیرونی دفتر آقا را بنده

می‌دادم و مثلاً حقوق قهوه‌چی‌ها و افرادی که آن‌جا نظافت می‌کنند و یا در نویسندگی و دفتر هستند، ایشان پول می‌دادند و ما حقوق این‌ها را می‌پرداختیم دقیقاً و حتی حقوق تمام افراد بیرونی منزل آقا را هم بنده نمی‌دادم. یک مقداریش را خودشان شخصاً می‌دادند و یک مقداریش هم را آقای فیض مشکینی می‌دادند و یک مقداریش را هم می‌دادند بنده می‌دادم. یعنی تماماً هم، در اختیار بنده نبود. البته مال دارالتبلیغ را هم می‌دادند، می‌فرستادیم. می‌آمدند می‌بردند آن‌جا خودشان می‌پرداختند به کارمندان و این‌که بنده در همه‌ی امور مورد اطمینان ایشان بودم، خیر آن‌طور نبود.

برای نمونه همین‌که عرض کردم در حتی پرداخت حقوق، تعداد انگشت شماری افراد حتی بیرونی ایشان، که چنین اختیاراتی نداشتم که حتی همه‌ی آن‌ها را بنده حقوقشان را بپردازم. دو نفر، سه نفر حتی این‌کار را انجام می‌دادند. این است که بنده در خیلی کارهای کم و جزیی مورد اطمینان و وثوق ایشان بودم.

س: بفرمایید که رئیس دفتر ایشان چه کسی بود؟

عباسی: رئیس دفتر ایشان البته به عنوان رئیس مرئوس که آن‌جا چیزی تعیین نشده بود که رئیس کی باشد و کی مرئوس باشد، عمدتاً که در درجه‌ی اول خودشان بودند و کسانی‌که در بیت ایشان به اصطلاح سرشناس بودند و می‌توانستند، که آن‌جا می‌شود آن‌ها را اسم برد یکی آقای فیض مشکینی است، یکی آقای شاکری است و یکی هم بنده هستم.

س: نزدیکترین افراد به ایشان در دفتر ایشان چه کسی بود؟

عباسی: البته میزانش را نمی‌توانم تعیین کنم، ولی چون بنده خوب داماد ایشان بودم و با ایشان نسبت داشتم، خوب تا اندرون منزل هم می‌توانستم باشم. شاید از یک دید بشود گفت که بنده بودم. از دید دیگر ممکن است که آقای فیض مثلاً مورد وثوق و اطمینان بیشتر ایشان بودند.

س: بفرمایید که شما خودتان دقیقاً از چه موقع در جریان اطلاع از این توطئه‌ی اخیر قرار گرفتید؟

عباسی: این توطئه‌ی اخیر به این شکلش که دقیقاً یک حرکت تند این‌چنینی خواهد شد، این از همین اوایل فروردین است، اما به صورت ضعیف‌ترش و مقدماتش که این‌که قطب‌زاده دوستانی جمع‌آوری کرده و در صدد یک فعالیت‌هایی است، یک کارهایی است، مخالفت‌هایی است، این از سه، چهار ماه قبل آغاز شده بود؛ اما به صورت این توطئه که چه موقع مطلع شدیم، این از اوائل همین فروردین ماه است.

س: شما فکر می‌کنید آقای شریعتمداری از چه موقع در جریان این توطئه قرار گرفته است؟

عباسی: ایشان هم همین اندازه چون بنده خوب در خدمت ایشان مطالب را شنیدم، این آقای مهدوی که به اتفاق آقای مناقبی آمدند قم، در این جلسات که قصدشان ملاقات با ایشان بود که با ایشان صحبت بکنند، مطالب را به ایشان بگویند، بنده هم تا اندازه‌ای که آن‌جا بودم و حضور داشتم مطالب را در خدمت آقای شریعتمداری شنیدم که این‌ها بازگو می‌کردند و دقیقاً ایشان هم این نوع جریان براندازی را به این شکل از همین اوایل فروردین دقیقاً مطلع شدند که بنده هم در جریانش قرار گرفتم.

س: به شکل غیرتندش، ایشان چه موقع مطلع شدند که این‌ها می‌خواهند مقدماتی فراهم کنند؟

عباسی: شکل غیرتندش پس از برکناری قطب‌زاده از سمت‌های رسمیش در کشور و بعد از این‌که دیگر خانه‌نشین شد و دیگر اسمی از او مطرح نبود و فعالیت رسمی نداشت، گاهی شنیده می‌شد که قطب‌زاده به صف مخالفین پیوسته، یک موقعی گفته می‌شد که ایشان می‌خواهد روزنامه‌ای دایر کند به‌نام والعصر مستقلاً. بعد می‌گفتند که نه پشیمان شده می‌خواهد دوستانی جمع‌آوری کند و در نهادها و سازمان‌های مختلف هم حتی رفقایی دارد و پیدا کرده است و آن موقع‌ها صحبت می‌کردند که می‌خواهد مثلاً یک تظاهراتی، اعتصاباتی راه بیندازد، یک جبهه‌گیری در برابر جمهوری اسلامی بکند و مخالفت‌هایی را ابراز کند. به این شکل بود، اما آن موقع‌ها صحبت از این‌که براندازی و این‌جور

حرکت‌های تند مطرح نبود، تا این حد عنوان می‌شد. مثلاً می‌شود گفت که از حدود یک سال و نیم پیش.

س: بفرمایید که آقای شریعتمداری در چند جلسه با آقای مهدوی ملاقات داشتند و چه مطالبی در این جلسات تا آن‌جا که شما مطلع هستید، مطرح شده است؟

عباسی: عمده‌ی صحبت‌هایی که درباره‌ی این توطئه کرده‌اند به صورت مقدمات و ضعیتش در سه، چهارماه پیش بود و عمده‌اش این اوایل فروردین که روزهای اول عید بود که دقیقاً روزش یادم نیست که یک مطلبی مطرح بود که پسر آقا از آلمان تلفن کرده بودند که در این‌جا شخصی به نام مهدوی می‌گویند آمده و ادعای نمایندگی شما راکرده و جاهایی صحبت کرده و قرآنی را نشان داده که پشت آن امضایی از شما هست. این چه کاری است که این‌جا شده و آقا هم با تعجب گفتند چنین چیزی نیست و شما آن‌جا تکذیب کنید و بعد از تلفن هم، یک سؤال و جوابی شد و جوابی دادند که من در خارج سخنگو و نمایندگی ندارم و هر کس چنین ادعایی کند بی‌اساس است و دروغ است و این را هم فرستادند که آن‌جا تکثیر شود. بعد به بنده گفتند به آقای مناقبی تلفن بزنید و بگویید که آقا این چه کاری است که بر ما گزارش کرده‌اند. بنده به آقای مناقبی که تلفن کردم، ایشان گفتند بنده هم خسته شدم، چون این آقای مهدوی امام جماعت مسجد قلهک است و در غیاب ایشان این آقای مناقبی آن‌جا نماز اقامه می‌کردند. به حساب، نیابت ایشان را در مسجد داشتند. گفتند بنده هم خودم از مسجد خسته شدم [هنوز] نیامده، [اگر] آمد، به ایشان می‌گویم. بعد از چند روزی تلفن کردند [که] آقای مهدوی آمده و من مطلب را به ایشان گفتم و مهدوی خیلی تعجب کرد که این کار را من نکردم و خودش بناست که به اتفاق بیاییم [و] خدمت آقا مطرح کنیم و صحبت کنیم. بعد قرار گذاشتند، اوایل فروردین بود. یک روز پیش از ظهر آمدند پیش میهمانان و آقای مناقبی گفتند آقای مهدوی تازه از خارج آمده‌اند و موضوع را هم بنده به ایشان گفتم. حالا مطالبی دارند که خودشان صحبت می‌کنند. آقای مهدوی ابتدا شروع کردند که

بله آقا، این قضیه‌ی قرآن که عنوان کردند به من رساندند، من نبودم. تعجب می‌کنم. من هم آن‌جا شنیدم کس دیگری بوده. من خودم تکذیب کردم که چنین چیزی صحت ندارد. بعد از این شروع کرد [گفتن] این‌که بنده حدود یک ماهی بود [در] مسافرت بودم. از این‌جا ابتدا رفتم به سوریه و چند روزی در سوریه بودم. از آن‌جا سفری کردم به آلمان و در آلمان با بعضی از شخصیت‌ها و مقامات آلمانی ملاقات کردم و برای آن‌ها وضع ایران را تشریح کردم که در ایران، اوضاع خیلی خراب است.

مردم خیلی مخالف هستند و خفقان و فشار و این‌ها زیاد است و ناراحتی‌های مردم رو به شدت گذاشته، مقامات آلمانی هم حرف من را تأیید کردند. گفتند: بله، ما هم اطلاع داریم و این‌طور هست و ما هم با این وضع موجود ایران با این آقایان نمی‌توانیم همکاری کنیم و اگر یک نظام صحیحی، درستی و افراد صحیحی روی کار باشند ما حاضریم با آن‌ها همکاری کنیم و رابطه داشته باشیم. (البته به طوری که ایشان می‌گفت، این ارتباط آقای مهدوی با این شخصیت‌ها در خارج از کشور را قطب‌زاده برای ایشان جور کرده بود. حالا شناسایی از زمان‌های خیلی دور داشته، با این اشخاص چه جوری بوده و بعد حتی مثل این‌که اظهار می‌کرد که یکی از دوستانش را در خارج معرفی کرده بود که او در پاره‌ای موارد که لازم بشود، مترجم باشد.)

گفتم که البته عربی فصیح صحبت می‌کنم. یک مقدار انگلیسی هم می‌دانم، اما در بعضی از جاها که مترجم لازم بود، از او استفاده می‌شد. بعد از آلمان بنده سفری کردم به عربستان سعودی. هواپیما که نشست و خواستیم پیاده شویم، آن‌جا از ما استقبال محترمانه‌ای کردند و خیلی با احترام و تجلیل ما را به هتلی مجلل راهنمایی کردند و در آن هتل پذیرایی کردند و بعد آمدند که...[1] منتظر شما است که با ایشان یک ملاقاتی داشته باشیم که ایشان می‌خواهد شما را ببیند. بنده هم آماده شدم و حرکت کردیم و رفتیم پیش... با ایشان مصافحه کردیم و

---

۱. یکی از امرای منطقه که نامش به دلایل سیاسی حذف گردید.

نشستیم و صحبت کردیم و خیلی خوشش آمد که این‌جا مترجم لازم نیست و من زبان عربی را خیلی فصیح صحبت می‌کنم و اظهار خوشحالی کرد. برای ایشان هم بنده شروع کردم همان حرف‌ها که در آلمان زده بودم، زدم که در ایران وضع اله و بله است، ناراحتی‌ها زیاد است. فشارها و مخالفت‌ها با رژیم زیاد است. (البته این مطالب، مطالب آقای مهدوی است که برای آیت‌الله شریعتمداری که بنده هم آن‌جا در اطاق بودم و آقای مناقبی هم بودند بعد...) پس از صحبت‌های من، شروع کرد به صحبت کردن که او هم دل پری داشت از مقامات ایران و رژیم ایران که می‌گفت: بله ایران منطقه را به آتش کشیده که ایران اِله کرده بِله کرده. با این‌ها نمی‌شود کار کرد و ما هم آماده‌ایم، اگر رژیم صحیحی در ایران باشد، همکاری کنیم و رابطه داشته باشیم. بعد با بعضی از مقامات دیگر در آن‌جا ملاقاتی [انجام] دادند و ملاقات کردیم. ایشان می‌گفتند بعد من این مسأله را از ناحیه‌ی خودم مطرح کردم برای... که در ایران این‌طور نیست که همه روحانیون با رژیم باشند، روحانیون مخالف زیادی، ما در ایران داریم من‌جمله آیت‌الله شریعتمداری را شما می‌شناسید یا نه؟ ایشان گفت که بله اسمشان را شنیده‌ایم، حتی ایشان گفتند سید شریعتمداری. بعد می‌گفت که من پیشنهاد کردم و سؤال کردم از... که اگر ایشان یک موقعی بخواهند از کشور خارج شوند و به عربستان بیایند، شما در این‌جا، جا می‌دهید به ایشان که این‌جا بمانند یا نه؟... گفتند که از نظر ما ایرادی ندارند که بیایند بمانند چه اشکالی دارد، اما یک مسأله است که ایشان تنها آمدنش خشک و خالی چه فایده‌ای دارد، اگر بیایند این‌جا حرفی بزنند، اطلاعیه‌ای بدهند، اعتراض بکنند به حکومت ایران، خوب است؛ ولی همین طور به صورت ساده، ماندنشان کار درستی نیست.

سپس رئیس دادگاه خطاب به مردم گفت: در این‌جا اجازه بدهید یک توضیحی برای بینندگان عزیز بدهم که ایشان دیروز یک نامه‌ای نوشته‌اند و تقاضا کرده‌اند که به ایشان گذرنامه داده شود بروند... و به نظر ما این تقاضای ایشان و آن مسأله‌ای که پیغامی که آقای... یا هر کس دیگر به آقای مهدوی داده، بدون ارتباط نیست و ایشان باز هم به نظر ما دست از توطئه‌اش برنداشته و می‌خواهد برود

خارج از کشور و در آن‌جا مشغول توطئه بشود.

عباسی: ایشان بعد که این‌جای مطلب رسید گفتند که بله، البته حالا دیگر آقای قطب‌زاده و دوستانشان و رفقایشان مصمم هستند که یک حرکت‌های تند و براندازی داشته باشند البته وقتش و زمانش که کی خواهد بود حتی [به] خود من هم ایشان می‌گفت که نمی‌دانم، ولی یک چنین نقشه‌ای را در سردارند، این‌ها را برای اطلاع شما در این‌جا گفتم. البته این را باید خدمتتان عرض کنم که چون اتاق اندرون منزل بود و مستخدمین نبودند، آن‌جا ناگزیر بودم که برای آوردن چایی یا تلفن‌هایی که مرا می‌خواست، می‌رفتم جواب می‌دادم و یک بار هم آقای مناقبی خواست تجدید وضو کند، بنده آمدم ایشان را راهنمایی کنم از محرم و نامحرم و ایشان در راهرو یک مقداری ایستاد. خوب مهدوی در اتاق صحبت‌هایش را ادامه می‌داد و شاید یک مطالب دیگری را هم عنوان کرده باشد با آیت‌الله شریعتمداری که من آن مقدار از مطالبشان را دیگر در جریانش نشدم.

س: آن جو حاکم بر جلسات راکه ملاحظه کردید روی هم رفته، به نظر شما آقای شریعتمداری با این جریان براندازی موافق بود یا نه؟

عباسی: آیت‌الله شریعتمداری صریحاً جمله‌ای به ایشان گفته باشند که این کار خوب است یا بد نگفته‌اند، اما از عکس‌العمل و حرکاتشان چنین بر می‌آمد که این مهره‌ها و افراد نباشند و عوض شوند که البته آن هم بدون خونریزی عوض شوند و یک افراد دیگری باشند که آن‌ها بیایند و نظام کار را به عهده بگیرند و به نظر ایشان آن طوری که مثلاً مسائل اسلامی هست و چیزهایی که هست، این‌جوری عمل بشود.

س: بالاخره سؤال ما از شما این است که این‌ها نباشند و کسان دیگری باشند؟

عباسی: با این موافق بودند و این عمل توسط این آقایان انجام شود، زیرا صحبت کننده، این آقایان بودند.

س: آیا آقای شریعتمداری در متن جریان بود و شما رابط و در حاشیه بودید یا واقعاً کارگردان خودتان بودید و آقای شریعتمداری در حاشیه؟

عباسی: این‌که شکی نیست که ایشان در متن کار بودند و اگر بنا بود که بنده

کارگردان باشم لزومی نداشت که مهدوی بیاید قم، مسائل را بگوید. پا می‌شدند می‌آمدند قم و این مطلب را به ایشان می‌گفتند و بنده هم در ملاقاتی که با ایشان داشتند، مطالب را می‌شنیدم و اصل و اساس و متن، ایشان بودند و بنده هم در حاشیه به عنوان این‌که داماد ایشان هستم و در منزل هستم و بایستی پیش مهمان باشم و دستور می‌دهند که باشم و چای بیاورم.

س: در رابطه با پرداخت پانصد هزار تومان پول به مهدوی، توضیح بدهید؟

عباسی: بنده این را در بازجویی‌هایم عرض کردم که پس از این‌که این آقایان به تهران برگشتند، آقا به بنده فرمودند که آقای مهدوی چند بار از من تقاضای دست قرضی کرده و مثل این‌که خانه‌ی شخصی ندارد و می‌خواهد خانه بخرد و از من دست قرضی کرده که بگیرد و پس از مدتی این را برگرداند. حالا شما هر وقت تهران رفتید، من پاکتی است می‌دهم که به ایشان بدهید. بنده یک روز که تهران می‌آمدم یک پاکت دربسته‌ای که حتی یک قطعه و یک برگ آن را نشماردم که ببینم چه قدر است و چه اندازه است، همین طور به صورت پاکت بسته آوردم و یک روز عصری در منزل آقای مناقبی، قبل از نماز مغرب و عشاء که ایشان آمد آن‌جا، به طور خصوصی به ایشان دادم و گفتم که آقا فرمودند که آقای مهدوی از من دست قرضی خواستند برای خرید خانه که پس از مدتی بپردازند و این پاکت را دادند و دادم به ایشان و ایشان هم تشکر کردند و به مسجدشان رفتند.

س: در بازجویی‌هایی که از آقای شریعتمداری شده، گفتند که آقای عباسی اختیارات مالی داشته (در رابطه با پانصد هزار تومان) و ایشان از اختیارات خودشان استفاده کرده و در جای دیگر گفتند که من نگفته بودم که پانصدهزار تومان را بدهد. پول را داده بودم که دویست تا سیصدهزار تومانش را به آقای مهدوی بدهد و بقیه‌اش را در مصارف دیگر استفاده کند و ایشان خلاف گفته‌ی مرا انجام داده و همه را به آقای مهدوی داده، در این رابطه توضیح بفرمایید؟

عباسی: مطلب همانی است که خدمتتان عرض کردم، حالا ایشان وجهی به کس دیگری می‌دادند و در این مورد اشتباه کردند آن را نمی‌دانم، ولی در جایی که من حتی در یک بیرونی ایشان، آن اندازه اختیارات ندارم که حتی حقوق همه‌ی

کارمندان و کارگران آن منزل را بدهم؛ خوب این خیلی روشن می‌شد که من چنین اختیارات مالی [را] هیچ‌گاه ندارم که بتوانم به هر کسی خودم اقتضا کرد، بدهم. بنده به شما اطمینان می‌دهم که حتی اگر جایی لازم بود، حتی صد تا تک‌تومانی، دویست‌تومان و یا سیصد تا تک‌تومانی به کسی بدهم؛ حتماً باید ایشان اجازه می‌دادند و یا خودشان می‌دادند.

س: بنابراین، این مطلب راکه ایشان در بازجویی‌ها مطرح کردند که آقای عباسی اختیارات مالی داشت و به افراد مختلفی بدون این‌که من بدانم پول از اموال بیت‌المال می‌داد و من کلاً در جریان بودم، شما قبول دارید یا خیر؟

عباسی: البته این را تکذیب می‌کنم و اختیارات مالی به این معنی بود که ایشان پولی می‌دادند که این را به فلان روحانی بدهید. این را به فلان آقا بدهید. این را به فلان شخص بدهید و این را به او بپردازید، این کار ما بوده است و این را فرض کنید که یک نفر مستخدم چه‌طور می‌تواند این کار را انجام بدهد. بنده هم یک چنین کاری را انجام می‌دادم و بنده به هیچ‌وجه چنین اختیارات مالی را در تشکیلات ایشان نداشتم.

س: بفرمایید که بعضی از عناصر شاخه‌ی نظامی اظهار کرده‌اند که قرار بوده است دو روز قبل از عملیات آقای شریعتمداری منزلشان را ترک کنند و به منزل دیگر بروند، این مسأله را توضیح بدهید؟

عباسی: در حضور آیت‌الله شریعتمداری، همین آقای مهدوی در اواخر پاشدنشان و هنگامی که آماده می‌شدند برگردند و آقا هم عجله داشتند به منزل بیرونی بروند، چون اظهار می‌کردند که زوار زیاد هستند و دیر شده، ایشان این مطلب راگفت که چون ممکن است موقعی هرج و مرجی بشود و شهر شلوغ بشود و صدا باشد آقا از نظر امنیت جانیشان و منزل ایشان، ممکن است که برایشان خطرناک باشد. ممکن است که چند روزی در منزل نباشند آن ایام و به یک منزل دیگری بروند و به منزل مطمئن دوستانشان بروند و بمانند، ولی در این خصوص ایشان چیزی جواب ندادند و همین اندازه شنیدند و به آن حیاط رفتند.

س: به نظر شما چرا آقای شریعتمداری با علم به وقوع این توطئه، آن را به مقامات مسؤول گزارش نکرد تا فکری برای خنثی شدن این توطئه بشود؟
عباسی: بنده فکر می‌کنم که چون خوب ایشان یک مخالفت‌هایی خوب دارند از جهاتی با، البته نه با اصل نظام جمهوری، بلکه با پاره‌ای از موارد، اعتراضات و مخالفت‌هایی دارند و خوب طبعاً راضی نیستند و یک نارضایتی در وجود ایشان هست و این است که آن وجود نارضایتی، ناراحتی که در ایشان هست این شاید باعث شده که اقدامی به این کار نکنند و اطلاع ندهند جریان را به مسؤلین و مقامات.
س: خودتان چرا گزارش نکردید؟
عباسی: بنده خودم شخصاً چون اولاً که خوب فکر می‌کردم ایشان مرجع هستند و متن قضیه ایشان هستند و طبعاً ایشان باید اطلاع بدهند بگویند چه باید بشود، چه باید نشود.
او که یک طرف، اما شخص خودم به عنوان یک فرد مسلماً این را اعتراف می‌کنم که کار اشتباهی کردم و باید این اطلاعاتی را که کسب کرده بودم و جسته و گریخته شنیده بودم این را به موقع می‌آمدم و به مقامات و به مسؤولین گزارش می‌کردم.
س: به نظر شما اگر مقامات مسؤول این را خودشان کشف نکرده بودند و خدای نکرده این توطئه انجام می‌شد و همان طور که به شما گفتند در یکی ازکارهایی که بنا بود انجام بشود و بنا بود انجام بدهند، کشتن امام امت بود، اگر یک چنین اتفاقی می‌افتاد، آقای شریعتمداری در این رابطه با توجه به این‌که یک شخصیت مذهبی تلقی می‌شد، چه اندازه مجرم بود؟ و چه اندازه نقش داشت؟
عباسی: عرض به حضور، این آقایان که دقیقاً کیفیت براندازی را شرح ندادند و حتی گفتند ما خودمان، یعنی ما خودمان ایشان می‌گفت آقای مناقبی که نبودند، یعنی صحبت نمی‌کردند.
ایشان می‌گفت من خودم هم حتی نمی‌دانم چه جوری هست چه کیفیتی داره و یا چه جوری می‌خواهند شروع کنند، چه کسانی هستند و چه زمانی هست.

آقای شریعتمداری نمی‌دانست که این‌ها چه جوری می‌کنند.

س: این یک مسأله است که ضمناً کاملاً مشخص است که این افراد در درجه‌ی اول مسأله‌ی امام توی ذهنشان بوده، مقصودم این است که شما چه میزانی این خانه را و این بیت را، شخصاً معترف هستید که در رابطه با این جرم، شریک هستند؟

عباسی: بنده شخصاً نمی‌توانم بگویم چه میزانی، ولی اگر خدای نکرده، خدای نکرده، چنین حادثه‌ای اتفاق می‌افتاد طبعاً، یک مسؤولیت سنگینی بر عهده‌ی بیت بود.[۱]

---

۱. **روزنامه‌ی کیهان**، ۱۳۶۱/۲/۸

۴/۲۰
اظهارات آقای مهدی مهدوی

متن گفتگوی تلویزیونی آقای مهدی مهدوی بدین شرح است:

«خبرگزاری جمهوری اسلامی ـ سیدمهدی مهدوی یکی از دست‌اندرکاران طرح براندازی اخیر در گفتگویی پیرامون چگونگی شرکت در این طرح و بالاخره جزییات طرح یاد شده، توضیحاتی داد. وی ضمن معرفی خود گفت:

من قبل از دستگیری امام جماعت مسجد جامع قلهک بودم و علت دستگیری من در رابطه با قطب‌زاده و طرح براندازی ایشان بود.

مهدوی در مورد تاریخ اعلام آمادگی خود جهت شرکت در براندازی نظام جمهوری اسلامی و نقش خود در این طرح گفت:

بنده در حدود ۵ ماه پیش بود که با یکی از دوستان به‌نام مستجابی، منزل آقای قطب‌زاده بودیم. ایشان گفتند که این جمهوری اسلامی که الآن هست آن جمهوری اسلامی نیست که امام به مردم وعده داده بود و ما برای آن انقلاب کردیم و من فکر کردم کاری کنیم که جمهوری اسلامی واقعی را ایجاد کنیم و برای این کار هم با عده‌ای صحبت کردم و مقدماتی هم فراهم کردیم.

از وی سؤال شد: شما جریان براندازی نظام جمهوری اسلامی را از کی با آقای شریعتمداری در جریان گذاشتید و نتیجه‌ی آن ملاقات چه بود؟

وی پاسخ داد: آقای قطب زاده در همان جلسه گفت چون ما می‌خواهیم جمهوری اسلامی واقعی ایجاد کنیم، باید یکی از مراجع که مخالف با این جمهوری اسلامی فعلی هست را انتخاب کنیم که ضمن همکاری با ما، بعد از این‌که جمهوری اسلامی واقعی را ایجاد کردیم ما را تأیید کند که در این رابطه

هیچ‌کس را بهتر از آقای شریعتمداری ندیدیم. چون من اطلاع دارم که ایشان می‌خواهند این جمهوری اسلامی و کسانی که دست‌اندرکار آن هستند کنار بروند و جمهوری اسلامی دیگری روی کار آید و به همین جهت، قطب‌زاده از من می‌خواست که با آقای شریعتمداری تماس بگیرم. من به ایشان گفتم که خودم مستقیماً با ایشان رابطه‌ی چندانی ندارم و از دوستان هستند که با ایشان خیلی نزدیک هستند و می‌توانند وسیله‌ای فراهم کنند که با آقای شریعتمداری ملاقات بشود و آقای مناقبی را در نظر گرفتم که قرار شد من با ایشان صحبت کنم و آقای مناقبی از آقای شریعتمداری وقت بگیرد که نزد ایشان برویم و در این رابطه با وی صحبت کنیم. تا این‌که یکی از روزهای ماه محرم بود که با آقای قطب‌زاده برای صرف صبحانه به منزل آقای مناقبی رفتیم و آقای قطب‌زاده همین مطالب را با آقای مناقبی در میان گذاشت و قرار شد که آقای مناقبی با آقای عباسی، داماد شریعتمداری، تماس بگیرد و سپس ما برویم به قم و با آقای شریعتمداری این مطلب را در میان بگذاریم.

وی اضافه کرد: مقدمات این ملاقات فکر می‌کنم در اواخر ماه صفر فراهم شد و من به همراه آقای مناقبی رفتم منزل آقای شریعتمداری که در این جلسه، آقای عباسی و شریعتمداری و آقای مناقبی و من بودم و آقای مناقبی مسأله را مطرح کرد و آقای شریعتمداری گفت طرح خیلی خوبی است، مشروط بر این‌که امکان‌پذیر باشد و موافقت کرد و آن‌چه هم که مطرح شد همان بود که آقای قطب‌زاده به بنده و آقای مناقبی گفته بود که ما می‌خواهیم این جمهوری اسلامی را کنار بگذاریم و یک جمهوری اسلامی واقعی را روی کار بیاریم. سیدمهدی مهدوی پیرامون جنبه‌های مختلف موافقت آقای شریعتمداری با این طرح گفت: ایشان موافقت کردند و گفتند در صورتی که این کار بشود و آقای قطب‌زاده بتوانند موفق بشود، من بلافاصله تأیید می‌کنم.

وی همچنین با توجه به این مطلب که از آغاز حرکت به همراه قطب‌زاده بوده، در مورد چگونگی شروع طرح و تشکیل جلسات متعدد آن، ضمن اظهار بی‌اطلاعی از تاریخ دقیق شروع اولین جلسه اظهار داشت: در حدود پنج ماه

قبل، آقای قطب‌زاده طرح یاد شده را با من در میان گذاشت و گفت من با عده‌ای صحبت کرده‌ام و مقدماتی را فراهم کرده‌ام و دارم مقدمات را کامل می‌کنم، اما این‌که قطب‌زاده به چه کیفیتی و با چه کسانی مقدمات آن را کامل می‌کند، توضیح بیشتری نداد.

مهدوی در مورد سفر اخیر خود به خارج از کشور و این‌که به چند کشور سفر کرده و با چه کسانی تماس گرفته و بالاخره نتیجه‌ی این تماس‌های خارجی چه بوده است، گفت: بنده روز یازدهم بهمن ماه سال گذشته، برای تمدید اقامتم عازم لبنان شدم. قبل از عزیمتم آقای قطب‌زاده در تماسی به من تأکید کرد که ضمناً به آلمان نیز سفر کنیم و با شخصی به نام هوشمند تماس بگیریم. بنده ابتدا به سوریه رفتم، چون راه سوریه و لبنان بسته بود، تصمیم گرفتم ابتدا به آلمان بروم و پس از آن راهی لبنان شوم. مقدمات تهیه‌ی ویزا توسط شخص یاد شده در آلمان تهیه شده بود و بلافاصله بعد از اولین ملاقات با آقای هوشمند به توصیه‌ی ایشان با چند نفر آلمانی در بن که از دوستان صمیمی آقای قطب‌زاده بودند، ملاقات کردیم و آن‌ها از این‌که ایران به سرعت به طرف کمونیسم پیش می‌رود و اوضاع اقتصادی آن به وخامت گراییده، اظهار نگرانی کردند و ضمناً از اوضاع کمی زندگی قطب‌زاده از نظر سیاسی، اجتماعی و مالی سؤال می‌کردند. البته این را هم عرض کنم که آن‌ها آلمانی صحبت می‌کردند و آقای مهندس هوشمند، سخنان آن‌ها را ترجمه می‌کرد و این‌که در ترجمه‌ی صحبت‌های طرفین، دخل و تصرفی شده یا نه معلوم نیست. سپس با فرد دیگری در شهر هانور که گفته می‌شد از دوستان قطب‌زاده بوده و یک شرکت فیبرسازی در شمال ایران داشته است، ملاقات کردیم که اتفاقاً ایشان عقیده سه نفر مذکور مبنی بر به اصطلاح، ورشکستگی سیاسی، اقتصادی ایران را تأیید می‌کرد و تقریباً کلیه‌ی ملاقات شوندگان از وضع کلی قطب‌زاده در ایران سؤال می‌کردند.

وی در پاسخ به این سؤال که بعد از آمدن شما از مسافرت خارج کشور چند بار با آقای شریعتمداری ملاقات کردید و علت آن چه بود و نتیجه‌ی آن جلسات به کجا انجامید گفت:

بعد از مسافرتم من یک بار با ایشان ملاقات کردم. توضیح این‌که آقای مناقبی، رابط ما با آقای شریعتمداری، قبل از این ملاقات به من گفت که آقای شریعتمداری از این‌که شما در خارج از کشور به نمایندگی از ایشان با کسانی ملاقات کرده‌اید ناراحت هستند و من این موضوع را به اطلاع آقای قطب‌زاده رساندم و ایشان نیز سفارش کرد که در ملاقات با آقای شریعتمداری به ایشان یادآور شوم که مسائلی که در مورد آن‌ها قبلاً صحبت شده موعدش نزدیک می‌شود و لذا وعده‌هایی که داده بودند فراموش نکنید. روز شنبه چهاردهم فروردین بود که من به اتفاق آقای مناقبی به قم نزد شریعتمداری رفتم و آقای شریعتمداری همین سؤال را از من کرد و گفت: آیا تو به نمایندگی از طرف من با کسی ملاقات کردی؟ گفتم من چون نماینده‌ی شما نبودم از طرف شما با کسی ملاقات نکردم، البته در آن جلسه آقای مناقبی و آقای عباسی نیز بودند و بنده سفارش آقای قطب‌زاده را ابلاغ کردم.

وی گفت: اگر این طرح موفق بشود من فوراً آن را تأیید می‌کنم و ما به تهران برگشتیم و روز یک‌شنبه ۱۵ فروردین بود. آقای مناقبی به من تلفن زد و گفت آقای عباسی به این‌جا آمده و با شما کار دارد. به منزل آقای مناقبی رفتیم که آقای عباسی ۵۰۰ هزار تومان به من داد و گفت: این مبلغ را آقای شریعتمداری در رابطه با آن چیزی که قبلاً صحبت شده داده‌اند. من پول را گرفتم و روز دوشنبه ۱۶ فروردین نزد آقای قطب‌زاده رفتم و مشروح ملاقات با آقای شریعتمداری و تأیید مجدد ایشان و نیز جریان مبلغ ۵۰۰ هزار تومان پول را به قطب‌زاده یادآور شدم و گفتم پس پول را آقای شریعتمداری جهت خرید خانه برای شما فرستاده است.

از آقای مهدوی در مورد منابع مالی قطب‌زاده سؤال شد. وی ضمن اظهار بی‌اطلاعی از این موضوع، فقط اشاره‌ای به رابطه‌ی قطب‌زاده با دوستان آلمانیش کُرد و این‌که هرکس به ارز خارجی احتیاج داشت می‌تواند پول ایرانی را به شرکت افراد یاد شده در ایران واریز کند و در خارج ارز دریافت کند و در رابطه با این مسأله، به چند مورد نیز اشاره کرد. آقای سیدمهدی مهدوی در خاتمه این

گفتگو اظهار داشت:

در پایان باید عرض کنم تنها عاملی که من و سایر افراد طراح این توطئه را وادار کرد تا به این جریان کشیده شویم، به خاطر در [جریان] بودن مرجعیت آقای شریعتمداری و این‌که او یک روحانی می‌باشد و من پشیمان و نادم هستم. اول از پیشگاه خدا اظهار ندامت و استغفار می‌کنم و بعد به پیشگاه امام و امت شهیدپرور و از آن‌ها عذر می‌خواهم، البته این عذرخواهی فقط استغفار و توبه‌ای از گناهانم است. همچنین از مردم می‌خواهم که احساسات خودشان را کنترل کنند و بگذارند خود روحانیت به وضعیت آقای شریعتمداری رسیدگی کنند و همان‌طور که امام فرمودند در بحرانی‌ترین زمان‌هایمان باید ضبط نفس کرد و باید امور روحانیت را خود روحانیت فیصله بدهند و بایستی خود روحانیت تکلیف آقای شریعتمداری را روشن کند و من در این‌جا بدون هیچ‌گونه شائبه‌ای به مردم عرض می‌کنم که من بعد از دستگیریم پی به اشتباهات خود بردم و اگر قبلاً می‌دانستم حتی اگر دستم‌تر بود به بدن این شخص نمی‌زدم. این را بدون خلاف می‌گویم و از دوستان روحانی مخصوصاً از طلبه‌های جوان قم تقاضا می‌کنم روشن باشند و من این را باید عرض کنم که کشیده شدنم به این راه به خاطر آقای شریعتمداری بود و هر گناهی که در این مسیر مرتکب شدم چون پای او در میان بوده و او را به عنوان یک مصدر مذهبی می‌دانستم، او هم در این گناه سهیم است و از خداوند می‌خواهم که اگر قابل هدایت است خدا او را هدایت بفرماید و مخصوصاً بار دیگر از امام و از خانواده‌ی شهدا عذر می‌خواهم و از خدا می‌خواهم که از این گناه بزرگ و کبیره که مرتکب شدم بگذرد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

۵/۲۰
رسیدگی به اتهامات آقای قطب‌زاده

با عنایت به اطلاعاتی که از فعالیت‌های آقای قطب‌زاده پیش از دستگیری وی وجود داشت و اعترافات او پس از دستگیری، پرونده‌ی اتهامی او به سرعت تکمیل شد و به دادگاه ارسال گردید. در تاریخ ۱۳۶۱/۵/۲۳ دادگاه انقلاب اسلامی ارتش برای رسیدگی به اتهامات وی جلسه‌ای تشکیل داد.

دادگاه با تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید رسمیت یافت و سپس دادستان انقلاب ارتش متن کیفرخواست علیه متهم ردیف اول «صادق قطب زاده» را قرائت کرد. وی پس از ذکر مقدماتی در مورد اتهامات وی گفت:

موضوع اتهام نامبرده توطئه جهت براندازی و به شهادت رساندن حضرت امام خمینی بوده است. وی در ادامه‌ی قرائت کیفرخواست، ضمن اشاره به نقش روحانیت شیعه در طول تاریخ به نقش این قشر در جنبش ضد استعماری تنباکو، انقلاب عراق، نهضت مشروطیت و انقلاب اسلامی ایران اشاره کرد و در ادامه پس از ذکر مشخصات آقای قطب‌زاده درباره‌ی اتهامات وی، چنین گفت:

اتهامات صادق قطب‌زاده:

«۱ـ رهبری کردن عده‌ای جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی در زیر پوشش پیاده کردن جمهوری اسلامی واقعی، به شرح مندرج در صفحات ۵، ۱۲، ۱۴، ۲۳، ۵۹ و ۶۴ پرونده؛

۲ـ همکاری با چند گروه نظامی به منظور تحقیق بخشیدن به اهداف شوم خود به شرح مندرج در صفحات ۵، ۱۹، ۳۱، ۶۰ پرونده؛

۳ـ تغذیه‌ی مالی گروه‌های نظامی همکار به شرح مندرج در صفحات ۷، ۳۴،

۵۱، ۶۱ پرونده؛
۴ـ برقراری ارتباط و حتی همکاری و تهیه‌ی پوشاک جهت مفسدین جریانات شمال به شرح مندرج در صفحات ۱۵، ۲۶ و ۷۵ پرونده و این ارتباط به نحوی بوده که متهم سه روز قبل از حادثه‌ی آمل[1] از آن چه بنا بوده واقع شود، اطلاع داشته است.
۵ـ اعزام رابط جهت تماس قشقایی‌ها و درخواست کمک از آن‌ها به شرح مندرج در صفحات ۱۰۳، ۱۰۴ پرونده؛
۶ـ اعزام نمایندگی به خارج از کشور جهت گرفتن پول و اطلاعات برای براندازی به شرح مندرج در صفحات ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۶۳، ۹۶ و ۹۷ پرونده؛
۷ـ گرفتن مبلغ ۶۰ هزار دلار از خارج «ویل آلون» به شرح مندرج در صفحه ۶۵ پرونده؛
۸ـ فرستادن سیدمهدی مهدوی به عنوان نماینده به عربستان سعودی برای گرفتن پول به شرح مندرج در صفحات ۵۱، ۵۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۷ پرونده؛
۹ـ برقراری ارتباط با جامعه‌ی سوسیالیست‌ها جهت براندازی و اعزام نمایندگانی نزد آنان به شرح مندرج در صفحات ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۹۶، ۹۹؛
۱۰ـ اعزام نمایندگانی نزد سیدکاظم شریعتمداری برای جلب همکاری و تأیید وی به شرح مندرج در صفحات ۳۲ و ۵۶ پرونده؛

---

۱. در تاریخ ۱۳۶۰/۸/۱۸ شش نفر از اعضای «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» با انگیزه‌ی اعلام حضور در جنگل و معرفی بیشتر اتحادیه به مدت یک ساعت، جاده‌ی (آمل ـ تهران، هراز) را مسدود کرده، پس از پخش اعلامیه و درگیری با نیروهای مدافع جمهوری اسلامی و شهادت یکی از نیروهای «کمیته‌ی انقلاب اسلامی» به جنگل پناه بردند. از آن تاریخ تا ۱۳۶۰/۱۱/۵ مکرر میان آن‌ها و نیروهای خودی درگیری‌های پراکنده وجود داشت.
پنجم بهمن ۱۳۶۰ نیروهای اتحادیه با استعداد حدود یکصد نفر، به شهر آمل حمله کردند. درساعت ۲۳/۴۵، عملیات موسوم به ۶ بهمن ۱۳۶۰ را با حمله به بیمارستان ۱۷ شهریور و فرمانداری آمل آغاز کردند. این عملیات با استمرار حمله به دادگاه انقلاب و سپاه و بسیج و دیگر اماکن اداری تا صبح ادامه یافت.
صبح روز ششم بهمن، ستاد عملیاتی مرکب از سپاه، اطلاعات و ژاندارمری تشکیل شد و با همکاری مردم، ظرف چند ساعت، کلیه‌ی اماکن تحت تصرف اتحادیه، باز پس گرفته شد و تعداد تقریباً بیست تن از سهاجمین با به‌جای گذاشتن ۶۱ کشته و اسیر و با به شهادت رساندن ۴۱ نفر از مردم که به رگبار بسته بودند، مجدداً به جنگل بازگشتند.
عملیات‌های تعقیب مهاجمین ادامه یافت، تا این‌که در تاریخ ۱۳۶۱/۱۲/۱۲ جنگل به‌طور کامل تخلیه گردید.

۱۱ـ درخواست اسلحه از خارج با فرستادن لیستی مرکب از اقلام مورد نیاز به شرح مندرج در صفحه ۲۴ پرونده؛

۱۲ـ تهیه طرح و به عهده گرفتن رهبری علمیات تسخیر مراکز سپاه و کمیته‌ها و رادیو تلویزیون؛

۱۳ـ تهیه‌ی نقشه چگونگی انهدام بیت امام و شروع به اقدام به شرح مندرج در صفحات ۵ و ۵۸ پرونده و سایر مدارک موجود؛

۱۴ـ در اختیار بعضی از افراد گروه قرار دادن ۲ منزل، یکی نزدیک بیت امام و دیگری خارج از جماران جهت دیده‌بانی و تخریب به شرح مندرج در صفحه ۵۸ پرونده؛

۱۵ـ اقدام جهت آزادی اصغر مهاجر یکی از بمب‌گذاران گروه پارس با دادن مبلغ ۵۰۰ هزار ریال که جهت این موضوع به عنوان رشوه پرداخت شود، به شرح مندرج در صفحه ۷۳ پرونده؛

۱۶ـ ضمناً نامبرده به منظور آزادی یکی از منافقین و در جهت تهیه گذرنامه به منظور خروج ضد انقلابیون از کشور، فعالیت‌هایی به شرح مندرج در صفحات ۷۹، ۸۰، ۹۹ پرونده داشته است. با عنایت به شرح فوق رسیدگی نهایی به اتهام متهم و صدور حکم شرعی در مورد وی مورد تقاضاست. ضمناً کیفرخواست سایر متهمین و اتهامات آنان در جلسات بعدی مطرح خواهد شد.

پس از قرائت متن کیفرخواست، رئیس دادگاه خطاب به قطب‌زاده گفت: برای این‌که محورهای دفاع شما مشخص شود. من ۶ مسأله را یادداشت کرده‌ام که محورهای اصلی بررسی اتهامات شماست و بر اساس این ۶ محور، شما از خودتان دفاع کنید.

۱ـ ماهیت حرکت شما،

۲ـ طرح توطئه که چه بوده است،

۳ـ چگونگی همکاری شما با بعضی از افراد در خارج و برخی از کشورهای بیگانه،

۴ـ همکاری با آقای شریعتمداری و یا همکاری ایشان با شما و تأیید این حرکت با شما و تأیید این حرکت از جانب ایشان،

۵ـ جریان آمل (حرکتی که تعدادی از ضد انقلابیون در آمل انجام دادند) و کمک

شما به آن‌ها،[1]
۶ـ تماس با خان‌های قشقایی و غیر قشقایی.

اظهارات رئیس دادگاه

حجة‌الاسلام ری‌شهری افزود: اما توضیح در مورد محور اول این‌که، سؤال ما از شما در رابطه با ماهیت حرکت شماست، زیرا در بازجویی‌های شما در رابطه با تبیین این حرکت نوعی تناقض دیده می‌شود. آن‌چه از مجموع پرونده‌ی شما و دیگر متهمین به نظر می‌رسد این است که حرکت شما حرکتی در رابطه با براندازی نظام جمهوری اسلامی بوده، ولی در بعضی از قسمت‌ها شما توضیح داده‌اید که این حرکت در رابطه با براندازی نظام نبوده، سؤال ما در این رابطه این است که حرکت شما در رابطه با براندازی نظام بوده است یا خیر؟

دفاعیات متهم

پس از اظهارات رییس دادگاه، صادق قطب زاده آغاز به سخن کرد و گفت: ادعانامه‌ی صادره علیه این‌جانب از واقعیت‌ها به دور و در حدی از موارد در حد کذب است، اما از شما (رئیس دادگاه) متشکرم که موضوع را محوری کردید، به نظر من محور اصلی و اساس بر سه محور استوار است:
یکی توطئه‌ی براندازی نظام به قول شما و به قول من حکومت و دولت.
دوم، توطئه‌ای که دادستان مدعی است در رابطه با شهادت امام که مهم‌تر از مسأله اول است، می‌باشد.
سوم، ارتباط با خارج از کشور و بقیه موارد در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارد، اما ضمن پاسخ به کلیه‌ی مطالب تعجب می‌کنم که دادستان محترم در بعضی از موارد، مسائل را مسکوت گذاشته‌اند و از بردن نام افراد اصلی این جریان سرباز زده‌اند. آقای دادستان حدود چهار پنجم یا پنج ششم پرونده را به تاریخچه اختصاص داده‌اند و تنها یک ششم را به عنوان اتهامات مطرح نموده‌اند.

---

۱. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۱۵، ص ۴۲۹

در قسمت اول تنها موردی را که من از روز اول قبول کرده‌ام و تا به امروز هم آن را مورد تأیید قرار داده‌ام، بخشی از اتهام محور اول است که براندازی نظام بود، یا حکومت.

من بارها چه به طور کتبی و شفاهی، عنوان کرده‌ام که از روز اولی که صحبت از همکاری شد، اساس همکاری و شرط اساسی همکاری را بر این قرار دادم که نظام جمهوری اسلامی ایران باید با تمام قدرت خود برقرار باشد و وجود امام نیز جزو اصولی بود که روی آن توافق شد. من در جلسه‌ی اول در یک بحث ۴ ساعته، اوضاع تاریخی، اجتماعی و سیاسی ایران را مطرح کردم و ضمن تأیید اصول فوق‌الذکر از آن‌ها خواستم که با دوستان خود صحبت کنند و اگر اصول فوق پذیرفته شد حاضر به همکاری با آن‌ها هستم و در جلسه‌ی بعد این قول قبول اصول به من داده شد، حالا نام افراد که در این‌جا برده نشده است، واقعاً آن مسائل را قلباً قبول کرده‌اند، نمی‌دانم؛ ولی از نظر من قبول شده بود، بنابراین مسأله، مسأله‌ی حکومت بود. من حکومت را منهای امام مطرح می‌کنم؛ زیرا حکومت با امام یک حرف است و حکومت بدون امام یک حرف دیگر و ما حکومت بدون امام را مطرح کردیم. من نمی‌آمدم برای رژیم جمهوری اسلامی که تمام عمر برای ایجاد آن تلاش کرده‌ام چنین رفتاری را که به من نسبت داده شده است، رفتار کنم و آن را به ثمن بخس به ۱۰۰ نفر یا ۲۰۰ یا ۱۰۰ میلیون نفر بدهم.

س: شما براندازی نظام را تعریف کنید؟

ج: براندازی نظام دقیقاً کاری است که در ۲۲ بهمن ۵۷ شد. نظام شاهنشاهی را برداشتند و نظام جمهوری اسلامی را جایش گذاشتند. به‌همین سادگی و روشنی.

س: شما می‌گویید بعد از اقدام خود نظام جمهوری اسلامی باقی می‌ماند. به نظر شما چه اصولی از نظام جمهوری اسلامی باقی می‌ماند؟

ج: اصل قانون اساسی می‌ماند.

س: قانون اساسی را می‌خواستید عوض کنید؟

ج: بحثی در این مورد نشد، ولی مطمئناً در آینده بحث می‌شد.

س: اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی بر مبنای ولایت فقیه است.
ج: هیچ مبنایی ندارد. من این طور از قانون اساسی نمی‌فهمم، قانون اساسی یک سلسله موادی دارد، ولایت فقیه هم یکی از مواردش است.
س: شما مسأله‌ی ولایت فقیه را در قانون اساسی خود مطرح می‌کردید؟
ج: راجع به این مسأله فکر نشده بود.
س: شما می‌گویید می‌خواستید بر علیه افراد اقدام کنید، پس مسأله‌ی نظام جمهوری اسلامی به چه صورتی در می‌آمد؟
ج: جمهوری اسلامی به همان صورت که بود می‌ماند و قانون اساسی هم می‌ماند، ولی نحوه‌ی اجرا و اداره‌ی مملکت عوض می‌شد.
س: قانون اساسی را قبول دارید؟
ج: قبول دارم، ولی شرایط اجرای آن را قبول ندارم. قانون اساسی یک قراردادی است بین مردم و حکومت که دو طرف این قرارداد ملتزم به اجرای این موارد هستند. اگر یکی از افراد اجتماع این مواد را نقض کند، دستگاه حکومتی به علت نقض قرارداد او را می‌گیرد و محاکمه و مجازات می‌کند، ولی آن موقع که خود حکومت نقض قرارداد می‌کند آن موقع باید چه کار کرد؟ اگر قدرت و زور باشد در مقابل اعتراض مردم می‌گوید کرده‌ام که کرده‌ام، چشمتان کور، همینست که هست.
س: قانون اساسی را قبول دارید؟
ج: برای پنجمین بار می‌گویم، قبول دارم.
س: آیا قانون اساسی به شما اجازه می‌داد که کودتا کنید.
ج: به من اجازه نمی‌داد، ولی به کارگزاران دولت هم اجازه نمی‌داد که موارد قانون اساسی را نقض کنند.
س: قانون اساسی شورای نگهبان تعیین کرده که افراد عادلی که منتخب ملت هستند به موارد نقض رسیدگی نمایند. آیا قانون اساسی این اجازه را به شما می‌دهد که کودتا کنید؟
ج: قانون این اجازه را به هیچ کس نمی‌دهد، ولی علاوه بر آن قانون اساسی اجازه تهدید آزادی‌های فردی و عمومی را هم نمی‌دهد.
س: شما بر طبق همان قانون اساسی که اظهار می‌کنید، مواد آن را قبول دارید

دست به کاری زدید که بر طبق همان قانون مجاز به آن نبودید. پس عملاً با قانون اساسی مخالفت نموده‌اید.
ج: من قانون اساسی را نقض کردم، ولی اولین بار از سوی مقامات دولتی نقض شده است.

اظهارات دادستان

اتابکی دادستان انقلاب ارتش توضیحاتی پیرامون سخنان قطب‌زاده را به عرض دادگاه رسانید. وی گفت: اولاً تمام موارد کیفرخواست شما براساس موارد صریح اعترافات خود شما تنظیم شده و کوچک‌ترین خدشه‌ای در موارد آن نیست، وی سپس به شرح تفکیک مسأله‌ی نظام و حکومت پرداخت و گفت من شک کردم که شما مقدمه‌ی قانون اساسی را خوانده باشید...

ادامه‌ی رسیدگی به اتهامات

ساعت ۱۰ صبح روز دوشنبه در ادامه‌ی رسیدگی به اتهامات صادق قطب‌زاده و سیدمهدی مهدوی، دادگاه انقلاب ارتش به ریاست آقای ری‌شهری دومین جلسه‌ی خود را در محل این دادگاه تشکیل داد. در این جلسه صادق قطب‌زاده و سیدمهدی مهدوی به دفاع از خود پرداختند و مطالبی را به سمع دادگاه رسانیدند که با پایان یافتن وقت دادرسی، ادامه‌ی رسیدگی به جلسه‌ی بعد (صبح روز شنبه آینده) موکول گردید.
دادگاه با تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید رسمیت یافت و سپس رئیس دادگاه از متهم ردیف اول صادق قطب‌زاده سؤال کرد: شما موارد کیفرخواستی که در جلسه‌ی قبل توسط دادستان انقلاب ارتش قرائت شد را قبول دارید یا نه؟
صادق قطب‌زاده گفت: من دقیقاً نمی‌توانم بگویم که با تمام موارد کیفرخواست موافقم. برخی از مطالب کیفرخواست بالاجمال درست نیست و برخی مطالب آن بالاجمال درست است. برخی موارد آن درست و برخی موارد آن نادرست است؛ بنابراین من نمی‌توانم بگویم به طور دربست کیفرخواست را قبول دارم یا نه. براساس تقسیم‌بندی، کیفرخواست مبنی بر ۶ محور بود که محور اول در رابطه با

ماهیت حرکت بود و فرق نظام و حکومت از نظر من چیست؟ و سلسله مطالبی دیگر که من به طور مختصر عرضم این بود که نظام و حکومت ۲ مقوله‌ی جداگانه هستند و به عنوان مثال عرض می‌کنم که در تاریخ ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، ملت ایران رأی به جمهوری اسلامی داد؛ یعنی در آن موقع جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام برای انقلاب اسلامی ایران پذیرفته شد. در حالی که قانون اساسی و سلسله قوانینی که بعد از قانون‌اساسی آمد، ناشی از این نظام بود که بعد از یک سال و اندی، قانون اساسی آمد و بعد هم قوانینی که تدوین شد، براساس آن قانون اساسی بود. عرضم این بود که اگر مثلاً یکی از قوانینی را که مجلس شورای اسلامی رد می‌کند را قبول نداشته باشیم. دلیل بر آن نمی‌شود که ما مجلس را قبول نداریم و اگر مجلس را قبول نداشته باشیم و معتقد باشیم این مجلس، مجلس درستی نیست، دلیل آن نیست که قانون اساسی را قبول نداشته باشیم و حتی اگر اشکالی هم به قانون اساسی داشته باشیم، دلیل آن نیست که بگوییم نظام را قبول نداریم. من در حال حاضر دارم افکار خودم در ۴ ماه قبل را مطرح و بیان می‌کنم، نه افکار و نظر فعلی‌ام راکه انشاءالله نظر فعلی‌ام را در آخرین دفاع عنوان خواهم کرد. در آن موقع اعتقاد من این بود که من حکومت را قبول نداشتم، اما نظام را قبول داشتم.

رییس دادگاه: شما اگر می‌خواهید دفاعیات خود از کیفرخواست را یک‌جا توضیح دهید وگرنه همانطورکه مایل هستید، در مورد ۶ محور مطالبی را بیان کنید و بعد دفاعیات خودتان را مطرح کنید و اگر دادگاه سؤالاتی داشت، مطرح می‌کند.

قطب‌زاده: در مورد کیفرخواست باید بگویم که خیلی سریع خوانده شد به طوری که بعضی از موارد آن را حتی نتوانستم یادداشت کنم، بنابراین تقاضایم این است که نسخه‌ای از کیفرخواست در اختیار من قرار داده شود تا در جلسات بعدی بتوانم جواب‌های لازم را عرض کنم. در مورد محور اول که مطالبی را در جلسه‌ی قبل به عرض رساندم، برمی‌گردد به محور دوم که شما طرح کردید و طرح توطئه بود. آیا منظورتان این است که من مسائلی را که بین من و آقایان حبیب‌زاده و کامبیزی و بقیه، برای انجام یک سلسله عملیات انجام شده است، از کجا شروع و به کجا ختم گردیده است را توضیح دهم؟

رییس دادگاه: بله

قطب‌زاده: از حدود یک سال و نیم قبل، آقای کامبیزی که به منزل من رفت و آمد می‌کرد مطالبی خیلی کلی بدون این‌که هیچ ربطی به سازمان و تشکیلاتی داشته باشد را مطرح می‌کرد. وی بعد از ۲ بار صحبت‌های کلی، رفت و مجدداً حدود سه الی چهار ماه قبل از دستگیری من مجدداً آمد و همان صحبت‌ها را تکرار کرد. وی در یکی از جلسات اظهار داشت که دارای تشکیلاتی می‌باشد و از من تقاضای همکاری کرد که من قبول کردم و قرار شد وی نیز با دوستانش صحبت کند که کرد. در جلسه‌ی بعدی نامبرده به اتفاق آقای حبیب‌زاده به منزل من آمد و همان صحبت‌های قبلی در این جلسه تکرار شد. به طور خلاصه محور سخنان ما بر ۲، ۳ محور بود. یکی آن‌که نظام جمهوری اسلامی تنها نظامی است که ارزش تلاش و کوشش را دارد، البته از نظر من در آن موقع انحرافاتی در این نظام ایجاد شده بود که باید این انحرافات اصلاح می‌شد. من حاضر به همکاری با افراد فوق‌الذکر شدم. پیرامون مسائل مختلف، بحث‌های زیادی صورت گرفت نه در مخالفت، بلکه پیرامون مسائل مختلف. در جلسه‌ی بعدی آقای حبیب‌زاده گفت که دوستانش با شرایط من موافقت کرده‌اند. در این جلسات تصمیمی که راجع به عملی باشد مطرح نمی‌شد تا حدود یک ماه قبل از دستگیری که آقایان آمدند و صحبت از این مسأله کردند که اگر بخواهیم عملی انجام دهیم این عمل ناظر است بر محاصره‌ی بیت امام برای این‌که ورود و خروج انجام نگیرد و گرفتن دیگر نقاط حساس و به خاطر همین مسأله بود که آقای کامبیزی قرار شد برود و آن منزل را از نزدیک ببیند.

رئیس دادگاه: شما چه کسی را برای دیدن منزل مزبور معرفی کردید؟

قطب‌زاده: من آقای شاه‌ویسی را معرفی کردم که برای خرید منزل مزبور برود، او رفت و بعد از دیدن من گفت که تصمیم دارند منزل مزبور را منفجر نمایند که مسأله انفجار با بحث بین خود آن‌ها عملاً منتفی شد. در جلسه‌ی بعدی گفتند که تصمیم گرفته‌اند نقاطی را که می‌خواهند بگیرند با توپ بکوبند. من گفتم باید راجع به این مسأله فکر کافی بشود و حاضرم این مطالب را رودرروی آن‌ها نیز در دادگاه تکرار کنم. به هیچ عنوان از سوی من تصمیمی راجع به این مسأله گرفته

نشد و من از تصمیم آن‌ها بی‌خبرم.

جلسه‌ی بعد قرار بود که راجع به آن مسأله، تصمیم بگیریم که به علت دستگیری افراد، جلسه تشکیل نشد و تصمیم هم منتفی شد. در نتیجه، مسأله‌ی کوبیدن بیت امام و سایر نقاط به صورت پیشنهاد از سوی آقایان طرح شد و انفجار منزل منتفی گردید و در مسأله‌ی کوبیدن هم، چون من باید تصمیم می‌گرفتم و تصمیم نگرفتم، ولی راجع به تصمیم‌گیری آن‌ها، وجداناً نمی‌دانم.

بزرگترین اشتباهم!

صادق قطب‌زاده در ادامه‌ی دفاعیات خود گفت: بزرگترین اشتباهم که در این زمینه کردم این بود که اصلاً من روی این افراد تحقیق نکردم که [چه] کسی هستند و چی هستند و چکاره‌اند و چگونه می‌خواهند عمل کنند و نسبت به کاری به این عظمت، نه تنها یکی از بزرگترین اشتباهاتم، بلکه اجازه بدهید بگویم حماقت‌های بی‌حساب من بود. من اعتمادی کردم که نمی‌باید می‌کردم.

رئیس دادگاه: راجع به کمیته‌ها و مناطق حساس چه می‌گویید؟

قطب‌زاده: مسأله ۲ قسمت بود. یکی محاصره و دیگر گرفتن. وقتی محاصره و گرفتن در مورد منزل امام منتفی شد، این‌ها صحبت از کوبیدن نقاط کردند و قرار شد بحث را بعداً انجام دهیم که دیگر امکان پیدا نشد. من به هیچ وجه موافق کوبیدن کورکورانه نبودم، من موافق محاصره و گرفتن بودم، ولی موافق کوبیدن نبودم؛ ولی این مسأله را به این صراحت در جلسه‌ی اول به آن‌ها نگفتم.

رئیس دادگاه: در رابطه با محور سوم صحبت کنید.

قطب‌زاده: راجع به همکاری با بعضی از افراد خارج و کشورهای بیگانه، من با آقایان نجفی و محمد حسینی و زارع و ریاضی این بحث را بلا استثنا کردم که ما نباید به هیچ سیاستی و نیرویی در خارج از کشور متکی باشیم. این بحث را نیز با آقایان حبیب‌زاده و کامبیزی در مدت طولانی نیز داشتم و مسؤولیت سیاست خارجی به عهده‌ی من گذاشته شد. حتی یک مورد آمدند و گفتند که جلسه‌ای در استانبول یا آنکارا بوده است که رضا پهلوی و بختیار و آریانا و یکی دو نفر دیگر

در این جلسه بوده‌اند. آقایان می‌خواستند ما سیاست خارجی خود را با این‌ها هماهنگ کنیم، اما من گفتم از لحاظ من هر کس هر کاری که می‌خواهد بکند، ولی من موافق این‌کار نیستم.

قسمت دیگر مسأله، ارتباط با یک سلسله افراد خارج از کشور بود. ارتباط من ارتباط امروز و دیروز نبوده و نیست، بلکه من این ارتباطات را در اثر ۱۵، ۱۶ سال زندگی در خارج از کشور پیدا کرده‌ام و با برخی از شخصیت‌های بین‌المللی سر و کار داشته‌ام و فعالیت‌های زیادی نیز در خارج داشته‌ام.

من از آن نمونه‌ها بسیار دارم و نمی‌خواهم وقت دادگاه را بگیرم. اگر من تاریخچه‌ی زندگی‌ام را بگویم واویلا است!!

قطب‌زاده در ادامه‌ی سخنان خود گفت: من می‌خواستم از نظرات کلی کشورهای اروپایی و خاورمیانه و بلوک شرق راجع به اوضاع داخلی ایران مطلع شوم، زیرا من داشتم وارد کار تغییر حکومت می‌شدم و برای این کار نیز نیاز به یک سلسله مسائل اطلاعاتی داشتم.

به خاطر این مسأله بود که بر اساس آن یک سلسله تماس‌هایی با «ویل آلون» گرفته و ایشان هم با سوسیالیست‌های آلمان تماس گرفتند.

وی در مورد سازمان سوسیالیست‌های آلمان گفت: این سازمان در ۱۰، ۱۵ سال گذشته شاید حدود یک هزار تلگراف به شاه‌سابق و دستگاه گذشته راجع به زندانیان آن روز ایران زده بود. به همین دلیل با اعتقادی که به نقش عربستان سعودی در خاورمیانه داشتم، باید از نظرات آن کشور نیز مطلع می‌شدم، ولی در هیچ مورد ما به آن‌ها نگفتیم که می‌خواهیم چه بکنیم و در آینده قول دادن امتیازی به آن‌ها بدهیم.

وی گفت: من در تمام عمرم تنها یک اسلحه کمری از برادر حافظ اسد گرفتم آن هم هنگام مذاکرات با وی بود. بعدها نیز من این اسلحه را به بسر و بچه‌های مدرسه‌ی رفاه دادم.

سرانجام پس از ۲۴ روز که دادگاه انقلاب ارتش برای رسیدگی به پرونده و صدور رأی نهایی برای صادق قطب‌زاده وارد شور شده بود، شب گذشته رأی خود را دایر بر

اعدام صادق قطب‌زاده به جرم اقدام جهت براندازی حکومت جمهوری اسلامی ایران، ترور شخصیت‌های مملکتی و در رأس آن‌ها، ترور رهبر انقلاب امام خمینی، صادر کرد و حکم صادره پس از تأیید دادگاه عالی قضایی به مرحله‌ی اجرا در آمد.[1]

۱. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۱۵، ص ۴۲۹

فصل بیست و یکم

سرگذشت آقای شریعتمداری

۱/۲۱

شکست‌خوردگان دیروز، سیاست بازان امروز!

یکی از مسائل مهمی که در پیام مورخ ۱۳۶۷/۱۲/۳ امام خمینی خطاب به روحانیون، مراجع، مدرسین، طلاب و ائمه‌ی جمعه و جماعت بدان اشاره شده، مواضع آقای شریعتمداری در حمایت از جریان‌های مخالف جمهوری اسلامی ایران است. در این پیام مهم که به منشور روحانیت موسوم شد، امام در ادامه‌ی بیان خطر روحانی‌نمایان، می‌فرمایند:

«آنقدر که اسلام از این مقدسین روحانی نماها، ضربه خورده است، از هیچ قشر دیگر نخورده است و نمونه‌ی بارز آن مظلومیت و غربت امیرالمؤمنین (ع) که در تاریخ روشن است. بگذارم و بگذرم و ذائقه‌ها را بیش از این تلخ نکنم، ولی طلاب جوان باید بدانند که پرونده‌ی تفکر این گروه همچنان باز است و شیوه‌ی مقدس مآبی و دین فروشی عوض شده است. شکست خوردگان دیروز، *سیاست بازان امروز شده‌اند. آن‌ها که به خود اجازه‌ی ورود در امور سیاست را نمی‌دادند، پشتیبان کسانی شدند که تا براندازی نظام و کودتا جلو رفته بودند.* غائله‌ی قم و تبریز[۱] با هماهنگی چپی‌ها و سلطنت طلبان و تجزیه طلبان

---

۱. اشاره به آشوب‌های حزب خلق مسلمان در قم و تبریز، رجوع کنید به ص ۲۹۷، سخنرانی این‌جانب در نماز←

کردستان تنها یک نمونه است که می‌توانیم ابراز کنیم که در آن حادثه ناکام شدند، ولی دست برنداشتند و از کودتای نوژه سردرآوردند، باز خدا رسوایشان ساخت».[۱]

این کلام نشان می‌دهد که از نگاه امام، مخالفت آقای شریعتمداری با جمهوری اسلامی و حمایت وی از جریان‌های برانداز، ریشه در مواضع و اندیشه‌های وی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی دارد که در تحلیل امام از شخصیت آقای شریعتمداری با این جمله: **«شکست خوردگان دیروز، سیاست‌بازان امروز شده‌اند»**، بدان اشاره شده است.

ریشه‌یابی مواضع آقای شریعتمداری

تحلیل مواضع آقای شریعتمداری علیه انقلاب اسلامی، فرصت دیگری می‌خواهد. مطالعه‌ی پرونده‌های متعدد و قطور ایشان که از ساواک باقی مانده به این هدف کمک می‌کند. این‌جانب در سابق، یک بار مروری بر این پرونده‌ها کردم. آن‌چه من دریافتم این بود که خودخواهی و جاه‌طلبی، ریشه‌ی مواضع انحرافی ایشان بوده است.

بررسی اسناد باقی مانده از ساواک[۲] نشان می‌دهد که سازمان اطلاعات و امنیت رژیم شاه، درمی‌یابد که آقای شریعتمداری شخصی جاه طلب و خودخواه است و روی این نقطه ضعف، سرمایه‌گذاری می‌کند و با شیوه‌های اطلاعاتی بتدریج او را به موضع‌گیری علیه امام خمینی و نهضت اسلامی وادار می‌کند و به قدری دقیق و حساب‌شده روی او و دفتر او کار می‌کند که در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی، بیت او به‌طور کامل در راستای اهداف رژیم شاه، مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد و خانه‌ای که روزی نقطه‌ی امید مردم مسلمان بود، نقطه‌ی امید شاه و بالاتر از شاه می‌شود و برای اجرای موفقیت‌آمیز حکومت نظامی به رژیم رهنمود می‌دهد.

← جمعه‌ی قم.

۱. *صحیفه‌ی امام*، ج ۲۱، ص ۲۸۰

۲. برای معرفی بهتر آقای شریعتمداری چاپ و انتشار این اسناد ضروری است.

۲/۲۱
مواضع آقای شریعتمداری پس از پیروزی

آقای شریعتمداری پس از پیروزی انقلاب اسلامی هیچ گاه با امام و انقلاب همراه نشد. در واقع، ایشان مواضع قبل از انقلاب خود را به گونه‌ای که شرایط پس از پیروزی ایجاب می‌کرد ادامه داد.

تأسیس حزب خلق مسلمان

یکی از خطرناک‌ترین کارهایی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی زیر چتر حمایت آقای شریعتمداری انجام گرفت، تأسیسِ «حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان» بود. این حزب به ظاهر در مقابل «حزب جمهوری اسلامی» تأسیس شد، اما در واقع دیدگاه‌های امام (ره) و اساس جمهوری اسلامی را هدف گرفته بود.

آقای شریعتمداری نه تنها این حزب را تأیید می‌کرد، بلکه عضویت در آن را «یک وظیفه‌ی اسلامی و ملی»[۱] می‌دانست.

ایشان حتی پس از غائله‌ی تبریز و تصرف صدا و سیمای استان، به وسیله‌ی هواداران حزب، در پاسخ به سیل اعلامیه‌ها و نامه‌هایی که از او انحلال حزب خلق مسلمان را خواستار می‌شدند، حاضر نشد این حزب را محکوم کند و در پاسخ نامه‌ی علمای ایران مبنی بر تقاضای انحلال این حزب نوشت:

«... و اما در خصوص حزب خلق مسلمان، این حزب، حزبی است مستقل و من اکثر افراد مؤسس آن را می‌شناسم. مردمانی مسلمان و معتقد هستند، انحلال یا ابقای آن نیز به عهده‌ی خود حزب است و اعضای آن گویا ۲ تا ۳ میلیون نفر هم باشند، خود باید تصمیم بگیرند.»

---

۱. ر.ک. به: پیوست‌ها، پاسخ آقای شریعتمداری در تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۲۲ به حزب خلق مسلمان.

اندیشه‌ی علنی کردن مخالفت

هر تحلیل‌گر منصفی اگر مواضع آقای شریعتمداری را پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن مورد تأمل قرار دهد، به آسانی به این نتیجه می‌رسد که ایشان اگر فرصت پیدا می‌کرد، مخالفت خود را با امام و انقلاب علنی می‌کرد. براساس برخی از گزارشات، ایشان حتی به جنگیدن با امام (ره) هم فکر کرده بود!

اعلام جنگ علیه امام

آقای علی‌محمد بشارتی ـ وزیر اسبق کشور ـ خاطره‌ی جالبی از امام در رابطه با گزارش مورد اشاره دارد.

ایشان نقل کردند:

«در تابستان سال ۱۳۵۸ هنگامی که مسؤول اطلاعات سپاه بودم، گزارشی داشتیم که آقای شریعتمداری در مشهد گفته است: من بالاخره علیه امام اعلام جنگ می‌کنم.

خدمت امام رسیدم و ضمن ارائه‌ی گزارشی، خبر مذکور را هم گفتم. ایشان سرش پائین بود و گوش می‌داد، این جمله را که گفتم، سر بلند کرد و فرمود:

این‌ها چه می‌گویند، پیروزی ما را خدا تضمین کرده است. ما موفق می‌شویم، در این‌جا حکومت اسلامی تشکیل می‌دهیم و پرچم را به صاحب پرچم می‌سپاریم!

پرسیدم: خودتان؟ امام سکوت کردند و جواب ندادند.»[۱]

درخواست رسیدگیِ قضایی

پس از پخش مصاحبه‌ی آقای قطب‌زاده از سیما و مشخص شدن همسویی موضع آقای شریعتمداری با وی در براندازی، با سوابقی که مردم از مواضع ایشان علیه انقلاب و امام داشتند، به عنوان اعتراض به خانه‌ی آقای شریعتمداری ریختند و خانه و همچنین

---

۱. این خاطره را آقای بشارتی در هواپیما هنگام بازگشت از سفر مشهد نقل کرد.

مراکزی که در قم به ایشان مربوط می‌شد، مانند دارالتبلیغ[۱] را تصرف کردند و انتظار داشتند که به اتهامات ایشان رسیدگی شود.

اعتراض نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی به اهمال در محاکمه‌ی شریعتمداری

حجةالاسلام والمسلمین آقای سید محسن موسوی تبریزی در نطق پیش از دستور خود، شورای عالی قضایی را به جهت مسامحه در محاکمه‌ی آقای شریعتمداری بشدت مورد انتقاد قرار داد، بخشی از سخنان ایشان براساس گزارش روزنامه‌ی کیهان چنین است:

«محسن موسوی تبریزی ضمن برشمردن ویژگی‌های انقلاب اسلامی و خطری که خطوط انحرافی غرب‌گرا برای انقلاب ایجاد کرده بود و افشای این خطوط به وسیله‌ی انقلاب اسلامی ایران، به ائمه‌ی جمعه، فضلای حوزه و نمایندگان مجلس و مسئولین هشدار داد که متوجه نقشه‌های جدید آمریکا که درصدد بیرون آوردن خطوط انحرافی از انزواست باشند.

وی در قسمت دیگری از سخنان خویش خطاب به شورای عالی قضایی گفت: من به عنوان یک نماینده و با سابقه‌ی مدید در دادگاه‌ها و بخصوص کمیسیون قضایی عرض می‌کنم و خطاب به شورای عالی قضایی سؤال می‌کنم و اعتراض من ندای ملت است و سؤال مردم که چرا درباره‌ی شریعتمداری و محاکمه‌ی او اهمال می‌کنند؟ چرا عدل قضایی اسلامی را تعطیل کرده و تبعیض قائل می‌شوند؟ چرا به صورت طبیعی با اتهامات او برخورد نمی‌کنند؟ چرا اهمالی را که در جریان محاکمه و بررسی به اتهامات بنی‌صدر صورت گرفت، تکرار می‌کند؟ مگر امیرالمؤمنین (ع) نبود که با آن مقام عصمت و طهارت پیش یک قاضی حاضر می‌شد؟

موسوی تبریزی افزود: شورای عالی قضایی درباره‌ی ایشان هم قاطعانه باید برخورد کند و او را در پیشگاه مردم محاکمه و جریانات و مسائل را برای امت

---

۱. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۱۳، ص ۴۱۹

مسلمان روشن کند و به طور طبیعی مسأله را دنبال و عدل اسلامی و عدم تبعیض در قضای اسلامی را به دنیا نشان دهد.»[۱]

۱. *روزنامه‌ی کیهان*، ۱۳۶۱/۲/۱۷

۳/۲۱
تحقیق از آقای شریعتمداری

با مقدماتی که بدان اشاره شد، زمینه برای تحقیق و بازجویی از آقای شریعتمداری فراهم گردید، اما ایشان حاضر نمی‌شد که در ارتباط با اتهامات خود به بازجویان رسمی، پاسخ گوید؛ البته شاید هم کمتر کسی جرأت بازپرسی از او را داشت.

به هرحال باید مشخص می‌شد که ایشان اتهاماتی را که متوجه اوست می‌پذیرد، یا پاسخ قابل قبولی برای رد آن‌ها دارد. احترام به شخصیت وی اقتضا می‌کرد که این‌جانب برای تحقیق از وی به قم بروم. از این رو به منزل ایشان رفتم و در قسمت بیرونی منزل[۱] ایشان نشستم و پیغام دادم که به این قسمت بیاید، آمد و نشست. به ایشان گفتم: «آقای قطب‌زاده تصمیم داشت حرکتی را علیه جمهوری اسلامی انجام دهد، شما را هم در جریان گذاشت، آیا شما این مطلب را قبول دارید؟»

آقای شریعتمداری پاسخ داد: «این نسبت دروغ است من هیچ اطلاعی از این ماجرا ندارم.»

گفتم: «بسیار خوب، شما همین مطلب را بنویسید که آن‌چه به من نسبت داده‌اند دروغ است. در این هنگام من ورقه‌ی بازجویی را به ایشان دادم، سؤال‌هایی را بتدریج به صورت کتبی مطرح کردم و ایشان پاسخ داد، متن سؤال‌های این‌جانب و پاسخ ایشان بدین شرح است:

«س: آیا شما از جریان توطئه اخیر که صادق قطب‌زاده هم یکی از عوامل مؤثر آن بوده است، مطلع بودید یا خیر؟

---

۱. روبه‌روی منزل مسکونی ایشان که محل دیدار وی با مردم بود.

ج: بسم الله الرحمن الرحیم. آن‌چه قطب‌زاده و مهدوی در تلویزیون اظهار کرده است مورد قبول این‌جانب نیست. ما با قطب‌زاده هیچ ارتباطی نداشته‌ایم و هیچ پیغامی بین ما و ایشان رد و بدل نشده است و هیچ وعده ولو با واسطه، این‌جانب به ایشان نداده‌ام. آن‌چه حقیقت است این‌که مهدوی بدون سابقه و اطلاع قبلی [به] قم آمد و چیزهایی را که گروهی نیاز دارند انجام بدهند، اظهار کرد و اسم قطب زاده را نیاورد. این‌جانب او را نهی کردم. در جواب گفت که از شما اطاعت نمی‌کنند، ولی حقیر این کار را باور نکردم و به‌ایشان گفتم که در مقابل دولت قوی اسلامی، شما با جمعیت قلیلی هیچ کاری را نمی‌توانید انجام دهید و چون باور نکردم و علاوه، [درباره‌ی] کارشان فوریت اظهار نمی‌کردند و مسأله‌ی اطلاع دادن در نظرم محذوراتی داشت، تا فکرم به جایی برسد، مطلب بر ملا شد و این‌که گفته باشم که بعد از انجام عمل تأیید می‌کنم، دروغ محض است.»

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: پاسخ به سؤال قبلی داده نشد، صریحاً پاسخ دهید؟

ج: حقیر چیزهایی شنیدم، ولی اطلاع از براندازی حکومت اسلامی نداشتم.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: آن چیزهایی که شنیده‌اید از مهدوی چه بود؟

ج: صحبت‌های ایشان در زمینه‌ی تعویض دولت بود نه براندازی حکومت اسلامی.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: این تعویض دولت به چه شکل مطرح شد؟

ج: مفهوم حرف ایشان تعویض دولت بود که دولتی باشد به قول ایشان واقعاً نه شرقی و نه غربی، حالا از چه طریق، من اطلاع از جزئیات آن نداشت.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: شما به ایشان چه پاسخ دادید؟

ج: من ایشان را نهی کردم. در جواب گفت: این‌ها از شما اطاعت نمی‌کنند و گفتم کارتان عاقلانه نیست.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: بنابراین شما از طرح براندازی جمهوری اسلامی اطلاع داشتید، زیرا اگر جریان تعویض دولت به صورت طبیعی بود، نهی شما مفهومی پیدا نمی‌کند؟

ج: چون می‌خواستند کارشان از راه جنگ و حمله صورت گیرد، حقیر نهی کردم.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: از راه جنگ و حمله اگر کسی بخواهد حکومتی را و دولتی را تعویض کند این براندازی نظام موجود نیست؟

ج: البته هر دو در شرایط حاضر، کار غلطی است، ولی براندازی اداره‌ای، غیربراندازی رژیم است.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: بنابراین اگر از راه جنگ و حمله بخواهند رژیم را عوض کنند، نامش چیست؟

ج: از راه جنگ بخواهند وزیری و یا کابینه را عوض کنند، این به معنای براندازی رژیم نیست کسی که رژیم را هم قبول دارد امکان دارد که این کار را بکند و در تمام دنیا نظایری دارد، ولی اگر قصد براندازی رژیم را از راه حمله بخواهد انجام دهد، البته آن اسم براندازی را دارد.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: بنابراین هدف آن‌ها به نظر شما ترور افراد دولت بوده؟

ج: ترور را با من صحبت نکردند و حمله، ترور را لازم ندارد.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: پس می‌خواستند اعضای دولت را با حمله چکار کنند؟

ج: من جزئیات را نپرسیدم. آنچه از مجموع حرف‌های آن به نظرم آمد اشغال ادارات بوده است و البته اگر ممانعتی می‌شدند، دست به اقدام می‌زدند، یعنی همین جزئیات را هم ایشان نگفت؛ ولی مفهوم کلمات بود و حقیر زیاد به حرف‌های ایشان گوش نکردم.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: در این رابطه چند نفر با شما تماس گرفتند و کلیه‌ی مطالبی که گفته‌اند چه بود؟

ج: فقط مهدوی این مطالب را گفتند و غیر از ایشان کسی گزارش به من نداده است. مهدوی در جلسه‌ی اخیر گزارش داد که به طور کلی‌گویی بود و جزئیاتی را به من نگفته است. غیر از آن‌چه در جواب سؤال قبلی گفتم و از کلامش فهمیدم و آن‌چه یادم هست، ایشان کلیاتی را گفت که مفهومش اسقاط و تعویض دولت بود و حقیر دیگر چیز دیگری فعلاً یادم نمی‌آید. ایشان گفت که ما عده‌ای را در میان مردم داریم که آن‌ها آماده‌ی این کار هستند. گفتم شما عده‌ی معتنابهی دارید و دستگاه دولتی نمی‌فهمد. این محال است و شما نمی‌توانید کاری را انجام دهید و نکنید این کار را.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: آیا شما یقین کردید که آن‌ها می‌خواهند دولت را با توسل [به] زور ساقط کنند؟

ج: البته طبق اظهارات این‌ها کاری می‌خواستند بکنند، ولی من چون اطمینان نداشتم باور نکردم که تمام مطالبی که می‌گوید درست است، شاید می‌خواهد ما را فریب دهد، ولی اجمالاً دانستم که درصدد سوء نیتی هستند.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: بنابراین شما باور کرده‌اید که آن‌ها دارای سوء نیتی نسبت دولت هستند؟

ج: بلی، باور کردم ولی درصد سوء نیتشان را ندانستم.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: با توجه به این‌که در صورت عملی شدن توطئه‌ی آنان، قطعاً خون‌هایی ریخته می‌شد، شما پس از اطلاع از این جریان چه اقدامی برای جلوگیری از خون‌ریزی و حفظ نظام جمهوری اسلامی انجام دادید؟

ج: من در فکرم جولان می‌دادم که اولاً رسیدگی از حقیقت امر کنم و ثانیاً اگر یقین به قرب وقوع آن داشتم، حتماً اقدامات مقتضی می‌کردم و لااقل اطلاع می‌دادم چون این‌ها می‌گفتند که یکی دو ماه بعد این کار خواهد شد.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: در چه تاریخی از جریان توطئه مطلع شدید؟
ج: حقیر تاریخ حقیقی یادم نیست ولی چند روز بعد از آن، قضیه مکشوف و برملا شد.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: بنابراین شما هیچ اقدامی برای خنثی شدن این توطئه انجام ندادهاید؟
ج: چون وقت ضیق بود، امکان نشد که فکری کرده و اقدامی کنم، زیرا زودتر معلوم گشت.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: آیا می‌خواستید اقدامی برای خنثی شدن این توطئه انجام دهید؟
ج: بلی، قطعاً اگر احتمال عقلایی می‌دادم، تصمیم داشتم که علاجی کرده باشم.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: با توجه به این‌که قبلاً نوشته‌اید که آن‌ها گفتند ما افرادی داریم و با توسل به زور می‌خواهیم حکومت را ساقط کنیم، شما برای خنثی شدن این توطئه از چه راهی می‌خواستید اقدام کنید؟
ج: فکری نکرده بودم، ولی البته به نظرم می‌رسید که در آن صورت باید به مقامات مربوطه اطلاع بدهم و این‌که عجله نکردم چون کار [را] ابلهانه می‌دانستیم و خیال می‌کردم قبل از ثبوت قطعی، شاید موجب گرفتاری عده[ای] بی گناه شویم و احتمال هم می‌دادم که از طرف بستگان آن‌ها ترور شویم. این‌ها افکاری بود که در ذهنم جولان می‌کرد که منتهی به تصمیم گردد.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: با توجه به این‌که صریحاً نوشته‌اید که تصمیم داشتند در یکی دو ماه آینده تصمیم خود را عملی کنند و با توجه به این‌که خنثی کردن توطئه در وقت اجرا امکان‌پذیر نیست [و] یا مشکل است، آیا وظیفه نمی‌دانستید که فوراً مقامات مسؤول را در جریان بگذارید؟
ج: حقیر این حساب‌های دولتی را وارد نیستم، ولی در انجام عمل آن‌ها که موفق

شوند، باور نکردم و کار [را] ابلهانه تصور کردم، زیرا ایشان می‌گفت ما در تهران در توی مردم عده‌ای را داریم که این کار را بکنند. گفتم، اما ممکن است که شما عده‌ی حسابی داشته باشید و دولت متوجه نشود، ثانیاً عده‌ی معدودی در مقابل دولتی که عراق را از پا درمی‌آورد، چه می‌تواند بکند.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: آیا شما احتمال می‌دادید که دولت از این امر مطلع باشد؟

ج: عادتاً دولت از کارهایی که در این سطح باشد مطلع می‌شود و من هم روی این قاعده گمان می‌کردم که دولت باید بداند، البته مقصود اطمینان عادی است.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: اگر اطمینان داشتید که دولت می‌داند، لازمه‌ی دانستن دولت این است که تماس آن‌ها را با شما نیز می‌داند و لذا می‌دانستید که بعداً مزاحم شما هم خواهند شد و برای این امر فکری می‌کردید، آیا این تناقض در گفتار شما نیست؟

ج: این ابداً تناقض نیست، زیرا آن‌چه گفتم که دولت می‌دانسته است مقصود دانستن کلیات بود و این‌که ایشان یعنی مهدوی این‌جا آمد به عنوان معمولی آمد، منتها در ضمن جلسه چیزهایی را گفت و من ابداً موافقت نکردم و نهی کردم و فکر کردم که اگر بر فرض دولت هم بداند، کاری انجام نشده است. حقیر قول موافقتی ندادم و بلکه رد کردم. تصور نمی‌کردم اگر دولت با وضعی که هست بداند برای من محذوری داشته باشد، زیرا غیر از نهی و... هیچ کاری انجام نشده است.

«سیدکاظم شریعتمداری»

س: آیا عبدالرضا حجازی در رابطه با این توطئه با شما صحبت کرده یا خیر؟

ج: ایشان در چند ماه پیش در قم آمد و با ما ملاقات کرد و ایشان ابداً گزارش به‌ما نیاورد و به عنوان مسخره نام قطب‌زاده را آورد و آن‌چه یادم هست به مسخره گرفته بوده است و غیر از این در این باب مطلبی با ما صحبت نکرد و آن‌چه فعلاً احتمالاً به نظرم می‌رسد، می‌گفت قطب زاده در مجلس عمومی که در جنب ما نشسته بود، چیزهایی را در باب ارتباط و با هم بودن می‌گفت و من گفتم برو

بابا، می‌خواهد فردا ما را به هیچ گیر بیندازد.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: آقای مهدوی از قول آقای قطب‌زاده چه مسائلی را مطرح کرد؟
ج: من یادم نیست که اسم قطب زاده را آورده باشد چون می‌دانست که من با قطب‌زاده میانه‌ی خوبی ندارم. آن‌چه در نظرم است اساساً اسمی از قطب زاده نیامده است.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: در بازجویی قبلی مطرح کرده‌اید که اطلاع دادن به مقامات محذوراتی داشت، این محذورات را بیان کنید؟
ج: اولاً چون باور نکرده بودم احتمال می‌دادم که اگر اطلاع غیرصحیحی بدهیم عده[ای] بی‌گناه گرفتار شود و مسؤولیت شرعی آن به عهده‌ی این جانب باشد. دوم، احتمال می‌دادم که در این صورت، عواملش ما را ترور کنند. احتمال عقلایی قضیه هم در بین نبود که اهم و مهم شود و علاوه چون وقتش موسع بود در فکر بودم که چه کنم.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: آقای عباسی در جریان این توطئه قرار گرفته بود یا خیر؟
ج: آقای عباسی در آن مجلس رفت و آمد می‌کرد، ولی یادم نیست که حرف‌ها را کاملاً شنیده است یا نه، ولی بر فرض شنیده باشد هیچ حرفی نزد و هیچ وعده‌ای به ایشان نداد.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: مبلغ پانصدهزار تومان پول که آقای عباسی برای قطب‌زاده فرستاده از سوی شما بوده؟
ج: در قم، این‌جانب به ایشان ده هزار تومان عیدیانه دادیم، ولی پانصدهزار تومان ندادیم، ولی آقای عباسی اختیار مالی ما را داشت. از قرار مسموع این مبلغ را به ایشان در تهران بابت قرض خانه یعنی به مهدوی داده است. حالا مهدوی پول را چه کار کرده است نمی‌دانیم.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: شما قبل از دستگیری آقای عباسی مطلع شدید که مبلغ مذکور را به مهدوی داده یا خیر؟

ج: در نظرم نیست ولی بعداً شنیدم و من موقعی که گفتگویی شد اعتراض کردم که نظر به وضع مالی ما، این پول زیاد است. خوب بود برای قرض خانه دویست الی سیصدهزار تومان داده می‌شد، ولی گذشته بود و ما هم به آقای عباسی، به طوری که نظرم می‌رسد، نسبت به مقدار پول که زیاده از معمول ما بود گفتم که صلاح نبود؛ البته این قبل از دستگیری بوده است که هنوز در حد تصمیم بود و یا داده بوده است، یادم نیست.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: بنابراین قبل از دستگیری عباسی شما متوجه شدید که پول‌ها را به مهدوی داده و با توجه به این‌که سابقه‌ی سوء نیت وی را نسبت به حکومت می‌دانسته، نتیجه این می‌شود که شما حداقل به فرد یا افرادی که در مقام براندازی رژیم هستند کمک کرده‌اید؟

ج: این پول به ایشان بابت سوء نیت داده نشده است، بابت این‌که سید محتاجی است و با ما سابقه داشت. قبلاً هم پول می‌گرفت و پول می‌داد و پولی نیست که متناسب مخارج توطئه باشد. یک مقداری هم این خاطره را داشتیم که شاید از راه بی پولی و احتیاج، دست به خود فروشی می‌کند. شاید وسیله باشد که از این کارهای خلاف نکند و عندالله تعالی حجت تمام شود.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: آیا نسبت به عملکرد خود در رابطه با در جریان گرفتن این توطئه در برابر جمهوری اسلامی ایران پشیمان نیستید؟

ج: قصد سویی نکرده‌ام که پشیمان شوم. من نسبت به جمهوری اسلامی رأی علنی داده‌ام و بر همان رأی باقی هستم، ولی پشیمان هستم از این‌که چرا باید کاری بکنم که این همه سوء تفاهم و سوء تفسیر داشته باشد و اگر متوجه سوء تفاهم بودم، قطعاً نمی‌کردم.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: شما آقای عباسی را عادل می‌دانید و گفته‌های او را تصدیق می‌کنید یا خیر؟

ج: من از ایشان بدی ندیده‌ام، ولی ملتزم نیستم که هر چه ایشان گفته باشد تصدیق کنم. آدم خوبی می‌دانم ولی عدالت، میزان‌های دیگری دارد که آن را هنوز نمی‌دانم.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: شما در جلسه قبل نگفته‌اید که من ایشان را عادل می‌دانم و گفته او را قبول دارم؟

ج: اگر در جلسه قبل عادل گفته باشم، به معنای حقیقی کلمه نیست، یعنی آدم خوبی است، ولی یادم نمی‌آید که گفته باشم که گفته‌های او را قبول می‌کنم. ایشان سابقاً در خیلی از مسائل با ما اختلاف عقیده داشت.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: شما چگونه کسی راکه عادل نمی‌دانید و احتمال دروغ‌گویی او را می‌دهید مسؤول اموال مسلمین نمودید؟

ج: من ایشان را امین مالی می‌دانم و غیر از ایشان کسانی هستند که اموال ما را تقسیم می‌کردند. امین مالی بودند، ولی عدالت آن‌ها معلوم نبود و این رویه‌ی تمام آقایان مراجع است که در اموالشان کسانی را دخالت می‌دهند که امانت مالی دارند و عدالت آن‌ها محرز نیست.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: بنابراین پول‌هایی که از بیت‌المال، ایشان مصرف کرده، مورد تأیید شما است؟

ج: البته ایشان به طور کلی اختیاراتی داشته‌اند، ولی غالباً موارد را به این‌جانب صورت نمی‌دادند. هر ماه به دارالتبلیغ و انتشارات و خادم‌ها و مخارج بیرونی و پول‌های زیادی برای جنگ‌زده‌ها می‌دادند، بدون این‌که از جزئیات آن‌ها اطلاعی داشته باشم و گاهی بدون اطلاع من به بعضی از آقایان اهل علم بلاد، پول‌هایی را می‌دادند و بعد به من اطلاع می‌دادند که اگر قبلاً گفته بودند آن مقدار را صلاح

نمی‌دانستم، ولی به هر حال خیانت نکرده بود.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: بفرمایید که چگونه شخصی را که به صداقت او اطمینان ندارید، مسؤول خرج کردن بیت‌المال نمودید؟

ج: حساب امانت مالی غیر از حساب‌های دیگر است. در میان اصحاب ائمه، امثله زیادی دارد و در عصر حاضر ما، تمام آقایان مراجع همین رویه را دارند.

«سید کاظم شریعتمداری»

در این‌جا اظهارات صفحه‌ی ۱ (قسمت اول) آقای عباسی برای ایشان قرائت شد.

س: آیا آقای مهدوی در رابطه‌ی با وجود خفقان و فشارهایی که بر مردم وارد می‌شود با شما صحبت نمود؟

ج: راجع به صحبت از خفقان، صحبت‌های معمولی است که بیشتر اشخاص در هنگام ملاقات می‌گویند. اگر آقای مهدوی هم همچو صحبتی کرده است، من یادم نیست. ممکن است صحبت کرده باشد در حدود صحبت‌های معمولی.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: ایشان، مهدوی مطرح کرد که دیگر وضع قابل تحمل نیست و باید فکری کرد؟

ج: این قسمت یادم نیست.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: مهدوی: و مطلب را رساندند به این‌جا که تنها کسی که به درد می‌خورد و ... آقای قطب‌زاده است؟

ج: من از این نوع اظهارات اطلاعی ندارم یا نگفته است و یا من نشنیدم و یا در جلسه‌ی دیگر در نبود من گفته است. اصلاً من یادم نمی‌آید که ایشان نامی از قطب‌زاده آورده باشد.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: [ادامه‌ی مطلب مهدوی:] آقای شریعتمداری ... از این مطلب تعجب کردند و

گفتند چطور آقای قطب‌زاده که خودش از این رژیم است و حالا مخالف شده؟
ج: من در این جلسه همچو حرفی نزده‌ام و ابداً یادم نمی‌آید. شاید در جلسه‌ی چند ماه قبل که ایشان آمدند و ملاقاتی کردند و آن وقت صحبت طرح‌ریزی نبود، شاید آن وقت مطلبی را گفته و من در جواب چیزی گفته باشم، ولی تازه آن هم یادم نیست.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: مهدوی راجع به ملاقات‌های خود با عده‌ای از سران سوریه، آلمان، سعودی که با راهنمایی قطب زاده انجام داده چه گفت؟
ج: البته از خارج در همان موقع به من اطلاع دادند که مهدوی ادعای نیابت از شما می‌کند و با بعضی از مقامات ملاقات‌هایی دارد و من نوشتم که ایشان نماینده‌ی ما نیست و اصلاً نمایندگی سیاسی نسبت به هیچ کس ما نداریم. مثل این‌که در ملاقات اخیر ما می‌گفت با بعضی از رؤسا ملاقات کردم که خصوصیات آن یادم نیست، ولی من به احتیاط تلقی می‌کردم و باور نداشتم که مثل ایشان بتواند این ملاقات‌ها را انجام دهد. شاید برای حاضر کردن ما می‌گفت.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: شما را برای چه می‌خواست حاضر کند؟
ج: ایشان تفصیل به من نگفت، ولی مفهوم این بود که ما در آذربایجان شرقی و غربی کارها را انجام بدهیم.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: در مورد کارهای انجامی در مورد آذربایجان شرقی و غربی به طور مشروح توضیح دهید؟
ج: عرض کردم که تفصیل در نظرم نیست، ولی احتمالاً گفتند اسم کسانی که کارگردان باشد در آذربایجان شرقی و غربی به ما معرفی کنید و ما را توصیه کنید. در جواب گفتم که من همچو اشخاصی را ندارم البته یقین ندارم که در آن مجلس گفته باشم ولی یقیناً این حرف را من گفته‌ام.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: آیا آقای مهدوی در حضور شما اظهار داشته‌اند که این سه رژیم پشتیبان ما هستند و یا خیر، به طور مشروح توضیح دهید؟
ج: من باور نکردم که ایشان با رؤسای عالی مقام خارج ملاقات کند و تفصیل‌های مذکور را نشنیدم و احتمال دادم که برای حاضر کردن ما به همکاری این نوع صحبت می‌کند.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: عین نوشته‌های آقای مهدوی برای شما قرائت می‌شود، آیا شما این مطالب را شنیده‌اید؟
ج: ایشان به این تفصیل برای من نگفته است. در موقعی که من حاضر [در] مجلس بودم، نگفته است، فقط ایشان [در] ملاقات‌هایی با بعضی از مقامات خارجی گفته است که من باور نکردم. شاید این مطالب را در موقعی که من بلند شده بیرون می‌رفتم و برمی‌گشتم. گفته است، ولی برای من نگفته است.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: آیا آقای عباسی و مهدوی هر دو دروغ می‌گویند؟
ج: من عرض می‌کنم که مطابق حقیقت نیست، ولی قصد دروغ کرده باشند، خدا می‌داند.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: عباسی گفته است: «که مهدوی می‌گفت اکنون آقای قطب‌زاده درصدد یک حرکت براندازی است و دوستان زیادی دارد» آیا این گفته را قبول دارید؟
ج: این گفته به من گفته نشده است و اگر نزد من گفته می‌شد مطلب به این مهمی یادم می‌ماند و این‌که گفته شده است من یادم نیست و این حقیقت ندارد.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: شما گفتید که من با خون‌ریزی موافق نیستم؟
ج: البته در ضمن این‌که ایشان را از این کار نهی کردم، گفتم که با خون‌ریزی موافق نیستم و این کلمه‌ی اخیر الآن یادم آمد.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: پس شما متوجه شدید که آن‌ها می‌خواهند خون‌ریزی کنند؟

ج: متوجه این نشدم ولی از کار نهی کردم و از خون‌ریزی احتمالی تبری جستم و البته اگر این کار غیرعقلایی صورت می‌گرفت، ممکن بود خود این‌ها کشته شوند و یا این‌ها کسی را بکشند و اگر چه کار احمقانه بود و احتمال تحقق نمی‌رفت، ولی به هرحال خون‌ریزی احتمالی را نهی کردیم.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: پس شما بالاخره متوجه شدید که خون‌ریزی می‌شود یا خیر؟

ج: البته ذهنم منصرف این چیزها نبود، چون مبهوت شدم، ولی البته احتمالش می‌رفت.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: آقای عباسی اظهار داشته که «آقای شریعتمداری به بنده می‌فرمودند که وقتی شما تهران می‌روید من یک وجهی باید بدهم شما بدهید به مهدوی»، آیا این مطلب را قبول دارید؟

ج: چون آقای مهدوی مکرراً از ما قرض خواسته بود که خانه خود را اصلاح کند و یا از رهن دربیاورد و در فکر بودیم که از صندوق‌های قرض‌الحسنه تأمین کنیم، من پولی در اختیار ایشان گذاشتم و مقصودم از این مطلب [آن است] که از آن پول در حدود دویست الی سیصد تومان به ایشان بدهید و بقیه‌ی پول در مصارف دیگر صرف گردد و ایشان چطور شده است که بدون شمارش، پول به ایشان داده است و پانصد تومان درآمده است. در هر صورت این پول حسب معمول سابق فقط جنبه‌ی کمکی به یک نفر می‌داشت و مربوط به شخص خودش بود و هیچ ارتباطی با این قضایا نداشت و سابقاً هم همین کارها بود و اتفاق می‌افتاد و البته من به آقای عباسی گفتم موقعی که به تهران می‌روید، پولی برای قرض خانه آقای مهدوی ببرید.

«سید کاظم شریعتمداری»

س: آیا شما پاکت بسته‌بندی شده را دادید به آقای عباسی گفتید که این را به مهدوی بدهید یا خیر؟

ج: بلی من پاکت را نشمرده به آقای عباسی دادم و گفتم در حدود دویست تا سیصد به مهدوی بدهد.

«سید کاظم شریعتمداری»

تکذیب یک شایعه

سال‌ها پس از این ماجرا، برخی از روزنامه‌های ضد انقلاب اسلامی در خارج از کشور شایع کردند که آقای شریعتمداری هنگام بازجویی مورد ضرب و شتم قرار گرفته است! این شایعه بتدریج به داخل منتقل شد و برخی از هواداران ساده‌لوح ایشان را تحت تأثیر قرار داد، اما واقع مطلب همان است که عرض شد و با هر کس که ادعای دیگری دارد، این‌جانب آماده‌ی مباهله[۱] هستم.

---

۱. اشاره است به آیه‌ی ۶۱ از سوره‌ی مائده، که پیشنهاد مباهله از سوی پیامبر خدا صلی‌الله علیه و آله به مسیحیان نجران را مطرح کرده است، در این جریان آن حضرت، خداوند متعال را داور در تعیین دروغگو معرفی کرده است و پس از آن، موضوع مباهله ـ یعنی به داوری خواندن خداوند متعال با دعا ـ به عنوان یک سنت اسلامی کاربرد دارد.

۴/۲۱
مصاحبه با آقای شریعتمداری

پس از پایان یافتن بازجویی، به داماد ایشان، آقای عباسی پیشنهاد شد که با آقای شریعتمداری صحبت کند تا برای روشن شدن افکار عموم مردم، آن‌چه را ایشان در بازجویی پذیرفته است، در یک مصاحبه تلویزیونی بیان کند. این موضوع بخصوص برای هواداران و مقلدین ایشان بسیار اهمیت داشت.

آقای عباسی ایشان را برای مصاحبه آماده کرد و این گفتگو توسط این‌جانب با ایشان انجام شد.

در این مصاحبه آقای شریعتمداری ضمن پذیرفتن ارتباط با توطئه‌گران و اطلاع از توطئه‌ی آنان گفت:

«از این‌که فکر صحیح در این کار نکرده‌ام و این‌ها را راه داده‌ام و گزارش این‌ها را شنیده‌ام و به مقامات، به موقع اطلاع نداده‌ام، خودم را در پیشگاه خداوند مقصر می‌دانم و بسیار پشیمانم. این‌که به سید مهدی مهدوی پول فرستادم هر چند به عنوان قرض به ایشان داده شده است و این کار را نوعی تأیید عملی از فرد توطئه‌گر تلقی کرده‌اند، پشیمانم و استغفار می‌کنم و استغفرالله ربی و اتوب الیه و از این قصور یا تقصیر به درگاه خداوند متعال استغفار می‌کنم...»

متن کامل گفتگو با ایشان با مقدمه‌ای از این‌جانب در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱۱ از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد و فردای آن روز در جراید منتشر گردید.

گزارش مصاحبه‌ی این‌جانب با آقای شریعتمداری:

«شب گذشته جریان بازجویی سیدکاظم شریعتمداری از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد.

ابتدا حجةالاسلام ری شهری توضیحاتی در رابطه با بازجویی شریعتمداری داد که اظهارات حجةالاسلام ری شهری به شرح زیر است:

«بسم الله الرحمن الرحیم

در رابطه با اعترافاتی که تعدادی از متهمین توطئه‌ی اخیر در مورد هماهنگی توطئه‌گران با آقای شریعتمداری نموده بودند، آقای شریعتمداری طی سه جلسه مانند همه‌ی متهمین مورد بازجویی قرار گرفتند.

در این بازجویی‌ها، ایشان از آن‌جا که نمی‌خواستند همه واقعیت‌ها را بگویند و به تمام مسائلی که در رابطه با ایشان مطرح شده بود، پاسخ صحیح بدهند، دچار تناقص‌گویی‌های زیادی شدند و واقعاً یک بازجویی دادند که تعبیر من برای بسیاری از دوستان این بود که یک بچه کلاس نهم اگر بخواهد بازجویی بدهد، بهتر و جالب‌تر از ایشان بازجویی می‌دهد. این اوراقی که الآن روی میز من است این‌ها عین بازجویی‌های ایشان است که با دست خط خودشان نوشته‌اند و امضا کرده‌اند. در این بازجویی، یک بار ایشان می‌گوید که من باور کردم که واقعاً می‌خواهند این‌ها رژیم را ساقط کنند و یک بار می‌گوید که باور نکردم. گاهی نوشته است که آقای عباسی اختیار مالی مرا داشت و ایشان از اختیارات خودش استفاده کرده بود. بعد از این‌که توضیحات کافی داده شد برای ایشان، قبول می‌کنند که ایشان پول‌ها را به آقای عباسی داده و گفته بدهید به آقای مهدوی و لیکن دویست الی سیصد هزار تومان گفته که بیشتر به او ندهید که عباسی مخالفت کرده. در یک جا می‌گوید من این طور فهمیدم که این‌ها می‌خواهند دولت را عوض کنند، از راه جنگ و حمله و وقتی که از ایشان سؤال می‌شود که از راه جنگ و خونریزی اگر بخواهند دولت را ساقط کنند، آیا این براندازی نظام نیست؟ ایشان پاسخ می‌دهند: نه! اگر جنگ و حمله برای تعویض دولت به نیت براندازی باشد این می‌شود براندازی نظام و اگر نیت براندازی نکرده باشند، این براندازی نظام نمی‌شود؟!

حالا من عین سؤال ایشان را برای شما می‌خوانم تا ببینید که ایشان چه طور

جواب داده‌اند. از ایشان سؤال شده است که بنابراین اگر از راه جنگ و حمله بخواهند رژیمی را عوض کنند نامش چیست؟

ایشان جواب داده‌اند: از راه جنگ بخواهند وزیری و یا کابینه‌ای را عوض کنند این به معنای براندازی رژیم نیست و کسی که رژیم را هم قبول دارد امکان دارد که این کار را بکند، ولی اگر قصد براندازی رژیم را از راه حمله بخواهند انجام دهند البته آن، اسم براندازی را دارد.

بهرحال، پس از آنکه بازجویی‌های ایشان را مطالعه کردیم، دیدیم که لازم است آقای عباسی با ایشان مواجه شوند و مطالبی که در حضور آقای عباسی، مهدوی به آقای شریعتمداری گفته و مطرح کرده، دوباره مطرح شود.

این بود که آقای عباسی را بردند با آقای شریعتمداری مواجهه دادند و بسیاری از مطالبی که قبلاً انکار می‌کرد با مواجهه دادن با آقای عباسی، ایشان اعتراف کرد. گفتیم یک گفتگوی تلویزیونی ترتیب داده شود تا ملت هم بفهمند که ایشان واقعاً قبول دارد که در جریان این توطئه بوده است. ایشان حاضر نشدند که مصاحبه تلویزیونی به صورت شفاهی و به صورت معمول برگزار شود. این طور مطرح شد که سؤال‌ها به ایشان داده شود و ایشان مطالعه کنند و فکر بکنند و بعد از فکر، مصاحبه نمایند. چند سؤال به ایشان داده شد و ایشان با آقای عباسی حدود پنج ساعت، بلکه بیشتر در رابطه با پاسخ‌هایی که می‌خواهند به این سؤال‌ها بدهند، فکر کردند و پاسخ این سؤال‌ها را یادداشت کردند. بعد از مشورت‌هایی که با ایشان کرده بودند، برای پاسخ دادن به این سؤال‌ها و یادداشت‌هایی که ایشان کرده بودند برای پاسخ‌گویی، ما گفتیم مشورت‌ها شده و تصمیم‌ها را گرفته‌اید که چه بگویید و چه نگویید، دیگر شما آماده هستید برای آنکه در تلویزیون ظاهر شوید و مطالبی که در این رابطه از شما سؤال شده بود، مطرح کنید.

چند بار ما این مطلب را اصرار کردیم و ایشان به هیچ وجه حاضر نشدند که بدون نوشته در تلویزیون ظاهر شوند. با این عذر که من مریضم و حافظه ندارم و ممکن است مطلبی را آن طور که هست، نگویم. بهرحال ما موافقت کردیم، ولی

استنباط ما از اصرار ایشان بر آنکه از روی نوشته پاسخ‌هایی که تنظیم کرده با مشورت آقای عباسی، بگویند آن است که ایشان وحشت دارد از آنکه در بین سؤال‌ها، مسائلی مطرح شود که بیشتر به ضرر ایشان تمام گردد و همان تناقض‌گویی‌هایی که در بازجویی‌ها بدان دچار بوده، دچار همان تناقض‌گویی‌ها در مصاحبه بشود، چون وقتی انسان نخواهد یک مسأله‌ای را واقعیتش را بگوید، به‌ناچار دچار تناقض‌گویی می‌شود. مخصوصاً اگر سؤال کننده شخص واردی باشد. بهرحال استنباط ما این است که ایشان می‌خواستند همان مطالبی را که تنظیم کردند بدون کم و زیاد مطرح کنند و از سؤال پیچ شدن فرار کنند. بهرحال ما قبول کردیم و یک مصاحبه‌ی کوتاهی با ایشان ترتیب داده شد که از نظر بینندگان عزیز خواهد گذشت، ولی نکته‌ای که باید قبل از توجه به این فیلم و به این گفتگو برای برادران و خواهران بیننده یادآوری کنم، این است که این واقعه درس بسیار سازنده و آموزنده‌ای به ملت ایران داد. تاریخ صدر اسلام تکرار شد، به این معنی که مردم فهمیدند حق را با معیار حق باید شناخت نه با معیار شخصیت‌ها. برای مردم مشخص شد که با رجال و با افراد و با شخصیت‌ها نمی‌توان حق را شناخت. نمی‌توان اسلام را شناخت. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «**مَنْ دَخَلَ هٰذَا الدین بِالرِّجالِ اَخْرَجَهُ مِنْهُ الرِّجال کَما اُدخُلوه**» کسی که وارد این دین بشود و اسلام را بپذیرد، با معیار شخصیت‌ها، شخصیت‌ها او را از دین خارج می‌کنند. همانطور که داخل کردند، یعنی اگر معیاری از حق نداشته باشد، معیارش شخصیت باشد، معیار پذیرفتنش برای اسلام، برای حق شخصیت باشد وقتی آن شخصیت منحرف شد یا معلوم شد که منحرف بوده، دست از اعتقادش برمی‌دارد و راه اسلام و راه حق را رها می‌کند، «**مَنْ دَخَلَ فیهِ بِالکِتابِ وَالسُّنَة زالَتِ الْجِبال قَبْلَ اَنْ یَزُول**» و اما آن ملت و آن جمعیت و آن جامعه‌ای که اسلام را از کتاب و سنت شناخته‌اند، با معیارهایی که قرآن مشخص کرده، با معیارهایی که سنت رسول الله(ص) معین کرده، اگر اسلام را شناختند متزلزل کردن کوه‌ها از جای خود آسانتر است از متزلزل نمودن عقیده‌ی آن‌ها.

ملت ما در این حادثه، رشد فکری خود را خوب نشان داد، در صدر اسلام پیامبر

اسلام (صلی‌الله علیه و اله) و امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) خیلی تلاش کردند که مردم را به این رشد فکری برسانند این رشد را به جامعه بدهند که با معیار شخصیت‌ها اسلام را نشناسند حق را با معیار شخصیت‌ها نشناسند حق را با معیار حق بشناسند، ولی جامعه‌ی آن روز آمادگی نداشت. در روایت دارد در جنگ جمل، شخصی به نام حارث وقتی که دید تعدادی از صحابه‌ی بزرگ پیامبر مثل طلحه و زبیر در برابر علی شمشیر کشیده‌اند، آمد پیش امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) عرض کرد **«یا عَلیُّ اَتَرانی اَظُنُّ اَصْحابَ الْجَمَلِ کانُوا عَلیٰ ضَلالَه؟»**

«ای علی! شما خیال می‌کنی که من فکر می‌کنم، من باور کرده‌ام که این همه از مسلمان‌ها و اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که اکنون در برابر تو قرار گرفته‌اند همه‌ی این‌ها بر ضلالت هستند» آیا امکان دارد که طلحه و زبیر که آن همه خدمت‌های درخشان به اسلام کرده، آن همه جانفشانی‌ها و فداکاری‌ها برای اسلام کرده‌اند، ریش در اسلام سفید کرده‌اند، آیا ممکن است این‌ها راهشان راه ضلالت باشد؟ آیا ممکن است آن‌ها اشتباه کرده باشند و آیا ممکن است آن‌ها گناه کرده باشند؟ حضرت جمله‌ی بسیار جالبی گفت، ولی افسوس که مردم آن روز نمی‌توانستند علی علیه‌السلام را درک کنند. البته نقل‌های مختلفی دارد جواب امام، ولی در محتوا همه یکی است. من دو نقل از آن را این‌جا ذکر می‌کنم. فرمود: **«اِنَّ دینَ اللّٰه لا یُعْرَفُ بِالرِّجالِ بَلْ بِآیَةِ الْحَقّ فَاعْرِفِ الْحَقّ تَعْرِفْ اَهْلَهُ.»**

دین خدا، اسلام را، با شخصیت‌ها نمی‌شود شناخت. با معیار این‌که فلان شخصیت معروف، فلان شخصیت علمی طرفدار اسلام است، شخصیت ممتاز اسلامی است، با این معیار نمی‌شود اسلام را شناخت؛ بلکه به **«بِآیَةِ الْحَق»** بلکه با آیه‌ی حق، با نشانه‌ی حق، با معیار حق، دین خدا و اسلام را باید شناخت. **«فَاعْرِفِ الْحَق، تَعْرِفُ اَهْلَه.»** حق را بشناس اهل حق را خواهی شناخت. معیار حق به دستت باشد. هر کس با این معیار منطبق بود حق است و هر کس منطبق نبود باطل است. باز در یک نقل دیگری دارد **«اِنَّ الْحَقّ وَ الْباطِلَ**

لٰا یَعْرِفٰان بِأَقْدٰارِ الرِّجٰال»
حارث! حق و باطل را با میزان شخصیت‌ها، با معیار شخصیت‌ها و رجال نمی‌توان شناخت. حق را بشناس اهل را خواهی شناخت.
«فَاعْرِفِ الْحَقّ تَعْرِفْ اَهْلَهُ» باطل را بشناس با معیار شناخت باطل، اهل باطل را خواهی شناخت.
در صدر اسلام خیلی کوشیدند که مسلمانان با معیار حق، حق را بشناسند، با معیار اسلام و با معیاری که کتاب و سنت مشخص کرده حق را بشناسند، ولی آن موقع مردم این رشد فکری را نداشتند که حق را با حق بشناسند، ولی خوشبختانه یکی از چیزهایی که به ما امید می‌دهد و رمز تداوم این انقلاب است و ما را امیدوار می‌کند که این انقلاب، تا انقلاب جهانی مهدی (عج) تداوم خواهد یافت. این رشد فکری مردم است. مردم قبل از مسؤولین، می‌خواهند که با معیار حق، شخصیت‌ها را در جامعه مطرح کنند...
در این جا روایتی را هر چند طولانی است، ولی خیلی کوتاه لازم می‌دانم یادآوری کنم. برای شناخت شخصیت‌ها با معیار حق، حدیثی است: امام رضا(ع) از امام چهارم علی بن الحسین (ع) نقل می‌کند، می‌فرمایند:
«اِذٰا رَأَیْتُمُ الرَّجُل قَدْ حَسُنَ سَمْتُهُ وَ هَدِیَّه وَ تَمٰاوَت فِي مَنْطَقَة وَ تَخٰاضَعَ فِي حَرَکٰاتِهِ فَرَوَیْداً لٰا یَغُرَّنَّکُمْ» وقتی می‌بینید که یک شخصی یا شخصیتی چهره‌ی روحانی و سیمای روحانی و درخشانی دارد، آرام صحبت می‌کند و زیبا سخن می‌گوید و با فروتنی و تواضع حرکت می‌کند، مواظب باشید که فریبتان ندهد. هرکس شایسته رهبری نیست.
«فَمٰا اَکْثَرَ مَنْ یُعْجِزُهُ تَنٰاوُلُ الدُّنْیٰا... فَنَصَبَ الدین فَخّاًلَهٰا» چقدر بسیارند کسانی که ناتوانند که از راه‌های معمولی دنیاپرستی کنند مانند سایر دنیاپرستان، دین را دام برای دنیا می‌کنند. بعد می‌فرماید اگر دیدید کسی از این طریق، از طریق مال هم انحرافی ندارد،
«وَ اِذٰا وَجَدْتُمُوهُ یَعِفُّ عَنِ الْمٰالِ الْحَرٰامِ فَرَوَیْداً لٰا یَغُرَّنُکُمَ.» دیدید که مال حرام او را فریب نمی‌دهد، دین را برای ثروت اندوزی استخدام نکرده است، باز

هم به او اعتماد نکنید تا آزمایش دیگری از او بکنید. «فَرَوَیْداً لا یَغُرَّنَّکُمْ فَاِنَّ شَهَواتِ الْخَلْقِ مُخْتَلِفَه»

باز هم مواظب باشید فریبتان ندهد که شهوت‌های مردم متفاوت است، هر کس به یک چیز میل و علاقه دارد.

بعد می‌فرماید اگر دیدید که از این آزمایش هم درست بیرون آمد، باز هم مواظب باشید فریب نخورید. دیدید که انسان شهوترانی نیست، پول پرست نیست، شهوت پرست نیست، می‌فرماید «فَرَوَیْداً لا یَغُرَّنَّکُمْ حَتیٰ تَنْظُرُوا ما عَقَدَهُ عَقْلُهُ» آزمایشش کنید، ببینید عقل او چطور است؟ بینش اسلامی دارد یا نه؟ اگر بینش نداشته باشد باز هم نمی‌تواند مورد تمسک و رهبر شما باشد و رهبری جامعه را به او بسپارید.

«فَاِذٰا وَجَدْتُمْ عَقْلَهُ مَتیناً فَرَوَیْداً لا یَغُرَّنَّکُمْ حَتیٰ تَنْظُرُوا أمَعَ هَواهُ یَکُونُ عَلیٰ عَقْلِهِ اَوْ یَکُوْن مَعَ عَقْلِه عَلیٰ هَواهُ» وقتی که دیدید بینش درستی دارد مسائل اجتماعی و سیاسی و اسلامی را خوب می‌فهمد باز هم مواظب باشید فریبتان ندهد. ببینید عقلش با هوی، وقتی که معارض قرار می‌گیرند، در آن‌جا چه جور است و آیا پیروی از عقل می‌کند یا از هوی و هوس؟»

«وَ کَیْفَ مَحَبَّتُهُ لِلرِّاسٰاتِ الْباطِلَه» علاقه و محبتش برای ریاست‌های باطله چیست؟ آیا ریاست طلب است یا نه؟ به هر قیمتی می‌خواهد به ریاست برسد یا خیر؟ که گاه ریاست‌طلبی نمی‌گذارد در صراط مستقیم حق حرکت کند.

«لا یُبالی بِما یَأْتِ مِنْ دینِهِ اِذٰا سَلُمَتَ لَهُ رِئٰاسَتَه» هیچ باکی ندارد که هر چه قدر از دینش برود، اگر ریاستش سالم بماند که این مسأله را می‌خواهم در مورد آقای شریعتمداری عرض کنم که صادق است. مسأله همین طور است. ایشان نه این‌که نمی‌فهمد، مسأله این است که ریاست‌طلبی نمی‌گذارد که آن‌چه را که می‌فهمد عمل بکند. می‌فرماید:

«وَلٰکِنَّ الرَّجُلَ کُلَّ الرَّجُلَ نِعْمَ الرَّجُلَ هُوالَّذي جَعَلَ هَواهُ تَبعاً لاَمْرِاللّه»، مرد تمام مرد، مرد تمام عیار. آن کسی که می‌تواند رهبری جامعه را به عهده بگیرد و آن فقیه جامع الشرایط که می‌تواند مورد تمسک و تقلید واقع شود. این‌گونه است:

«هُوَالّذي جَعَلَ هَوٰاهُ تَبعاً لِأمْرِاللّه»، آن کسی که هوی و هوس خودش را تابع امر خدا کرده است. آن کسی که فقط و فقط آن‌چه خدا می‌گوید متابعت می‌کند و از خودش هیچ هوی و هوسی ندارد که در این‌جا می‌فرماید:

«فَبِهِ فَتَمَسَّكُوا وَ بِسُنَّتِهِ فَاقْتَدُوا» به یک چنین انسانی تمسک کنید و دنبال چنین رهبری بروید و به سنت چنین فردی اقتدا نمایید.

در این‌جا توجه شما را با گفتگویی که خودم با آقای شریعتمداری چندی قبل کرده‌ام، جلب می‌کنم:

بسم الله الرحمن الرحیم

«گفتگویی داریم با آقای شریعتمداری در رابطه با توطئه‌ی کودتای اخیر. نخستین سؤال ما این است که بفرمایید که جنابعالی از چه تاریخی در جریان توطئه‌ی براندازی اخیر قرار گرفتید؟

شریعتمداری: در فروردین همین امسال از مطالب مهدوی در قم در جریان قرار گرفتم.

س: بفرمایید که قبل از این‌که این مسأله به شکل تند مطرح بشود، به چه شکل مطرح شده بود؟

شریعتمداری: در خلال متجاوز از یک سال می‌شود که جسته گریخته، می‌شنیدم که قطب‌زاده به صف مخالفین پیوسته، ریش گذاشته، حرف‌هایی در اعتراض به پاره‌ای از امور جاری کشور می‌زند، اما به صورت توطئه‌ی اخیر، فقط فروردین امسال از طریق مهدوی مطلع شدم.

س: در این‌جا خواهش می‌کنم توضیح بدهید که چرا از روی نوشته مطالب را مطرح می‌کنید؟

شریعتمداری: چون من مریضم و همه می‌دانند که طوری مبتلا هستم که اصلاً گاهی نمی‌توانم مطالب را اداکنم، این است که مجبورم که از روی نوشته بخوانم.

س: چه مطالبی در جلساتی که با آقای مهدوی داشتید مطرح شده؟

شریعتمداری: در جلسه‌ی آخری که آن‌جا آمد، آن‌چه به یادم می‌آید این است که مهدوی در چارچوب مخالفت‌های قطب‌زاده صحبت می‌کرد. می‌گفت که

قطب‌زاده برای خودش رفقا و اشخاصی جمع‌آوری می‌کند که تظاهرات راه بیندازد و سر و صدا ایجاد کند.

س: در ملاقات‌های مهدوی با شما، در رابطه با ملاقات‌هایی که ایشان با افراد خارج از کشور نموده چه مسائلی مطرح کرد؟

شریعتمداری: در آخرین ملاقات که مهدوی با آقای مناقبی با ما داشتند ابتدا یک قضیه‌ی نمایندگی که شنیده بودیم، ایشان در خارج ادعا کرده است، صریحاً تکذیب کرد و گفت خلاف گفته‌اند و شخص دیگری بوده است و بعد شروع کرد به شرح جریان مسافرتش به خارج و گفت مقصد اول من کشور سوریه بود و چند روزی آن‌جا بودم و بعد به آلمان رفتم و در آن‌جا با بعضی از مقامات آلمانی ملاقات کرده‌ام و از طرف قطب‌زاده و خودم وضع خراب ایران را برای آن‌ها تشریح کرده‌ام و از فشار و خفقان در ایران برای آن‌ها صحبت کرده‌ام و گفتم که در آن‌جا، مردم خیلی‌ها از حکومت، مقامات ناراحت و ناراضی هستند و مهدوی می‌گفت از آن‌جا به سعودی رفته‌ام و در آن‌جا هم با مقامات سعودی ملاقات کرده و آن‌چه که یادم می‌آید گویا... ملاقات کرده است. به... هم، همه حرف‌هایی راکه در آلمان زده، او هم گفته است و سعودی‌ها هم شکایت مفصلی از ایران به ایشان کرده‌اند.

آقای مهدوی بعد از گزارش سفر گفت که اکنون قطب‌زاده دیگر شکل مخالفت‌هایش عوض شده و تصمیم به شکل مبارزه‌ی شدید گرفته است. ضمناً ایشان موقع رفتن من به بیرونی گفت که خوب است در آن موقع شما چند روزی در منزل نباشید و شاید خطری بر شما متوجه شوند و شما کشته شوید و من به این حرف هم ترتیب اثری نداده‌ام و جوابی نگفتم.

س: ایشان در رابطه با مطالبی که [یکی از امرای منطقه] در رابطه با شما گفته بود چه مسائلی را مطرح کرد؟

شریعتمداری: ایشان آن طوری که یادم آوردند، یادم می‌آید. می‌گفتم من به [...] گفتم که شما فلان کس را یعنی شریعتمداری را می‌شناسید، گفت اسمش را شنیده‌ام.

مهدوی از طرف خودش به... گفته است اگر فلان کس بخواهد از ایران خارج شود و برای سکونت کشور شما بیاید، او را می‌پذیرید یا خیر، او گفته است از نظر ما مانعی ندارد ولی خوب اگر تنها برای اقامت مثلاً در مکه یا مدینه بخواهد بیاید چه فایده‌ای دارد.

س: بفرمایید که چرا با اطلاع از توطئه‌ی براندازی، آن را به مقامات گزارش ندادید و نظرتان در این باب چیست؟

شریعتمداری: اولاً من از نیت خبیث این‌ها مطلع شدم، ولی چون کارشان در یک مدت کوتاه غیرعملی به نظرم می‌رسید و قهراً خیال می‌کردم که دولت آگاهی دارد، تصور نمی‌کردم که این‌ها بتوانند کاری را انجام دهند و این‌که کاری نشدنی است، من خبر کنم و باعث گرفتاری یک عده‌ی غیردخیل شود. به علاوه احتمال دادم که ممکن است اگر بگویم خود ما را ترور کنند و اما در فکرم جولان می‌کرد راه حلی پیدا کنم و اعلام کنم، اما به زودی این موضوع برملا شد و از این‌که فکر صحیح در این کار نکرده‌ام و این‌ها را راه داده‌ام و گزارش این‌ها را شنیده‌ام و به مقامات به موقع اطلاع نداده‌ام، خودم را در پیشگاه خداوند مقصر می‌دانم و بسیار پشیمانم. این‌که به سید مهدی مهدوی پول فرستادم هر چند به عنوان قرض به ایشان داده شده است و این کار را نوعی تأیید عملی از فرد توطئه‌گر تلقی کرده‌اند، پشیمانم و استغفار می‌کنم ***و استغفرالله ربی و اتوب الیه*** و از این قصور یا تقصیر به درگاه خداوند متعال استغفار می‌کنم و ملتزم می‌شوم که در آینده، امثال این امور تکرار نشود، بلکه با شدت با این نوع افکار و اعمال مبارزه نمایم و از حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی دامت برکاته با ملاحظه‌ی مراتب معروضه، تقاضا می‌کنم که دستور فرمایند این تبلیغات رسانه‌های گروهی و روزنامه‌ها و سخنرانی‌ها در موضوع راجع به ما صحبت نکنند که موجب ناامنی است و خطر جانی بر ما دارد.

والسلام علیکم و رحمة الله»

خاطره‌ای از امام

مرحوم حاج احمد آقا نقل کردند هنگامی که امام (رضوان‌الله تعالی علیه) نوار ویدئویی مصاحبه با آقای شریعتمداری را قبل از پخش دیدند فرمودند: «این قیافه را نمی‌شود در تلویزیون آوردا» شاید اشاره به این‌که طرح اشتباه فردی که تا موقعیت مرجعیت پیشرفته با این قیافه در تلویزیون ناگوار است، اما برای توجیه افکار عمومی و مأیوس کردن دشمنان داخلی و خارجی انقلاب اسلامی، چاره‌ای جز این نبود.

روزی خدمت امام رسیدم و جزئیات مربوط به ماجرای برخورد با آقای شریعتمداری را توضیح دادم، امام (رضوان‌الله تعالی علیه) از این پیش‌آمد و سرنوشتی که آقای شریعتمداری پیدا کرده بود، بسیار متأثر بودند. با حالتی حاکی از تأسف و تأثر فرمود: «تاکنون به مردم می‌گفتیم روحانیت، حالا مردم به ما می‌گویند این‌هم روحانیت!»

و افزودند: من به ایشان گفتم[۱] «این راه که انتخاب کرده‌ای برای شما روزی پیش خواهد آمد که هیچ کس نتواند از شما دفاع کند» و بعد اضافه فرمودند: «آن روز، امروز است.» اشاره به این‌که در شرایط کنونی، اگر امام هم بخواهد به او کمک کند و از او دفاع نماید، فضای جامعه اجازه نمی‌دهد.

۱. ظاهراً این هشدار مربوط می‌شود به سال‌های آغاز نهضت اسلامی یا اوایل پیروزی انقلاب.

۵/۲۱
اظهار نظر شخصیت‌ها

با عنایت به موقعیت آقای شریعتمداری در حوزه و جامعه و مواضع گذشته‌ی او در برابر انقلاب و امام خمینی، برخورد با ایشان در جریان کشف توطئه‌ی قطب‌زاده مهم‌ترین مسأله‌ی سیاسی روز شد و بیشترین حجم تحلیل‌ها و تبلیغات رسانه‌ها را در داخل و خارج کشور، بخصوص در ماه‌های آغازین سال ۱۳۶۱، به خود اختصاص داد.

نکته‌ی قابل توجه این است که همه‌ی جناح‌های سیاسی هوادار انقلاب و امام در این ماجرا اتفاق نظر داشتند و مخالفان سخنی برای گفتن نداشتند و اگر سخنی از سوی آنان مطرح می‌شد در فضای افکار عمومی خریداری نداشت.

چند نمونه از سخنرانی‌ها، مصاحبه‌هایی که می‌تواند نشان‌دهنده‌ی فضای سیاسی و تبلیغاتی آن روزها از یک سو، و بیانگر دیدگاه‌های مسؤولان قضایی و سیاسیِ وقت کشور از سوی دیگر باشد را در این‌جا ملاحظه خواهید کرد:

الف: مهندس میرحسین موسوی نخست‌وزیر

مهندس میرحسین موسوی ـ نخست وزیر وقت ـ طی مصاحبه‌ای که در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۵ منتشر شد، در پاسخ به این سؤال: «نظر شما در مورد توطئه‌ای که توسط بیگانگان و به دست قطب‌زاده طرح ریزی شده بود، چیست؟» گفت:

«برنامه‌ی قطب‌زاده و همدستان توطئه‌گرش بسیار برنامه‌ی کودکانه‌ای بود. اگر از جنبه‌های ساده‌لوحانه‌ی این طرح خائنانه بگذریم، آن‌چه برای من تعجب‌آور است این است که چگونه قطب‌زاده اطمینان داشت که در صورت موفقیت در اجرای اهداف پست خود می‌تواند بر مردم حاکم شود. ملت ما چهره‌ی امثال او

را شناخته و جریانات وابسته به اغیار غیر اسلامی را به خوبی شناخته است. ملتی که به خاطر ارزش‌ها قیام کرده است هنگامی که آن ارزش‌های متعالی را در شخصی متبلور می‌یابد از او پیروی می‌کند و برعکس زمانی که ارزش‌های غیرانسانی را در شخصی ببیند گرچه آن فرد در لباس مقدس روحانیت ملبس باشد، ملت او را طرد و از صحنه برای همیشه خارج خواهد ساخت. ما مجبوریم که بحث نهاد روحانیت را از آحاد روحانیت جدا کنیم. روحانیت فی نفسه دژ مقاوم و استواری در مقابل استعمار می‌باشد. ملت ما در این جریان با چند روحانی‌نمای منحرف روبرو می‌باشد نه با نهاد روحانیت. اگر بخواهم مسأله را خلاصه کنم این است که نهاد روحانیت نمی‌تواند در راستای سیاست‌های آمریکا حرکت کند و امیدی برای افراد شناخته شده و جریانات ورشکسته چه قبل و چه بعد ازانقلاب باشد، اما شریعتمداری و امثالهم می‌توانند.

من نوار صحبت‌های این فرد را شنیدم و برای مردمی که روزی مقلد ایشان بودند ناراحت شدم. چرا که من صدها نفر از اطرافیان خود را می‌شناختم که با عشق و علاقه از ایشان تقلید می‌کردند. چون او را مرجع می‌پنداشتند. انسان به مرجع خود علاقه‌ی قلبی هم پیدا می‌کند. خاطرم هست بعد از فوت آیت‌الله بروجردی به هر خانه‌ی همشهری‌ها که می‌رفتم، یک طرف عکس این شخص و طرف دیگر عکس امام بود. ولی وقتی کسی در هر مقامی به اعتماد و احساس مذهبی مردم پاسخ درست نمی‌دهد، جای آن محبت را بی‌توجهی تنها نمی‌گیرد، بلکه نفرت سر برمی‌آورد. مردم تحمل نمی‌کنند اسلام و عقاید آن‌ها به شوخی گرفته شود. آن‌ها دوست ندارند که اسلام‌پناهی، نردبام ترقی کسی قرار گیرد. مردم ممکن است از یک فرد کلاهی که از طریق تقوی منحرف شده، بگذرند، ولی از یک فرد روحانی که لباس پیامبر خدا را بر تن کرده نمی‌گذرند. برای مردم اصل اسلام است. در گذشته در تبریز در خانه و مدرسه به ما یاد می‌دادند چرا پیامبر اکرم را دوست دارید ما می‌گفتیم به خاطر خدا. یعنی حب ما به پیامبر عظیم و عزیز و به آن انسان کامل و معصوم، از محبت به خدا سرچشمه می‌گرفت و می‌گیرد. البته آمریکا و ایادی او غیر از این فکر می‌کنند. آن‌ها تصور می‌نمایند که

هنوز می‌توان با تکیه بر انگیزه‌های شرک آلود ناسیونالیستی و ملی گرایی در کشور بحرانی را به وجود آورد، ولی ملت مسلمان ما از جمله برادران و خواهران آذربایجانی ما اگر از یک مرجع تقلید می‌کنند، بدین خاطر نیست که همشهری آن‌هاست.

این طرز فکر آمریکا درست شبیه نظر آن مستشرقین جاسوسی است که می‌گویند ایرانی‌ها به این علت شیعه شدند که مادر امام چهارم دختر یزدگرد سوم و ایرانی بوده است. یعنی برای هر حرکت ما انگیزه‌ی ارتجاعی ملیت و ملی‌گرایی را مطرح می‌نمایند. حال قضاوت در این باره به عهده‌ی مردم می‌باشد.

به هر حال، هر کس از ماجرای شریعتمداری خاطراتی دارد. علاوه بر آن، چیزهایی تاکنون گفته شده و مسلماً در آینده نیز بیشتر گفته خواهد شد. در آرشیو محرمانه‌ی وزارت امور خارجه هنگامی که در آن‌جا انجام وظیفه می‌نمودم اسناد زیادی درباره‌ی ایشان دیدم که می‌توانم گواهی دهم. از جمله آن‌ها، درست در بحبوحه‌ی انقلاب و اوج‌گیری حرکت اسلامی مردم، نماینده‌ای از طرف شاه مراکش با پادویی سفیر ایران در عراق، برای ملاقات ایشان می‌آید. خوب کسی که این سند را می‌بیند اگر چیز دیگری هم نباشد این سؤال مطرح می‌شود که نماینده‌ی مخصوص شاه حسن با یک مرجع شیعه چه کاری می‌تواند داشته باشد؟ (مگر این‌که تصور کنیم شاه حسن شخصی است که خواسته است سهم امام خودش را به ایشان تقدیم کند.)»

ب: آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی

گزارش گفتگوی ایشان با خبرگزاری جمهوری اسلامی که در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱ منتشر شد، بدین شرح است:

«تا این‌جا که از بازجویی‌ها و بازداشت شدگان اطلاعات به ما رسیده است، به نظر می‌رسد که این حرکت، حرکت مذبوحانه و بچه‌گانه‌ای است. آن طوری که

آقای ری شهری توضیح دادند؛ اگر این توطئه را در خط مجموعه‌ی حرکات سازمان سیا و جریانات ضدانقلابی خارجی تحلیل کنیم، این برنامه هم جزء برنامه‌های جاری آن‌هاست که تعقیب می‌کنند و هر روزی هم یکی از دسیسه‌های آن‌ها کشف می‌شود. یعنی آن‌ها راه خود را می‌روند و ما هم در هر مقطعی بخشی از آن را کشف کرده و نابود می‌کنیم.

در این برنامه، توطئه‌گران هدف بسیار بزرگی را انتخاب کرده بودند، ولی امکاناتشان متناسب با آن هدف نبوده است. کودتایی شود و این حداقل آن است که خودشان هم اعتراف کرده‌اند که از این کودتا مطلع شده‌اند. بالاخره در یک کودتا، عده زیادی شهید، کشته و یا زخمی می‌شوند. چطور می‌تواند یک نفر که خود را مرجع می‌داند، این مسأله برایش اهمیت نداشته باشد.

کوچکترین چیزی که در این رابطه وجود دارد این است که ایشان از توطئه‌ی کودتا مطلع شده و آن را به امام و مسؤولان و مردم اطلاع نداده‌اند.

اگر همین مقداری که خودشان اعتراف کرده‌اند باشد، یک چنین شخصی نمی‌تواند مرجع تقلید باشد. اگر فرض کنیم ایشان نمی‌توانند درک کنند که معنای کودتا چیست و متعاقب آن چه اتفاقی می‌افتد که این از ضعف درک است واگر درک می‌کنند و متوجه تبعات آن می‌شوند و در عین حال برای جلوگیری از آن اقدامی نکردند، این از ضعف عمل است. در گفته‌های ایشان هست که می‌گویند من به این‌ها (کودتاچیان) گفتم که دولت ایران قوی است و شما می‌بینید که با عراق می‌جنگد و شما قادر نخواهید بود با این دولت بجنگید.

رئیس مجلس افزود: حتی اگر فرض کنیم که ایشان با دولت هم مخالف بودند بنابه اظهار خودشان پیش‌بینی نمی‌کردند که کودتا موفق شود، بنابراین از خون‌ریزی و کشتار چه می‌خواستند؟ به‌هرحال نظرات جامعه‌ی مدرسین قابل توجه است.»

همچنین آقای هاشمی رفسنجانی در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۳ ضمن سخنانی در خطبه‌های نماز جمعه تهران که در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۴ در روزنامه‌ی کیهان، تحت عنوان «برای

غربی‌ها سقوط شریعتمداری از سقوط بنی‌صدر مهم‌تر است» منتشر شد، گفت:

«... والله این قسم جلاله بود که خوردم بنده و آقای خامنه‌ای جزو کسانی بودیم که سعی می‌کردیم مسأله‌ی شریعتمداری اصلاً طرح نشود، چه برسد آن‌که برایش اهمیت قائل شویم تا وقت مردم صرف نشود برای تظاهرات و وقت مصرف کردن و شعار دادن و این‌ها. فکر می‌کردیم که اصلاً این‌ها مرده‌اند و نمی‌ارزد که نیروی جوان ما صدایش را بلند کند علیه این‌ها (تکبیر حضار)

و با همه‌ی توصیه‌های ما که خیلی لازم نیست در مجلس، آقایان باید شاهد باشند من خیلی مواظب هستم که تریبون مجلس مصرف این کار نشود از بس که بی‌اهمیت می‌دانم. در تبریز آقایان می‌گفتند اجتماعی که مردم در تبریز پریروز داشتند، بی سابقه بوده. از زمان شروع انقلاب تا به حال حالا، آن‌جا زادگاه آقای شریعتمداری است و همه خیال می‌کردند آن‌جا یک کسی را دارد، طرفدار دارد، جمعیتی هستند، اگر امیدی بود آن‌جا بود. جای دیگری که خبری نبود. رفسنجان ما که نیست، آن‌جاست. با این حساب‌ها وقتی‌که آن وضع را آدم می‌بیند اردبیل چه کردند، فلان جا چه کردند و هنوز هم آن‌ها نشسته‌اند آن‌جا و خیال می‌کنند یک چیزی در میان این مردم هست. این طرز تفکر است، حالا من این را نمی‌خواستم بگویم. یک چیز دیگر می‌خواستم بگویم، آن‌چه که مهم است که می‌خواهم اشاره کنم، به نظر ما روی همان محاسبات غلط آن‌ها عمق جریان یک چیز دیگریست، این نبود که ما گفتیم مسأله‌ی آقای شریعتمداری که متأسفانه ما مجبوریم این مقدار را بگوییم، چون نمی‌شود توی این هیجانات مردم، مردم هدایت نشوند.

اگر می‌شد که نشوند ما نمی‌گفتیم، مسأله‌ی آقای شریعتمداری یک مسأله‌ی ریشه‌دار و جور دیگریست، رفقای ما از اروپا خبر دادند. دیروز از ژنو تلفن کردند، از سوئیس و از جاهای دیگر گفتند قضیه در غرب آن جوری تلقی شده برای آن‌ها، سقوط شریعتمداری از سقوط بنی‌صدر برای غربی‌ها مهم‌تر است و حرکتی که در مراکز سیاسی، تبلیغی غرب دیده می‌شود، آن‌ها مثل این است که تیر خلاصی خورده باشند. عصبانی هستند مثل گرگ زخم خورده هستند که

نمی‌دانند چه کار بکنند (تکبیر حضار)

این مسأله را از لحاظ بنده که مطالب را از بیست سال پیش می‌دانم خیلی خوب جا می‌افتد، یعنی مطلب برایم روشن است. در لانه‌ی جاسوسی مطالبی است که در گذشته به احترام روحانیت پخش نشده، من تقاضا می‌کنم از دانشجویان خط امام که حق زیادی برگردن این انقلاب دارند به‌خاطر آن افشاگری‌ها، چیزهایی که هست و به‌خاطر روحانیت منتشر نکرده‌اند درگذشته، این‌ها را در اختیار مردم بگذارند و به مردم بگویند (تکبیر حضار)

یک چیزی هست و بقیه‌ی آن را آن‌ها خواهند گفت که در مرحله‌ای از آن مراحل، ایشان از آمریکا تقاضای پول کرده برای حرکت در مقابل جمهوری اسلامی و آمریکاییان، اول برنامه‌ی او را خواستند و گفتند ما باید برنامه را ببینیم تا پول بدهیم که چکار می‌خواهید بکنید. آن‌هایی که برادرمان آقای مهدوی کنی در سخنرانی قبلشان گفتند، در قضیه‌ی جدا کردن آذربایجان، آن یک گوشه‌ی قضیه بود. یعنی می‌دانید که اصلاً استراتژی دشمنان ما آمریکاییان بر فرض رفتن شاه از ایران، یکی همین بوده که حمله‌ی گسترده‌ای از یکی از کشورهای همسایه بکنند که جنگ عراق بود و قبل از این در آذربایجان و آن نقطه، اصلاً این‌ها برنامه داشتند. خوب این روزها می‌بینید دیگر دیشب مثلاً شازده قجر، آقای امینی، به آقای اردن شاه حسین، شاه حسن، شاه خالد، حسنی مبارک و این‌ها تلگراف می‌کند که یاران را دریابید. این آقای شریعتمداری که رفت. دیگر بعد از این امید به قشر میانه رو از بین رفت. خوب این چیز کوچکی نیست نه آن شازده قجر بی‌ریشه است و نه آن آقایانی که بهشان تلگراف شده.

مسأله یک ریشه‌ی خیلی وسیعی دارد. البته روی اشتباه. عرض می‌کنم آن‌ها خیال کرده بودند روی یک محاسبه‌ی غلطی آن‌ها خیال کرده بودند که ایشان می‌تواند همان حرف‌هایی که می‌زدند هفت میلیون آدم در ایران دنبالش است و فکر می‌کردند که یک جرقه‌ای که شد این هفت میلیون توی خیابان‌ها هستند. حالا در تبریز دیدیم بعضی از این میلیون‌ها را که چه طوریست. امیدواریم که یک قدری بفهمند که نخواهند فهمید. بهرحال جریان این جوری بوده و من از

برادران و خواهران می‌خواهم توی این قضیه دچار احساسات نباشید. قضیه عمیق است. عمق انقلاب اسلامی را نشان می‌دهد و این در تاریخ جهان، در تاریخ شیعه بی‌سابقه است که یک کسی که مرجع تقلید بوده به خاطر ایستادنش در مقابل مردم این‌جوری به این روز بیفتد. کسی که رساله دست مردم دارد و مردم با فتوای او نماز خواندند، نماز شب خواندند، زن گرفتند، پول دادند و چه کردند و چه کردند از دل مردم به این آسانی در بیاید، این فقط به خاطر مقابله با خدا و مقابله با قرآن و ایستادن در مقابل خون شهداست.

عظمت انقلاب را می‌رساند. انقلابی که فردی مثل شریعتمداری راکه یک روزی ما می‌گفتیم ایشان یک دوستانی دارد که اگر عَلَم کفر را هم بلند بکند، دنبالش خواهند بود، یعنی این تعبیر درباره‌ی ایشان زیاد گفته می‌شد که طرفدارانش متعصب‌اند، کسی که او را به این روز انداخته و التماس می‌کند به پاسداران ما که در خانه‌ی من مواظب باشید که مردم نریزند به سر من، این ارزش انقلاب را و عمق انقلاب را می‌رساند. روی این مسأله اهمیت بدهید، دیگران حساب کار خودشان را بکنند. بقیه حالا هر که هستند، می‌خواهد روحانی باشد، می‌خواهد. نباشد. این افرادی که با ایشان بودند اصلاً من تعجب می‌کنم که با این قماش آدم بخواهد کودتا بکند، آدم تعجب می‌کند آقای مناقبی در تمام عمرش جرأت نکرد یک کلمه به نفع اسلام در مقابل رژیم بگوید. در مسجد بزازها هویدا آمده پای منبرش گفت: من می‌بینم حضرت زهرا [س] امروز توی مجلس نشسته، به خاطر آمدن آن‌ها. دیدید هیاهویی که آن موقع به راه انداخت، آن آقایان دیگر از او بدتر. [درباره‌ی] خود آقای شریعتمداری، من یک حادثه یادم هست. در دوران مبارزه، علمای آبادان پا شدند آمدند قم که اختلاف ماها را با آقای شریعتمداری حل کنند. از بین آن‌ها همین آقای جمی، عنصر مقاومی که الآن در آبادان امام جمعه‌ی آبادان است ـ که حتماً یادش هست ـ و عده‌ای بودند توی خانه‌ی یکی از دوستان ایشان که حالا دوست ایشان نیست، جلسه شد. آقای شریعتمداری آمد به آن‌جا. بنده بودم و از جناح امام هم فقط یک نفر بودند و همه علمای آبادان بودند. یک مدتی بحث کردیم چرا شما وارد مبارزه نمی‌شوید. این دارالتبلیغ را ساختید

پایگاه سکوت، امام را تنها گذاشتید، حوزه تفرقه شده، چه شده.
ایشان آخرین حرفی که زد که دیگر ما بحث نکردیم. بعد از دو ساعت دید نمی‌تواند قانع بکند، گفت: حالا شما چه می‌گویید؟ حالا که می‌گویند مثلاً زن‌ها این‌جور، مردها اینجور، سینما اینجور، فلان اینجور، انتقاداتتان این‌هاست، من بگویم به شما امروز اگر عَلَم انکار خدا را بیایند در حرم حضرت معصومه توی این حوض توی همین میدان، اگر پرچم کفر را این‌جا بلند بکنند، من معتقدم تقیه برای ما واجب است و ما نمی‌توانیم با آن مقابله بکنیم. این تعبیری بود که ایشان کرد و من امیدوارم که آقایانی هم که آن‌جا حاضر بودند، یادشان باشد. حالا این همه در سالی بود که این خفقان‌ها نبود. مثلاً سال ۴۷ و ۴۸ یا ۴۵ در آن حدود بود. من یادم نیست. ایشان که طرز تفکرش یعنی روحیه‌ی مبارزه‌جویی داشت، این بود! آن آقایانی که هم تا به حال کشف شدند، آن‌ها بودند. خوب این‌ها چطور می‌خواهند مبارزه بکنند با یک مردمی که نمونه‌هایش این جانبازان انقلاب، این معلولین هستند که دست و پاهایشان را داده‌اند و باز می‌گویند ما را یک جوری بفرستید پشت جبهه. به هر حال ببینید، بُعد قضیه را ما کاری نداریم. آن بعد قضایی را مسؤولان می‌رسند و در اختیار امام هم هست که عفو کنند یا عفو نکنند. بعدی که این روزها روی آن کار شده است، ستاد مرجعیت است. رادیو اسرائیل ننشیند بگوید که طلبه‌ها حق ندارند مرجع تقلید را خلع بکنند. اصلاً بحث این نیست که ما می‌گوییم. مگر می‌خواهیم خلع بکنیم؟ ما می‌گوییم مگر اصلاً نصب مجتهد کردیم که حالا می‌خواهیم خلع بکنیم که رادیو اسرائیل مسأله را بهتر از ما بلد باشد. ما بحثمان این است که یک آدمی شرایط تقلید را این‌هایی که همه‌شان توی همه‌ی کتاب‌هایشان، خود رساله‌ی آقای شریعتمداری هم همین است، ببینید اولش را ببینید مجتهد باید عادل باشد، عارف به احکام زمان باشد، چه باشد، چه باشد. آن‌هایی که گفتند مرجع تقلید ما حرف می‌زند، فعلاً بحث این است که ایشان مرجع تقلید نمی‌تواند باشد، اما این‌که ایشان در جرم چقدر دخالت داشت، البته ایشان اعتراف کردند. نوارشان موجود است. مصاحبه‌ی تلویزیونی کردند. مصاحبه‌شان را من خواهش می‌کنم از صدا و سیما

که پخش بکنند تا مردم بفهمند. ایشان با صراحت در آن مصاحبه می‌گویند که من می‌دانستم، ایشان البته در آن مصاحبه از خودشان دفاع کردند. اصلاً خود ایشان تقاضا کردند که مصاحبه شود. آخرش خود ایشان اصرار می‌کند این پخش شود. من معتقدم دفاع ایشان را هم باید گذاشت که مردم بفهمند. اگر دفاع حق است و بعضی خبرها را منکر شدند که البته اصل اطلاع را قبول کردند و گفتند که من می‌دانستم چند روز قبل، این‌ها آمدند و گفتند. مسائل را می‌دانستند. حالا بعضی از این‌که پول داده باشند یا مثلاً گفتند تأیید می‌کنیم، ایشان تا به‌حال منکر شده، ولی وقتی که دامادشان و دیگر گفتند، خوب مطلب قطعی می‌شود. هیچ متهمی تا وقتی توی خانه‌اش سلام کردی و دو زانو جلویش نشستی و گفتی که بفرمایید، او نمی‌گوید بله، من همه کارهای بد را کرده‌ام.
این‌هایی که می‌گویند یک مدتی می‌آورند توی زندان توی انفرادی می‌بینند آن‌جا چه خبر است. پاسدارها را می‌بینند، بازجوها را می‌بینند، بعدش می‌گویند: خیلی خوب ما می‌گوییم؛ اما آن توی خانه‌ی آدم برود، آن مقدار بگوید، خیلی مهم است. حالا این را پخش خواهند کرد و آقایان خواهند دید مسائل را، و از این ملت واقعاً باید تشکر کرد که علی‌رغم این‌که ماها نمی‌خواستیم این‌قدر مردم وقت مصرف بکنند، به دنیا نشان دادند روحیه‌ی خودشان را، حالا یک مسأله‌ی مهم دیگری که جزو بحث امروز هم بود، دیگر ناچار حذف می‌کنم.»

ج: آقای موسوی خوئینی‌ها نایب رئیس مجلس شورای اسلامی

متن گزارش سخنان ایشان که در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۹ در جراید منتشر شد، بدین شرح است:

«شب گذشته حجةالاسلام موسوی خوئینی‌ها، نایب رئیس مجلس شورای اسلامی، در یک برنامه‌ی تلویزیونی مطالب مهمی از ارتباطات شریعتمداری با مأموران سفارت آمریکا در ایران و سازمان جاسوسی «سیا» که از طریق اسناد و اوراق لانه جاسوسی آمریکا در ایران به‌دست آمده است، را بیان داشت. وی در

این برنامه‌ی تلویزیونی اظهار داشت که اوراق و اسناد بـه دست آمـده از لانـه جاسوسی، وزارت امور خارجه و سـاواک نشـان دهـنده‌ی پـیوند عـمیق بـین شریعتمداری و شاه و دربار و ساواک و آمریکاییان بوده است کـه در آیـنده‌ی نزدیک این اسناد برای استفاده‌ی همگان منتشر خواهد شد.

حجةالاسلام موسوی خوئینی‌ها در ابتدای این سخنرانـی گـفت: در ارتـباط بـا جریان تروریستی اخیر که اسمی از آقای شریعتمداری هم به میان آمد، دو مسأله بسیار مهم باید مطرح شود و به بحث گذارده شود که یک مورد آن را من در این مصاحبه با استناد به اسناد لانه جاسوسی می‌شکافم و مسأله‌ی دوم را به نوبتی دیگر موکول می‌کنم.

اما مسأله‌ای که می‌خواهم مطرح کنم، دو سؤال است: ۱ـ آیا آقای شریعتمداری فقط در همین جریان تروریستی صادق قطب‌زاده شرکت نداشـته یـا در سـایر جریان‌های ضدانقلابی دیگر نیز شریک بوده و فعالیت داشته است؟

۲ـ آیا این عناصر ضد انقلاب از قبیل مـراغـه‌ای‌هـا و نزیه‌ها و قـطب‌زاده‌هـا، مهدوی‌ها و مناقبی‌ها و حجازی‌ها و امثال این قماش، عناصر ضدانقلابند که به سراغ آقای شریعتمداری می‌روند و ایشان را به این راه‌های انحرافی و ضدانقلابی می‌کشند و یا این‌که خود آقای شـریعتمداری است کـه ام الفسـاد هـمه‌ی ایـن جریانات ضد انقلابی است؟

با مراجعه به اسناد می‌بینیم که پاسخ این سؤال مطلب دوم است. یعنی این آقای شریعتمداری است که ریشه و منشاء همه‌ی این جریانات ضدانقلابی شده. من در این‌جا یک انتقادی به بسیاری از همنوعان خودم دارم. از قدیم که هر موقع صحبتی از این آقا می‌شد که ایشان متدین نیست، تقوا ندارد، لاابالی در دین است می‌گفتند که این حرف‌ها را نزنید. او خودش متدین در دین است و این اطرافیان او هستند که لاابالی هستند و این کارهایی که در اطراف ایشان اتفاق می‌افتد، کار اطرافیانش است، نه کار خودش. در حالی که نباید این اشتباه بزرگ تکرار شود. در حالی که این همیشه خود آن نقطه‌های محوری هستند که عناصر متناسب با احوال خودشان را جذب خود می‌کنند. چطور می‌شود یک آدم صالح باشد اما

هر چه آدم در اطراف او هستند فاسد باشند. باید خود او فاسد باشد که همه‌ی عناصر فاسد را به سوی خود جذب کند و به آن‌ها خط و راه بدهد و دلگرمی به آن‌ها بدهد. این هم همین طور است. این آقای شریعتمداری بود که مایه‌ی همه فسادها می‌شده است.

حجةالاسلام موسوی خوئینی‌ها در ادامه‌ی سخنان خود گفت: بعد از فوت آیت‌الله بروجردی وقتی آن حرکت عظیم با رهبری امام آغاز شد، دولت آمریکا متوجه شد که یک قدرت بسیار عظیمی در حال تکوین و رشد است که این در آینده، خطر بسیار بزرگی برای آمریکا خواهد بود. باید با این خطر به نحوی مبارزه کرد. آمریکا با مطالعه روی آن حرکت و نهضت سال ۴۱ـ ۴۲ متوجه می‌شود که این قدرت اسلام و روحانیت و مرجعیت روحانیت است که اینطور ملت را به حرکت در می‌آورد. آن‌ها به این فکر افتادند که از همین راه وارد شوند و به شکلی زمام این قدرت عظیم را به دست بگیرند. اگر مرجعیت اسلام باعث چنین حرکت عظیمی در آینده خواهد بود. آن‌ها فکر کردند که باید زمام این مرجعیت را به دست خود بگیرند. در پیرو این سیاست، آمریکا با کارشناسان خودش شروع به تحقیق در این زمینه می‌کند و اولاً روحیات آقای شریعتمداری را بررسی کرده و سوابق ایشان را در ایران مطالعه کرده، متوجه شده که آقای شریعتمداری از دیرزمان با شاه و دربار و ساواک ایران همکاری نزدیک و رابطه دارد و بسیار تنگاتنگ با هم فعالیت مشترک دارند که این نقطه‌ی بسیار امید بخشی برای آمریکا بوده، پس از این مطالعات، آمریکاییان به این فکر افتادند که این شخص باید مرجعیت مسلمانان ایران و منطقه را به دست بگیرد و تصمیم گرفتند که ارتباطات خود را با آقای شریعتمداری بیشتر و نزدیکتر کنند و ایشان را مرجع علی الاطلاق بنمایند که خوشبختانه آمریکا در این تلاش خود، نیز همچون تمام تلاش‌های ضدانقلابی خود توأم با شکست شد و این مرجع عقب رانده شده و خط حاکم بر ایران، خط انقلاب و امام آن‌چنان نیرومند به صحنه آمد که آقای شریعتمداری را آرام آرام منزوی کرد و پس از پیروزی انقلاب این مرجعی که آمریکا می‌خواست بر ایران و کشورهای مجاور تحمیل کند، کارش

به رسوایی کشید. مرجعیت اسلام ثابت کرده که این قله‌ی رفیع جایی نیست که هر مگسی بتواند دست به آن‌جا پیدا کند و آمریکا بتواند در آن فضولی بکند و می‌بینیم که این مرجع آمریکایی به چه رسوایی کشیده می‌شود. حجةالاسلام موسوی خوئینی‌ها در ادامه‌ی سخنان خود گفت: اسناد مربوط به آقای شریعتمداری بر سه نوع است:

۱ـ اسناد رد و بدل شده بین سفارت آمریکا در ایران و وزارت امور خارجه‌ی آمریکا،

۲ـ اسناد مربوط به ساواک،

۳ـ اسناد مربوط به وزارت خارجه.

و از همه مهم‌تر اسناد مستقیم سازمان سیا در ایران است که بسیاری از این اسناد توسط آمریکائیان با ماشین‌های کاغذ خردکنی رشته رشته شده بوده و دانشجویان و دانش‌آموزان عزیز با صرف چندین ده ساعت کار، هر کدام از این صفحات را با چسباندن رشته رشته‌ها، قابل خواندن نموده‌اند. البته کلیه‌ی اسناد مربوط به شریعتمداری در این‌جا نیامده است و هنوز تمام رشته‌ها کنار هم چسبانده نشده‌اند. که انشاءالله در آینده پس از تکمیل در اختیار قرار خواهد گرفت.

حجةالاسلام خوئینی‌ها در ادامه‌ی سخنان خود گفت: چند جمله از اولین سند را می‌خوانم که بینندگان توجه کنند که در سال‌های ۴۱ـ ۴۲ آمریکا چه تحلیلی از آقای شریعتمداری می‌کرده و با این تحلیل‌ها بود که چنین امیدی به ایشان بسته بود. بعد از ذکر خصوصیات ایشان (تاریخ تولد ـ محل تحصیل ـ نوع تحصیل و نوع تفکر و وضعیت زندگی) و شریعتمداری در تصرف مرجعیت چه تلاش‌هایی می‌کند و در این راه چه کسانی را رقیب خود می‌داند و چگونه با رقبای خود کنار می‌آید را ذکر می‌کند، تا این‌جا که در مورد فعالیت‌های سیاسی شریعتمداری می‌گوید که شریعتمداری ارتباطاتی با جبهه ملی و طرفداری نسبت به آن دارد. او احتمالاً به خودی خود، مفهوم اصلاح را (اصلاحات شاه) آن طوری که بعضی از هم‌قطارانش آن را نفی می‌کنند، نفی نمی‌کند. او به دلایل

تاکتیکی آن را ضروری دانسته که خودش را با مخالفت کلی روحانیون هماهنگ کند که پایگاه سیاسی خودش را حفظ نماید. (شریعتمداری به خاطر این‌که در بین مردم بایکوت نشود، تظاهر به مخالفت به اصلاحات شاه می‌کند).

او به‌هرحال... ترجیح می‌دهد که برخی اصلاحات معتدل بنیاد نهاده شود و این‌که دولت امتیازاتی کوچک جهت اجازه‌ی شرکت اندک مخالفین خصوصاً جبهه ملی در امور سیاسی ایران را بدهد.

در فراز دیگری از سند آمده است:

او بدون شک تشخیص می‌دهد که رابطه‌ی ایران با ایالات متحده بشدت برای محافظت آزادی ایران و محدود نمودن مؤثر نفوذ کمونیزم در ایران مفید است. با این‌که آمریکا این شخصیت را تجلیل می‌کند، نظر دارد که نباید از این شخص چشم‌پوشی کنیم. با این‌که بعضی از جاها، مخالفت‌هایی ولو به ظاهر، برای عقب نماندن از رقبا انجام داده است، ولی شریعتمداری می‌تواند برای ما (آمریکا) مفید باشد.

سازمان سیا می‌گوید: آقای شریعتمداری با شاه و ساواک ارتباطات نزدیکی دارند.

گزارش‌های متعدد اطلاعاتی از تاریخ ۱۳۴۵ وجود دارد که نشان می‌دهد که او (شریعتمداری) با شاه مناسبات نسبتاً خوبی داشته و همچنین در لیست حقوق‌بگیران ساواک بوده است. به عنوان نمونه، ادعای اخیر در گزارش آبان ماه ۱۳۵۰ از او به عنوان رئیس ... (در سند خواند نشده) مذهبی قم نام برده شده که از نخست وزیری و ساواک وجوهاتی دریافت می‌کند.

در مورخ یک هزار و سیصد و پنجاه و (خوانده نشده) شریعتمداری به عنوان یکی از برجسته‌ترین رهبران مذهبی که با ساواک برای تشکیل یک (احتمالاً دانشگاه) همکاری می‌کند، در یک گزارش دیگر در سال ۵۷ گفته شده که او چهره‌ی مذهبی برجسته‌ای است که توسط ساواک (خوانده نشده) هدایت یا اداره می‌شود. در همین سند نسبت به موضوعی که بعداً به آن اشاره خواهد شد آمده که آقای شریعتمداری از مأمور سیا درخواست می‌کرده که آمریکا اطلاعات لازم

را در اختیارش بگذارد، زیرا وی اظهار داشته که بدون دریافت آن اطلاعات وی نمی‌تواند در جریانات سیاسی فعال باشد و چنین جواب آمده است: ما نسبت به خواست شریعتمداری دایر به اخذ اطلاعات از دولت آمریکا بسیار علاقمندیم و تصور می‌کنیم که این تمایل فرصت‌های عالی بالقوه‌ای را تولید می‌کند که اگر بتوان مجرای مناسبی برای رساندن اطلاعات به وی فراهم شود، حاضر خواهیم بود که آن‌ها را فراهم کنیم.

«باروز» (جاسوس سازمان سیا که مأمور تماس با شریعتمداری بوده است) می‌تواند به شریعتمداری پیشنهاد کند که یک پیک مورد اعتقاد را معین نماید که ترجیحاً زبان انگلیسی بداند و این فرد در یک محل که از قبل تعیین شده اطلاعات لازم را بگیرد. تصور می‌کنیم که تماس مستقیم وی با سفارتخانه، اعتبار او (شریعتمداری) را از بین خواهد برد.

از ایستگاه سیا در تهران به مرکز سیا در ایالات متحده آمریکا

به گفته‌ی کاردار، آن‌چه که از تلگراف مرجع عمداً حذف شده بود، کلمه شریعتمداری به مخاطب آمریکایی خود بود. در مورد آن‌که وی (شریعتمداری) گاهگاهی به علت این‌که اطلاعات موثقی به دستش نمی‌رسد، تصور می‌کند که برای سر و کار با مسائل جاری سیاسی آمادگی چندانی ندارد.

حجةالاسلام موسوی خوئینی‌ها در ادامه‌ی اظهارات خود گفت: البته توجه دارید که این خواست شریعتمداری از سفارت آمریکا بعد از متلاشی شدن شبکه‌های اطلاعاتی او مانند ساواک بوده است. فردی مانند ناصر مقدم رئیس ساواک که با شریعتمداری روابط نزدیکی داشته و شریعتمداری به او طرحی می‌دهد که امام را چطور به ایران بیاورند و محاصره و دستگیر کنند، و طرفداران امام را که به نظر شریعتمداری یک مشت دیوانه هستند را دستگیر کنند اعلام شده بود و این کانال‌های ارتباطی و اطلاعاتی از بین رفته بود. برای همین آقای شریعتمداری برای موضع‌گیری در قبال مسائل سیاسی نظر آمریکا و خط آمریکا در ایران و منطقه را می‌خواهد.

در فرازی دیگر از سند: آشوب اخیر کردستان به تحریک دانشجویان تحصیل‌کرده

در آمریکا بوده است، یعنی دانشجویانی که اخیراً از آمریکا بازگشته‌اند. شریعتمداری پرسید این گزارش‌ها را چگونه باید ارزیابی کرد؟ این شایعه‌ای که می‌گویند کار، کار دانشجویان از آمریکا بازگشته است، واقعاً درست است. به من اطلاع بدهید آیا آمریکا واقعاً این کار را می‌کند یا از ناحیه‌ی دولت بیگانه دیگری است که من وظیفه‌ی خود را بدانم. بعد شریعتمداری می‌گوید که به اطرافیانم اعتماد چندانی ندارم، زیرا آن‌ها گاهی به خاطر منافع خودشان کارهایی را انجام می‌دهند. حجةالاسلام خوئینی‌ها در ادامه‌ی سخنان خود گفت: بر طبق اسناد و مدارک موجود آقای شریعتمداری دقیقاً می‌دانسته است که افرادی که با او تماس می‌گیرند مأموران دولت آمریکا و سیا می‌باشند.

جالب این‌جاست که آمریکا و خود آقای شریعتمداری خیلی احمقانه هم می‌خواستند از جریان انقلاب تقلید کنند. این‌ها حساب کردند که در جریان انقلاب اسلامی ایران تا اطرافیان شاه در یک مقاله که در روزنامه درج شد، جسارتی به ساحت مقدس امام کردند که همین مسأله باعث قیام ملت شد و کار به این‌جا کشید. آقای شریعتمداری و اطرافیانش و دولت آمریکا نیز می‌خواهند همین کار را بکنند.

یک فردی در روزنامه‌ای مقاله‌ای علیه حزب خلق مسلمان و آقای شریعتمداری می‌نویسد که اطرافیان ایشان به فکر آن‌که این مقاله، عین همان مقاله علیه امام است، به فکر گل آلود کردن آب می‌افتند.

حجةالاسلام خوئینی‌ها در ادامه‌ی سخنان خود گفت: در مسأله‌ی آقای شبیر خاقانی نیز نقش آقای شریعتمداری قابل توجه است. در زمانی که امام و آقای طالقانی از آقای شبیر می‌خواهند که برای خاموش شدن فتنه در خوزستان به قم بیایند، آقای شریعمتداری به ایشان تلگراف می‌کند و می‌گوید شما همان‌جا بمانید.

آقای شریعتمداری با دو رابط، یکی «باروز» رئیس بازرگانی ایران و آمریکا و یکی هم «اس ـ دی ـ ولید» پسر یکی از بازرگانان مهم ایران ارتباط برقرار می‌کرده است. «باروز» می‌گوید: آقای شریعتمداری بهترین امید تجارت آمریکا در ایران

است و برای این‌که روابط تجاری آمریکا و ایران محفوظ بماند، بهترین پشتوانه آقای شریعتمداری است.

نکته‌ای که در این‌جا باید گفت آنست که آقای بازرگان با آقای شریعتمداری یک ارتباط تشکیلاتی داشته و آقای شریعتمداری از روی کار آمدن آقای بازرگان در ابتدا خیلی خوشبین بوده است، ولی بعداً از این‌که آقای بازرگان مقداری در بعضی از موارد اطاعت از امام داشته، شریعتمداری از بازرگان دلخور شده است زیرا بازرگان اجازه می‌دهد که دیگران هم از او استفاده کنند.

«شریعتمداری به ولید گفت که او از بازرگان مأیوس شده است، زیرا به گفته‌ی وی بازرگان اجازه می‌دهد که مورد استفاده دیگران واقع شود...

در سند دیگری، رابط سومی سازمان سیا با آقای شریعتمداری پیدا می‌کند. رابط سوم، که اسم رمز او «اس دی جانوس» است و بعدها آقای اهرن رئیس قرارگاه سیا در ایران از گروگان‌ها در یک مصاحبه‌ی تلویزیونی با دانشجویان گفته است که «اس دی جانوس» یک جاسوس ساواکی است به نام «سرتیپ فرازیان» و ادامه می‌دهد که فرازیان به امید آنکه بعدها در حکومت شریعتمداری، رئیس سازمان امنیت باشد، به این همکاری ادامه می‌داده ...

در یکی از اسناد دیگر آمده است: «هدف ما ایجاد شکاف در نهضت اسلامی نیست، بلکه می‌خواهیم نیروهای میانه روی درون آن را تا حد حاکم شدن توسعه دهید، یعنی این‌که گمان نکنید، فقط آقای شریعتمداری را به جنگ امام بفرستیم و آشوبی بشود و ایران به هم بریزد. هدف ما آن است که از خود ایران یک حکومت سرکار بیاوریم که بتواند بر اوضاع مسلط شده و منافع ما را حفظ نماید. اگر ما با آقای شریعتمداری تماس داریم برای آن است که در ایران یک حکومت ملی‌گرا قدرت را به دست گیرد و نظم را برقرار سازد، چراکه نیروهای تندرو علیه او وارد معرکه شده و او نمی‌تواند مقاومت کند. پس چه باید بکنیم. باید حکومتی را بر سرکار آوریم که میانه‌رو باشد و آقای شریعتمداری نیز از او حمایت کند؛ زیراکه او به عنوان یک مرجع دینی است و اگر او را از دولت حمایت کند، مردم هم حمایت خواهند نمود و در نتیجه نیروهای تندرو

نمی‌توانند در حکومت نفوذ پیدا کنند...
سؤالی که همواره برای جاسوسان آمریکا مطرح بوده، آن است که «آیا گروه شریعتمداری حامیان مسلح ویژه‌ی خود دارد؟ آیا هیچ یک از دسته‌های مسلح موجود، ابراز حمایت از شریعتمداری می‌نمایند تا قابل جذب به حرکت وی باشند و بعداً جواب می‌دهد که کمیته‌ها و سپاه نخواهند آمد، پس در اوضاع سیاسی جاری بهترین راه نیل به این هدف، استقرار یک دولت میانه‌رو برخوردار از حمایت مردمی است (نه یک نیروی ملی‌گرا که مردم با تیپا او را کنار خواهند زد) که تحت رهبری یا حمایت جامعه‌ی روحانیت باشد و قدرت حفظ نظم و قانون را داشته باشد. (البته از روحانیت بالطبع مراد شریعتمداری است و متناسب با آمریکا). قصد، (سیا) در تماس با آقای شریعتمداری، کمک به ایجاد یک راه حل میانه است (یعنی خود ایشان راه حل میانه‌ای را در نظر دارد و سیا به او کمک خواهند رساند)...

د: آقای موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب

متن مصاحبه‌ی آقای سید حسین موسوی تبریزی که در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۶ در جراید منتشر شد، بدین شرح است:

«حجةالاسلام موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب:

متهمین حوادث اخیر در دادگاه انقلاب اسلامی محاکمه خواهند شد

آقای موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب، صبح دیروز در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی با حضور خبرنگاران داخلی و خارجی شرکت نمود و به سئوالات آنان پیرامون عملکرد یک‌ساله‌ی دادستانی انقلاب، آموزش و عفو زندانیان تبلیغات رادیوهای بیگانه، درباره‌ی خلع شریعتمداری، نحوه‌ی محاکمه‌ی توطئه‌گران، واقعه‌ی پادگان لویزان و وظایف دادگاه مبارزه با منکرات پاسخ گفت:

وی در مورد عملکرد یکسال گذشته‌ی دادستانی انقلاب اسلامی، با اشاره به وضعیت حساس کشورمان درمدت یک سال گذشته گفت: زمانی که مردم

مسلمان ایران به منظور حفظ استقلال کشور و جلوگیری از تجاوز مزدوران عراقی به میهن اسلامیمان در مرزها مشغول نبرد با متجاوزان بودند، با عده‌ی کثیری تروریست مسلح که امکانات تسلیحاتی خوبی در اختیار داشتند مواجه شدیم. با عنایت پروردگار توسط نیروهای کمیته، دادستانی، سپاه و سایر نیروهای انتظامی با سرعت و قاطعیت با آن‌ها برخورد کردیم، به طوری که کشورهایی با تشکیلات انتظامی گسترده و با وجود سازمان‌های وسیع اطلاعاتی، نمی‌توانستند این چنین با آن‌ها برخورد کنند.

عزاداری غرب بر مرگ سیاسی توطئه‌گران

دادستان انقلاب در مورد جنجال‌های اخیر دستگاه‌های غرب درباره‌ی قطب‌زاده و خلع شریعتمداری از مرجعیت گفت:

امروز ریگان، کارتر و امثال آن اسلام‌شناس شده‌اند و رادیو رژیم اشغالگر قدس و کسانی که اصولاً تشیع و مرجعیت را نمی‌شناسند، آمده‌اند و ضوابط خلع صلاحیت مرجعیت را برای مراجع ما تفسیر می‌کنند. وی با اشاره به این‌گونه تبلیغات، ماهیت آن‌ها را بیش از پیش برای امت مسلمان ایران روشن می‌کند. مرجعیتی را که رادیو اسرائیل و صدای آمریکا یا کشورهای مرتجع منطقه از او حمایت کنند و با تلگرام محمدرضاخان تصویب شود، معلوم است که تا چه اندازه ارزش دارد.

وی افزود: مدرسین بزرگوار قم آقای شریعتمداری را از مرجعیت خلع نکردند، زیرا به نظر آن‌ها، ایشان اصلاً مرجع نبود که خلع شود؛ بلکه مدرسین قم شخصاً عدم صلاحیت و شایستگی ایشان را اعلام کردند و این چیزی است که از مدت‌ها پیش می‌دانستند، ولی به خاطر حفظ اتحاد و یک‌پارچگی و برای این‌که بتوانند افرادی را که نسبت به ایشان در غفلت هستند، متوجه اشتباهشان بکنند برای رعایت مصالح جمهوری اسلامی سکوت کرده بودند و نمی‌خواستند حیثیت یک نفر را از بین ببرند تا این‌که وظیفه‌ی شرعی آنان بر آنان چنین حکم کرد که عدم صلاحیت وی را مطرح کنند.

حجةالاسلام موسوی تبریزی با اشاره به این نکته که مقام مقدس مرجعیت تابع ارزش‌های واقعی است، خصوصیات مرجعیت را برشمرد و گفت: مرجعیت درجه و نشان و پست ریاست جمهوری نیست که به کسی بدهند و او را از آن خلع کنند، بلکه همانطور که صلاحیت یک دکتر را افراد خبره‌ی متخصص در آن رشته تعیین می‌کنند، صلاحیت مرجعیت را هم خبرگان و دانشمندان به این علم تعیین کنند و در این مورد مدرسین دانشمند و خبره‌ی حوزه‌ی علمیه قم که اغلب آن‌ها شایستگی و صلاحیت اظهارنظر را دارند، باید تشخیص دهند.

وی در مورد دیدار اخیر خود با امام امت گفت: برداشت‌هایی که گاهی در مورد دادسراها و دادگاه‌های انقلاب اسلامی می‌شود و این‌که احتمالاً در آینده برچیده خواهند شد، از موضوعات مطروحه در این دیدار بود و ضمن آن گزارشی از عملکرد یک ساله‌ی دادستانی‌های انقلاب اسلامی، همچنین مسائلی در رابطه با قضات شرع و کارکنان دادسراهای انقلاب خدمت امام عرض شد و ایشان در زمینه‌های مختلف رهنمودهایی فرمودند و با تقدیر از عملکرد و خدمات ارزنده‌ی کارکنان دادستانی انقلاب اسلامی بر رعایت نظم و دقت در اجرای قانون تأکید کردند و فرمودند اگر بخواهیم دادستانی قوی و محکم داشته باشیم باید با نظم و دقت رفتار کنیم و بشدت از بی‌قانونی بپرهیزیم.

ماهیت شریعتمداری

موسوی تبریزی سپس در مورد ماهیت شریعتمداری گفت: ایشان ۳۰ سال پیش در زمانی که در تبریز بود، یک روز وقتی محمدرضا خائن به تبریز آمد، علمای بزرگ تبریز مرحوم آیت‌الله شهیدی، آیت‌الله خسروشاهی، آیت‌الله دوزدوزانی هیچکدام را درباریان نمی‌توانستند حاضر کنند که با شاه ملاقات کنند. این آقا آن وقت که روحانی تبریز بود، می‌آید در مدرسه‌ی طالبیه. یک طلبه‌ی خود فروخته‌ای را هم وادار می‌کند که از دری که شاه می‌خواهد وارد شود، آیه‌ی نور را بخواند برای شاه. وقتی شاه وارد می‌شود آن طلبه آیه‌ی نور را شروع می‌کند. این آقا استقبال گرمی از آن ملعون می‌کند و صورت کثیف جانی و مزدور را

می‌بوسد و در بغل می‌گیرد و همان‌جا وعده‌هایی به هم می‌دهند و قول قرار هم گذاشتند و بعد از چند سال می‌آید به قم و آمدن ایشان از تبریز به قم روی حسابی بوده است و این شخص برای آتیه و آینده‌ی شاه به قم آمد و درقم در رابطه با مرجعیتش تلاش می‌کرد و وقتی آیت‌الله بروجردی فوت می‌شود، به خاطر این‌که به مرجعیت برسد چقدر پول داد که یک مشت چاقوکش بیایند در تبریز و دهات، ایشان را به عنوان مرجع معرفی کنند والاّ بیشترین علمای آن زمان، مرحوم آیت‌الله حکیم را به مرجعیت تعیین می‌کردند. یک مشت چاقوکش را انداختند به جان مردم که باید از ایشان تبلیغ کنید و چه افتراها و تهمت‌ها که به آقای حکیم نزدند و بعد از آن جریان که سال ۱۳۴۲ انقلاب شروع شد، این‌ها و دار و دسته‌ی این‌ها چه تهمت‌هایی که به امام نزدند و مرحوم آیت‌الله شهید قاضی طباطبایی که طرفدار امام و آیت‌الله حکیم بود، با ساواک همکاری کردند تا آیت‌الله قاضی را تبعید کنند. البته همه‌ی این‌ها طرفداران ایشان بودند. همه‌ی نامه‌ها موجود است و تا پیروزی انقلاب، آیت‌الله قاضی در دو جبهه مبارزه می‌کرد، هم جبهه‌ی شاه و هم با جبهه‌ی شریعتمداری.

حجةالاسلام موسوی افزود: در روز تاریخی ۲۹ بهمن ماه که مراسم چهلم شهدای قم در مسجدی در تبریز برپا بود، نیروهای شاه به مردم حاضر در مسجد حمله کردند و تعداد زیادی از آن‌ها را به شهادت رساندند و یا زخمی کردند، ولی ایشان پس از یک هفته سکوت در مسجد اعظم قم فقط اعلام‌کرد این کارها نباید انجام شود. من این خرابکاری‌ها را محکوم می‌کنم و حاضر نشد بگوید عامل اصلی این جنایات شاه است. پس از ۱۷ شهریور که دولت خودفروخته‌ی شریف امامی روی کار آمد، آقای شریعتمداری در مصاحبه‌ای اعلام کرد ما سه ماه به شریف امامی مهلت می‌دهیم که مجلس سنا و مجلس شورای آن زمان را منحل کند و انتخابات آزاد برگزار کند.

دادستان کل انقلاب افزود تا روزهای اوج انقلاب اسلامی که ملت مسلمان ما هر روز صدها کشته می‌داد و شاه نیز از آموزگار و هویدا و شریف امامی مأیوس شده بود، بر اساس مدارک موجود از اسناد به‌دست آمده از ساواک، علی امینی ـ

از عناصر برجسته‌ی آمریکا ـ که خود شاه در سال ۵۴ به تحمیل وی از سوی آمریکا برای گرفتن پست نخست‌وزیری اعتراف کرده بود و آقای بازرگان و ناصر مقدم تأییدش کردند، پس از به اصطلاح تصویب شاه خائن، قرار شد برای جلب نظر مراجع به قم بیاید که پس از ورود به قم، آیات عظام نجفی و گلپایگانی او را به خانه‌شان راه ندادند، ولی آقای شریعتمداری او را پذیرفته بود و مفصل با امینی صحبت کرده بود. وقتی مدرسین قم دلیل پذیرفتن علی امینی را از او خواستند، ایشان گفته بود در خانه‌ی من باز بود و من نمی‌دانستم و خودش به داخل خانه آمده بود و وقتی مدرسین مبارز آن زمان خواستند همین عبارت ایشان را رسماً اعلام کنند، تا مردم مطلع شوند. ایشان مخالفت کرد و حاضر به این کار نشد.

دادستان کل انقلاب اسلامی در افشای ماهیت واقعی سیدکاظم شریعتمداری به تفصیل درباره‌ی وقایع اربعین سال ۵۷ که توسط چماقداران ایشان در قم اجرا شد، سخن گفت و جنایات حسن نزیه و مقدم‌مراغه‌ای در حمایت از ضدانقلابیون آذربایجان، همچنین کارشکنی‌های شریعتمداری را در جلوگیری از اجرا و حرکت‌های انقلابی مردم مبارز تبریز و نقش وی در جریانات ضدانقلابی آذربایجان را یادآور شد.

قضیه‌ی دادن پول به قطب‌زاده

حجةالاسلام موسوی تبریزی سپس قسمتی از نامه‌ی سیدکاظم شریعتمداری را که در آن به‌دفاع از خود پرداخته و شرکت در جریان اخیر را تکذیب کرده بود قرائت کرد و با استناد به مدارک به دست آمده از حمایت‌های ایشان از جریان اخیر، محتوای این نامه را بی‌اساس و دروغ خواند. وی در پاسخ به این ادعای شریعتمداری که در نامه گفته است: من قطب‌زاده را نمی‌شناسم و مستقیم یا غیرمستقیم پولی به ایشان نداده‌ام گفت: آقای شریعتمداری پول را به مهدوی داده است نه به قطب‌زاده که در مصاحبه‌اش مهدوی را پیشنماز یکی از مساجد تهران معرفی کرده است. دادستان کل انقلاب با قرائت قسمت دیگری از این نامه

گفت: آقای شریعتمداری در این نامه نوشته است که مهدوی در این اواخر به منزل ما آمده است و گزارش از نیت سوء بعضی‌ها را نقل کرده است که بعد از مدتی کودتا خواهند کرد. دادستان کل انقلاب افزود: مهدوی یک دیوانه نیست و در گزارشی که به آقای شریعتمداری داده اسامی افراد را هم ذکر کرده است و عباسی نیز که شریعتمداری او را مرد عادلی معرفی کرده و گفته است هر چه او بگوید مورد... در جلسه آن‌ها بوده و مهدوی در آن جلسه از قطب‌زاده و دیگر توطئه‌گران اسم برده که می‌خواهند چه کار بکنند و این مطلب راکه شریعتمداری آن‌ها را تأیید خواهد کرد، هم عبدالرضا حجازی و هم مهدوی و خود عباسی به آن اعتراف کرده‌اند. عباسی همچنین اعتراف کرده است که آقای شریعتمداری در همین رابطه، پولی به وی داده و گفته است که به مهدوی بدهد و وی نیز این کار را کرده است و مهدوی نیز در اعترافاتش گفته است که پول را که پانصد هزار تومان بوده، گرفته و به قطب‌زاده داده است. حجةالاسلام موسوی تبریزی گفت: شریعتمداری در نامه‌اش می‌نویسد: این جانب با این‌که کار بچگانه بودم باور نکردم، معذلک او را نهی کردم، ولی مهدوی در جواب گفت که کودتاگران از شما اطاعت نمی‌کنند. وقتی به آقای شریعتمداری می‌گوییم شما چرا این مطلب را خبر ندادید، در صفحه ۵ این نامه می‌نویسد: زیرا اولاً من باور نکرده بوده چون طرح بسیار احمقانه بود و قبل از آن نیز شایعات در میان مردم زیاد از این قبیل گفته می‌شد که حقیقت نداشت و در ثانی مجالی نشد و در عرض دو سه روز برملا شد.

دادستان کل انقلاب اسلامی با اشاره به مصاحبه‌ی دو روز قبل آقای شریعتمداری، گفت: آقای شریعتمداری می‌گوید من فکر کردم اگر این را بگویم احتمالاً ممکن است یک نفر بی‌گناه دستگیر شود و این را وظیفه‌ی شرعی تشخیص ندادم که بیایم بگویم. شریعتمداری در جایی می‌گوید: وظیفه‌ی اطلاع دادن جریان کودتا را شرعی ندانستم و در جایی دیگر می‌گوید فرصت نکردم.

دادستان کل انقلاب افزود: شریعتمداری احتمال این را می‌داد که نکند یک عنصر خیانتکار بی‌گناه دستگیر شود، ولی فکر این را نمی‌کرد که اگر مواد (تی ـ ان ـ تی)

که آن‌ها می‌خواستند به خانه‌ی امام ببرند، منفجر می‌شد چه می‌شد و چه تعداد از مردم بی‌گناه جماران کشته می‌شدند. با توجه به این‌که قطب‌زاده در این اواخر برایش پیغام فرستاده بود که زمان اجرای برنامه نزدیک است.

حجةالاسلام موسوی تبریزی گفت: براساس آن‌چه که خود شریعتمداری اعتراف کرده است، ایشان چه‌طور می‌خواسته حافظ دین و مردم مسلمان و خدمتگزار آن‌ها باشد. وی افزود: با خنثی شدن این توطئه روابط خارجی آن‌ها با محافل سرمایه‌داران بازار مشترک اروپا قطع شده و برنامه‌هایشان برای تحویل سلاح و مهمات نقش بر آب گردیده است.

وی در پاسخ این سؤال که آیا درخواست شریعتمداری، دائر بر اجازه‌ی خروج از کشور صحت دارد، گفت: این قضیه صحیح است و درخواست ایشان مربوط به مدت‌ها قبل است که ایشان ترجیح می‌داده تا در پناه غیرمسلمین زندگی کند و الآن هم گفته است که اگر اجازه دهید من می‌روم و در خارج از کشور زندگی می‌کنم. دادستان کل انقلاب افزود: در حال حاضر نیروهای انتظامی حفاظت بیشتری از ایشان می‌کنند و با مراقبت شدید از منزل ایشان ارتباطات ایشان نیز تحت کنترل است.

حجةالاسلام موسوی تبریزی در مورد نحوه‌ی محاکمه‌ی متهمین توطئه‌ی اخیر گفت: چند نفری که ارتشی هستند در دادگاه انقلاب اسلامی ارتش و بقیه در دادسرای انقلاب اسلامی محاکمه می‌شوند. با توجه به این‌که امکان دارد حاکم شرع دادگاه آن‌ها یک نفر باشد.

وی در پاسخ به سؤالی دیگر که وظیفه‌ی اصلی دادگاه مبارزه با منکرات چیست و عملکرد این دادگاه تاکنون چه بوده است، گفت: این دادگاه برای مبارزه با فحشا و فساد و منکری که در جامعه‌ی مسلمین نباید انجام بگیرد، تشکیل شده و فعالیت‌های مؤثری نیز در این جهت داشته است. وی ضمن تقدیر از زنان عفیف و مسلمانی که با آگاهی حجاب اسلامی را برگزیده‌اند، گفت: کسانی که ارزش‌های انسانی را در گرو نماهای ظاهری می‌دانند، در جامعه‌ی امروز ما

مطرود و کسبه و کارمندان ما باید در مقابل کسانی که می‌خواهند با این شیوه‌ها فرهنگ رضاخانی را ترویج کنند، بشدت عکس‌العمل نشان دهند.

همچنین آقای موسوی در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱۹ طی یک سخنرانی چنین گفت: بعد از ۱۹ دی و ۱۷ شهریور، آن روزها که مردم این همه کشته دادند، «این آقا» به شریف امامی گفت ۳ ماه مهلت داری. مردم این همه کشته بدهند آن وقت این آقا شریف امامی را قبول کند. همان روزی که دم از قانون اساسی می‌زد، امام فرمود: «هر کسی دم از قانون اساسی بزند یک عمل شیطانی انجام داده است.»

وی در ادامه‌ی سخنانش گفت: روز اربعین که یک مشت مردم بیچاره را فریب داده، می‌خواستند به قم بیاورند، در بهشت‌زهرا گفتیم که برنامه است، می‌خواهند اختلاف بیندازند. بین تظاهرکنندگان می‌خواهند عکس امام را پاره کنند و امام شب اربعین در ساعت ۱۱ شب، ۳ بار اعلامیه دادند. اعلامیه این بود که فردا روز اربعین اگر عکس مرا هم پاره کردند حق ندارید حرف بزنید. این آدم با ثابتی صحبت کرده و پرونده‌اش هست و آن نوار را هم ساواک ضبط کرده. آن وقت ما چقدر زحمت کشیدیم. صبح زود رفتیم به بهشت زهرا و صحبت کردیم.

وی افزود: مهمترین عامل خنثی شدن توطئه‌ی ساواک همین اعلامیه‌ی امام بود. بالاخره مردم از آن وقت می‌فهمیدند که این آقا دارد خیانت می‌کند.

حجةالاسلام موسوی تبریزی در بخش دیگری از سخنانش اظهار داشت: بعضی از برادران قم و تهران خیال می‌کردند که اهالی آذربایجان مقلد شریعتمداری هستند و ما می‌گفتیم این چنین نیست و بعد از پیروزی انقلاب، اکثریت قریب به اتفاق مردم تبریز از همان آشوب خلق مسلمان و گرفتن رادیو تلویزیون آگاه شدند که کی به کیه».

هـ: آقای ناطق نوری وزیر کشور

بخشی از سخنان ایشان که در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱۴ به مناسبت سالگرد شهید آیت‌الله مطهری در قم ایراد شده، بدین شرح است:

«حجةاسلام ناطق نوری وزیر کشور در سفر به شهر قم به مناسبت سالگرد شهادت متفکر عالی‌قدر آیت‌الله مطهری و اربعین شهدای فتح‌المبین بعد از اقامه‌ی نماز مغرب و عشا در صحن مطهر حضرت معصومه (ع)، به ایراد سخنرانی پرداخت.

وزیر کشور در سخنان خود پیرامون کمال، سعادت، علم و مجتهد بدون تقوا، کودتای نافرجام اخیر، خط انحرافی شریعتمداری و علل این‌که تاکنون در افشای چهره‌ی وی سکوت شده بود، تأکید کرد.

وزیر کشور در ادامه‌ی سخنانش با اشاره به فرموده‌های حضرت باقر علیه‌السلام گفت: ایشان فرمودند که در آخرالزمان نوعی از علما می‌آیند که این ویژگی‌ها را دارند: مردم را دعوت به زهد و تقوا می‌کنند، اما خودشان اهل زهد نیستند. مردم را ترغیب به آخرت و قیامت می‌کنند، اما خودشان اصلاً از آخرت نمی‌ترسند. به مردم می‌گویند با ستمگران رابطه نداشته باشید، اما «خودش» مخفیانه با شاه و مراکز جاسوسی رابطه برقرار می‌کند. از مستضعفین و فقرا فاصله می‌گیرد و با یک مشت اقلیت سرمایه‌دار، خوش و بش دارد و یک اقلیت ثروتمند را تحویل می‌گیرد. اینان دشمنان خدا هستند. از این‌ها در طول تاریخ بودند، اما به نظر من به این کیفیت نبودند. وی افزود: ما از این نگران نیستیم که مثل شریعتمداری رو شد و رسوا شد، ماجرا را می‌دانستیم. ما حوادثی را در قم در زمان انقلاب بیاد داریم. وی در بخشی دیگر از سخنان خود گفت:

شریعتمداری کسی نیست که حالا سقوط کرده و این‌طور نیست که یک دفعه یک نفر آدم با تقوا و فقیه سقوط کرده باشد و یک دفعه برود، ریشه‌ایست. امام با آن دید و بینش عالی‌شان مسائل را شناخته بودند. شریعتمداری در آستانه‌ی انقلاب یک حرکت انحرافی می‌کند و امام در مقابلش می‌ایستند و مخالفت می‌کنند. وی همچنین اظهار داشت: بی‌جهت نبود که شاه معدوم و ملعون وقتی حضرت آیت‌الله حکیم از دنیا رحلت کرد، بلافاصله تلگراف تسلیت به او می‌دهد. چرا به دیگری تلگراف نداد؟ وزیر کشور در ادامه‌ی سخنانش گفت: وقتی که امام می‌خواستند به ایران بیایند، این «مرد» با ساواک تماس می‌گیرد که کاری کنید

امام نیاید و بعد یک عده مردم بیچاره را اغفال کرد. می‌گفت در آذربایجان ۱۰- ۱۱ میلیون جمعیت در آستین دارم. مثل بنی‌صدر که تا حرفی می‌شد می‌گفت ۱۱ میلیون رأی دارم.

حجةالاسلام ناطق نوری اضافه کرد: مردم که به دنبال من و تو می‌آیند، فکر می‌کنند سالم هستیم ما را به عنوان این‌که نمونه‌هایی از اسلام هستیم و رهبر معنوی و روحانیشان هستیم، تحویل می‌گیرند.

وزیر کشور در رابطه با افشای شریعتمداری، به سخنان خود ادامه داد و گفت: ایشان اگر هیچ پرونده‌ای نداشته باشد و کودتای نوژه و ماجرای قطب‌زاده را نادیده بگیریم، فقط پرونده‌اش در رابطه با خلق مسلمان درقم و تبریز و تصرف رادیو تلویزیون تبریز، بس‌اش است.

وی افزود: آیت‌الله مدنی این پیر عاشق اسلام و امام در ماجرای خلق مسلمان، توسط اوباش شریعتمداری به گروگان گرفته شده بود و در همان چند ساعتی که رادیو تلویزیون تبریز اشغال شد، موسیقی‌های تند رژیم گذشته را پخش می‌کرد.

وزیر کشور همچنین گفت: او (شریعتمداری) مرگ سیاسی‌اش فرا رسید و بدترین مرگ هم مرگ سیاسی است. وی کودتای نافرجام را یک حرکت احمقانه خواند و گفت: در ایران کودتا هیچ معنا ندارد. فکر کودتا احمقانه است والله اگر در یک حادثه، مسؤولین این مملکت را از بین ببرند انقلاب راهش را ادامه می‌دهد و بلکه سرعتش هم بیشتر می‌شود، مگر این مردم مرده‌اند؟! شما در جبهه‌ها می‌بینید، مالامال نیرو خوابیده، پشت جبهه‌ها هم هستند. این ملت که با شوروی پیش بیاید می‌جنگد و با آمریکا می‌جنگد، شما خیال می‌کنید چند نفر مسؤول را از بین ببرند، این انقلاب از بین می‌رود؟ وی افزود: انقلاب که با چهار تا احمق کنار منقل‌نشین و دو تا آخوند ترسو و بزدل از بین نمی‌رود. امثال مناقبی که درتمام عمرش و در رژیم گذشته از ترس یک نق نزد. کسی ۲۵ دقیقه بالای منبر از هویدا تعریف کرده بود که در مجلس شرکت کرده‌اید، یقین دارم امام زمان از شما تشکر می‌کند و یا حجازی که یک دلقک ساواک بود و یا مهدوی که مردم نازی‌آباد به جرم شهوترانی و عیاشی بیرونش کردند.

حجةالاسلام ناطق نوری در رابطه با این سؤال برخی از مردم که چرا تاکنون شریعتمداری افشا نشده بود و چرا چند سال پیش او معرفی نشد، چنین گفت: بدن آدمی گاهی کورک می‌زند که اگرهمان موقع به آن کاری داشته باشیم نه تنها خوب نمی‌شود بلکه اسباب زحمت هم می‌شود. خیلی ور رفتن به کورک گاهی مقدمات سرطان هم می‌شود. کورک را باید کم کم مداوایش کنیم خوب که رسید و چرکین شد به آن سوزن زد.

امروز جریان انحرافی شریعتمداری به دملی رسید که قبل از این‌که نیشترش بزنیم، خودش زده شد.

وزیر کشور در پایان گفت: این حوزه است که باید حواسش جمع باشد.»

و: نگارنده در جمع مردم قم

در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۳ برای سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه[1] به قم دعوت شدم. بخشی از سخنانم که در جراید منتشر شد، بدین شرح است:

«شکست انقلاب اسلامی در صدر اول به دست کفار و مشرکین نبود. شکست انقلاب اسلامی صدر اول به دست منافقین بود و علتش این بود که مردم از رشد فکری کافی برخوردار نبودند و مسؤولین نمی‌توانستند واقعیات را آن‌چنان که هست برای مردم بگویند، ولی یکی از ویژگی‌های عظیم انقلاب اسلامی ایران از ابتدای پیروزی این بود که منافق را رسوا کرد. رهبران این انقلاب به خاطر این‌که مبادا مردم رشد کافی نداشته باشند و دشمنان انقلاب بهره ببرند، بعضی از مسائل را می‌ترسیدند مطرح کنند، ولی این ملت آن‌قدر رشید است و رشد دارد که در همه‌ی زمینه‌ها یا در اکثر قریب به اتفاق مشکلات، مشکلاتی که برای این انقلاب تاکنون پیش آمده یک قدم از مسؤولین جلوتر بودند؛ یعنی ابتدا مردم اعلام آمادگی کردند، اول مردم تقاضای افشاگری کردند و بعد مسؤولین برای

۱. در آن تاریخ امام جمعه‌ی قم، آقای منتظری بود، و نماز جمعه در مدرسه‌ی حکیم نظامی (= امام صادق (ع)) برگزار می‌شد.

آن‌ها افشاگری کردند.

شما ببینید در این کشور از ابتدا منافقین، کسانی که در پشت پرده‌ی نفاق به این انقلاب ضربه می‌خواستند بزنند کی آن‌ها را رسوا کرد؟ قبل از این‌که مسؤولین بگویند، مردم فهمیدند. لیبرال‌را کی رسوا کرد؟ بنی‌صدر و بنی‌صدرها را در این کشور کی رسوا کرد؟ سازمان منافقین را کی رسوا کرد و در آخر این روحانی نمایانی که از مقام منیع مرجعیت شیعه سوءاستفاده کرده بودند و از سال‌های قبل از انقلاب تا امروز به این انقلاب و به این نهضت و به اسلام ضربه می‌زد، اول مردم پا جلو گذاشتند. حقیقت می‌گویم، نه این‌که ما شریعتمداری را نمی‌شناختیم، نه این‌که مدرک به حد کافی برای جرایم او وجود نداشت، بلکه واقع این مسأله این بود که می‌ترسیدیم رشد کافی نباشد و زمینه آماده نباشد. مسأله مطرح بشود و دشمنان سوءاستفاده بکنند؛ ولیکن همان‌طوری که در همه جریان‌ها و درتمام حوادثی که برای این ملت اتفاق افتاده است، مردم یک قدم جلو بودند، در این‌جا هم ثابت کردند که آمادگی دارند و در این مسأله و در این توطئه‌ی عظیمی که علیه انقلاب طرح‌ریزی شده بود، مردم ثابت کردند آمادگی مقابله با هر توطئه‌ای را دارند. مردم ثابت کردند که حق را با حق می‌شناسند و حق را با لباس [و با افراد] نمی‌شناسند.

وی افزود: هیچ وقت با مقیاس عمامه، لباس، رساله، شخصیت و سابقه نمی‌شود افراد را شناخت. یک کسی ممکن است واقعاً سابقه‌ی خوبی داشته باشد، حالا ایشان سابقه‌ی خوبی هم نداشته است، ولی ممکن است کسی سابقه‌ی خوبی هم داشته باشد ولیکن نفس بر او غلبه کند و از مسیر حق بیرون بیاید. حق معیار معینی دارد. ملت ما ثابت کردند از رشد فکری کافی و ایدئولوژیکی برخوردار هستند و هر چیز را با این مردم می‌توان در میان گذاشت و هر واقعیت را برای این مردم می‌شود گفت و حلاّل همه‌ی مشکلات اجتماعی این جامعه هستند.

حجة‌الاسلام ری‌شهری سپس به افشای رابطه‌ی شریعتمداری با ساواک پرداخت و از سنگ‌اندازی‌هایی که این مرد (شریعتمداری) در راه پیروزی انقلاب داشت،

[سخن گفت] همه ما می‌دانستیم که این نمی‌تواند با دستگاه منحوس پهلوی بی‌رابطه باشد. ما منتظر بودیم بعد از آن‌که ساواک به دست انقلابیون و مردم افتاد مدارک کافی برای این ارتباط کشف بشود و همان‌طور بود که حدس زدیم. بعد از آن‌که ساواک به دست مردم افتاد، اسناد بسیار زیادی در رابطه با همکاری این شخص با ساواک به دست آمد که من حالا برای این‌که خیانت‌های او را گفته باشم، یکی دو تکه از این سندها را برای شما می‌خوانم.

این سند مربوط به تاریخ ۱۳۵۷/۷/۱، یعنی حدود چهار ماه قبل از پیروزی انقلاب است. در این‌جا این‌طور دارد:

در ملاقات نزدیک به ۴ ساعت در شب هنگام، مورخ ۵۷/۷/۱ (من عین عبارات را می‌خوانم فقط آنجایی که اسم امام برده شده چون با لفظ اهانت‌آمیز هست و این مدارک ساواک هست لفظ امام می‌گویم) مورخ ۵۷/۷/۱ با آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری در قم و در منزل وی به عمل آمد. مقدمتاً اوضاع ایران از نظر جغرافیایی و تهدیداتی که از جانب قدرت‌های خارجی اعم از شرق یا غرب نسبت به ایران وجود دارد، توضیحات مفصلی داده شد. بعد آن‌جا مطالب را مطرح کردیم [تا آن‌جا که اظهارات آقای شریعتمداری را می‌گوید.] آقای شریعتمداری اظهار نمود: سلام مرا به پیشگاه اعلیحضرت برسانید و به عرض برسانید که اعلیحضرت اطمینان داشته باشند همان مشکلاتی که امروز ایشان دارند ما هم داریم. [تا این‌جا که می‌گوید] من صریحاً به آن‌ها گفتم تمام تلاش من برای حفظ مقام سلطنت است و از آن‌ها خواستم که به ملک حسن پیغام مرا بدهند و بگویند که ملک حسن به شاهنشاه قوت قلب بدهند که در مقابل مشکلات مملکتی استقامت بیشتری داشته باشند و برای آن‌که حرفی هم زده باشم، گفتم که از اعلیحضرت بخواهند که در انجام اصلاحات سرعت بیشتری به خرج دهند. [بعد ادامه می‌دهد که] یکی از پایگاه‌های مخالفت با رژیم سلطنتی ایران در نجف است که من صد در صد با این پایگاه مخالفم. من برای حفظ مملکت، صیانت و سلطنت فکر می‌کنم. من برای حفظ تاج و تخت و رژیم، متکی به قانون اساسی شدم و راه میانه‌رو انتخاب کردم [تا این‌جا که می‌رسد]

این راهی که من می‌روم به آن علت است که ابتکار عمل به دست تندروها نیفتد که اگرمرا در مسیر کاملاً موافق احساس کنند، دیگر نمی‌توانم مانند سدی در مقابل تندروها عمل کنم.

بعد در این‌جا می‌گوید: (نقل می‌کند برای واسطه که به شاه بگوید) امروز در مجلس عزاداری پسر آیت‌الله گپایگانی شعارهای تندی می‌دادند یک نفر که نزدیک من نشسته بود و با من هم عقیده بود به شوخی اظهارکرد ما به ظلمی که درگذشته وجود داشت طالب‌تر هستیم تا عدالتی که این‌ها وعده می‌دهند.

در جای دیگر می‌گوید از امام نمی‌ترسم من از امام ترسی ندارم، اما طرفداران او دیوانه‌هایی هستند که بی‌پروا با اسلحه و نارنجک می‌کُشند و خرابکاری می‌کنند. ما در منازلمان هم از آن‌ها تأمین نداریم و باید حق بدهیم برای این‌که بتوانیم باقی بمانیم باید به طور متعادل عمل کنیم تا مصون از تعرض باشیم و وظایف خود را نسبت به اعلیحضرت و مردم انجام دهیم.

در رابطه با حکومت نظامی می‌گوید: برقراری حکومت نظامی کار باارزش و مفیدی بود و باید باقی بماند. من صریحاً می‌گویم به عرض اعلیحضرت برسانید و به نخست‌وزیر هم بگویید که هر چه می‌توانند مدت فرمانداری نظامی را طولانی‌تر کنند.

تعداد زیادی از خبرنگاران جهت صحبت به من مراجعه می‌کنند. جهت صحبت من با آن‌ها تکیه به قانون اساسی است و در این زمینه پافشاری دارم در حالی‌که تکیه‌ی امام بر رژیم و قانون اساسی نیست.

این همکاری ادامه داشته تا موقعی که امام در پاریس بودند و می‌خواستند به ایران تشریف بیاورند با ایشان تماس گرفته می‌شود که در این رابطه کمک کنند. در این قسمت سند دارد که آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری در یک مکالمه‌ی تلفنی مطالب زیر را با وضعیت روح‌الله خمینی عنوان و استدعا نموده است که چنان‌چه اعلیحضرت همایونی اراده فرمایند شاید به مصلحت هم باشد. پیشنهاد من این است که دولت اعلام نماید با توجه به مشکلاتی که از نظر اقامت امام به وجود آمده، با این‌که هفته‌ی گذشته نظر صریح خود را در مطبوعات راجع به

مراجعت او به کشور گفته‌ام، معهذا بر حق اوامر ملوکانه به سفارت ایران در فرانسه ابلاغ گردیده که با آیت‌الله خمینی تماس گرفته شود و گفته شود که آمدن ایشان به ایران بلامانع است البته من اطمینان دارم که «امام» پیشنهاد مراجعت به ایران را نخواهد پذیرفت، زیرا اولاً او فرد لجبازی است و درثانی بر فرض که چنین ملاقاتی با نماینده‌ی سفارت صورت گیرد، مسلماً نماینده‌ی دولت ایران همان شرط قبلی راکه وفاداری به قانون اساسی باشد، بدو ابلاغ خواهد نمود و چون او اصولاً به قانون اساسی اعتقاد ندارد، لذا این شرط را قبول ننموده و مسأله‌ی آمدن او به ایران منتفی است.

حجةالاسلام ری‌شهری افزود: مطالب زیاد است و من فرصت این‌که همه‌ی این مطالب را بخوانم ندارم ولی مسأله‌ی مهم، مسائل بعد از انقلاب است. حالا ما به هر طوری که قبل از انقلاب مسائل ایشان را توجیه کنیم، بعد از انقلاب ایشان خیانت‌هایی به این انقلاب کرده و با توطئه‌گران و کسانی که می‌خواستند به کمک آمریکا به این انقلاب ضربه بزنند، کمک نموده، تنها مسأله‌ی توطئه‌ی اخیر نیست، تنها مسأله این نیست که مهدوی یا حجازی یا دیگری آمده‌اند و با او این مسأله براندازی را درمیان گذاشته و وی قول مساعد داده است. ایشان طبق مدارکی که دردست هست و هنوز افشا نشده و امیدوارم که انشاءالله بتوانیم فیلم‌های آن را در تلویزیون برای نمایش بگذاریم، در کودتای نافرجام نوژه ۵۹/۳/۱۸، طبق مدارکی که موجود است کمک کرده و شرکت داشته و قبل از آن در جریان خلق مسلمان ایشان عامل اصلی بوده، در رابطه با گرفتن رادیو تلویزیون تبریز و مشکلاتی که در آن‌جا پیش آمد، من حدود دو سال پیش که در رابطه‌ی این توطئه به تبریز رفته بودم و چند نفر از افراد نظامی که در گرفتن رادیو تلویزیون شرکت داشتند، محاکمه می‌کردم. در آن جلسه‌ی محاکمه‌ی علنی یک نفرگفت آقا چرا این‌ها را محاکمه می‌کنید و چرا آن عامل اصلی آن آقای قدس آبادی که به این‌ها دستور داده که نماینده‌ی شریعتمداری در آن‌جا بوده و همچنین خود شریعتمداری چرا محاکمه نمی‌شود؟ این‌ها به دستور آن‌ها به این عمل دست زدند و راست هم می‌گفتند. بعد از جریان خلق مسلمان در جریان کودتای

نافرجام نوژه، قریب ده نفر اعتراف کردند که جریان کودتای نوژه که انعکاس نسبتاً وسیعی هم داشت، این توطئه از نظر امکانات نظامی صفر بود می‌خواستند این توطئه را انجام بدهند. طرحی داشتند و نقشه‌اش را کشیده بودند، ولی امکانات آن‌ها امکانات خیالی بود. برادران نظامی ما به جای این‌که بیایند با آن‌ها همکاری کنند پول را از آن‌ها گرفته بودند و لحظه به لحظه جریانات را به اطلاع ما می‌رساندند ولیکن در آن جریان قبلی، ما حدود یک روز قبل از جریان توطئه خبردار شدیم. هماهنگی‌های وسیعی چه از نظر داخلی و چه از نظر خارجی شده بود. در آن جریان حدود ده نفر اعتراف کردند و فیلمش هم موجود است که من همان موقع فیلم را خدمت امام بردم و امام تا حدود نیم شب نشستند و آن فیلم را دیدند. تیمسار محققی که قرار بود بعد از پیروزی کودتا فرمانده نیروی هوایی در پادگان نوژه بشود، در رابطه با ایشان اعتراف کرده که در آن جلسه‌ای که گرفته بودیم و سران کودتا بودند صحبت شد و اعلام شد که بعد از پیروزی با آقای شریعتمداری تماس گرفته شده، دو تا خانه برای ایشان تهیه شده، یکی در تهران و یکی در کرج، قرار است بلافاصله بعد از پیروزی ایشان بیاید و اولین کسی که در صفحه‌ی تلویزیون ظاهر می‌شود، آقای شریعتمداری است.

همچنین رکنی که روابط عمومی کودتای نافرجام نوژه است، در رابطه با ایشان اعترافاتی دارد که ایشان در این قضیه شرکت داشته است. همچنین افراد دیگری که حتی یکی در همان فیلم هست که می‌گوید من وقتی به فرمانده خودم گفتم وقتی به من دستور داد که این فیلم‌ها را باید ببری در سرپل سیدخندان تحویل بدهی، من به او گفتم مجوزش آقای شریعتمداری است، می‌گویی نه، برو از آقای شریعتمداری سؤال کن و بیا. می‌گوید آمدم در قم مسائلی را آن‌جا دیدم که مطالبش مفصل است و قانع شده بود که بیاید وسائل را ببرد.

هم‌چنین یکی از افراد سرشاخه‌ی سیاسی کودتا که مهندس مرزبان است که حدود دو ماه یا سه ماه پیش اعدام شد، می‌گوید که (فیلم آن هم هست) می‌گوید که من خودم با آقای شریعتمداری ملاقات کردم و به ایشان گفتم که ما با بختیار

همکاری می‌کنیم و جریان براندازی داریم و از شما کمک می‌خواهیم. ایشان در جواب من گفتند که ما با هر کس و گروه که علیه این رژیم اقدام کند، کمک می‌کنیم.

مسأله تا این‌جا خاتمه پیدا نکرد تا جریان اخیر که در جریان اخیر، برادران مسأله را اجمالاً می‌دانند و به خواست خدا شما مستقیماً از تلویزیون مشاهده خواهید کرد و احتیاج بیشتر به توضیح من نیست، ولی نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است که وقتی اخیراً با ایشان مصاحبه کردند، ایشان گفته است که من از این جریان مطلع بودم ولیکن تکلیف شرعی نمی‌دانستم که این مطالب را به مسؤولین بگوییم. واقعاً عجیب است. تکلیف شرعی بوده که با شاه همکاری کند ولیکن این آقا تکلیف شرعی تشخیص نداده که با جمهوری اسلامی همکاری کند و جلوی آن همه خونریزی‌هایی که در صورت موفقیت این توطئه انجام می‌گرفت بگیرد، ولی بحمدالله این توطئه هم مانند همه‌ی توطئه‌های دیگر کشف شد...»

۶/۲۱
پی‌آمدهای افشا شدن ماجرا

در پی افشا شدن ارتباط آقای شریعتمداری با جریان قطب زاده، با عنایت به سوابق حمایت ایشان از جریان‌های مخالف نهضت، جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم در جلسه‌ی مورخ ۱۳۶۱/۱/۳۱ عدم صلاحیت وی را برای مرجعیت تصویب کرد.

متن مصوبه‌ی جلسه‌ی مذکور بدین شرح است:

«به دنبال کشف و انتشار خبر توطئه‌ی کودتای نافرجام قطب‌زاده خائن و همکاران او و احراز در جریان بودن آقای شریعتمداری، جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم به اتفاق آرا، عدم صلاحیت وی را برای مقام مرجعیت تقلید تصویب نمود و در این رابطه به مسؤولیت کمیته‌ی امور سیاسی، اعلامیه‌ای تنظیم که در رسانه‌های گروهی انتشار یابد. ۱۳۶۱/۱/۳۱»[۱]

به دنبال این تصمیم، در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱ بیانیه‌ای به این شرح منتشر شد:

بیانیه‌ی اول جامعه‌ی مدرسین

بسمه تعالی

«اما مَنْ کَان مِن الْفُقَهاء صائِناً لِنَفْسهِ، حافِظاً لِدینِه، مُخالِفاً لِهَواه، مُطیعاً لأمْرِ مَوْلاهُ فَعَلَی الْعَوامِ اَنْ یُقَلِّدُوهُ کَذلِکَ لا یَکُونُ اِلاّ بَعْضَ فُقَهاءُ الشّیعة»

امام حسن عسکری (ع)»

---

۱. این متن به امضای اعضای جامعه‌ی مدرسین رسیده است، گفتنی است که برخی از مراجع تقلید فعلی مانند آیت‌الله فاضل لنکرانی جزو امضاکنندگان این متن هستند و نیز شماری از امضاکنندگان مانند آقایان حرم پناهی، سیدمهدی روحانی، سیدمنیرالدین حسینی، جلال طاهر شمس، سیدابوالفضل موسوی تبریزی و احمد آذری قمی اکنون به عالم بقا شتافته‌اند.

«فقهایی که خود ساخته و پاسدار دین و مخالف هوای نفس و فرمانبردار امام و مولای خود باشند مردم می‌توانند از آن‌ها تقلید نمایند و همه‌ی فقها و عالمان دین جز بعضی، چنین نیستند.

امت اسلامی! طلاب و فضلای حوزه‌های علمیه! مردم مسلمان ـ بویژه مردم متدین و غیور آذربایجان!

از روزهای اول نهضت مقدس اسلامی از آقای شریعتمداری امور بسیاری صادر می‌شد که دست‌اندرکاران نهضت، بویژه جامعه‌ی مدرسین، آن‌ها را شایسته‌ی مقام مرجعیت شیعه نمی‌دانستند، ولی برای حفظ وحدت و انسجام صف روحانیت، از بازگو کردن آن‌ها سخت دوری می‌جستند تا بحمدالله انقلاب مقدس اسلام پیروز گشت و مردم یک دل و یک جهت به این انقلاب دل بسته‌اند، ولی این شخص، برخلاف مصالح اسلام و انقلاب و بر خلاف اعتقاد و نظر فقهی خود که در مجله‌ی «الهادی» و در حضور عده‌ای از مدرسین تصریح کرده بود، با اصل ولایت فقیه مخالفت کرد و دیدید آن‌چه دیدید و کرد آن‌چه نباید بکند. حتی فردی از همان اعوان و انصار خودش، یکی از پاسداران همان منزل را به قتل رساند و تا چند روز بهانه‌ای برای کوبیدن انقلاب به دست آورد و همچنان به مخالفت و کارشکنی و براندازی ادامه داد تا شرکت در کودتای نوژه و براندازی اخیر که در مصاحبه‌ی تلویزیونی قطب‌زاده خائن ملاحظه فرمودید، کیست که طرح کشتن امام و نابودی مردم جماران و براندازی جمهوری اسلامی را بداند و فریاد نزند؟ اگر بخواهیم امور خلاف عدالت را بشماریم، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود، لذا ضمن تأکید بر این‌که مراجع قضایی منحصراً باید به این امر رسیدگی نمایند، بنا به وظیفه‌ی شرعی برخود لازم دانستیم که سقوط مشارالیه از شایستگی مرجعیت را بالصراحه اعلام نماییم تا افرادی از مسلمانان که در حالت تردید و دو دلی بودند، تکلیف خود را بدانند و احیاناً با تقلید خود به اسلام و انقلاب ضربه وارد نکرده باشند. گرچه طلاب عزیز و فضلا خود اعلان کردند که از گرفتن شهریه‌ی او خودداری خواهند کرد. ما هم تأکید برخودداری همه‌ی آقایان ازگرفتن آن را لازم می‌دانیم.

«اَفَمَنْ کانَ مُؤمناً کَمَنْ کانَ فاسقاً؟ لا یَسْتَوُون»
«اِنْ اُرِیدُ اِلاَّ الاِصْلاح مَااسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلاّ بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنیبُ».

جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم»

همچنین در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۸ بیانیه‌ی دیگری از سوی جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم درباره‌ی سلب صلاحیت مرجعیت از آقای شریعتمداری، بدین شرح صادر شد.

بیانیه‌ی دوم جامعه‌ی مدرسین

«بسمه تعالی

از آن‌جا که مکتب اسلام در فرهنگ اصیل و پرمحتوای خود شرایطی از قبیل فقاهت در علوم اسلامی، عدالت و تقوای کامل و عدم حرص به دنیا را برای تصدی مقام مرجعیت لازم می‌داند، بدیهی است کسانی که واجد این شرایط نیستند هرگز شایستگی تصدی آن مقام را ندارند. حتی اگر در ابتدا هم این اوصاف و شرایط را داشته ولی در کشاکش حوادث و براثر غلبه‌ی حب جاه و ریاست و هواهای نفسانی، یکی از شرایط فوق را از دست داد، خود به خود از مقام مرجعیت منعزل می‌شود و نیازی به عزل و خلع نیست و لذا در تعقیب اعلامیه‌ی قبل یادآور می‌شویم که پس از کشف توطئه‌ی ننگین کودتا و با توجه به سوابق سویی که آقای شریعتمداری در طول انقلاب و قبل از آن داشت و اسناد و مدارک فراوانی که در دست هست، جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم به عنوان یک وظیفه‌ی شرعی، عدم صلاحیت ایشان را اعلام و غصب نا به حق مقام والای مرجعیت را به وسیله‌ی این آخرین نقطه‌ی امید آمریکا تذکر داد و مقامات مسؤول و روحانیت اصیل و آگاه و عموم مردم نیز تأیید و پشتیبانی کردند. ما اجر همه را از پیشگاه خداوند متعال خواهانیم.

اینک تذکر چند نکته ضروری است:

۱ـ ارزش والای روحانیت و مقام شامخ مرجعیت دینی و نیابت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه که در طول تاریخ در تسخیر ناپذیری در حمایت از اسلام و معارف قرآن و حقوق محرومین و مقابله با هرگونه ظلم و بیدادگری بوده، آنچنان از پایگاه اصیل فقهی و قداست اسلامی برخوردار است که حوادث فوق العاده نادری نظیر آن‌چه اکنون شاهد آن هستیم، نمی‌تواند کوچکترین لطمه‌ای به آن وارد سازد. این مقام بزرگ الهی همواره مورد احترام مسلمین بوده و هست و خواهد بود.

۲ـ ملت مسلمان و بیدار ایران باید توجه داشته باشند: دشمنان انقلاب اسلامی که همواره درکمینند تا از هر فرصتی در جهت اغراض شوم خود بهره‌برداری کنند ممکن است در این جریان نیز با دامن زدن به بحث‌های بیهوده و ایجاد اختلاف و شکاف بین اقشار به هم پیوسته‌ی ملت قهرمان و شهید پرور ایران، بعضی از افراد بیگناه اعم از روحانی و غیر روحانی را به بهانه‌ی رابطه‌ی قبلی با شریعتمداری مورد تعرض قرار دهند. لازم به تذکر است که اولاً صرف ارتباط قبلی با نام برده بدون شناخت چهره‌ی واقعی او، جرم محسوب نمی‌شود و ثانیاً افراد مجرمی که در رابطه با ایشان بوده و بر ضد انقلاب اقدامی کرده باشند تنها توسط مقامات صالحه مورد تعقیب قرار می‌گیرند. ما از مردم مسلمان ایران می‌خواهیم که با هوشیاری کامل و صبر انقلابی، از تعرض به آن‌ها خودداری نموده و اطلاعات خویش را به مقامات مسؤول گزارش دهند و بدین وسیله توطئه‌ی دشمنان را خنثی سازند.

۳ـ اعمال عبادی و شرعی کسانی که در گذشته، نامبرده را واجد صلاحیت می‌دانسته‌اند و اکنون باکشف واقعیت عدول نموده‌اند، از قبیل نماز، روزه و عقد و نکاح و غیره از نظر موازین شرعی قابل تصحیح است و جای هیچ نوع نگرانی نیست.

جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم

۶۱/۲/۸»

مصاحبه‌ی آیت‌الله کریمی عضو جامعه‌ی مدرسین

در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱۱ آیت‌الله کریمی عضو جامعه‌ی مدرسین، ضمن مصاحبه‌ای اختصاصی با روزنامه‌ی کیهان درباره‌ی مرجعیت، حوزه‌ها و تعیین تکلیف و سلب مرجعیت از آقای شریعتمداری و مراکز مربوط به وی گفت:

«مرجع باید در بحران‌های مختلف قادر به حفظ خود باشد و از چیزی نهراسد و تحت تأثیر جو واقع نشود و به دنبال موج‌هایی که در جامعه پیدا می‌شود، نرود. در حالی که صاحبان مکاتب و در رأسشان انبیا خود موج آفرین هستند و این از خصلت‌های مرجع است. حتی امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «اگر عرب و عجم پشت به پشت هم بدهند در مقابل من، ذره‌ای هراس ندارم.» به این لحاظ مرجع باید در میان امواج خروشان که در جامعه ایجاد می‌شود، خود را حفظ کند و در سیر موج نیفتد، بلکه اگر موج را خلاف حق دید، در برابرش سد شود.

همچنین مرجع باید در برابر خطراتی که دین را تهدید می‌کند، شجاعت و شهامت داشته باشد و از خطر هر چه بزرگ باشد نهراسد و از مسائل جزیی درباره‌ی دین، هر چند که کوچک باشد نگذرد.

خصلت دیگر مرجع آن است که اسیر هوس نفس نشود. وقتی که انسان اسیر هواهای نفسانی شد، از حق چشم‌پوشی می‌کند و چه بسا جانبداری از باطل کند. وی اضافه [کرد:] یکی از مسائلی که طبع بشر به دنبالش می‌رود، برتری‌طلبی است. اگر مرجع اسیر هواهای نفسانی شد به خاطر این‌که دیگران از او جلو افتاده‌اند، پا روی حق می‌گذارد و چون می‌بیند توجه مردم به او کم شده، از این امر گرفتار عقده می‌شود و قهراً در چنین مواقعی سرمخالفت برمی‌دارد و به خاطر علاقه به مقام و جاه، برخی امور زشت و ناپسند به نظر او زیبا می‌آید و می‌کوشد که به هدف‌های مادی خود دست یابد. چه بسا راضی به اموری می‌شود که اگر پست‌ترین افراد جامعه آن را مرتکب شوند، آنان را نکوهش می‌کنیم. برای رسیدن به مقام، راضی به کشتار و خون‌ریزی و راضی به جنگ بین مسلمین می‌شود.

آیت‌الله کریمی سپس ضمن تأکید بر این‌که مرجع باید از نظر خصوصیات

نزدیکترین شخص به جهات وجودی امام زمان (عج) باشد، گفت: جامعه‌ی شیعه در طول تاریخ می‌کوشید در زمینه‌ی گزینش مرجع به این شرایط توجه عمیق داشته باشد و زمانی هم که مردم امام امت را به عنوان مرجع برگزیدند به خاطر این بود که امام امت را واجد تمام خصوصیات مرجعیت به حد کمال یافتند.»

وی در اشاره به سابقه‌ی سلب مرجعیت در عالم تشیع گفت:

«در دنیای گذشته روابط جوامع بشری به وسعت کنونی نرسیده بود تا اگر کسی از مرجعیت ساقط و از جامعه طرد شود، همه با خبر شوند و همچنین گسترش مرجعیت در سابق به این حد نبود. چه بسا در شهری به خاطر عدم ارتباط با خارج، بهترین را انتخاب می‌کردند و در شهری دیگر مرجعیت محدود بود، قهراً سلب مرجعیت نیز بازتابی محدود داشت. در حالی که اکنون مرجع در محدوده‌ی کشور خویش خلاصه نمی‌شود بلکه در سایر کشورها افکارش و نظراتش بسط می‌یابد.

در همین قم، رئیس مذهبی یک نفر را به خاطر این‌که مطالبی خلاف واقع از ائمه نقل و مردم را اغوا می‌کند، از قم بیرون کرد و در طول تاریخ حوزه‌ی نجف نیز این امر بارها تکرار شده است. وی تأکید کرد: با این حال نباید برای انجام کاری به دنبال سابقه‌ی تکرارش باشیم، بلکه در هر موردی تابع دلیل و منطق هستیم و مسائل را به تبعیت از دلیل و منطق بررسی می‌کنیم. حتی اگر در طول تاریخ اسلام هم سابقه نداشته باشد، برای اولین بار مرجعی پیدا شده و در لباس مرجعیت که پرافتخارترین لباس است، در جامعه‌ی اسلامی و در لباس زعامت شیعه، به جای این‌که مانند چوپانی نگهبان گله باشد، رفت که گله را تحویل گرگ دهد. باید براساس دلیل و منطق عمل کرد.»

آیت‌الله کریمی تعیین تکلیف مراکزی را که زیر نظر شریعتمداری اداره می‌شد، مربوط به مسؤولین امر دانست. به این ترتیب که اگر مراکز از محل بیت‌المال احداث شده، متعلق به شخصی نیست و تعلق به بیت‌المال و مسلمین دارد و تصمیم‌گیری در مورد «مراکزی که از مال شخصی ایجاد شده، با مسؤولین امر است.»

همچنین در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۲ اطلاعیه‌ای از سوی جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران بدین شرح صادر گردید:

«اطلاعیه‌ی جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران

بسم الله الرحمن الرحیم

«یُرِیدُونَ اَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللّٰه بِاَفْوَاهِهِم وَ یَأْبَی اللّٰه اِلاَّ اَنْ یُتِمَّ نُورَه وَ لَوْکَرِهَ الْکَافِرُونَ»

ملت مبارز و شریف ایران! هموطنان غیور و قهرمان آذربایجان!

جامعه‌ی روحانیت مبارز تهران که از سال ۴۲ تاکنون در جریان انقلاب اسلامی پیش‌قدم بوده و در تمام جزییات با امام امت مراجع تقلید ارتباط داشته، از خط مشی بازدارنده و کارشکنی‌های مکرر آقای شریعتمداری نمونه‌های بارز و مسلمی دارد. ملت عزیز ایران از جریان تأیید ایشان از قانون اساسی و رژیم شاهنشاهی و محکوم نکردن شاه تا پیروزی انقلاب، کاملاً اطلاع دارند و نیز جریان حزب خلق مسلمان و اشغال رادیو و تلویزیون تبریز و حمله‌ی چماقداران را به شهر مقدس قم فراموش نکرده‌اند و آقای شریعتمداری در تمام این جریانات حداقل با سکوت خود اینگونه حرکات را امضا کرده است. موارد فراوان دیگری وجود دارد که جامعه‌ی روحانیت مبارز به دستور امام و مصالح انقلاب و اسلام و حفظ حریم روحانیت و مقام شامخ مرجعیت از افشای آن خودداری می‌کرده است که متأسفانه کلیه‌ی این ملاحظات، تأثیر معکوسی داشت تا بدان‌جا که مشارالیه، پناهگاه مفسدین و محاربین و طرف مشاوره قرار می‌گیرد و ایشان با اطلاع از موضوع و سکوت در برابر آن، این اقدام جنایت‌کارانه راکه شاه و آمریکا جرأت آن را نداشتند، تأیید کرده است.

جامعه‌ی روحانیت مبارز از نظر قضایی مراتب را به بررسی و حکم مقامات قضایی می‌سپارد. لکن لازم می‌داند این نکته را صریحاً اعلام دارد که آقای شریعتمداری شرایط احراز مرجعیت و صلاحیت تقلید را دارا نمی‌باشد. از درگاه قادر متعال طول عمر و سلامتی رهبر عظیم‌الشأن انقلاب را خواستاریم.

محمدرضا مهدوی کنی، سید علی خامنه‌ای، سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی، اکبر هاشمی رفسنجانی، محی الدین انواری، محمد امامی کاشانی، علی اکبر ناطق نوری، سید هادی خسروشاهی، عبدالمجید معادیخواه، فضل الله محلاتی، حسن روحانی، عباسعلی سرفرازی، سید علی غیوری، عبدالمجید ایروانی، مصطفی ملکی، محمد علی موحدی کرمانی، مهدی شاه آبادی، عباسعلی عمید زنجانی، سید محمود دعائی، حیدرعلی جلالی، محسن مجتهد شبستری.»

محدودیت ملاقات آقای شریعتمداری

پس از کشف توطئه‌ی قطب‌زاده، بیش از پیش معلوم شد که دشمنان انقلاب اسلامی و بیگانگانی که انتظار شکست این نظام اسلامی و مردمی را دارند و دائماً درصدد توطئه علیه آن هستند، به سادگی از بیت آقای شریعتمداری دست بردار نیستند. با عنایت به ضعف نفسانی وی، برای پیشگیری از مشکلات بیشتر، راهی جز محدود کردن ملاقات‌های ایشان وجود نداشت، از این رو ملاقات‌ها به دیدار با اقوام درجه‌ی یک محدود شد و این محدودیت، تا آخر عمر ایشان ادامه داشت.

گرفتن امکانات تبلیغاتی

در مورد واگذاری دارالتبلیغ و سایر امکانات مربوط به آقای شریعتمداری به دفتر تبلیغات اسلامی، دادگاه انقلاب اسلامی ارتش دخالتی نکرد. در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۲۱ خبرگزاری جمهوری اسلامی گزارش داد: «طی حکمی که از سوی دادستان کل انقلاب اسلامی[۱] و آیت‌الله محمدی گیلانی حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی صادر شد، مجتمع دارالتبلیغ قم به دفتر تبلیغات اسلامی واگذار شد و با شروع کار سمینار، مسؤولان دفاتر تبلیغات کشور رسماً کار خود را آغاز کرد».[۲]

۱. حجةالاسلام والمسلمین آقای سیدحسین موسوی تبریزی.
۲. *روزنامه‌ی کیهان*، ۱۳۶۱/۲/۲۱

روز بعد مسؤول وقت دفتر تبلیغات اسلامی، حجةالاسلام و المسلمین آقای عبائی، طی مصاحبه‌ای درباره‌ی چگونگی اداره‌ی دفتر تبلیغات اعلام کرد: «بر طبق حکمی که امام در رابطه با پیشنهاد دادستان کل انقلاب اسلامی فرموده‌اند چون اموال منقول و غیرمنقول دارالتبلیغ به گفته‌ی آقای شریعتمداری از وجوه [شرعیه] مردم و سهم مبارک امام علیه السلام و انفاقات تهیه شده است و ایشان صلاحیت اداره‌ی آن را ندارد، به دستور ولی فقیه در اختیار دفتر تبلیغات گذاشته شده است.»[۱]

۱. همان، ۱۳۶۱/۲/۲۲

۷/۲۱
نامه‌نگاری‌های آقای شریعتمداری

آقای شریعتمداری در ارتباط با اتهامات خود، نامه‌هایی به حضرت امام خمینی (ره) و این‌جانب و دادستان انقلاب اسلامی ارتش نوشت که متن آن‌ها در این فصل خواهد آمد.

بر فرض بپذیریم که آن‌چه ایشان در این نامه‌ها آورده، صددرصد صحیح و مطابق با واقع است و آن چه سایر متهمین این پرونده خصوصاً داماد ایشان آقای عباسی که در متن جریان بوده و در صحنه‌ی مذاکرات حضور داشته، صددرصد دروغ و غیرواقعی است، این نامه‌ها به روشنی نشان می‌دهند که حداقل آقای شریعتمداری کاملاً در جریان توطئه‌ای خونین علیه نظامی که به تازگی با اکثریت آرای مردم در کشور استقرار یافته است، قرار داشته و هیچ اقدامی برای خنثی کردن آن انجام نداده است و حتی حاضر نبوده که مسؤولین را از آن مطلع نماید.

اکنون اگر این موضع‌گیری خطرناک در کنار سایر جهت‌گیری‌ها و اقدامات وی، پیش از انقلاب اسلامی و پس از آن، گذاشته شود، مردمی که به این نظام رأی داده و برای پیروزی و حفظ آن هزاران شهید و جانباز داده و فداکاری‌ها کرده‌اند، چگونه باید با او برخورد کنند؟ و امام که رهبری این نظام را دارد و از دست چنین شخصی آن همه خون دل خورده، چگونه باید با وی رفتار نماید؟ شما خود داوری کنید!

بدانید که تنها کاری که در مقابل رفتار ناشایسته و خطرناک آقای شریعتمداری انجام گرفت، این بود که نظام اسلامی مانع سوء استفاده‌ی بیشتر بیگانگان و مزدوران داخلی آن‌ها از موقعیت ایشان گردید و اینک متن نامه‌های او:

۱ـ نامه‌ی آقای شریعتمداری به دادستان انقلاب ارتش

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۲۶ شوال ۱۴۰۲

۲۵ مرداد ۶۱

دادستان انقلابی ارتش، جناب آقای اتابکی دام توفیقه

با ابلاغ سلام و تحیات به عرض عالی می‌رساند در این موقع که محاکمه‌ی قطب‌زاده شروع شده است، مناسب دیدم که به اطلاع جناب‌عالی برسانم که این‌که در روزنامه اطلاعات، تاریخ سه شنبه ۱۵ تیر ماه، شماره‌ی ۱۶۷۶۳ از قول جناب‌عالی در ضمن مصاحبه نقل کرده بوده که شریعتمداری در مکالمه‌ی تلویزیونی که تحت اشراف جناب حجةالاسلام آقای ری‌شهری انجام گرفته بود، خود اعتراف کرده است که با قطب‌زاده ارتباط داشته و استغفار کرده و باز در آخر کلام، این‌که پولی به قطب‌زاده فرستاده است، لذا خواستم به اطلاع جناب‌عالی برسانم که حقیرتاکنون هرگز با قطب‌زاده اصلاً ارتباطی نداشته‌ام و پولی هم به ایشان نداده‌ام و نفرستاده‌ام و در آن مکالمه‌ی تلویزیونی ابداً اعتراف به این دو مطلب وجود ندارد و اگر برخلاف به خدمت جناب‌عالی گفته باشند، ممکن است با آن مکالمه‌ی تلویزیونی مرقوم خودتان شخصاً ملاحظه فرمایید که حقیقت امر معلوم گردد. استغفار مربوط به دادن به مهدوی و دست قرض از محل اعتبار صندوق قرض‌الحسنه بوده است [ولا] غیر و تفصیل مطالب در سؤال و جوابی که حجةالاسلام جناب آقای ری‌شهری به عمل آورده است، موجود است. حتی اظهاری که قطب‌زاده در چند ماه قبل در تلویزیون نسبت به نظر این‌جانب کرده است که شریعتمداری جوابی محتاطانه داده است، خلاف واقع است و تکذیب می‌شود؛ زیرا ایشان از حقیر سؤالی نکرده است که جواب محتاطانه یا غیر محتاطانه داده شود و تاکنون کسی به نمایندگی ایشان نزد حقیر نیامده است و مهدوی به طور عادی آمده است و در ضمن مطالبی را اظهار کرد که ایشان، یعنی قطب‌زاده درصدد است که اقداماتی علیه [ناخوانا] انجام دهد و حقیرنهی کردم و ابداً رضایت ندادم و گفتم که خونریزی جایز نیست. در جواب

گفت آن‌ها کسی نیستند که به حرف شما گوش بدهند و این اتهاماتی که فعلاً در روزنامه علیه قطب‌زاده مطرح است، مورد مذاکره‌ی ایشان نبود، زیرا حقیر سؤال کردم که به چه وسیله می‌خواهد اقدام کند؟ گفت با نظر همان اشخاصی که دولت در کوچه و خیابان دارد. در خاتمه مستدعی است تحقیق و رسیدگی مجدد این اشتباه را به هر وجه که صلاح بدانید، جبران نمایید که حقیقت معلوم عموم گردد.

والسلام علیکم و رحمة‌الله

سیدکاظم شریعتمداری»[۱]

---

۱. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۱۸، ص ۴۶۸

۲ـ نامه‌ی آقای شریعتمداری به نگارنده

«بسم‌الله الرحمن الرحیم

۲ ذی‌القعده ۱۴۰۲

۳۱ مرداد ۶۱

رئیس دادگاه‌های انقلابی ارتش، حجةالاسلام جناب آقای محمدی ری‌شهری دامت افاضاته

با ابلاغ سلام و تحیات به عرض عالی می‌رساند، در محاکمه‌ی قطب‌زاده ومهدوی در روزنامه کیهان چهارشنبه ۲۷ مرداد ۶۱، شماره‌ی ۲۱۶۵۳، مطالبی از طرف آن دو نفردر رابطه با ما اظهار شده است که به‌کلی دروغ محض است و تکذیب می‌شود و شرح آن را در دو ورقه نوشته و جوفاً ارسال حضرت‌عالی کرده‌ام و تعجب می‌کنم که چطور تمام اظهارات را مبنی بر خلاف حقیقت کرده‌اند، حتی آن‌ها دخالت در موضوع باطلشان را ندارد و حقیقت مطلب همان است که در جواب سؤالات جناب‌عالی قبلاً نوشته و امضا کرده‌ام و خواهشمندم که دو ورقه جوف را ملاحظه فرمایید و بعد از رسیدگی ترتیبی اتخاذ شود که تکذیب ادعاهای این دو نفر در این خصوص معلوم عموم گردد و اگر صلاح باشد عین دو ورقه ضمیمه را به اطلاع حضرت آیت‌الله العظمی خمینی برسانید و یا اگر صلاح می‌دانید خودم مثل همین نامه را به خدمت معظم‌له توسط جناب عالی معروض بدارم. در خاتمه برای مزید توضیح، معروض می‌دارم که قطب‌زاده در اول گرفتاری، در مکالمه‌ی تلویزیونی اظهار کرده که شریعتمداری جواب محتاطانه به ما داده است، ولی اکنون توسط مهدوی ادعا کرده است که به فلانی بگو که وعده‌هایی که به ما داده است فراموش نکند و تضاد و تناقض این دو ادعا معلوم است. اگر کسی به دیگری وعده داده است، پس جواب محتاطانه نبوده است. در صورتی که آن مطلب هم از اساس دروغ بوده است، زیرا ایشان سؤالی از ما مستقیم و یا غیرمستقیم نکرده بوده است که احتیاج به جواب داشته باشد و هیچ کس تاکنون در نزد ما اظهار نکرده است که از طرف ایشان آمده است و یا ایشان سؤال کرده است. باری منتظر لطف جناب عالی هستیم که به غیر از

تشخیص صدق و کذب و حق و حقیقت و رضای الهی نخواهد بود.

والسلام علیکم و رحمةالله

سیدکاظم شریعتمداری»[۱]

---

۱. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۱۸، ص ۴۷۱

۳ـ نامه‌ی آقای شریعتمداری به امام خمینی (ره)

۶ ذی‌القعده ۱۴۰۲

۴ شهریور ۱۳۶۱

حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی آقای الحاج آقا روح‌الله الموسوی الخمینی دامت برکاته

با ابلاغ سلام و تحیات مأمول و مسؤول از حضرت حق جلّ و علا که مزاج مبارک صحیح و سالم بوده و لازوال در پیشبرد اهداف عالی اسلامی موفق و مؤید بوده باشید.

ضمناً به عرض عالی می‌رساند که حقیر مدت مدیدی به جنگ‌زدگان مساعدتی نقدی و جنسی می‌کردم. عده‌ی آن‌ها در بیشتر اوقات زیادتر از ده هزار نفر بود. در موقعی که حساب‌های بانکی حقیر مسدود شد، توسط آقای دکتر باهر به حجة‌الاسلام آقازاده محترم، آقای حاج آقا احمد خمینی پیغام دادم که در حدود هفت میلیون تومان مربوط به جنگ‌زده‌ها است و مبلغ یکصد هزار تومان مربوط به زلزله‌زدگان کرمان است که متفرقه رسیده است. اخیراً ملاحظه کردم که وجوهاتی که برای شهریه و [ناخوانا] می‌دادیم راکد مانده است، لذا در تاریخ ۶۱/۵/۱۷ مبلغ پنج میلیون و یکصد و سی هزار و هشتصد تومان با اطلاع مقامات مسؤول سپاه پاسداران قم دادیم که از حضرت‌عالی اجازه گرفته، در مورد جنگ‌زدگان به هرکسی که امر فرمایید، مصرف نمایند و البته یکصد هزار تومان آن به زلزله‌زدگان کرمان داده شود. لابد تابه‌حال به اطلاع حضرت عالی رسانیده‌اند و آن‌چه صلاح است دستور فرموده‌اید.

عرض دیگر مربوط به اظهارات قطب‌زاده که از قول مهدوی و حجازی نقل کرده و در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان مندرج بود، این است که این اظهارات به‌کلی دروغ و بی‌اساس است والله العلی الغالب به تمام اسماء اعظم خداوند متعال، قسم می‌خورم که حقیر تاکنون نه این توطئه را تأیید نموده‌ام و نه وعدةً تأیید بعدی را داده‌ام. مهدوی و حجازی هیچ کدام اظهار نکردند که از طرف قطب‌زاده آمده‌اند. در فروردین سال جاری مهدوی در ضمن سایر صحبت‌ها و نقل

مسافرت‌هایش اظهار کرد که قطب‌زاده الآن قطب‌زاده سابق نیست و می‌خواهد اقداماتی را انجام دهد. حقیر نهی کردم و گفتم خونریزی جایز نیست. گفت به حرف شما گوش نمی‌دهند و اصلاً تقاضای تأیید از حقیر نکرد، یعنی اصلاً مطرح نبود و اما حجازی، ایشان [ناخوانا] سال گذشته شاید دو، سه ماه قبل از گرفتاری قطب‌زاده منزل ما آمد و صحبت‌های ایشان راجع به قطب‌زاده راجع به مخالف بودن ایشان بود و صحبتی از تصحیح فاسد ایشان نکرد. گویا در آن موقع هیچ مطرح نبوده است. صحبت استخاره‌ی حقیر بعد از آن مجلس و جواب دروغ کذایی به کلی دروغ است و کذالک. تلگرافی که قطب‌زاده اظهار کرده‌اند که حقیر قرار بود به ایشان مخابره کنم، به کلی دروغ و بی‌اساس و افسانه است و حقیر حاضرم در حضور جنابعالی این قسم‌ها را [ناخوانا] اجرا کنم و روبروی آن‌ها عین مطالب را بگویم، به جهت اطلاع حضرت عالی معروض گردید و البته دو سه بار توسط آقای عباسی، آقای ری‌شهری و یک بار حضوری در ضمن سؤال و جواب به اطلاع ایشان رسانیدم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سیدکاظم شریعتمداری»[۱]

۱. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۱۸، ص ۴۶۷

۴ـ نامه‌ی دیگر آقای شریعتمداری به نگارنده

بسمه تعالی

۴ ذی‌الحجه ۱۴۰۲

۲ مهر ماه ۶۱

رئیس دادگاه‌های انقلابی ارتش حجة‌الاسلام جناب آقای محمدی ری‌شهری دامت افاضاته

بعد از تحیت و سلام، چنان که می‌دانید این‌جانب به جمهوری اسلامی رأی علنی (آری) دادم و هم رهبریت آیت‌الله العظمی امام خمینی دامت برکاته را پذیرفته‌ام و بوده و هستم و این‌جانب با افراد ضد انقلابی و با گروه‌های آن‌ها در خارج و در داخل هیچ نوع ارتباطی نداشته و ندارم و رفتار و گفتارهایی که از آن‌ها منتشر می‌شود، تکذیب می‌کنم و خیانت می‌دانم و اشخاصی از قبیل مسعود رجوی، رضا پهلوی و بنی‌صدر، اشرف پهلوی، مقدم مراغه‌ای و حسن نزیه و احمد مدنی و امینی و بختیار و اویسی و امثال منافقین خلق و کوموله و فداییان خلق و توده‌ای‌ها و سلطنت‌طلب‌ها و جبهه ملی را محکوم و خائن می‌دانم و از جناب‌عالی تقاضا می‌کنم که داماد این‌جانب آقای احمد عباسی را که فردی متدین و با ایمان است و هیچ‌گونه [ارتباط] با معدوم خائن قطب‌زاده و یا افراد بی‌وطن مذکور نداشته و ندارد آزاد کنید. چنانکه تقاضای عفو از حضرت آیت‌الله العظمی الخمینی دامت برکاته برای ایشان کرده‌ام که انشاءالله مورد قبول افتد و چنان‌چه اطلاع دارید و پنج نفر دکتر امضا کرده‌اند، این‌جانب مبتلا به مرض دم البول و احتمالاً خطرناک است. آقای عباسی را آزاد کنید و دستور دهید پرستاری این‌جانب را برعهده بگیرد که کسی را نداریم.

سیدکاظم شریعتمداری»[۱]

---

۱. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۱۸، ص ۴۷۲

۸/۲۱
حمایت آقای شریعتمداری از مواضع آقای منتظری

در طول مدتی که دادگاه انقلاب ارتش بر امور آقای شریعتمداری نظارت داشت، یکی از همکاران دادگاه برای حل مشکلات و شنیدن مطالب ایشان به منزل او، هر چند گاه یک بار، رفت و آمد داشت. در تاریخ ۱۳۶۲/۱۰/۱۰ آقای شریعتمداری به رابط دادگاه می‌گوید: «من یک مطلب خصوصی به شما بگویم که امام چرا این قدر از دولت ـ دولت مهندس میرحسین موسوی ـ دفاع می‌کند، باید یک کانالی برای انتقاد و اصلاح جامعه و دولت باز بگذارد وإلاّ همه خیال می‌کنند دیکتاتوری است.[۱] آقای منتظری، مطالب خوب و لازمی را مطرح می‌کنند، با این‌که بعضی از احادیثی را که خیلی ارتباط ندارد مطرح می‌نماید، لیکن در مجموع خوب است و امام باید بگذارد که ایشان حرف‌های خوب و سازنده را مطرح بکنند.»

پایان ماجرا

ابتلای آقای شریعتمداری به بیماری سرطان، بیم شدید او از حضور در دادگاه و شرایط سنی او ایجاب می‌کرد که بیش از محدود کردن ملاقات‌ها ـ آن هم برای پیشگیری از سوء استفاده‌ی جریان‌های ضد انقلاب از ایشان ـ اقدام دیگری درباره‌ی او از سوی دادگاه صورت نگیرد، لذا پس از حدود یک سال از این ماجرا، این‌جانب در تاریخ ۱۳۶۲/۵/۱۵ طی نامه‌ای[۲] خطاب به شورای عالی قضایی از ادامه‌ی رسیدگی به امور مربوط به بیت آقای شریعتمداری عذرخواهی کردم و از خود سلب مسؤولیت نمودم، اما شورای عالی قضایی اعتذار مرا نپذیرفت و مجدداً در تاریخ ۱۳۶۲/۶/۳ ابلاغ کرد که

---
۱. ظاهراً امام در آن هنگام مطلب تندی راجع به مالیات گفته بردند.
۲. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۱۷، ص ۴۶۵

دادگاه انقلاب ارتش، همچنان مسؤول رسیدگی به امور مربوط به این پرونده است[۱] و بدین سان نظارت دادگاه بر امور مربوط به ایشان، ادامه یافت.

درگذشت آقای شریعتمداری

سرانجام آقای شریعتمداری به علت پیشرفتگی سرطان کلیه، در فروردین ۱۳۶۵ در یکی از بیمارستان‌های تهران درگذشت، متن اطلاعیه‌ای که در این باره منتشر شد، بدین شرح است:

«خبرگزاری جمهوری اسلامی از مسؤولین بیمارستان مهراد کسب اطلاع کرده است که آقای شریعتمداری روز چهارم اسفند ماه به علت پیشرفتگی و تشدید بیماری سرطان کلیه از قم به تهران انتقال یافت و به درخواست بستگانش در بیمارستان مجهز مهراد بستری شد.

سرطان کلیه‌ی آقای شریعتمداری که در اصطلاح پزشکی «متاستباتیک» نامیده می‌شود، طی دو ماه اخیر به کبد و ریه وی نیز سرایت کرده بود و به گفته‌ی پزشکان علت درگذشت وی همین پیشرفتگی بوده است. براساس پرونده‌های پزشکی، آقای شریعتمداری از روز چهارشنبه، ششم فروردین ماه امسال، دچار نارسایی‌های قلبی شد و در بخش مراقبت‌های ویژه (سی. سی. یو) بستری شده، اما به علت پیشرفته بودن سرطان، معالجات مؤثر واقع نشد و سرانجام در ساعت ۶/۱۰ بعدازظهر روز پنجشنبه درگذشت.

مهراد یکی از بیمارستان‌های مجهز تهران می‌باشد و در جریان بستری بودن آقای شریعتمداری، خانواده‌ی وی بویژه همسرش، علی الدوام در کنار تخت بیمارستان وی، حضور داشتند».[۲]

اعتراض به مراسم دفن

پس از درگذشت آقای شریعتمداری، براساس اخبار واصله به وزارت اطلاعات،

---

۱. ر.ک. به: پیوست شماره‌ی ۱۷، ص ۴۶۶

۲. *روزنامه‌ی کیهان*، ۱۳۶۵/۱/۱۶

جمعی از هواداران حزب خلق مسلمان با هدایت جمهوری‌خواهان در خارج کشور درصدد برآمدند تا از فرصت به‌دست آمده، سوء استفاده کنند، لذا قرار شد مراسم دفن ایشان به‌گونه‌ای برگزار گردد که موجب آشوب و خون‌ریزی نشود، شرح این ماجرا در پاسخ به اعتراضات آقای منتظری خواهد آمد.[۱]

جمعی از هواداران آقای شریعتمداری نزد آیت‌الله گلپایگانی (رضوان‌الله تعالی علیه) رفتند و جوسازی کردند، ایشان نیز که از چگونگی امر، اطلاع دقیقی نداشتند، نامه‌ای اعتراض‌آمیز به حضرت امام (قدس سرّه) نوشتند که از ایشان انتظار نمی‌رفت.

نمی‌دانم در آن هنگام با توجه به کسالت امام، دفتر ایشان نامه‌ی مذکور را به ایشان داده یا نه، ولی به هر حال مرحوم حاج احمدآقا ـ ظاهراً ـ از قول امام به من گفتند: شما جواب این نامه را بدهید. من پاسخی نوشتم و ارسال کردم که متأسفانه متن آن را در اسناد نیافتم، ولی مضمون آن تبیین ماوقع و تکذیب شایعات و جوسازی‌ها بود.

۱. ر.ک. به: صص ۳۳۲ـ ۳۳۵

فصل بیست و دوم

نگاهی به خاطرات آقای منتظری

پیش از نقد و بررسی آن‌چه در کتاب «خاطرات آقای منتظری» راجع به جریان آقای قطب‌زاده و آقای شریعتمداری آمده، توجه خوانندگان را به چند نکته معطوف می‌دارم:

۱ـ این‌جانب هیچ‌گونه مشکل شخصی با آقای منتظری نداشته و ندارم و در وجود خود، کم‌ترین احساس کینه و دشمنی نسبت به ایشان احساس نمی‌کنم و آن‌چه در برخورد با جرایم مهدی هاشمی در ایام تصدی وزارت اطلاعات، انجام گرفت، چیزی جز انجام تکالیف شرعی و قانونی نبود. در این ماجرا نیز ـ که به تفصیل بدان خواهم پرداخت ان‌شاءالله ـ تا آن‌جا که توانستم تلاش کردم که حساب ایشان با جریان مهدی هاشمی جدا شود و جایگاه علمی، سیاسی و سوابق مبارزاتی آقای منتظری صدمه نبیند، اما ایشان خیرخواهی مرا به گونه‌ی دیگر تفسیر کرد و بالاخره گذشت آن‌چه گذشت.

۲ـ خاطرات منسوب به آقای منتظری، بی‌تردید ضربه‌ی سختی است به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی امام خمینی رضوان‌الله تعالی علیه، انقلاب اسلامی و روحانیت. مطالعه‌ی این کتاب، خواننده را به یاد پیش‌بینی تکان‌دهنده‌ی امام در نامه ۱۳۶۸/۱/۶ می‌اندازد که خطاب به ایشان فرمود: «شما مشغول نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب می‌کند»!

کسانی که با حوادث دهه‌ی اول انقلاب از نزدیک آشنا هستند، می‌دانند که در این کتاب، بسیاری از واقعیت‌ها به گونه‌ای تحریف شده است. از این رو وظیفه‌ی شرعی و

تاریخی همه‌ی کسانی که در آن، مطالب ناروایی به آنان نسبت داده شده است، یا در جریان واقعیت بوده‌اند، این است که حقایق را آن‌گونه که بوده برای مردم و بخصوص برای آیندگان بیان کنند.

از آن‌جا که بخشی از این کتاب به مسؤولیت‌های این‌جانب ارتباط پیدا می‌کند، در هر مورد پس از آوردن متن کتاب خاطرات، توضیحات لازم را ارائه می‌نمایم.

۳ـ از باب خیرخواهی عرض می‌کنم که چه خوب است ایشان خود یک بار دیگر خاطراتی را که به وی منسوب است، مرور کند و اگر احتمال داد که پیش‌بینی استادش، حضرت امام، ممکن است درست باشد و آن‌چه در این نوشتار است به ضرر اسلام، اهل بیت و به زیان آخرت اوست، لااقل آن‌چه را که به عنوان شنیده‌ها و گفته‌هایی است که بدان یقین ندارد و حیثیت کارگزاران جمهوری اسلامی را زیر سؤال می‌برد، حذف نماید.

اکنون برای نمونه، بخشی از کتاب خاطرات آقای منتظری را که به جریان آقای قطب‌زاده و آقای شریعتمداری مربوط می‌شود، بررسی می‌کنیم:

قضیه‌ی آقای شریعتمداری و قطب‌زاده

در صفحه ۴۸۴ کتاب خاطرات، تحت عنوان: «ماجرای کودتا و انتساب آن به آیت‌الله شریعتمداری» آمده است:

«س: جریان آمدن حاج احمد آقا خمینی نزد شما راجع به قضیه‌ی آقای شریعتمداری و قطب‌زاده چیست؟

ج: وقتی که آقای قطب‌زاده را بازداشت کردند ما شنیدیم که ایشان سوء قصدی راجع به مرحوم امام داشته و در چاهی نزدیک محل سکونت ایشان موادی کار گذاشته‌اند که کشف شده و آقای شریعتمداری هم از این موضوع اطلاع داشته‌اند. روزی آقای حاج احمد آقا در قم به منزل ما آمد و در حالی که آقای حاج سیدهادی نیز حضور داشت، به نحو تهدیدآمیز گفت: «امشب قطب‌زاده در تلویزیون، مطالبی را راجع به آقای شریعتمداری می‌گوید. شما مواظب باشید حرفی نزنید و چیزی نگویید!» بعد شب، مصاحبه‌ی آقای قطب‌زاده از تلویزیون پخش شد که به سراغ آقای شریعتمداری رفتند و من از صحت و سقم قضایا

بی‌اطلاع بوده و هستم. بعداً شنیدم آقای حاج احمدآقا در زندان سراغ آقای قطب‌زاده رفته و به او گفته است شما مصلحتاً این مطالب را بگویید و اقرار کنید و بعد امام شما را عفو می‌کنند، ولی بالاخره او را اعدام کردند و باز از طریق موثقی شنیدم که جریان ریختن مواد منفجره در چاه نزدیک محل سکونت مرحوم امام، به کلی جعلی است و واقعیت نداشته است و منظور فقط پرونده‌سازی برای مرحوم آقای شریعتمداری بوده است و العلم عندالله»

در این اظهارنظر آقای منتظری بر اساس شنیده‌ها سه مطلب را به مخاطب القا می‌کند:

۱ـ بی‌پایه بودن اتهامات آقای قطب‌زاده و آقای شریعتمداری،

۲ـ فریب خوردن آقای قطب‌زاده از قول مساعد حاج احمدآقا در ارتباط با اعتراف به اتهامات،

۳ـ تهدید شدن ایشان توسط حاج احمد آقا برای دفاع نکردن از آقای شریعتمداری.

بدین‌سان آقای منتظری جریان آقای قطب زاده را یک ماجرای ساختگی و گردانندهٔ اصلی آن را حاج احمدآقا با هدف حذف آقای شریعتمداری از صحنه معرفی می‌نماید.

اما با تأمل در اسناد موجود، به سادگی می‌توان دریافت که اظهارات ایشان که به تصریح خودش براساس شنیده‌هاست و از صحت و سقم آن بی‌اطلاع است و تنها به بعضی از آن‌ها وثوق دارد، پایه‌ای جز سوءظن ندارد.

اولاً؛ اتهامات آقای قطب‌زاده در کیفرخواست مشخص شده و در دادگاه متهم از خود دفاع کرده، این مطلب که در «چاهی نزدیک محل سکونت امام مواد منفجره کشف شده» در جایی مطرح نشده است که بعداً معلوم شود واقعیت ندارد. خوب بود آقای منتظری اتهامات و کیفر خواست و دفاعیات آقای قطب‌زاده را ملاحظه می‌کرد و بعد در این باره اظهار نظر می‌فرمود.

ثانیاً: ادعای رفتن حاج احمدآقا به زندان و وادار ساختن آقای قطب‌زاده به اعتراف به گناه، کذب محض است، ایشان هیچ گاه به زندان نیامد، من واقعاً نمی‌دانم چگونه آقای منتظری جرأت می‌کند این مطالب خلاف واقع را مطرح کند؟!

آیا اصولاً باور کردنی است که حاج احمد آقا کسی را وادارد که به دروغ اعتراف کند

که می‌خواسته کودتا کند تا مورد عفو امام قرار گیرد؟!

اعتراف آقای قطب‌زاده چه فایده‌ای برای ایشان دارد؟!

آیا می‌توان باور کرد شخصی مانند آقای قطب‌زاده با آن سوابق، به دروغ اعتراف به توطئه‌گری کند تا عفو شود؟!

و اما آمدن حاج احمدآقا به قم و تهدید ایشان که از آقای شریعتمداری دفاع نکند، در این باره من اطلاعی ندارم، ولی به دو دلیل ادعای ایشان قابل قبول نیست:

۱ـ سوء ظن و خصومتی که ایشان نسبت به فرزند امام دارد و در بسیاری از بخش‌های کتاب خاطرات آن را بروز داده است؛

۲ـ فضای سیاسی اجتماعی در آن روزها ـ همان گونه که از امام نقل کردم[1] ـ به گونه‌ای بود که کسی نمی‌توانست از آقای شریعتمداری دفاع کند، بنابراین نیازی نبود که حاج احمد آقا به نحو تهدیدآمیز از آقای منتظری بخواهد که سکوت کند.

اعتراض به برخورد با آقای شریعتمداری

در صفحه‌ی ۴۸۲ خاطرات آقای منتظری تحت عنوان «اعتراض به برخورد با آیت‌الله شریعتمداری» آمده است:

> «من به بازداشت و زندانی کردن آقای رستگار هم که در منزلش برای مرحوم آقای شریعتمداری فاتحه گرفته بود و او را به این خاطر زندانی کرده بودند، اعتراض کردم. بالاخره آیت‌الله شریعتمداری یک مرجع بود که از دنیا رفته بود و قاعده‌اش این بود که خود امام خمینی برای ایشان فاتحه می‌گرفت. من این مطلب را به آقای ری شهری که آن وقت وزیر اطلاعات بود، گفتم. یک روز آمده بود این‌جا، گفت: من الآن منزل آقای گلپایگانی بوده‌ام، این مطلب را به آقای گلپایگانی گفته‌ام به شما هم می‌گویم، آقای شریعتمداری همین دو سه روزه رفتنی است، مبادا عکس‌العملی از خودتان نشان بدهید!. در حقیقت آمده بود تهدید کند. من به او گفتم: بالاخره آقای شریعتمداری یک مرجع است که تعداد زیادی از ترک‌ها به ایشان علاقه دارند، من اگر جای امام بودم در صورتی که آقای

۱. ر.ک. به: ص ۲۶۹، تحت عنوان «خاطره‌ای از امام»

شریعتمداری فوت می‌شد، در مسجد اعظم یک فاتحه برای او می‌گذاشتم، با این کار مردم خوشحال می‌شدند و احساس می‌کردند که مسائل شخصی در کار نیست، به نظر من فاتحه گرفتن برای ایشان یک کار عقلایی است. گفت: این نظر شما را به بالا بگویم؟ گفتم: بگو. این قضیه تمام شد، آقای ری شهری رفت، بعد هم آقای شریعتمداری از دنیا رفت. جنازه‌ی او را که شبانه آورده بودند، آقای حاج آقا رضا صدر خواسته بود بر او نماز بخواند نگذاشته بودند. بعد از چند روز من رفتم جماران، دیدم آقای شیخ حسن صانعی و احمدآقا این مطلب را دست گرفته‌اند که بله، منتظری می‌گوید امام برای شریعتمداری فاتحه بگذارد و این کار را مسخره می‌کردند! تا این‌که یک شب که ما با امام جلسه داشتیم، در آن جلسه همه‌ی مسؤولین، آقای هاشمی، آقای خامنه‌ای، آقای موسوی اردبیلی، آقای موسوی نخست وزیر و احمدآقا هم بودند، در ضمن صحبت‌ها، من این مطلب را به امام گفتم که چه اشکال داشت طبق وصیّت آقای شریعتمداری که به آقای صدر گفته بودند تو بر من نماز بخوان در آن نیمه شب اجازه می‌دادند آقای صدر بر آقای شریعتمداری نماز بخواند، این به کجای انقلاب لطمه می‌زد؟ ولی حالا که نگذاشته‌اند آقای صدر همه‌ی این جریانات و جریان بازداشتش را در یک جزوه‌ی هفتاد هشتاد صفحه‌ای نوشته است، خیلی هم محترمانه نوشته، به کسی هم توهین نکرده است؛ امّا این نوشته در تاریخ می‌ماند و بعد در آینده حضرت‌عالی را محکوم می‌کنند. می‌گویند امام خمینی نگذاشت به یک نفر مرجعی که رقیبش بود نماز بخوانند. وقتی من این حرف را زدم، امام ناراحت شدند و جمله‌ی تندی راجع به آقای شریعتمداری گفتند که من خیلی تعجب کردم و حکایت از این داشت که ذهن ایشان را نسبت به آقای شریعتمداری خیلی مشوب کرده‌اند. گفتم: بالاخره ایشان وصیّت کرده بودند که این شخص بر او نماز میّت بخواند و مانع شدند. مرحوم آیت‌الله گلپایگانی نیز راجع به جلوگیری از تشییع و احترامات لازمه نسبت به جنازه‌ی آن مرحوم، اعتراض کردند.»

محورهای اعتراض

محورهای اصلی اعتراضات ایشان عبارت است از :

۱ـ پیش از فوت آقای شریعتمداری این‌جانب ایشان ـ آقای منتظری ـ را تهدید کرده‌ام که در فوت او عکس‌العملی از خود بروز ندهد و ایشان توصیه کرده که امام برای آقای شریعتمداری فاتحه بگیرد تا مردم تصور نکنند، امام با او خصومت شخصی دارد.

۲ـ اعتراض به این‌که چرا نگذاشته‌اند آقای صدر بر جنازه‌ی آقای شریعتمداری نماز بخواند؛

۳ـ اعتراض به بازداشت آقای رستگار به دلیل گرفتن مجلس فاتحه برای آقای شریعتمداری؛

۴ـ اعتراض به امام (رضوان‌الله تعالی علیه) که چرا برای آقای شریعتمداری مجلس فاتحه نگرفت.

و اینک به نقد و بررسی سخنان ایشان می‌پردازیم:

یک: تهدید قائم مقام رهبری

از آن‌جا که من یاد ندارم که در جریان از دنیا رفتن آقای شریعتمداری با ایشان و آقای گلپایگانی مذاکره داشته‌ام یا نه، در این باره نمی‌توانم چیزی بگویم، اما بی تردید استنباط تهدید از آن دیدار مربوط به شرایط فعلی آقای منتظری است؛ چرا که در شرایطی که ایشان قائم مقام رهبری است و همه او را به عنوان رهبر آینده‌ی جمهوری اسلامی می‌شناسند، در صورتی که از سخنان من تهدید استنباط می‌کردند لااقل عکس‌العمل داشتند و به این نوع برخورد، اعتراض می‌نمودند و با خصوصیاتی که از نظر روحی در ایشان مشهود است، تهدید خود را نادیده نمی‌گرفتند.

دو: اعتراض به ممانعت از نماز خواندن آقای صدر بر آقای شریعتمداری

این‌جانب نمی‌خواهم بگویم آن‌چه در این رابطه انجام گرفته است، ضروری بوده و بهتر از آن نمی‌شد انجام شود، اما برای ارزیابی منصفانه‌ی اقدامات انجام شده، حدّاقل شنیدن سخنان کسانی که مورد اعتراض هستند ضروری است. در این‌جا من سعی می‌کنم فضای اقدامات انجام شده را تصویر کنم و قضاوت را به خوانندگان واگذار نمایم:

فضای امنیتیِ حادثه

برای ارزیابیِ واقع‌بینانه‌ی جریان دفن آقای شریعتمداری قبل از هر چیز باید دید این حادثه از نظر امنیتی در چه فضایی اتفاق افتاد؟ به سخن دیگر، باید حساب کرد که فضای امنیتی جامعه‌ی ما در آن روز به گونه‌ای بود که اگر موضوع دفن آقای شریعتمداری به بازماندگان و هواداران ایشان واگذار می‌شد، هیچ اشکالی پیش نمی‌آمد؟ چنان‌که آقای منتظری می‌فرماید «آیا این اقدام به مصلحت امنیت کشور نبود؟»

هر کس در جریان فضای سیاسی ـ اجتماعی آن روز باشد می‌داند که تشییع جنازه‌ی آقای شریعتمداری اگر به گونه‌ای که ضدانقلاب و جمعی از هواداران ایشان می‌خواستند انجام می‌شد، قطعاً مردم با آنان درگیر می‌شدند و فاجعه‌ای غیرقابل جبران پیش می‌آمد.

مسؤول اطلاعات قم درباره‌ی فضای امنیتی آن روز چنین می‌گوید:

«اخبار واصله از مرکز و آذربایجان شرقی و کنترل ارتباطات عناصر مسأله‌دار در قم حاکی از آن بود که عناصر حزب خلق مسلمان با هدایت جمهوری‌خواهان[1] در خارج، بنای بلوا و آشوب دارند. در این رابطه عده‌ای با اتوبوس و ماشین‌های سواری وارد تهران و قم شده بودند و یک سواری پر از چوب برای درگیری در منطقه‌ی نیروگاه قم کشف شد. اطلاعات واصله حکایت از بسترسازی برای یک بحران داشت، هنگامی که خبر فوت آقای شریعتمداری منتشر شد، بلافاصله تمامی خیابان‌های منتهی به بیمارستان مهراد در اثر ازدحام جمعیت و اتومبیل مسدود شد، شیشه‌ی بیمارستان خرد گردید. گزارش مرکز حکایت از حرکت زنجیره‌ای اتومبیل‌های حزب خلق مسلمان از عوارضی تا حسن آباد به دنبال آمبولانس داشت. جنازه به قم نرسیده، پشت درب‌های بهشت معصومه، مملو از جمعیت بود»

در چنین فضایی که هر آن، احتمال درگیری و خون‌ریزی است، مسؤولان امنیتی می‌خواهند جنازه‌ی آقای شریعتمداری به گونه‌ای دفن شود که مشکلی پیش نیاید، آیا اگر می‌گذاشتند به طور عادی و در روز، جنازه دفن می‌شد، خون‌ریزی نمی‌شد؟

---

۱. به رهبری آقای حسن شریعتمداری فرزند آقای شریعتمداری

تشخیص مسؤولان امنیتی این بود که در این صورت کنترل اوضاع دشوار خواهد بود و از این رو برای پیش‌گیری از درگیری و خون‌ریزی، دفن ایشان در شب ضروری است و اما جریان ممانعت از نماز خواندن آقای صدر.

آیا دستورالعملی برای ممانعت از نماز خواندن آقای صدر صادر شده بود؟

واقع این است که دستورالعملی مبنی بر ممانعت از نماز خواندن آقای صدر از سوی هیچ مقامی صادر نشده و شاید هیچ کس جز آقای منتظری تفوّه به این مطلب نکرده باشد که ایشان خطاب به امام مظلوم گفته «... در آینده جنابعالی را محکوم می‌کنند، می‌گویند آقای خمینی نگذاشت به یک نفر مرجعی که رقیبش بود نماز بخوانند»!! شما را به خدا، آیا در جهان کسی را می‌توان پیدا کرد که کمترین شناخت را از امام داشته باشد و از کمترین انصاف برخوردار باشد و چنین احتمالی را درباره‌ی او بدهد!!

خواهید پرسید که اگر دستوری مبنی بر ممانعت از نماز خواندن آقای صدر برجنازه‌ی آقای شریعتمداری نبوده، پس چرا ممانعت شد؟

در پی انتشار جزوه‌ی آقای صدر با عنوان «در زندان ولایت فقیه» در تاریخ ۱۳۶۶/۷/۱۴ از اداره‌ی اطلاعات قم، خواسته شد که درباره‌ی مسائلی که در آن جزوه نسبت به برخورد اداره‌ی اطلاعات با ایشان در آن نامه آمده است، توضیح دهد.

مدیر کل اطلاعات قم در تاریخ ۱۳۶۶/۸/۹ طی نامه‌ای خطاب به این‌جانب، ضمن ردّ بسیاری از ادعاهای آقای صدر، ضمن اشاره به فضای امنیتی آن شب و آمدن آقای صدر با داماد آقای شریعتمداری و تعداد زیادی از طرفداران ایشان به بهشت معصومه نوشت:

> «جمعیت آن‌چنان فشرده بود که برادران با بی‌سیم گفتند جای حرکت در محوطه نیست و اگر ـ آقای صدر ـ به درون می‌رفت تمام جمعیت را با خود می‌برد و کنترل اوضاع دیگر ممکن نبود و لذا چون نزدیک صبح نیز بود تشخیص دادم که وی نباید نماز بخواند و اوضاع به میل و خواسته‌ی آنان پیش نرود. البته اذعان دارید در شرایط بحرانی تصمیم‌گیری چه قدر مشکل است، بخصوص که در آن شب هیچ دلیلی به ما ارائه ندادند که وصیت شده ـ آقای صدر ـ نماز بخواند ... و اگر مسلم می‌شد که وصیت شده، قطعاً تصمیم به صورت دیگری بود.»

بنابراین پاسخ سؤال آقای منتظری که «چه اشکال داشت طبق وصیت آقای شریعتمداری آقای صدر بر جنازه‌اش نماز بخواند...»؟ این است که اشکالش ـ طبق تشخیص مسؤول اطلاعات قم ـ درگیری و صدمه خوردن مردم و احیاناً خون‌ریزی بوده است.

فرض می‌کنیم که تشخیص مسؤول اطلاعات قم درست نبوده، آیا این جریان باید به گونه‌ای مطرح شود که نظام اسلامی و امام زیر سؤال برود، یا این‌که به حساب اشتباه یک مسؤول در شرایط بحرانی گذاشته شود؟

سه: اعتراض به بازداشت آقای رستگار

آقای منتظری می‌گوید: «من به بازداشت و زندانی کردن آقای رستگار هم که در منزلش برای مرحوم شریعتمداری فاتحه گرفته بود، اعتراض کردم.»

آیا اتهام آقای رستگار جویباری تنها برگزار کردن مجلس فاتحه برای آقای شریعتمداری بود آن طور که آقای منتظری می‌گوید، یا بازداشت او، دلیل دیگری داشت؟

آقای رستگار کیست؟

آقای رستگار یکی از مخالفان سرسخت جمهوری اسلامی و حضرت امام خمینی (رضوان‌الله تعالی علیه) است که در کتاب خود به نام تفسیر قرآن[1] زشت‌ترین اهانت‌ها را نثار کارگزاران جمهوری اسلامی ایران ـ از صدر تا ذیل ـ کرده است و نسبت‌های نارواییی را به آنان می‌دهد.

او علاوه بر محکومیت (در تاریخ ۱۳۶۵/۴/۳) در ارتباط با اتهامی که بدان اشاره خواهم کرد، دو بار دیگر در دادگاه انقلاب محاکمه و محکوم شده است. یک بار، دو سال قبل از این جریان، در تاریخ ۱۳۶۳/۵/۲۹ قبل از آن حادثه، و بار دیگر در تاریخ ۱۳۷۴/۲/۲ که اتهامش در کیفر خواست «مخالفت با نظام جمهوری اسلامی و

۱. تفسیر البصائر

موضع‌گیری‌های وقیحانه علیه حضرت امام قدس سرّه و ...» است.

توضیح حادثه

حادثه‌ای که آقای منتظری در خاطراتش بدان اشاره کرده است، به این سادگی که ایشان مطرح کرده، نبود. مجلسی که ایشان برای آقای شریعتمداری گرفت، در واقع مجلس فاتحه نبود؛ مجلسی بود علیه جمهوری اسلامی. از جمله شعارهایی که در مجلس داده شد و در کیفرخواست وی آمده است عبارت است از: «رژیم آمریکایی نابود باید گردد، عزاعزا است امروز، زندانی چند ساله پیش خدا است امروز».

و طبق گزارش مسؤول اطلاعات قم در مجالسی که در منزل ایشان و دو مورد دیگر برگزار شده، کار به ضرب و جرح و شکستن شیشه‌ها منجر گردیده و با دخالت نیروی انتظامی و مردمی غائله پایان یافته است.

اکنون از آقای منتظری باید پرسید: که آیا به اعتقاد شما آقای رستگار حق دارد که علیه نظام اسلامی و امام شایعه پراکنی کند، تهمت بزند، مجلس دایر نماید و در آن مجلس، جمهوری اسلامی، رژیم آمریکایی نامیده شود و پس از آن کار به ضرب و جرح کشیده شود؟ آیا قوه‌ی قضائیه حق ندارد با او برخورد کند؟!

اساساً شما از کجا احراز کردید که اتهام آقای رستگار تنها برگزاری مجلس فاتحه برای آقای شریعتمداری بود که این گونه نظام اسلامی را زیر سؤال ببرید؟

چهار: اعتراض به فاتحه نگرفتن امام برای آقای شریعتمداری

حرف اصلی آقای منتظری با امام این است که چرا برای آقای شریعتمداری مجلس یادبود و فاتحه نگذاشت تا جلوی توهم خصومت وی با آقای شریعتمداری را بگیرد. اکنون ببینیم چرا امام پیشنهاد آقای منتظری را نپذیرفت؟

پیش از این عرض کردم که امام رضوان‌الله تعالی علیه برای حادثه‌ای که برای آقای شریعتمداری پیش آمد متأثر بود. نه این‌که نمی‌خواست به او کمک کند، بلکه احساس می‌کرد که نمی‌تواند به او مساعدت نماید؛ زیرا هرگونه مساعدت به آقای شریعتمداری را در واقع خیانت به اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی می‌دید.

اقامه‌ی مجلس یادبود از طرف امام برای آقای شریعتمداری با آن سوابق و لواحقی که ایشان دارد و در پیام مورخ ۱۳۶۷/۱۲/۳ امام بدان اشاره شده است،[۱] نه با منطق اسلام سازگار است و نه با منطق سیاست.

اقامه‌ی مجلس یادبود از طرف امام برای آقای شریعتمداری چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟ و حامل چه پیامی برای مردم بود؟

آیا این اقدام، سیاست‌بازی و مصلحت‌اندیشی تلقی نمی‌شد؟! و آیا امروز آقای منتظری در کتاب خاطراتش نمی‌نوشت، چرا امام از یکسو درباره‌ی آقای شریعتمداری آن گونه گفت و تا زنده بود از او دفاع نکرد، اما هنگامی که از دنیا رفت مجلس یاد بود و بزرگداشت برای او گرفت؟ و آیا این تناقض میان گفتار و کردار نیست؟!

خوب بود آقای منتظری توضیح می‌داد که چه کسی و یا کسانی فاتحه نگرفتن امام برای آقای شریعتمداری را ناشی از خصومتی شخصی تلقی می‌کنند؟!

آیا شیفتگان امام و عموم مردم منصف که وارستگی آن حضرت را در میدان‌های مختلف سیاسی و اجتماعی آزموده‌اند، یا کسانی که تعصب، دیده‌ی عقل و انصاف آنان را نابینا ساخته است، و در هر صورت امام باید پاسدار حق و خواستار رضای خداوند متعال باشد یا مردم؟!.

آقای منتظری! که برای دفاع از آقای شریعتمداری با آن سوابق تاریک می‌گوید ذهن امام را نسبت به ایشان خیلی مشوب کرده‌اند و تعجب می‌کند که چرا امام جمله‌ی تندی راجع به او گفته است؟! آیا از نظر وی امام نمی‌توانست تشخیص بدهد که مواضع آقای شریعتمداری از آغاز نهضت اسلامی تا پیروزی انقلاب و پس از پیروزی، درست بوده است یا نادرست، که با القای دیگران برای او ذهنیت درست شود؟!!

اصولاً آیا روابط آقای شریعتمداری با رژیم گذشته و مواضعِ او علیه انقلاب اسلامی ابهام داشت تا امام با القای دیگران درباره‌ی او سخن بگوید؟ این چه نوع داوری غیرمنصفانه در تحلیل مواضع امام است؟!.

---

۱. ر.ک. به: ص ۲۳۹

سخنی از آیت‌الله احمدی میانجی

در پایان نقد بخشی از خاطرات آقای منتظری، این فصل را با سخنی از فقیه اخلاقی و عالم ربانی حضرت آیت‌الله احمدی میانجی (رضوان‌الله تعالی علیه) به پایان می‌بریم.

ایشان در ارتباط با علت پذیرفتن پیشنهاد مرکز اسناد انقلاب اسلامی مبنی بر مصاحبه با آن مرکز، درباره‌ی خاطرات خود می‌گوید:

> «من چندان خاطره‌ی مهمی ندارم که به درد شما و نسل‌های آینده بخورد، اما بعداً با خود فکر کردم به نظرم رسید که لازم است چند نکته‌ی مهمی را در رابطه با حزب خلق جمهوری خلق مسلمان و اطرافیان آیت‌الله شریعتمداری بگویم و از قول من در تاریخ ثبت بشود، تا افراد مغرض نیایند مسائل را وارونه مطرح سازند و چهره‌ی آیت‌الله شریعتمداری را مظلوم وانمود کنند و در نهایت نتیجه بگیرند که ـ نعوذ بالله ـ امام خمینی هم ظالم بوده و در حق وی جفا کرده است.»[۱]

---

۱. برای آشنایی با دیدگاه‌های ایشان در رابطه با آقای شریعتمداری و منتظری مراجعه کنید به: ***خاطرات آیت‌الله احمدی میانجی***، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۸

پیوست‌ها

[پیوست شماره‌ی ۱]

بخشی از اسناد موجود در ساواک



۱ـ نام محمد

۲ـ شهرت ـ لقب [illegible] پرور

۳ـ نام وشهرت پدر [illegible]

۴ـ نام مادر [illegible]

۵ـ تاریخ تولد یاسن با ذکر محل تولد ۱۳۰۹

۶ـ شماره شناسنامه ومحل صدور ۴۰۷ [illegible]

۷ـ علائم مشخصه —

۸ـ شغل و رتبه طلبه

۹ـ محل سکونت یا ذکر شماره تلفن قم مدرسه حجتیه

۱۰ـ خانهٔ مسکونی شخصی‌است یا اجاره‌ای (درصورت دوم میزان اجاره) —

۱۱ـ مذهب شیعه

۱۲ـ متأهل است یا خیر

۱۳ـ خانم اوازکدام خانواده است (چنانچه خارجی است مشخصات کامل او) —

۱۴ـ تعداد اولاد (ذکور ـ اناث) با ذکر اسامی —

۱۵ـ شغل هریك از اولاد —

۱۶ـ اقوام درجه ۱ نسبی وسببی

۱۷ـ با کدامیك از خانواده های مشهور قرابت دارد

۱۸ـ دوستان و معاشرین نزدیك وی طلاب

۱۹ـ وضع مزاجی سالم

حیلی محرمانه

مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

خیلی فوری

به سازمان اطلاعات وامنیت قم

از مرکز

رمز شود

شیخ محمد محمدی رهشهری از وعاظ قم وساکن آن شهرستان که داماد شخصی بنام مشکینی که در آن منطقه معروفیت دارد می باشد روز ۲ ۹/۲/ ۳۶ در حسینیه اصفهانیها آباد ان سخنان تحریک آمیزی بیان وطنا " مردم رابه انقلاب وجهاد دعوت وسپس بقم مراجعت نموده . نسبت به شناسائی وتعیین مشخصات کامل وتهیه و ارسال عکس وی اقدام تا در مورد ممنوع المنبر نمودن مشارالیه اقدام مقتضی بعمل آید .

ثابتی ۳۱۲/۶۸۰۹
۳۶/۱۰/۸

حیلی محرمانه

۱۲۹۴۲۴

درجه فوریت: خیلی فوری

طبقه‌بندی حفاظتی

مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

تلگرافات وارده

۱ـ به ۳۱۲
۲ـ از آبادان
۳ـ شماره ۱۵/۱۱۲۰
۴ـ تاریخ ۲۴/۹/۵۴
۵ـ ساعت ۲۱

پیرو/بازگشت شماره ....

شیخ محمد مهدی که از وعاظ شهرستان قم میباشد روز ۲۳/۹/۵۴ در حسینیه اصفهانیهای آبادان سخنان تحریک‌آمیزی بیان و عملاً مردم را به انقلاب و جهاد تهییج نمود. باتوجه باینکه قرار است وی ده شب سخنرانی [illegible] ادامه دهد، سخنرانی وی بمصلحت نمیباشد، پیشنهاد میگردد نامبرده ممنوع‌المنبر گردد. لذا خواهشمند است [illegible] جاری [illegible] اعلام نمایند.

در ساعت ... روز ... سال ... به بخش ۳۲ واصل گردید

[illegible] بگفتار برسانید [illegible]

[illegible] ۲۶/۹/۵۴

در اهمیت [illegible]

۲۶/۹/۵۴

طبقه‌بندی حفاظتی

۵۴-۲۰۲

خیلی فوری
درجه فوریت

طبقه‌بندی حفاظتی

تلگرافات وارده

۱ ـ به ۳۱۲

۲ ـ از اصفهان

۳ ـ شماره ع ۱۲۹۶/۱۱/۱۵

۴ ـ تاریخ ۷ر۱۰ر۴۶

۵ ـ ساعت دریافت ....

عطف/بازگشت شماره ع ۹۸۱۶/۳۱۲ ـ ۱ر۱۰ر۴۶

شیخ محمد محمدی ری‌شهری ساکن قم و داماد آقای مشکینی می‌باشد

که در شهرستان قم معروفیت دارد و غیر از شخصیت

فوق شخصیت دیگری تحصیل نگردیده است جهت دعوت

کننده حال وی حاج ابوالقاسم زریباف مقیم و زنگانی

در مسجد حسینه اصفهان نیز می‌باشند

بهرامی

در ساعت ۱۰ روز ۸ ماه ۱۰ سال ۴۶
به بخش ۱۲ واصل گردید

۱۲۹۳۲۶

کنترل

بایگانی

طبقه‌بندی حفاظتی

۵۴-۳۰۲

درجه فوریت | طبقه‌بندی حفاظتی

تلگرافات وارده

۱ ـ به ساواک قم

۲ ـ از اداره کل سوم

۳ ـ شماره ۳۱۲/۶۸۰۹

۴ ـ تاریخ ۸/۱۰/۳۶

۵ ـ ساعت دریافت ....

پیرو / بازگشت شماره ....

شیخ محمد محمدی ری‌شهری از وعاظ متعصب و ساکن [illegible]
شهرستان که داماد شیخ [illegible] مشکینی که در آن منطقه حسنه
معروفیت دارد می‌باشد روز ۲۹/۹/۲۵۳۶ در [illegible]
[illegible] تحولات [illegible]
مردم را به انقلاب و جهاد دعوت و پس [illegible] مراجعت
نموده است [illegible] نشانی و تعیین اشخاص [illegible]
اقدامات در مورد ممنوع‌المنبر نمودن مشارالیه اقدام مقتضی
بعمل آید ـ ثابتی

[illegible handwritten marginal notes]

طبقه‌بندی حفاظتی

۵۴-۳۰۲

درجه فوریت | طبقه بندی حفاظتی

تلگرافات وارده

۱ - به کلیه سازمانها | ۳ - شماره ۳۱۲/۹۰۷۹

۲ - از اداره کل سوم ۳۱۲ | ۴ - تاریخ ۳۰/۱۲/۴۹

۵ - ساعت دریافت ....

پیرو/بازگشت شماره ....

محمد شهرت (محمدی نیک - محمدی ری شهری - [illegible])

فرزند اسماعیل یکی از روحانیون افراطی بعلت ایراد مطالب

خلاف مصالح کشور و تحریک‌آمیز ممنوع المنبر گردیده است

چنانچه به آن منطقه وارد و قصد سخنرانی داشت از سخنرانی

وی جلوگیری و مراقبتهای لازم معمول نتیجه اعلام دارند.

ثابتی

۱- بررسی: برابر [illegible]

[illegible]

طبقه بندی حفاظتی

آرشیو

به ـ کلیه سازمانهای اطلاعات وامنیت (باستثنای اردوگاه شمال)

از ـ مرکز

رمزشود

محمد شهرت (محمدی نیک ـ محمدی ری شهری ـ درون بهرور)
فرزند اسماعیل یکی از روحانیون افراطی بعلت ایراد مطالب خلاف
مصالح کشور وتحریک آمیز ممنوع المنبر گردیده است . چنانچه بآن
منطقه وارد وقصد سخنرانی داشت از سخنرانی وی جلوگیری
ومراقبتهای لازم معمول نتیجه اعلام . ـ ثابتی

۵۶/۱۲/۱۳

۳۱۲/۹۰۷۹

۵۶/۱۲/۱۴

بتیمسار ریاست شهربانی کشور شاهنشاهی
شماره ۳۱۲/۹۰۸۷
تاریخ ۲۶/۱۲/۳
نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
پیوست
از ساواک

مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

درباره محمد شهرت (محمد شیخ ـ محمد ری شهری ـ درون پرور) فرزند اسماعیل

نامبرده بالا که یکی از روحانیون افراطی میباشد اخیراً در نقاط مختلف کشور مبادرت به ایراد مطالب خلاف مصالح کشور و تحریک آمیز نموده است طبیعتاً خواهشمند است دستور فرمائید مشارالیه را ممنوع المنبر نموده و از نتیجه اقدامات معموله این سازمان را آگاه نمایند.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور ـ ارتشبد نصیری
از طرف
مدیرکل اداره سوم ـ ثابتی

گیرنده:
۱ـ تیمسار فرماندهی ژاندارمری کشور شاهنشاهی (رکن ۲ دایره اطلاعات) جهت استحضار و هرگونه اقدام مقتضی.
۲ـ ریاست سازمان اطلاعات و امنیت قم بازگشت به ۵۹۴۴/۲۱ هـ ـ ۳۶/۱۱/۲۶ جهت اطلاع ضمناعکس یاد شده بالا به پیوست نامه بازگشتی نبوده است خواهشمند است دستور فرمائید در ارسال آن تسریع نمایند. عکس ارسال شد
۳ـ ریاست سازمان اطلاعات و امنیت خوزستان بازگشت به ۱۱۲۹۴/ هـ ۳۶/۱۰/۷ جهت اطلاع.

۵۲-۱۱۵
۳۶/۱۲/۳

بخشنامه به کلانتریهای تابعه پلیس تهران شماره ۳/۵۹۳۸۴

تاریخ ۲۵۳۶/۱۲/۱۵

بموجب نامه شماره ۰۰ ۱۱۷۸-۲۸-۲-۶۵۷- ۳۶/۱۲/۱۵ اداره اطلاعات خواهشمند است دستور فرمائید از منبر رفتن محمد محمدی نیك (محمدی ریشهری) درون پرور فرزند اسماعیل جلوگیری بعمل آورند . س

رئیس پلیس تهران . سرلشکر مولوی

ازطرف سرهنگ خسرو نصیری

گیرندگان :

مناطق اطلاعاتی جهت اقدام لازم و گزارش نتیجه

محرمانه

به مراجع انتظامی .... شماره ۲۱/۱۰۱۴۳

نخست وزیری

تاریخ ۵/۱۲/۴۲

از سازمان اطلاعات و امنیت قم سازمان اطلاعات امنیت کشور پیوست ....

محرمانه

درباره محمد شهرت محمدیان ــ محمد یزدی شهرت سدرون

پور) فرزند اسماعیل

نامبرده بالا یکی از روحانیون افراطی مقیم قم و بعلت ایراد مطالب خلاف مصالح کشور و تحریک آمیز ممنوع المنبر گردیده خواهشمند است دستور فرمائید چنانچه نامبرده به منطقه استحفاظی مربوطه وارد و قصد سخنرانی داشت از سخنرانیهای وی جلوگیری و نتیجه مراقبتهای معموله را باین سازمان اعلام نمایند.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت قم ــ معینی

محرمانه

وزارت کشور
شهربانی کشور شاهنشاهی

اداره ... دایره ... شعبه ...

۲۱-۷-۱-۱۹۳۵
۲۷/۲/۲۵۳۶

گزارش

از. کلانتری بخش ۵

به. تیمسار ریاست اداره پلیس تهران

موضوع. جلوگیری از منبر رفتن محمد محمدی نیک محمدی ری‌شهری فرزند اسماعیل

درون پرونده

محترما" باز گشت به بخشنامه شماره ۳/۵۹۹۶۰ = ۲۵۳۶/۱۲/۱۸ مقام عالی را آگاه میسازم نسبت بجلوگیری از منبر رفتن نامبرده بالا بکلیه پرسنل جمعی آموزش لازم داده شده و اسم وی در دفتر واعظین ممنوع المنبر ثبت گردیده است .ج

کلانتری بخش ۵ سرهنگ ...

از: ۲۱۹۱۰/الف

به:

درباره:

شماره ....

تاریخ ....

پیوست ....

وزارت کشور

شهربانی کشور

(تلفن ....)

از: کلانتری یک

به: ریاست اطلاعات پلیس تهران

موضوع: محمد شهرت (محمدی نیک ـ محمدی زی شهری ـ درون پرور)

بازگشت بشماره ۳/۵۹۹۶۰ ـ ۲۵۳۶/۱۲/۱۸ مراتب بعوامل وابسته ابلاغ وآموزش لازم داده شد /ر

کلانتر بخش ۱ سرهنگ رحیمی

مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

درجه فوریت　　　　طبقه‌بندی حفاظتی

تلگرافات وارده

۱ - به ۳۱۲　　　　۳ - شماره ۳۳۴۲/ه ۱۵

۲ - از بندرعباس　　　　۴ - تاریخ ۲۷/۲/۶

۵ - ساعت دریافت

عطف / بازگشت شماره ۳۱۲/۹۰۷۹ - ۱۳/۱۲/۳۶

از چند روز قبل واعظی بنام محمدی توسط شخصی بنام محمد تبسی زاده
بانی مسجد فاطمیه برای ده شب سخنرانی به بندرعباس دعوت
و پس از سه روز سخنرانی با تحقیق بعمل آمده معلوم شده
محمد محمدی نیک و ممنوع المنبر میباشد لذا مراتب بشهربانی
هرمزگان اعلام و از سخنرانی وی جلوگیری گردید.

مرموزات

۱۵۲۹۸

مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

سرکار سرهنگ محمدی نیک

طبقه‌بندی حفاظتی　　　　۵۲-۳۰۲

[پیوست شماره‌ی ۲]

نکاتی درباره‌ی حفظ قرآن

نخستین گام به سوی حفظ قرآن، پس از آشنایی با برکت‌های آن، آگاهی از تجربه‌های کسانی است که این راه را پیموده و به مقصد رسیده‌اند و چه نیکو است تجربه‌های همه‌ی حافظان قرآن برای نسل جدید حاملان کتاب خدا، تدوین و عرضه گردد. آن چه در این قسمت از نظر می‌گذرد تجربه‌های شخصی نگارنده است[1] که امیدوارم برای دیگران سودمند باشد.

الف: تصمیم

نخستین عامل توفیق برای حفظ قرآن کریم، تصمیم جدّی و اراده‌ی نیرومند است. قدرت اراده بیش از قدرت حافظه، در موفقیت برای تحقق این آرمان مؤثر است. ممکن است کسی از حافظه‌ی قوی برخوردار نباشد، امّا قدرت اراده، کمبود ناشی از عدم قوت حافظه‌ی او را جبران کند و با حافظه‌ای متوسط و یا حتی قدری پایین‌تر از متوسط نیز موفق به حفظ قرآن شود، اما به عکس، قوت حافظه برای کسی که مبتلا به ضعف اراده است کارساز نیست.

این واقعیت را من خود تجربه کردم، تصمیم جدّی را کارسازتر از نیروی حافظه یافتم و تا تصمیم جدّی نگرفتم و با تمام توان تلاش نکردم، خداوند متعال توفیق حفظ کتابش را به من عنایت نفرمود.

در واقع «جهاد» به معنای به‌کارگیری همه‌ی توان، شرط اول موفقیت در همه‌ی کارهاست و شرط دوم «اخلاص» است. هر کس با همه‌ی توان و برای خدا حرکت کند، بی‌تردید به مقصد می‌رسد که خداوند متعال وعده داده است:

﴿وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا﴾[2]

«و بی تردید کسانی را که به خاطر ما جهاد کردند، به راه‌هایمان هدایتشان می‌کنیم.»

۱.این تجربیات مقدمه‌ی نگارش کتابی با نام «کلید حفظ قرآن» گردید.

۲. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۹، برای توضیح بیشتر نگاه کنید به کتاب «رمز موفقیت در زندگی» نوشته‌ی این جانب

مبدأ تحقق هر دو شرط، اراده‌ی قوی و تصمیم جدّی است.

تقویت اراده از راه ایجاب شرعی

برخی به منظور تقویت اراده، از طریق نذر یا عهد و یا قسم، کاری را برخود واجب می‌کنند، مثلاً نذر می‌کنند که قرآن را حفظ، یا هر روز مقدار معینی از محفوظات خود را تکرار کنند.

به اعتقاد نگارنده‌ی این سطور، تقویت اراده از راه ایجاب شرعی پسندیده نیست و چه بسا انسان را ناخواسته به تخلف نذر وادار سازد. اصولاً واجب ساختن کاری برخود از طریق نذر و امثال آن در اسلام مذموم و مکروه است.

یکی از اصحاب امام صادق (ع) به نام اسحق بن عمار نقل می‌کند که از آن حضرت پرسیدم: «من برخود مقرّر کرده‌ام که دو رکعت نماز شکر در سفر و حضر بخوانم، آیا می‌توانم در سفر و در روز انجام دهم؟» امام صادق (ع) فرمود:

«اِنّی لاکره الأیجاب، أن یوجب الرجل علی نفسة»

«من از ایجاب کراهت دارم، این‌که انسان چیزی را برخود واجب کند.»

گفتم: «برای خدا برخود واجب نکردم، تنها بر خویش مقرر کردم، که دو رکعت نماز شکر برای خدا بخوانم، آیا می‌توانم آن را ترک کنم؟»

فرمود: «آری.»[۱]

ب: نظم

تصمیم جدّی و تلاش بدون نظم، کار ساز نیست. یکی از شرط‌های اصلی موفقیت در حفظ قرآن، نظم در به یاد سپردن و نظم در تکرار محفوظات است؛ بنابراین پس از تصمیم جدّی و برنامه‌ریزی برای حفظ قرآن، باید طالب با همه‌ی توان بکوشد در هر موقعیتی به طور منظم، طبق برنامه عمل کند و هیچ چیز نتواند مانع او شود.

نکته‌ی قابل توجه در برنامه ریزی برای حفظ، این است که برنامه باید با میزان قدرت حافظه‌ی طالب و فرصت او برای حفظ و تکرار محفوظات متناسب باشد.

مثلاً اگر در هر روز تنها دو سطر می‌تواند حفظ کند، باید به گونه‌ای برنامه‌های خود را تنظیم

---

۱. *وسائل الشیعة* ۱/۱۸۹/۱۶، *میزان الحکمة*: ۲۰۱۲۵

کند که اولاً هر روز به طور مرتب دو سطر حفظ کند و ثانیاً هر روز محفوظات قبلی را تکرار کند تا جایی که مطمئن شود فراموش نمی‌کند.

ج: تمرکز

یکی از رازهای مهّم موفقیت در حفظ قرآن، تمرکز برای حفظ آن است. مقصودم از تمرکز، بهره‌گیری از همه‌ی ظرفیت فکری و روانی برای به یاد سپردن منظم این کتاب آسمانی در کمترین زمان ممکن است.

استفاده از این روش، به یاد سپردن قرآن را شیرین و تداوم آن، کام جان را شیرین‌تر می‌نماید. در مقابل، حفظِ کُند، نامنّظم و تدریجی، ملال آور و چه بسا موجب انصراف از تصمیم اولیه شود.

این‌جانب سال‌ها از روش دوم استفاده می‌کردم تا با تجربه، کارساز نبودن این روش را دریافتم و با به کارگیری روش تهاجمی به نتیجه رسیدم و به فضل خداوند متعال، در سال ۱۳۶۴ موفق به حفظ کامل قرآن شدم.

د: تکرار

حفظ کامل قرآن با همه‌ی دشواری‌های آن بسیار آسان‌تر از تداوم حفظ آن است. از این‌رو تداوم حفظ، نیازمند به برنامه‌ریزی صحیح و اراده‌ای نیرومندتر از اراده‌ی حفظ، برای تکرار محفوظات است.

حافظ قرآن اگر برنامه‌ی منظمی برای تکرار محفوظات خود نداشته باشد، حاصل تلاش‌های خود را بی‌تردید از دست خواهد داد.

نکته‌ی قابل توجه در برنامه‌ریزی برای تکرار محفوظات، آن است که این برنامه نیز باید متناسب با قدرت حافظه تنظیم شود، در برخی از استعدادهای استثنایی ممکن است دوبار و حتی یک بار تکرار در سال برای تداوم حفظ کافی باشد و در برخی ممکن است تکرار یک بار در هر ماه نیز کافی نباشد.

تأمّل

گاه لازم می‌شود که برای به یاد آوردن کلمه یا عبارتی از آیه، به قرآن مراجعه شود. راه و روش

این مراجعه نیز مهم است.

حافظ، نباید برای یادآوری محفوظات خود خیلی زود به قرآن مراجعه کند، زیرا این اقدام سبب می‌شود که هیچ وقت خود را بی نیاز از مراجعه نبیند. بلکه روش درست این است که اگر در تکرار محفوظات دچار مشکل شد، ابتدا باید قدری تأمّل کند و تلاش نماید تا بدون مراجعه به قرآن و با اندکی فشار بر حافظه آن چه را فراموش کرده به یاد آورد و تنها در صورتی بـه قـرآن مراجعه نماید که احساس کند بدون مراجعه، یادآوری ممکن نیست.

و: بهره‌گیری از زمان و مکان مناسب

بهره‌گیری از زمان و مکان مناسب برای حفظ، توانِ حافظه را بشدت افزایش می‌دهد و به عکس، زمان نامناسب چه بسا موجب یأس و نومیدی و انصراف گردد.

بهترین زمان برای حفظ قرآن، هنگامی است که انسان از آرامش فکری و روحـی بـیشتری برخوردار است و بهترین مکان، فضایی است که آرام‌تر و پاکیزه‌تر باشد.

تجربه نشان می‌دهد که انسان هنگام خستگی و مواقعی که حافظه، آرامش کافی ندارد، یا در فضاهای نامناسب، کمتر قادر به یادآوری محفوظات است، چه رسد به حفظ مطالب جدید.

ز: استفاده از یک نوع قرآن

یکی از نکاتی که در حفظ قرآن از ابتدا باید توجه شود، استفاده از یک نوع قرآن است و این به دلیل اختلاف آغاز و انجام صفحات در چاپ‌های مختلف قرآن است. تجربه نشان می‌دهد که استفاده از چاپ‌های مختلف در حفظ و یا مراجعه برای یادآوری، حافظه را با مشکل مـواجـه خواهد کرد، چون خطوطِ قرآن همان گونه که هست در ذهن نقش می‌بندد و اگر آغاز و انجام آن در مراجعات متعدد اختلاف داشته باشد، حافظه دچار اختلال و مشکل خواهد شد.

این اشکال برای این‌جانب در اجزاء اولیه قرآن پیش آمد و پس از سال‌ها ممارست به زحمت توانستم تقریباً آن را حل کنم. ظاهراً بهترین چاپ قرآن برای استفاده در حفظ، قرآن‌هایی است که در همه‌ی صفحات آن آیات به پایان می‌رسند و هیچ آیه‌ای در دو صفحه تقسیم نمی‌شود.

ح ـ استفاده از نوار ترتیل

استفاده از نوار ترتیل قاریان متخصص نیز چند فایده برای حافظ می‌تواند داشته باشد:

۱ـ تقویت محفوظات

همان‌گونه که تکرار لفظی محفوظات، در یادسپاری آن‌ها مؤثر است، شنیدن مکرّر آن‌ها نیز به تداوم حفظ یاری می‌رساند. همچنین گاه صدای خوش و آهنگین قاری، شوق به قرائت و استماع قرآن را افزایش می‌دهد و این لذّت معنوی، خستگی جسمی ناشی از تکرار پیوسته‌ی لفظی را از جان و تن می‌زداید.

۲ـ تصحیح قرائت

تجربه نشان داده است که گاه برخی از کلمات به شکلی نادرست وارد حافظه می‌شود و از آن رو که حافظه احتمال خطا نمی‌دهد برای سال‌ها آن را به همان صورت نادرست تکرار می‌کند و تنها هنگامی به اشتباه خود پی می‌برد که تلفظ درست آن را از دیگری بشنود.

۳ـ اغتنام فرصت

استفاده از فرصت‌هایی که به دلیلی حافظه نمی‌تواند محفوظات خود را تکرار کند، ولی امکان بهره‌گیری از استماع قرآن و تقویت حفظ آن وجود دارد، به تحقق برنامه‌ی تعیین شده کمک می‌کند و در به‌کارگیری همه‌ی توان حافظه مؤثر است.

[پیوست شماره‌ی ۳]

ارتباطات خارجی عوامل کودتا، ارتباط برخی از روحانیون با آنان و علت قطع حقوق بازنشستگان در خارج در کشور

درگزارش مصاحبه‌ی مطبوعاتی اینجانب آمده:

رئیس دادگاه‌های ویژه ارتش فاش کرد: چندین گروه سیاسی با عاملان کودتا ارتباط داشته‌اند

حجةالاسلام ری‌شهری رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی ویژه‌ی ارتش، در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی مطالب تازه‌ای درخصوص اعترافات عاملان کودتا و نقش و رابطه‌ی گروه‌های مختلف سیاسی با طراحان این توطئه‌ی نافرجام و هم‌چنین ارتباط برخی از روحانیون طراز اول با این عده ایراد نمود و سپس به پرسش‌های خبرنگاران پاسخ گفت.

حجةالاسلام ری‌شهری در آغاز این مصاحبه که در ساعت ۱۸ دیروز در محل دادگاه‌های انقلاب ارتش برگزار شد در زمینه‌ی ارتباط گروه‌های سیاسی با عاملان کودتا گفت: هر روز که از محاکمه و بازجویی دستگیرشدگان این توطئه‌ی نافرجام می‌گذرد مسائل تازه‌ای مطرح می‌شود و ابعاد گسترده‌تری از این واقعه‌ی نافرجام آشکار می‌گردد. اعترافات برخی از عاملان کودتا و اطمینانی که آنان در پیروزی و توفیق این برنامه داشته‌اند آن‌چنان ابعادی دارد که به‌روشنی یاری و عنایت خداوند بزرگ در آن مشهود می‌گردد و این در حدی است که حتی یکی از این عاملین می‌گفت: واقعاً و بدون هیچ‌گونه شبهه‌ای خداوند یاور این مردم بوده چراکه حتی یک درصد نیز شانس عدم موفقیت نداشتیم و کوچکترین احتمالی برای شکست براساس برنامه‌ای که تدارک دیده بودیم، وجود نداشت، با شنیدن این اعترافات و کمی تأمل در آن‌چه که این عده بیان می‌کنند و نقشه‌ی شومی که طرح کرده بودند، درمی‌یابیم که حقیقتاً خداوند همواره با مردم و با این انقلاب بوده و کمک او سبب خنثی شدن این نقشه‌ی شیطانی شده است. رئیس دادگاه‌های انقلاب ارتش سپس در ادامه‌ی صحبت‌هایش به رابطه‌ی گروه‌های سیاسی با عاملان کودتا اشاره کرد و گفت: اولین فردی که راجع به نقش و رابطه‌ی گروه‌های سیاسی در این جریان مطالبی ایراد کرد، تیمسار محققی بود. وی در دادگاه اعتراف نمود که برای اجرای این طرح صحبت‌هایی با برخی از احزاب و گروه‌های سیاسی شده بوده و پیش‌بینی‌هایی نیز در این زمینه به عمل آمده بوده است. در بازجویی‌های بعدی با چند تن دیگر از عاملان یکی از آن‌ها به نام «رکنی» که رابط

هماهنگ‌کننده‌ی شاخه‌ی نظامی طرح کودتا بوده و یکی از اعضای حساس گروه محسوب می‌شده، اعتراف و اظهار نمود که سازمان‌ها و گروه‌هایی مانند، پان‌ایرانیست‌ها، جبهه‌ی ملی، سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران در جریان این طرح قرار داشته‌اند و مطالعات و بررسی‌هایی نیز در زمینه همکاری با موفقیت هر یک از این گروه‌ها صورت گرفته بوده است. این متهم در جریانات بعدی تحقیق اضافه کرد که در جلسه‌ای که با حضور احسان، محققی و مهدیون تشکیل شده بوده است، در زمینه‌ی قدرت رزمی هر یک از گروه‌ها از جمله سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدایی، بحث و گفتگو شده بوده است، به طوری که ضمن بررسی‌های انجام شده توسط چند تن از افراد شرکت‌کننده در این طرح، قدرت رزمی سازمان مجاهدین در تهران ۸۰۰ نفر و سازمان چریک‌های فدایی خلق، ۳۰۰ نفر اعلام گردید. پس از این بررسی‌ها تصمیم گرفته شده است که با این دو سازمان صحبت شود و از آن‌ها قول گرفته شود که علیه یا له عاملان این طرح وارد عمل نشوند و در عوض، پس از پیروزی و اجرای کامل طرح، امتیازات خوبی به آن‌ها داده شود.

صحت و سقم این مطالب

حجةالاسلام ری‌شهری در پاسخ این سؤال که اظهارات تا چه حد صحت دارد و چه تضمینی برای صحت این مطالب وجود دارد؟ گفت: این عده در شرایطی قرار دارند که اغلب حرف‌ها و صحبت‌هایشان صحیح است و اعترافاتی که می‌کنند در جهت مثبت است، چرا که نظرشان بر این است تا با دادن اطلاعات صحیح، تخفیفی در مجازات به دست آورند. البته مطالبی که در خصوص رابطه‌ی سازمان‌ها و گروه‌ها بیان گردید، تماماً نقل قول و اعترافی است که توسط «رکنی» صورت گرفته و به جز این شخص، دیگران نیز هر یک به‌نوعی در مراحل تحقیق و بازجویی به این مسائل اشاره کرده‌اند. هیچ‌گونه تضمینی بر این‌که مطالب عنوان شده توسط این افراد صحت داشته باشد، وجود ندارد. ما صرفاً به این دلیل که ملت مسلمان را در جریان وقایع و آن‌چه که در دادگاه‌های ویژه‌ی ارتش می‌گذرد قرار داده باشیم، این مطالب را بازگو می‌کنیم.

ارتباط برخی از روحانیون با عاملان کودتا

رئیس دادگاه‌های انقلاب ارتش آن‌گاه به مسأله‌ی ارتباط تعدادی از روحانیون با عوامل کودتا اشاره کرد و گفت: متأسفانه باید اعلام کنم که چند تن از روحانیون رده‌ی بالا نیز با افراد و اعضای

این گروه رابطه داشته‌اند و همین‌طور بوده است. چند تن از آقازاده‌های این آقایان، به طور جزیی براساس مطالبی در این زمینه که از سوی چند تن از عاملان بازگو شده، قراینی بر صحت امر در دست است که ان‌شاءالله پس از تحقیقات و بررسی‌های دقیقی که در جریان است، به زودی نتیجه‌ی نهایی و اسامی این چند تن، اعلام خواهد شد.

حجةالاسلام ری‌شهری سپس در ادامه‌ی صحبت‌هایش گفت: مسأله‌ی دیگری که وجود دارد و شاید سؤال خیلی از مردم بوده است، مسأله‌ی تأخیر در انجام محاکمات یا کندی کار دادگاه‌های ویژه‌ی انقلاب ارتش است، در پاسخ به این موضوع باید بگوییم که دلیل تأخیر در این امر، نبودن عضو حقوقدان برای دادگاه است؛ چرا که به جز من، حجةالاسلام محمدی گیلانی نیز به‌کار دادرسی ادامه می‌دهند و چون محاکمات در یک دادگاه انجام می‌گیرد، به همین دلیل انجام آن‌ها با کندی توأم است و برنامه‌ای داریم که ان‌شاءالله از هفته‌های بعد، شعب دادگاه‌های ویژه‌ی رسیدگی به اتهامات این افراد را اضافه کنیم. مسأله‌ی دیگری که عامل مهمی درتأخیر این محاکمات می‌باشد، اطلاعاتی است که این عده داده‌اند و نظر دادگاه این است که تمامی این اطلاعات را کسب کند، چرا که با اعترافات این عده، کسان دیگری که با آن‌ها رابطه داشته‌اند نیز شناسایی می‌شوند و تاکنون براساس اعترافات و اظهارات دستگیرشدگان، تعداد دیگری از عاملان کودتا دستگیر شده‌اند. تاکنون در رابطه با اجرای این طرح، ۲۶۷ نفر دستگیر شده‌اند که ۱۷۵ نفر آن‌ها در تهران هستند و بقیه در اهواز و اصفهان زندانی‌اند. از این تعداد ۵ نفر نیز حدود ده روز قبل دستگیر شدند که دستگیری این عده براساس همان اعترافات و اطلاعاتی بود که دستگیرشدگان قبلی عنوان کردند.

علت قطع حقوق بازنشستگان ارتش در خارج از کشور

رئیس دادگاه‌های ویژه‌ی ارتش در پاسخ این سؤال که چرا حقوق بازنشستگان ارتش که مقیم کشورهای خارج هستند، قطع شده است، گفت: بیش از ۴۰۰ نفر از پرسنل ارتش هستند که در خارج از کشور بسر می‌برند و در این میان حتی هستند کسانی که ۲۰ سال است در خارج زندگی می‌کنند و نه تنها نقشی برای این مردم و مملکت ندارند، بلکه پولی را که دریافت می‌دارند اغلب صرف عیاشی و کارهایی از این قبیل می‌کنند. حقوق این عده به طور متوسط ماهیانه ۸۰۰ دلار بوده که البته به واحدهای دیگر پولی نیز برای آن‌ها ارز فرستاده می‌شده است. بدین‌وسیله با قطع

این حقوق‌ها از خروج مقداری زیادی ارز جلوگیری می‌شود و البته کسانی‌که حقوقشان قطع شده می‌توانند به ایران بیایند و پس از این‌که به پرونده‌شان رسیدگی شد، طبیعی است که چنان‌چه مسأله برایشان در بین نباشد، مجدداً حقوقشان پرداخت خواهد شد، مسأله‌ی دیگری که در این رابطه وجود دارد، تنزل حقوق بازنشستگی امرای سابق ارتش است. براساس اطلاعیه‌ای که امروز (دیروز) تهیه و اعلام گردید، حقوق کلیه‌ی افسرانی که تا تاریخ پانزدهم فروردین ماه ۵۸، بازنشسته شده‌اند و درجه‌شان امیری بوده است، و بعد از پیروزی انقلاب نیز در نیروهای مسلح ارتش جمهوری اسلامی رسماً به کاردعوت نشده‌اند و مشاغل سازمانی نظامی به آنان ارجاع نگردیده، به میزان حقوق بازنشستگی درجه‌ی سرهنگی با حداکثر قدمت خدمت مقرر می‌گردد و تنزل می‌یابد. علت اتخاذ چنین تصمیمی نیز این بوده که حداقل هزار نفر امیر در رژیم گذشته وجود داشته‌اند که طبق صورت حقوقی که در اختیار ما گذاشته شده این عده از درجه‌ی سرتیپی به بالا، ماهیانه حقوق‌های از ۱۲۹۰۰ تومان تا ۱۴۱۰۰ تومان دریافت می‌کرده‌اند و نه تنها خدمات مثبتی نداشته‌اند، بلکه خیلی از آن‌ها فراری بوده و اکنون در حال توطئه علیه این انقلاب و این مردم هستند. طبق یک محاسبه‌ی ساده، ماهیانه ۱۰ میلیون تومان جمع حقوق پرداختی به این عده بوده که با تنزل میزان حقوق دریافتی به این عده، تا سطح درجه‌ی سرهنگی، به میزان قابل ملاحظه‌ای در این امر صرفه‌جویی می‌شود.

حجة‌الاسلام ری‌شهری در پایان این مصاحبه به تعداد اعدام‌شدگان اشاره کرد و گفت: تاکنون حدود ۳۳ نفر از دستگیرشدگان و عاملان توطئه‌ی نافرجام کودتا اعدام شده‌اند و ۶ نفر نیز به حبس‌های مختلف محکوم گردیده‌اند.

رئیس دادگاه‌های ویژه‌ی ارتش، سپس به ارتباط افراد غیرنظامی و در مشاغل مختلفی از قبیل راننده‌ی تاکسی، مکانیک، کارمند رادیو تلویزیون و نظایر آن، با افراد ارتشی و نظامی اشاره کرد و گفت: تشکیل دهندگان این شبکه با عاملان این توطئه دوشاخه داشته‌اند، یکی نظامی که مسؤولیت برنامه‌های رزمی و سرکوبی را داشته و شاخه‌ی دیگر سیاسی بوده که افراد عضو این شاخه کارهای مربوط به طرح و تبلیغ و اجرا را عهده‌دار بوده‌اند و رابطه‌ی افراد غیرنظامی با دیگران نیز به همین صورت بوده است». [1]

---

۱. *روزنامه‌ی کیهان*، ۱۳۵۹/۵/۱۶

[پیوست شماره‌ی ۴]

افشای برنامه‌ی کودتاگران نوژه برای تشکیل حکومت سوسیال دموکرات آمریکایی

پیش از ظهر دیروز حجةالاسلام محمدی ری‌شهری حاکم شرع و رئیس دادگاه انقلاب ارتش جمهوری اسلامی ایران در یک کنفرانس مطبوعاتی خبرنگاران را در جریان کشف توطئه‌ی خائنانه‌ی عوامل بختیار قرار داد.

حجةالاسلام محمدی ری‌شهری اعلام کرد، تاکنون حدود ۳۰۰ نفردر این رابطه دستگیر شده‌اند و در این طرح خائنانه یک شاخه‌ی نظامی (عمده‌ی آن از تیپ نوهد کلاه سبزها) و یک شاخه‌ی سیاسی عموماً از همین افرادی که ادعای ملیت بدون اسلام می‌کنند، شرکت داشته‌اند.

رئیس دادگاه انقلاب ارتش جمهوری اسلامی ایران افزود: اگر قبل از شروع کار می‌خواستیم این توطئه را برملا سازیم امکان داشت نتوانیم همه‌ی آن‌ها را دستگیر کنیم و یا این‌که آن‌ها ادعا می‌کردند که قصد اجرای این طرح را نداشتند.

وی همچنین گفت: طبق اعترافات متهمان، آن‌ها ۱۷ هواپیما در اختیارداشتند، ابتدا قصد داشتند از فرودگاه مهرآباد کارشان را آغاز کرده و با شکستن دیوارهای صوتی برتری نیروی خود را به سایر پایگاه‌ها ثابت کنند تا اگر پایگاهی با آنان همکاری نکرد آن‌جا را بمباران کنند، ولی به علتی از این کار منصرف شده و پایگاه حر (شاهرخی سابق) را در نزدیکی همدان انتخاب کردند.

حجةالاسلام ری‌شهری در مورد برنامه‌ی توطئه‌گران گفت این‌ها می‌خواستند پس از موفقیت حکومت نظامی تشکیل داده و بعد یک جمهوری سوسیال دموکرات آمریکایی تشکیل دهند. این گروه علاوه بر شاخه‌ی نظامی، عواملی نیز در تهران داشتند که همزمان برنامه‌ی آن‌ها را پیگیری می‌کرد. این عده نیز دستگیر شدند.

وی همچنین گفت: ما قبلاً با مدارکی که در اختیار داشتیم درتیپ نوهد که اکثر آن ازگارد سابق شاه مخلوع بود و وفاداری خود را نسبت به رژیم گذشته ثابت کرده بودند، پاکسازی کردیم. این کلاه سبزها در ماجرای ۱۵ خرداد مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم و کشتار مقابل رادیو تلویزیون، نقش عمده‌ای داشته‌اند. البته در میان آن‌ها تعدادی افراد خوب هم بودند که ما را در کشف این توطئه یاری دادند.

وی یادآور شد: دستگیرشدگان تیپ نوهد راگروهی افراد شاغل و بازنشسته تشکیل می‌دادند و سازمان نقاب نیز در این تیپ تشکیل شده بود.

آقای ری‌شهری در مورد خبری که در یکی از روزنامه‌ها دایر بر دستگیری تیمسار باقری و صدیقی درج شده بود گفت: من در مورد دستگیرشدگان یا رابطه صدیقی با این طرح خائنانه، هیچ‌گونه اطلاعی ندارم، ولی تا این لحظه رابطه‌ی تیمسار باقری و همچنین دستگیر شدن وی را بشدت تکذیب می‌کنم و در بازجویی از تیمسار محققی ثابت شد که گروه توطئه‌گر بشدت با تیمسار باقری مخالف بوده‌اند.

رئیس دادگاه انقلاب اسلامی ارتش گفت از تیمسار مهدیون و تیمسار محققی دو تن از رهبران این توطئه بازجویی شده که آن‌ها به این کار کثیف خود اعتراف کرده‌اند.

حجة‌الاسلام ری‌شهری قسمتی از بازجویی تیمسار محققی را به این شرح قرائت کرد: در پاسخ این‌که در ملاقاتش با سپهبد مهدیون روی چه مسائلی بحث می‌شده، جواب داده است: در این ملاقات‌ها روی مطالبی که امکان داشت اتفاق بیفتد یا باعث عدم موفقیت بشود، بحث می‌کردیم. به طور مثال شنیده بودیم منزل امام پدافند هوایی خیلی قوی دارد، حتی یکی از متخصصین امور هوایی گفته است که هیچ نوع حمله‌ای به منزل امام از راه هوایی امکان ندارد و یا این‌که اگر هواپیماهای اف ۱۴ با موشک‌های فریز برضد ما وارد عمل شوند چه خواهیم کرد و یا اگر پایگاه دیگری علیه ما وارد عمل شد، چه کار کنیم. این بحث‌ها اغلب به نتیجه نمی‌رسید. چون هم اطلاعات دقیق روز را نداشتیم و هم‌زمان ملاقات‌ها برای حفاظت بیشتر کوتاه و حداکثر ۴۵ دقیقه بود و بعضی وقت‌ها برای این‌که در سر چهارراه‌ها بقیه‌ی اتومبیل‌ها از صحبت‌های ما چیزی نفهمند بیشتر از نصف این زمان را نمی‌توانستیم گفتگو کنیم.

در یک قسمت دیگر از بازجویی، تیمسار محققی در پاسخ به چگونگی شروع عملیات می‌گوید: همان روز حرکت، یعنی چهارشنبه ۵۹/۴/۱۸ توسط... به من گفته شد و قرار بود که در ساعت ۸ شب با یک اتوبوس که در جلالیه، مقابل سینما بلوار، پارک شده اشخاصی که با ستون اصلی حرکت نکرده‌اند به پایگاه شاهرخی بروند و در کار گروه‌های زمینی دخالتی نکنند. من نمی‌دانستم با این اتوبوس چند نفر خواهند رفت فقط می‌دانستم... آن‌ها را می‌شناسد و به آن‌ها اطلاع خواهد داد. من قبل از ساعت ۸ به محل رفتم، ولی نه اتوبوس بود و نه کسی که من او را

بشناسم. در حدود ساعت ۸/۳۰... آمد و گفت اتوبوس در حدود یک ساعت تأخیر خواهد داشت. در این موقع... را دیدم که آمد و گفت متفرق شوید، ما را تحت نظردارند و بلافاصله یک ماشین از پاسداران و یک پیکان بی‌سیم‌دار رسید و پاسداران از ماشین پیاده شدند و من فرارکردم و چون نمی‌دانستم چه وضعیتی پیش آمده از خیابان امیرآباد... به سمت بالا پیاده راه می‌رفتم و بالاخره بعد از مدتی در مقابل اداره‌ی مهندسی ارتش، اتوبوسی که سه نفر در آن بودند، ایستاده بود و من هیچ‌کدام از آن‌ها را قبل از آن ندیده بودم و اسم آن‌ها را هم نمی‌دانم. این سه نفر راننده و کمک راننده و مرد دیگری بود که حتی... هم آن‌ها را نمی‌شناخت. بعد از مدتی سه نفر (نام می‌برد.) به‌اتفاق یک نفر دیگر که اسم او را نمی‌دانم و برای اولین بار او را دیدم، وارد اتوبوس شدند و چون وضع بدی را پیش‌بینی می‌کردیم، تصمیم به حرکت گرفتیم و این‌که فعلاً از محل دور شویم. من به... گفتم ما با همین‌ها می‌خواهیم برویم. گفت: بقیه فرارکردند. می‌رویم من یک تلفن بزنم، ولی تلفن‌ها اغلب خراب بودند. بعداً تلفن شد. من در هنگام مکالمات تلفنی آن شخص حضور نداشتم، در داخل اتوبوس بودم. بالاخره آمد و گفت: می‌رویم، اگر بقیه‌ی کارها هم خراب شده باشد.

حجةالاسلام ری‌شهری که متن بازجویی تیمسار محققی را قرائت می‌کرد ادامه داد که در این بازجویی محققی می‌گوید:

ما رفتیم و در راه همدان دیدیم که اوضاع خیلی خراب است و نمی‌توانیم به همدان برویم تا پمپ بنزین... رفتیم و دیدیم که اتومبیل‌ها را دارند بازدید می‌کنند برگشتیم به تهران.

در قسمت دیگری از بازجویی، تیمسار محققی می‌گوید: قرار بود عملیات هوایی را من هدایت کنم و نقاطی که در طرح بود قبل از هر عملیات دیگر، منزل امام و بعد زدن باندهای مهرآباد و شکستن دیوارهای صوتی بر روی تهران و حفظ برتری هوایی از این جهت که پایگاه‌های دیگر نتوانند بر ضد ما وارد عمل شوند و هدف‌های بعدی از نظر حفظ آرامش و نظم تهران از طریق پست فرماندهی، قرار بود داده شوند.

این‌که سرکار سرهنگ فکوری درتلویزیون گفت: یکی از هدف‌ها مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم می‌باشد، به‌واسطه‌ی نزدیکی به حرم حضرت معصومه (علیها السلام) و بودن مردم در آن‌جا، مورد قبول واقع نیست و جزء هدف‌ها نبود.

رئیس دادگاه انقلاب اسلامی ارتش در پاسخ سؤال دیگر گفت: تا آن‌جا که من می‌دانم ۶۰ نفر را در کرمان دستگیر کرده و به تهران آورده‌اند، ولی از مشخصات آن‌ها اطلاعی ندارم.

وی در مورد معرفی تیمسار مهدیون گفت: وی مدت ۲۴ ساعت در زمان مهندس بازرگان فرمانده نیروی هوایی بود.

تیمسار محققی نیز فرمانده یکی از پایگاه‌ها در رژیم گذشته بود و بعد، ۴ تا ۵ ماه هم زندان رفت و بعد بازنشسته شد.[۱]

۱. **روزنامه‌ی کیهان**، ۱۳۵۹/۴/۲۲

[پیوست شماره‌ی ۵]

بخشی از اظهارات محققی در دادگاه درباره‌ی کودتای نوژه و ارتباط آن با بیت آقای شریعتمداری

محاکمه‌ی تیمسار محققی در دو جلسه، توسط این‌جانب انجام شد، در جلسه‌ی اول پس از قرائت کیفر خواست، متهم به جای دفاع از خود، به جرائم انتسابی اعتراف کرد. سپس به سؤالات من پاسخ داد، نخستین سؤال درباره‌ی نقش تیمسار مهدیون در کودتا بود که متن پاسخ‌های وی بدین شرح است:

ج: فکر می‌کنم، من نمی‌دانم آقا، ایشان به من دستور می‌داد. حالا شما اسمش را هر چه می‌گذارید بگذارید.

س: یعنی قرار بوده که ایشان فرمانده شما باشند؟

ج: یعنی قرار بوده که ایشان به من از یک جای دیگری دستور بدهد، به پستِ فرماندهی دستور بدهد.

س: این چندین ملاقاتی که شما با ایشان داشتید، همین مقدار حرف داشته، این‌که کاری ندارد، دو دقیقه تمام می‌شود.

ج: بله آقا ...

س: چقدر طول کشید ملاقاتِ منزل رکنی؟

ج: فکر می‌کنم در حدود حداکثر یک ساعت، حداکثر یک ساعت.

س: یک ساعت بالاخره خیلی مطلب می‌شود گفت؟

ج: حداکثر یک ساعت بود. یعنی قرار بود ۴۵ دقیقه بیشتر نشود، منتهی چون آقا یک مقدار دیر آمد، (آن آقای سیاسی، اسمشان را بلد نیستم) و یکی دو باری که آن خانم مسنّ آمد و چای آورد و مجبور شدند صحبت‌هایشان را قطع بکنند.

س: توضیح بدهید؟

ج: آقا! من عرض کردم که حداکثر یک ساعت.

س: نیم ساعت هم که باشد، نیم ساعت را توضیح بدهید.

ج: صحبت راجع به این بود که راجع به اقتصاد، چه کسی کمک می‌کند، راجع به گروه‌های سیاسی بود که چطوری کمک می‌شود...

س: راجع به گروه‌های سیاسی چه؟

ج: من آقا! مطلبی هست که این‌جا نمی‌توانم خدمتتان عرض کنم و قبلاً خدمتتان عرض کرده‌ام.

س: راجع به خود گروه‌های سیاسی چه گفته شد؟

ج: راجع به خود گروه‌های سیاسی که آن قسمت‌های مختلف، یک مطلبی قبلاً خدمت خودتان عرض کردم که این‌جا نمی‌توانم بیان کنم به هیچ عنوان؛ ولی چیزی که هستش، این بود که ملّت را چگونه می‌شود جلویشان را گرفت که توی خیابان نیایند، از چه طریقی؟ واقعاً هم بگویند، این حرفی را که می‌گویند بکنند، انجام بدهند، یکی‌اش عفو عمومی بود. که عفو عمومی شامل همه بشود و از طریق رادیو و تلویزیون اعلام بشود.

س: دیگر چی؟

ج: یکی دیگر این بود که اشخاص ناراضی را، که خوب نارضایتی‌ها مسلّماً می‌دانید که بی‌کاری مهم‌ترینش است، اشخاصی که بی کار شده‌اند، برگردند سر کارهایشان.

س: یعنی اشخاصی که این رژیم به خاطر وابستگی و به خاطر اتّهامات، بیرونشان کرده است از رژیم سابق برگردند سرِ کارشان؟

ج: تقریباً یک چنین چیزی، اشخاصی که بی کار شده‌اند، بازنشسته‌ها برگردند سرکارشان، یک چنین چیزی.

س: آیا می‌توانید درست مشخّص کنید که کجاها بنا بود، بمباران بشود؟

ج: عرض کردم به حضورتان آقا! یکی منزل امام بود، یکی دو تا باند فرودگاه مهرآباد بود، یکی هم جاهایی که ما بهش می‌گوییم قطع خطوط مواصلاتی، یعنی فرضاً بیست عدد تانک از قزوین بلند می‌شود که راه بیفتد و بیاید به تهران، این بیست عدد تانک، یک نقطه‌ای جاده‌اش قطع بشود که نتواند، بیاید.

س: دیگر چی؟

ج: دیگر سوپر سونیک بود، شما فرمودید بمباران.

س: آیا نخست‌وزیری توی طرح بمباران نبود؟

ج: نخست‌وزیری، این طور نبود که بمباران بشود، آقای بنی‌صدر را زنده می‌خواستند.

س: برای چی؟

ج: نمی‌دانم آقا! قرار بود که یک تعدادی، گروهی بروند و آقای بنی صدر را بگیرند، نمی‌دانم کی‌ها، و چطوری، ولی قرار بود که ما وقتی که سوپرسونیک رد می‌شویم، از روی شهر هم سوپرسونیک رد می‌شویم، احیاناً ممکن است آقای بنی‌صدر بیاید بیرون که ببیند چه خبر است، همان موقع که می‌آید بیرون تا ببیند چه خبر است، گرفته بشود.

س: پس بنا نبود که ایشان کشته بشود؟

ج: نمی‌دانم آقا! قرار بود که ایشان محاکمه بشود مثل این‌که.

س: چون اینطوری که می‌فرمایید منزل امام بنا بوده است که بمباران بشود، ولی نخست‌وزیری قرار نبود بمباران بشود؟

ج: نخست‌وزیری و این‌ها را قرار بود که پس (PASS) بیاییم رد بشویم، همین طور عبور بکنیم. توی این عبورها بالاخره می‌آمدند بیرون و ممکن بود که بگیرندشان و ممکن بود آقای بنی‌صدر آمده باشد بیرون.

س: با توجه به این‌که محل اقامت امام از مراکز پرجمعیت است، شما هم گفتید که مردم را نمی‌خواستید بزنید؟

ج: این طور که به ما گفته بودند آقا! مراکز پرجمعیت نبود. ضمناً بایستی به عرض آقا برسانم که یک عدد بمب یا آن بمبی که ما می‌خواستیم مصرف بکنیم که حداکثر قدرتش بود، دیگر این شعاعش ۳۰۰، یعنی قطر ۳۰۰ پا می‌توانست از بین ببرد. هر صد پایی، بگیریم هر ۳ پایی یک یارد، حالا شما بگیرید سیصد پا می‌شود ۱۰۰ متر، ۱۰۰ متر جایی نبودش که بخواهد به دهی یا به خانه‌ی کس دیگری، کار داشته باشد.

س: چرا، ۱۰۰ متر که خانه‌های اطراف را هم می‌گیرد دیگر؟

ج: ما راجع به آن یکی دو تا خانه‌ی اطراف پرسیده بودیم که این‌جا کی ساکن است؟ گفته بودند این‌جا دفتر کار است و شب‌ها خالی است و کسی هم تویش نیست؟

س: شما میزان تلفات را در این کار چقدر حدس می‌زنید؟ این طور در ذهنم است که بعضی از این آقایان گفته‌اند تا ۱۰ میلیون را حدس می‌زده‌اند.

ج: من عذر می‌خواهم از شما برای این مطلب، شما یک هفت تیر دارید، تویش هفت تا فشنگ است، با این هفت تا فشنگ، ۸ نفر را نمی‌توانید بکشید. مگر این‌که بایستانید، قطار کنید پهلوی یکدیگر، بگذارید توی پیشانی اوّلی، احیاناً از این‌جا در برود و بخورد توی پیشانی

دومی. با آن مهمّاتی که با آن ۱۲ عدد هواپیمای اول که ما می‌خواستیم برای کب بگذاریم، می‌خواستیم برای اِرس ودیارتی بگذاریم، برای سوپرسونیک بگذاریم، برای چیزهای دیگر بگذاریم، این اگر ما خیلی می‌خواستیم بکشیم، خیلی می‌خواستیم بکشیم، این همان منزل امام تنها بود. مثل این‌که شما بخواهید با ۵ تا فشنگتان ۵۰ نفر را بکشید، نمی‌شود آقا ۱۰ میلیون نفر، ۱۰ میلیون نفر مهمات در این مملکت نیست که شما بخواهید ۱۰ میلیون نفر را بکشید، شما همه را یکجا جمع بکنید، همه را بیاورند یکجا، یک هو، ۵۰۰ عدد هواپیما روی سر این ۱۰ میلیون نفر بمب بریزد.

س: شما ضمن صحبت‌هایتان گفتید که تعداد شما معدود بوده و کم بوده، شما فکر نمی‌کنید با این تعداد معدود، با این عدّه‌ی کم، چه جور می‌توانید مثلاً این رژیم را سرنگون کنید؟

ج: آقا! من باز هم این را قبلاً به حضورتان عرض کردم، ما از نظر پرسنل خلبان، حداکثر در حدود بین ۳۰ تا ۳۲ نفر را پیش‌بینی می‌کردیم. پرسنل فنی هم در حدود ۳۰ نفر، این می‌شد ۶۰ نفر یا ۶۲ـ۶۳ نفر، حالا شما حداکثر بگیرید ۷۰ نفر. از نظر پرسنل نظامی هم که قرار بود پایگاه را بگیرند و ما بدون کوچکترین تیراندازی، بدون کوچکترین نگرانی که از این‌که پایگاه ممکن است در کار ما وقفه‌ای ایجاد بکند، برویم این تو، شما می‌دانید آن‌ها چند نفر بودند؟ حداکثر ۳۰۰ نفر، با همین مقدار ما قرار بود وارد عمل بشویم نه بیشتر و شاید کمتر، کما این‌که کمتر هم از این‌جا راه افتادیم و رفتیم و اما این‌که موفق می‌شدیم یا نمی‌شدیم، به ما این‌طور تفهیم شده بود که وقتی که امام وجود نداشته باشد و رادیو تلویزیون شروع بکند به صحبت کردن و آن مطلبی که جناب عالی می‌دانید[1] دیگر تمام است.

س: بفرمایید که حالا، از این‌که طرح شما در کودتا موفّق نشد، چه احساسی دارید؟

ج: آقا! من بهتر است راجع به این موضوع حرف نزنم برای این‌که هر چیزی بگویم، در مطلب تأثیری نخواهد داشت.

س: حالا احساس خودتان را توضیح دهید، تأثیر ندارد؛ ولی احساس خودتان را توضیح دهید.

ج: خوب، خواه ناخواه هر کسی جان خودش را دوست دارد، خواه ناخواه من اعدامی‌ام،

---

۱. منظورش پیام آقای شریعتمداری است که در جلسه‌ی دوم دادگاه توضیح داده شده است.

خواه ناخواه برای خانواده‌ام خوب نیست، ولی اگر بدانم آقا، این را مسلّم دارم به خدمتتان می‌گویم. می‌خواهم این‌جا یک خرده، یک دقیقه مثل امام مرد باشم!! یک دقیقه هم کمتر، یک جو، از مردانگی امام را داشته باشم.

س (قاضی): البته مثل امام که تعبیر نکنید.

ج: نخیر، یک جو گفتم از مردانگی امام را داشته باشم، اگر بدانم بعداً خانواده‌ام دچار دردسری نخواهند شد که دادگاه عدل اسلامی فکر نمی‌کنم این کار را بکند، برای این‌که آن‌ها روحشان هم خبردار نبوده است، نه خانواده‌ام، نه فامیلم، نه دوستانم، نه اشخاص دیگر، ننگی برایشان نخواهد بود که توی اجتماع بروند و بیایند، خوشحالم.

س: از نظر شخصی عرض نمی‌کنم، از این‌که این طرح موفّق نشد، مجموعاً چه احساسی دارید؟

ج: آن را من نمی‌توانم قضاوت بکنم آقا، من از نظر خودم، هر چه زودتر بمیرم از نظر خودم راحت‌ترم.

س: موفق نشدن این طرح برای شما تأسف آور است؟

ج: نه آقا! اگر سؤالتان این است.

س (قاضی): بله سؤالم اینست.

ج: خیر، خیر، می‌دانید، رسماً خیر.

س: چرا؟

ج: خوب، طرحی نبود آقا! که بخواهد تأسف آور باشد. طرح یک چیزی است که اقلاً اَلِفی داشته باشد، ن، و، ه ی داشته باشد، این اَلِف نشده، غوره نبوده، مویز شده. باید هم شکست بخورد.

س: حالا شما فرض کنید که غوره هم شده بود و طرح، طرح کاملی بود؟

ج: آن وقت شکست نمی‌خورد آقا، اگر این طور بود، شکست نمی‌خورد.

س: شما ضمن بازجویی‌تان فرموده‌اید که شورای نظامی قرار بود که زمام امور مملکت را به دست بگیرد. ممکن است در این زمینه توضیحی بدهید؟

ج: من نگفتم شورای نظامی زمام امور مملکت را در دست می‌گرفت، گفتم شورای نظامی می‌آمد دستور می‌داد به ما که ما چکار باید بکنیم و اگر گفته‌ام شورای نظامی زمام امور مملکت

را در دست می‌گرفت، من اشتباه کرده‌ام. من عرض کردم که شورای نظامی تصمیم می‌گیرد که چه هدفی را بزند و چه کسی را به چه سِمَتی برگزیند و به آقای رئیس جمهور پیشنهاد بکند.

س: یعنی رئیس جمهور را همان ابتدا مشخص می‌کردید؟

ج: فکر می‌کردند که رئیس جمهور، بلی مشخص بود، آقای بختیار بود.

س: آقای بختیار بنا بود که رئیس جمهور بشود؟

ج: همان بود که الآن عرض کردم به خدمتتان.

س: در صورت عدم موفقیت بنا بود که چه کاری را انجام بدهید؟

ج: به عرضتان برسانم عدم موفقیتی پیش‌بینی نمی‌شد ...

س: با گروه‌های سیاسی‌ای که مسلّح هم هستند، در صورت برخورد چگونه می‌خواستید عمل بکنید؟

ج: منظورتان را اصلاً نمی‌فهمم گروه سیاسی مسلح؟

س: فرض کنید مثل چریک‌های فدائی، مثل مجاهدین خلق؟

ج: آقا! یک بار دیگر هم سؤال راکردید از من. باور می‌کنید که من فرق بین چریک‌های فدایی با چریک‌های خلق مسلمان را نمی‌دانم چیست؟ این را باور بکنید که من نمی‌دانم.

به ما گفته بودند که ما خودمان راجع به کارهای سیاسی با همه‌شان در تماس هستیم با تمام گروه‌ها، نه تنها این‌ها، با حتّی حزب‌اللّهی‌ها در تماس هستیم و شما از این نظر هیچ گونه ناراحتی نداشته باشید.

س: یعنی می‌گفتند که با گروه‌های سیاسی، مسأله هماهنگ شده است؟

ج: بله، می‌گفتند هماهنگ شده است.

س: شما آقای محققی! به مشروبات الکلی اعتیاد دارید؟

ج: اعتیاد ندارم، ولی می‌خورم، می‌خوردم. من در منزلم مشروب بود گاهی که خسته می‌شدم مشروب می‌خوردم؛ ولی نه به عنوان اعتیاد، به عنوان تفریح و در ضمن، اطلاع دارید که من شب قبلش یا دو شب قبلش در منزلم عروسی بود و توی عروسی هم خُب یکی دو نفر بودند که نه این‌که معتاد باشند، لبی تر کرده بودند.

س: شما هم خورده بودید؟

ج: من هم خوردم آقا.

جلسه‌ی دوّم محاکمه

در ادامه‌ی مطالبی که آقای محققی سؤال شد، به نظر می‌رسد که این یک مسأله را باید ایشان روشن کنند که در آن منزل آقای رکنی که مسائلی مطرح شد، ایشان اظهار کردند که یک مسأله‌ی دیگری بود که مهم است و من نمی‌خواهم بگویم.

از ایشان تقاضا می‌کنیم که آن مسأله را هم برای ما توضیح بدهد. یک مسأله‌ی کلی از ایشان سؤال می‌کنیم که آیا در این توطئه، از افراد عمامه به سر و روحانی هم دخالت داشته یا هماهنگی شده بوده با آن‌ها، یا این‌که هماهنگی نشده بوده است؟

ج: آقا! به عرضتان برسانم من مدت‌ها بود از این آقا می‌پرسیدم، یعنی از این آقای توی همان جلسه.

س: کدام آقا؟

ج: از این آقای سیاسی، آقای قربان نام.

مدت‌ها بود که ازش می‌پرسیدم. هی توی آن جلسه که آخر شما می‌گویید آدم نمی‌میرد، آدم بیرون نمی‌آید، آدم کشته نمی‌شود، من از کجا مطمئن بدانم که کسی بیرون نمی‌آید؟ آمدیم ریختند و ده هزار نفر، شد بیست هزار نفر، شد سی هزار نفر، آن وقت کی؟ چطوری؟ شما که آدم ندارید جلوی این‌ها را بگیرد و از من هم بخواهید، به این‌ها تیراندازی نخواهم کرد. این آقا به ما گفتند که وقتی که امام دیگر وجود نداشته باشد، یکی جای امام می‌نشیند، آن شخصی که جای امام می‌نشیند، از رادیو تلویزیون صحبت خواهد کرد و مطالبی را که امام تا امروز گفته است، او فتوا می‌دهد که غلط است. ما خواستیم (من و مهدیون) یک مقداری بیشتر در این مورد بگوید، گفت از آقایون روحانیون، ۴ نفر هستند که این چهار نفر بلافاصله.

س: ۴ نفر یا ۵ نفر؟ یکی دیگر از آقایون گفته است ۵ نفر.

ج: من آقا! ۴ نفر شنیدم، این چهار نفر هستند، که این چهار نفر بلافاصله وقتی که رادیو و تلویزیون گرفته شد، بلافاصله از رادیو و تلویزیون برای ملت صحبت خواهند کرد و فتوا خواهند داد که مطالبی که امام گفته است واقعیت ندارد و ملت را می‌نشانند سرجای خودشان. آن وقت من خیالم راحت شد که این‌ها هر چه که می‌گویند درست می‌گویند، یعنی به عبارت دیگر آن وقت من فهمیدم که واقعاً آدم کشته نخواهد شد. آن وقت من فهمیدم این‌که می‌گویند ۱۰ میلیون کشته می‌شود، ۱۰ نفر هم کشته نمی‌شود.

س: یعنی تا قبل از آن احتمال می‌دادید که کشتار زیاد بشود؟

ج: من تا قبل از آن می‌ترسیدم و می‌گفتم اگر این طور باشد، شما چکار می‌کنید؟ ملت باید چکار می‌کنید؟

آن‌ها هی می‌گفتند: ملت نمی‌آیند توی خیابان، گفتم: چطور خیالم راحت بشود؟

گفت: چهار نفر از آقایون روحانیون هستند که این ۴ نفر بلافاصله می‌آیند و صحبت می‌کنند، مطالبی را که امام گفته، این‌ها فتوا می‌دهند که این طور نیست و بعد از این چهار نفر هم، توی خط ایستاده‌اند، گفت: آخوندها، توی خط ایستاده‌اند.

س: یعنی توی خط ایستاده‌اند، برای چی؟

ج: برای این‌که از رادیو و تلویزیون صحبت بکنند.

س: نام آن چهار نفر را ممکن است ببرید؟

ج: نام آن چهار نفر را آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله (ر)، آیت‌الله (ق)، آیت‌الله (ز).

س: همان آقای (ر) که قم هستند؟

ج: نمی‌دانم آقا! من فقط اسمش را می‌دانم و حتی شنیده‌ام که آقای شریعتمداری را می‌خواستند بدُزدند و بیاورند در تهران، یک خانه‌ی امنی ایشان را قایم کنند، به طوری که روزی که این جریان عملیّات آغاز می‌شود، بلافاصله آقای شریعتمداری از رادیو صحبت کنند.

س: بعضی از آقایان دیگر می‌گویند یک منزلی هم برای آقای شریعتمداری در نظر گرفته شده بود. شما اطلاعی از این جریان ندارید؟

ج: من شنیدم که برای آقای شریعتمداری ۲ عدد باغ اجاره کرده بودند.

س: در کجای تهران، نمی‌دانید؟

ج: نمی‌دانم، آقا! قبلاً می‌دانستم ولی حالا به یادم نمی‌آید. نمی‌خواهم که دروغ بگویم، فکر می‌کنم نزدیکی هتل شرایتون و دیگری هم در کرج بوده.

س: در این رابطه از پسر آقای شریعتمداری، چه خبر دارید؟

ج: من پسر آقای شریعتمداری را نه دیده‌ام و نه می‌شناسم و نه حتّی عکسشان را دیده‌ام، ولی چیزی که هست همان شب، وقتی که ما یک خرده کنجکاوی بیشتر، یعنی (مهدیون و من) کنجکاوی بیشتری نشان دادیم که چطوری آقای شریعتمداری؟ ما شنیده‌ایم که آقای شریعتمداری تحت الحفظ است و ایشان شاید زندانی است، آزاد نیستند، گفت: ما ایشان را به

وسیله‌ی پسرش می‌دزدیم و حتّی اگر شده یک آقای شریعتمداری درست می‌کنیم و می‌گذاریم جایش، آقا را با خودمان می‌آوریم.

س: اصولاً شما اطلاع ندارید که پسر آقای شریعتمداری در این رابطه بود؟ با شما همکاری می‌کرد؟

ج: من عرض کردم پسر آقای شریعتمداری را ندیده‌ام ...

نمی‌دانم آقا، که حمل بر مثبت بکنم یا حمل بر منفی؛ ولی حتماً از آقای شریعتمداری که خواسته بودند صحبت بکند، پسر آقای شریعتمداری هم در جریان بوده یا نه، نمی‌دانم.

س: شما اگر یادتان باشد قبلاً به من گفتید که صحبت این بود که با این آقایانی که نام بردید، قبلاً این‌ها در جریان امر گذاشته شده‌اند و هماهنگی‌های لازم با آن‌ها شده است.

ج: بله

قاضی: در این زمینه توضیح بدهید.

ج: باز سؤال شد از آن آقا که اگر آقا نیاید یا آقای (ق) نیاید، یا این آقایان بگویند نه، آن وقت چه می‌شود؟ گفتند: نه، ما قرارمان را داریم. البته این‌هایی را که عرض کردم حضورتان، تمام مطالب، سخنان نقل قول شده از آن آقای به نام مستعار قربان است وگرنه من خودم که از جای دیگر یا مستقیماً [نشنیدم]، خیر.»

در ادامه‌ی مطالب از قول تیمسار محقّقی معدوم یکی از عوامل مهم کودتای نافرجام نوژه، در جلسه‌ی دوم محاکمه‌ی وی، مطالبی مطرح شد که ممکن است برای برخی از خوانندگان این سؤال مطرح شود که نقل این گونه مطالب، چه ضرورتی دارد؟ و آیا این قبیل مطالب را از زبان مجرمی که در شرف اعدام است، می‌توان باور کرد؟

در مورد ضرورت نقل مطالب مطرح شده، باید عرض کنم که اگر آشنا شدن ملّت مسلمان ایران، با حادثه‌ی مهم و تاریخی کودتای نوژه و شناخت انگیزه‌ها و عوامل و عناصر همفکر و زمینه‌های اجتماعی این حرکت و توطئه‌ی دقیق و حساب شده و در عین حال ابلهانه، ضرورت داشته باشد، نقل مطالبی که عاملین کودتای نوژه در بازجویی و محاکمه‌ی خود در رابطه با مسائل مطرح شده گفته‌اند، نیز ضروری است. هر چند آن‌چه به دیگران نسبت داده‌اند از نظر قضایی ثابت نباشد، اما حداقل این نتیجه را دارد که به وضوح ثابت می‌کند عناصر کودتا ـ که هیچ شبهه‌ای در وابستگی آنان به بیگانه و ضدیّت آن‌ها با اسلام و قرآن نیست ـ به چه کسانی در

داخل صفوف ملّت مسلمان ایران، دل بسته‌اند و لااقل هشداری است به دیگران که ناخواسته و ناآگاهانه، در صف عناصری که در برابر اسلام و ملّت ایستاده‌اند، قرار نگیرند.

علاوه بر این، هر چند اظهارات یک مجرم بدون قرینه‌ای که صدق او را تأیید کند، چیزی را اثبات نمی‌نماید؛ ولی اگر گفته‌ی وی، همراه با قرینه باشد لااقل تا حدودی می‌توان به واقع پی برد و در رابطه با اظهارات تیمسار محقّقی در جلسه‌ی دوم محاکمه، قرائنی وجود دارد که فی‌الجمله او را تأیید می‌کند. از جمله، اعتراف آقای رکنی و سایر کسانی است که بدون این‌که از اظهارات یکدیگر در این رابطه، کوچکترین اطلاعی داشته باشند، مطالبی را مطرح کرده‌اند.

اینک، به اظهارات آقای رکنی در رابطه با آن‌چه تیمسار محقّقی مطرح کرده است، توجه فرمایید:

اظهارات ستوان رکنی

ستوان یکم ناصر رکنی، در پاسخ قاضی محکمه که نسبت به اظهارات تیمسار محقّقی از وی سؤال نموده است، چنین می‌گوید:

ج: بسم الله الرحمن الرحیم ـ در این مورد، من دو مطلب بیشتر نمی‌دانم، یکی مطلبی است که در ابتدای کار، فکر می‌کنم حدود چهار یا پنج ماه پیش بود که با آقای خادم روبرو شدم، با ایشان صحبت می‌کردم، همزمان بود با این‌که آقای قمی به تهران آمدند و به خدمت امام رسیدند و فکر می‌کنم همان زمانی بود که آقای آیت‌الله روحانی ـ یک ـ مصاحبه‌ای کردند یا مقاله‌ای نوشتند که در روزنامه‌ها چاپ شده بود. در مورد اصلاحات ارضی بود. در منزل آقای خادم بودم؛ البته طرف صحبت آقای خادم، من نبودم، کسانی آن‌جا بودند که آقای خادم با آن‌ها صحبت می‌کرد. بحث در این مورد بود که هر کدام از این آقایان، اگر پول بیشتری بگیرند، حرف بیشتری می‌زنند و صدایشان را بلندتر می‌کنند. بعد مثالی ایشان آوردند در مورد آقای آیت‌الله قمی، گفتند که من خدمت ایشان بودم و با ایشان راجع به اوضاع مملکت، نابسامانی‌ها، گرانی‌ها، اوضاع سیاسی مملکت، صحبت می‌کردم و بعد از این‌که صحبتم با ایشان تمام شد، مبلغ یکصد هزار تومان حق سفره، روی تشکی که ایشان نشسته بودند قرار دادم و از خدمتشان مرخص شدم. این مطلبی بود که آقای خادم در مورد آقای قمی گفتند.

س: شما! ممکن است این‌جا در پرانتز، راجع به آقای خادم بفرمایید که آقای خادم چه نقشی

داشت در این ماجرا؟

ج: آقای خادم، موقعی که من با ایشان آشنا شدم، نقش ایشان در رابطه با دکتر بختیار بود، که برای دکتر، فعالیت سیاسی می‌کرد. نوع فعالیت سیاسی‌ای که می‌کرد، تا آن‌جایی که من اطلاع دارم و مرا در جریان می‌گذاشتند، این بود که نوارهای دکتر بختیار را تکثیر می‌کردند و پخش می‌کردند، اعلامیه برای دکتر بختیار تکثیر می‌کردند و پخش می‌کردند. عید که شد، کارت تبریکی از دکتر بختیار پخش کردند. خودش با زبان خودش می‌گفت که با دکتر و با پسر خودش مهندس جواد خادم که وزیر کابینه‌ی دکتر بختیار بوده است، تماس تلفنی دارند و با هم صحبت می‌کنند، البته ایشان در همان موقع هم می‌گفت که گروه نظامی‌ای هستند که در حال فعالیت هستند؛ ولی مرا با ایشان آشنا نکرده بود. فعالیت آقای خادم تا آن‌جایی که من در جریان کارش بودم، به این ترتیب بود.

س: فعالیت آقای خادم در چه رده‌ای بود؟

ج: آیا منظورتان این است که ایشان در چه مقامی بودند؟

س: بله

ج: بله، در سطح بالا بودند، در تهران از هیچ‌کس دستوری نمی‌گرفت، تا آن‌جایی که من شاهد بودم با دو سه نفر دیگر اختلاف داشتند، حرف‌های یکدیگر را گوش نمی‌کردند و بخصوص پسرش، سعی می‌کرد که میان این‌ها آشتی و تفاهمی برقرار کند؛ ولی خودش اظهار می‌کرد که من مستقلاً کار می‌کنم و کارم خیلی بهتر از آن‌ها بوده و پیشرفتم هم بیشتر از آن‌ها بوده است. در سطحی نبود که در ایران کسی به او دستور بدهد.

س: ارتباط ایشان با آقای احسان سرشبکه‌ی نظامی، چطور بود؟

ج: ایشان اظهار می‌کرد که (آن موقع ایشان به نام احسان نبود) می‌گفت: باقر هست که سرشبکه‌ی گروه نظامیان است، فعالیت می‌کند. یک بار در منزل آقای خادم من باقر را دیده بودم، آمده بود آن‌جا، ولی هیچ صحبتی نکرد و حتی مرا به او معرفی نکرد و نگفت که من هم، نظامی هستم. روابطشان فکر می‌کنم که حسنه بود با یکدیگر، هیچ‌گاه صحبت اختلاف با گروه نظامیان بین این‌ها مطرح نبود. هر اختلافی بود و هر آشتی یا تفاهمی که می‌خواستند ایجاد بکنند، این طور که خانم پروین شیبانی می‌گفت، مربوط به اختلافاتی بود که در سطح گروه سیاسی، در داخل ایران بود ...

استنباط کلّی من، این بود که آقای خادم نباید تنها با آقای قُمی در ارتباط باشد. ایشان با روحانیون دیگری هم در ارتباط بودند، کما این‌که یک بار هم که به اصفهان رفتیم، با آقای میرزا زین‌العابدین پاقلعه‌ای، ایشان ملاقاتی داشتند که البته من، تا به حال آقای پاقلعه‌ای را ندیدمش و در مذاکراتشان هم نبودم؛ ولی تلفن کردند آقای خادم که به سراغم بیا. من با تاکسی تلفنی رفتم به سراغشان، منزل آقای میرزا زین العابدین پاقلعه‌ای، پسرشان آن‌جا بودند، خانم‌های دیگری هم آن‌جا بودند و از آن‌جا آمدیم بیرون... کما این‌که یک بار دیگر هم اظهار کردند که نوارهایی که دکتر بختیار می‌فرستد، پیاده می‌شود، روی کاغذ آورده می‌شود و متنش برای آقای شریعتمداری به قم فرستاده می‌شود.

س: راجع به ارتباطش با آن آقا، ایشان چه می‌گفت؟ هیچ صحبتی نمی‌کردند؟

ج: می‌گفتند که آقای پاقلعه‌ای، آقای درویشی هستند و من بیشتر برای کسب فیض و این‌ها خدمتشان رفتم. بعد از این‌که از اصفهان آمدیم، هیچ صحبتی راجع به نحوه‌ی مذاکرات و صحبت‌های رد و بدل شده بین ایشان و آقای پاقلعه‌ای، با من در میان نگذاشتند.

س: ادامه بدهید گفتارتان را، شما گفتید دو مسأله می‌دانم.

ج: یکی این بود که آقای خادم مطرح کرد و یکی بعد از این‌که آقای خادم گرفته شد و فکر می‌کنم که مرا به احسان معرفی کرد؛ چون احسان بود که با من تماس گرفت به مرور پیش آمد تا حدود ۱۵ روز یا ۲۰ روز، فکر می‌کنم که قبل از روزی بود که می‌خواستند کودتا بکنند؛ البته جسته و گریخته صحبت می‌کردند که روحانیونی پیش ما می‌آیند و با ما در تماس هستند و به ما گفتند که ما می‌خواهیم به نفع شما فعالیت بکنیم. هیچ صحبتی از مراجع نبود تا این‌که شبی تیمسار مهدیون، تیمسار محققی، به منزل من آمده بودند، احسان دستور داده بود که به آن‌جا بیایند. بعد آقای مهندسی که فکر می‌کنم که اسم مستعارش باشد، مهندس قاضی و سرگروه سیاسی بود، ایشان نظامی نبود. سیاسیون را هدایت می‌کرد. ایشان هم به منزل من آمد. معمولاً یک ساعت، یک ساعت و نیم بیشتر صحبت‌هایشان طول نمی‌کشید. مرا در جلساتشان راه نمی‌دادند و من می‌رفتم بیرون. من رفتم و بعد که برگشتم، این جلسه بیشتر از حدّ معمول طول کشیده بود. ناچاراً من هم رفتم سرِمیزی که صحبت می‌کردند، نشستم. به این مطلب رسیدم، یعنی صحبتشان به این‌جا رسیده بود که درباره‌ی مراجع صحبت می‌کردند. تیمسار محقّقی می‌پرسید که اگر من بدانم که در آن روز آقای شریعتمداری اطلاعیه‌ای صادر می‌کنند، خیالم از

بابت پایگاه هوایی تبریز راحت می‌شود؛ چون دیگر مطمئن هستم که آن‌ها علیه ما، بلند نمی‌شوند. چون تیمسار محققی یک نگرانی عمده‌ای که داشت، این بود که یک پایگاه را که این‌ها تصرف بکنند و بخواهند هواپیمایش را پرواز بدهند، امکان دارد که [از] سایر پایگاه‌های نیروی هوایی احتمالاً یک، دو و یا بیشتر هواپیما علیه این‌ها بلند شود و نیروی این‌ها به جای این‌که صرف آن تصرف و بمباران هدف‌هایی که تعیین کرده‌اند بشود؛ صرف این بشود که یک جنگ داخلی، در خود نیروی هوایی ایجاد بشود. تیمسار محققی از این، واهمه داشت و به همین جهت اظهار می‌داشت که اگر آقای شریعتمداری، اطلاعیه‌ای صادر بکنند، خیال من لااقل از جانب تبریز و پایگاه هوایی تبریز راحت می‌شود. آقای مهندس قاضی در جواب ایشان گفتند که ما با روحانیت، پیشرفت خوبی داشته‌ایم و توانسته‌ایم به توافق برسیم. مثلاً با آقای شریعتمداری، با پسر ایشان، وارد صحبت شدیم، پسرشان از جانب آقای شریعتمداری قول همه گونه همکاری را داده‌اند، حتی منزلی در حوالی یوسف‌آباد برای ایشان اجاره کرده و قرار است که ایشان بلافاصله به تهران منتقل بشوند. البته ما هیچ گونه کمکی قرار نیست در مورد این انتقال ایشان از قم به تهران انجام بدهیم؛ بلکه خود ایشان با عوامل خودشان و با کمک عوامل خودشان، به تهران منتقل می‌شوند. در همان خانه‌ای که در حوالی یوسف‌آباد هست، تشریف دارند تا این‌که زمان به اصطلاح آماده شود، مکان آماده شود، رادیو و تلویزیون تصرف بشود که یا ایشان مستقیماً خودشان از رادیو تلویزیون صحبت بکنند، یا این‌که نوار و اعلامیه‌شان پخش بشود و از ایشان کمک گرفته شود. بعد ایشان اظهار کردند که تنها با آقای شریعتمداری نیست که ما به این ترتیب وارد مذاکره شده‌ایم، آقای شریعتمداری، آقای (ق) و آقای (ز)، از چهار نفر اسم بُردند؛ ولی متأسفانه من، هر چه فکر کردم نتوانستم آن نفر چهارم را، اسمش را یادم بیاید.

س: آیا فکر می‌کنید پس از دستگیری آقای خادم بود که مهندس قاضی سرپرستی شاخه‌ی سیاسی را به عهده گرفت؟

ج: فکر می‌کنم پس از دستگیری آقای خادم، سرپرستی شاخه‌ی سیاسی برای آقای قاضی دیگر مسجّل شد وگرنه استنباط من، این است که در همان زمانی هم که آقای خادم بود، این دو گروه فعالیت می‌کردند. هم گروه آقای خادم و هم گروه آقای قاضی؛ منتهی این وسط، مشخص نبود که افرادی که پایین‌ترند و زیردست هستند، در یک حالت سرگردانی بودند که از چه کسی باید تبعیت کرد و این نابسامانی یک مقداری کارها را ناهماهنگ می‌کرد؛ ولی پس از این‌که آقای

خادم دستگیر شد، دیگر صددرصد مسجّل شد که به غیر از آقای قاضی، کسی نیست که گروه سیاسی را هدایت و رهبری بکند.

س: راجع به گروه‌های سیاسی که با این توطئه هماهنگ بودند، اگر شما توضیحاتی دارید، بفرمایید.

ج: گروه‌های سیاسی که با این توطئه هماهنگ بودند، این‌هایی که خدمتتان عرض می‌کنم من رابط در نیروی هوایی بودم و راجع به امور سیاسی‌شان اطلاعاتی به آن ترتیب ندارم؛ یعنی من، در جریان کار قرار نمی‌گرفتم. چیزهایی که به عرضتان می‌رسانم در رابطه با صحبت‌هایی بود که یا احسان با آن‌ها می‌کرده و من حضور داشتم و یا این‌که توضیحاتی بوده است که احسان و آقای مهندس قاضی به تیمسار مهدیون و تیمسار محققی می‌دادند و من بوده‌ام؛ در این رابطه بوده است. صحبت بر این بود که آیا مجاهدین خلق در روز کودتا، نقششان چه خواهد بود و آن‌ها آیا علیه ما اسلحه به دست می‌گیرند و یا به نفع ما اسلحه به دست می‌گیرند و بیرون می‌آیند، به چه ترتیب خواهد بود؟ توضیحی که آقای مهندس قاضی به تیمسار مهدیون و محققی می‌داد به این ترتیب بود که ما، در حال مذاکره با هر دو گروه هستیم. هم مجاهدین خلق و هم فدائیان خلق. می‌گفت که با فدائیان خلق ما زیاد تمایلی نداریم چون مارکسیست هستند و علناً می‌گویند ما مارکسیست هستیم. تمایلی نداریم که به نحوی وارد صحبت بشویم و امتیاز بهشان بدهیم که بعداً برای خودمان تولید اشکال و دردسر بکنند؛ ولی با مجاهدین خلق نه، صحبت کرده‌ایم و به این نتیجه هم رسیده‌ایم که در آن روز، ازشان خواسته‌ایم که به نفع ما واردکار نشوند، ما احتیاجی نداریم که آن‌ها به نفع ما وارد عمل بشوند. همین قدر کفایت می‌کند که احتمالاً اگر فتوایی صادر شد و دستوری صادر شد، این‌ها اسلحه به دست نگیرند و علیه ما وارد کار نشوند که کار ما را سنگین‌تر نکنند، همین برای ما کفایت می‌کند و می‌گفت که ما این قول را از مجاهدین خلق گرفته‌ایم که آن روز بی‌طرف بمانند، در عوضِ این‌که آن روز بی‌طرف می‌مانند، بهشان قول داده‌ایم که آزادی فعالیت سیاسی داشته باشند و هر نوع فعالیت سیاسی که بخواهند در نهایت آزادی، انجام بدهند. این جمله را تنها آقای قاضی نمی‌گفت، آقای احسان هم می‌گفت. آقای مهندس تیموری نیز که فکر می‌کنم بعد از آقای قاضی بوده باشد، به زبان می‌آوردند. خانم پروین شیبانی هم به زبان می‌آوردند. موضوعی نبود که یک طرف بیان کرده باشد.

س: رابط آن‌ها با سازمان مجاهدین چه کسی بود؟

ج: نمی‌دانم.

س: استعداد نظامی سازمان مجاهدین و چریک‌ها را برآورده کرده بودند؟

ج: بله، احسان می‌گفت ما با توجه به عوامل اطلاعاتی که داریم، برآورد کرده‌ایم مجاهدین خلق، چریک‌هایی که در تهران بتوانند اسلحه به دست بگیرند، از بیرون بیایند، نه این‌که در تظاهرات و این طور چیزها شرکت کنند. کسانی که قابلیت رزمی داشته باشند و بتوانند اسلحه به دست بگیرند از بیرون بیایند، تعدادشان را هشتصد نفر برآورد کرده بودند و گفته بودند که باز هم بررسی و تحقیق کرده‌ایم، این‌ها اسلحه‌هایشان در نقاط مختلف تهران پراکنده هست؛ البته می‌گفت که سعی داریم بفهمیم که اسلحه‌خانه‌هایشان کجاست؟ اگر بتوانیم بفهمیم که اسلحه خانه‌هایشان کجاست، می‌توانیم حتّی به اسلحه‌خانه‌هایش دستبرد بزنیم و اگر ما برای آن روز کمبود اسلحه داشته باشیم، از آن‌ها تأمین بشویم؛ ضمن این‌که می‌گفت اسلحه‌خانه‌هایشان در نقاط مختلف تهران پراکنده هست. به این ترتیب، می‌گفت که چون کودتا به صورت غافلگیری انجام می‌شود، احتمالاً این‌ها برای بسیج کردن نیروهایشان هم، با یک اشکالاتی مواجه خواهند بود؛ چون تلفن‌ها احتمالاً در آن روز قطع خواهد بود و آن‌ها نمی‌توانند که حتی این ۸۰۰ نفر را به صورت آماده و مجهز در یک ساعت به خصوصی، بیرون بیاورند؛ ولی با وجود این، روی مجاهدین خلق حساب می‌کرد که به یک ترتیبی حداقل، خنثی بشوند. راجع به فدائیان خلق هم به این ترتیب حساب کرده بودند، تعداد آن‌ها را هم که البته فقط در تهران حساب کرده بودند؛ چون اظهار می‌کردند که سرنوشت این موضوع ـ در تهران ـ مشخص می‌شود؛ چون اگر ما در تهران پیروز بشویم، شهرستان‌ها و لشکری‌های دیگر اعلام همبستگی خواهند کرد. ممکن است دیرتر باشد، ۲۴ ساعت یا ۴۸ ساعت طول بکشد؛ ولی خواه ناخواه، این کار انجام خواهد شد. مثالش هم همیشه ۲۸ مرداد و ۲۲ بهمن ماه ۵۷ بود. تعداد فدائیان خلق را در تهران، ۳۰۰ نفر و تعداد مجاهدین خلق را ۸۰۰ نفر، برآورده کرده بودند.

[پیوست شماره‌ی ۶]

گزارش بخشی از دادگاه استوار سلامت درباره‌ی ارتباط کودتاگران با بیت آقای شریعتمداری

بسم الله الرحمن الرحیم ـ روز سه شنبه فرمانده من، سروان اصغری ... مرا خواست و گفت آقا چهار دستگاه بیسیم (یکی برای ستاد ـ محل تشکیل شورای نظامی ـ یکی برای رادیو و تلویزیون، یکی برای پادگان قصر و یکی برای ارتباط با هواپیماها) حاضر کنید. من گفتم برای چی؟ گفت شما حاضر کنید. بی سیم‌ها را من می‌گویم ... سه شنبه ساعت دوازده و نیم، یک ربع به یک بود، من چون سمت سرگروهبانی داشتم در آن واحد، گفت: آقای سلامت شما می‌دانید برای چه بی‌سیم‌ها را می‌خواستم؟ گفتم: نه نمی‌دانم بیسیم‌ها را برای چه می‌خواستید، گفت: مثل این‌که یک کارهایی می‌خواهد در مملکت باشد که شما را می‌خواهم بروی قم. اگر توانستی با شریعتمداری تماس بگیری و برگردی. من اصرار بهش کردم که چه چیزی هستش! گفت: شما بروی و برگردی معلوم می‌شود. شما بروی آن‌جا حالی می‌شوی برای چی هست.

خدمتم تمام شد و ما رفتیم خانه. بعدازظهر من حرکت کردم تنها با ماشین خودم رفتم قم، ماشین را گذاشتم جلوی صحن، رفتم نزدیک، ساعت هشت و نیم بود، در منزل آقای شریعتمداری البته آن کوچه اولی را می‌دانستم کدام کوچه هستش. کوچه دومی را پرسیدم و رفتم. موقعی که وارد شدم، دیدم کسی را نمی‌گذارند برود تو، همان حیاطی که وارد می‌شوی، یک پله‌ای هست؛ مثل این‌که یک عده نظامی نشسته‌اند و چند تا از آقایان روحانیون، کسی را نمی‌گذارند برود تو. یکی از این آقایانی که دم در ایستاده بود به نظرم لباس خلبانی بود که تنش بود. چون لباس سرتاسری بود، پرسیدم: قربان چه خبر است که نمی‌گذارند کسی برود داخل؟ گفت: شما چکاره هستی؟ گفتم: من نظامی هستم. گفت: ما آمده‌ایم خدمت آقای شریعتمداری، می‌خواهیم که یک برنامه‌ای داریم آن برنامه را اجرا کنیم، فعلاً اجازه نمی‌دهند. می‌گویند من با شما حرف نمی‌زنم. در همین حین دو نفر از آقایان روحانیون که من اسم‌هایشان را نمی‌دانم، چون نمی‌شناسم، یکی قدبلندی داشت، عمامه سیاه. یکی قد متوسط داشت و عمامه سفید. یک سالکی هم مثل این‌که گوشه صورتش بود، آمدند پایین. گفتند: آقا می‌خواهند تشریف ببرند برای نماز، شما چه کار دارید؟ گفتم: من در این باره آمده بودم یک عده مثل این‌که از ما وسیله‌ای خواسته‌اند، ببینم چیست! گفت: آقا در این باره چیزی نمی‌گویند. از شما اگر کسی وسیله‌ای

خواسته است، رسید بگیرید و بدهید. بدون رسید به کسی وسیله‌ای ندهید. همین برنامه بود که من برگشتم و با کسی دیگر، تماس نگرفتم. مستقیم آمدم پادگان. صبح که فرمانده سروان اصغری آمد و از من سؤال کرد: رفتی؟ گفتم: بلی، همین که شما گفتید رفتم، بعدازظهر رفتم. گفت: چی دیدی؟ گفتم: جریان این طور بود. گفت: حالا ایمان داری که شریعتمداری این طور دستورها را داده؟ گفتم: من نمی‌دانم، چون شریعتمداری شخصاً نگفت، فقط این را آقای خلبان گفت و گفت آقای شریعتمداری گفتند ظلم، هیچ وقت پایدار نیستش.

این را شنیده‌ام آقای شریعتمداری گفته [است]. سروان اصغری به من گفت: همین موضوعات را می‌خواستم خودت بروی با چشم خودت ببینی...

حاکم شرع : آقای سلامت! به چه مناسبتی شما را فرستادند به قم؟ شما از قبل با آقای شریعتمداری آشنایی داشتید؟

ج: هیچ از قبل آشنایی نداشتم. هر مسلمانی به مرجعی اعتقاد دارد. من معتقد به آقای شریعتمداری بودم. هر موقع صحبت می‌شد و می‌گفتند کی به کی معتقد است؟ من می‌گفتم به شریعتمداری هستم و این فرمانده من هم می‌دانست که من این طوری هستم و به این معتقد هستم، گمان می‌کنم مرا فرستاد و غیر این هم گمان نکنم چیزی باشد که مرا فرستاده باشد.

حاکم شرع: یعنی ایشان به شما گفت که آقای شریعتمداری در جریان کودتا هست؟

ج: آن روز نگفت، ولی فردایش که من رفتم آن‌جا و برگشتم، گفت: دیدی! آن گفته مرا چیز کردی! من فقط به خاطر این می‌خواستم بفرستم.

حاکم شرع: به چه مناسبت شما را انتخاب کردند که بروید منزل آقای شریعتمداری؟

ج: عرض کردم به خدمتتان چون من ترک هستم، بچه‌ی ساوه و معتقد به شریعتمداری... به این خاطر مرا فرستاد که بروم یک چنین چیزی ببینم که بتوانند از من استفاده‌ای بکنند.

حاکم شرع: شما در منزل آقای شریعتمداری از کی شنیدید که بی‌سیم‌ها را تحویل بدهید و رسید بگیرید؟

ج: عرض کردم، من توی حیاط ایستاده بودم، موقعی که نمی‌گذاشتند تو برویم، دو نفر از آقایان روحانیون تشریف آوردند پایین، موقعی که من از آن [فرد] نیروی هوایی پرسیده بودم که شما به چه خاطر آمده بودید، من هم به این گفتم چون فرمانده من گفته بود که این بی‌سیم‌ها را آن‌ها دستور داده‌اند، ما باید بدهیم؟ از آن آقا پرسیدم که من به این خاطر آمده بودم [که] بی‌سیم

تحویل بدهم. ببینم بدهیم، [یا] ندهیم؟ یک عده آمده از ما بی‌سیم می‌خواهند. مـی‌گفتند آقـا دستور داده است! گفت: آقا دستور این طوری نداده، الآن به این‌ها جواب داده، شما بروید اگر کسی وسیله‌ای خواست، رسید بگیرید، وسیله بدهید. بدون رسید به کسی وسیله‌ای ندهید ...

حاکم شرع: سروان اصغری می‌گفت آقای شریعتمداری پذیرفته کودتا را؟

ج: این‌ها این طوری می‌گفتند. من عرض کردم تا سه شنبه صبح هیچ صحبتی نکرده بودم. چهارشنبه این طور می‌گفتند این‌ها. پذیرفته‌اند کودتا را که یک کودتا بشود ...

حاکم شرع: جو خانه‌ی آقای شریعتمداری را آن روز که رفتید، طوری دیدید که آن‌ها اطلاع دارند، مثلاً آن دو تا روحانی، از این کار، از این اتفاق، اطلاع داشتند؟

ج: به طوری که من فهمیدم، تو نشسته بودند این آقایان، تقریباً پنج دقیقه بود که من در حیاط بودم، این‌ها نشسته بودند و از تو بلند شدند و آمدند بیرون.

حاکم شرع: یعنی اطلاع داشتند؟ شما از کجا فهمیدید که این‌ها اطلاع دارند؟

ج: از آن‌جایی که این‌ها صحبت می‌کردند تو، گفت شما با آقای شریعتمداری چه کار دارید که می‌خواهید بروید پیشش؟ می‌خواهد برود نماز. من گفتم به این خاطر من آمدم خدمت آقای شریعتمداری که از واحدهای ما همین طور که این آقایان آمده‌انـد، از واحـدهای مـا دسـتگاه می‌خواهند و می‌گویند آقای شریعتمداری دستور داده است. برای این مسأله آمده‌ام. آن آقـای روحانی گفت الآن آقای شریعتمداری به این برادران نیروی هـوایـی جـواب دادند. شـما هـم بفرمایید، وسیله را با رسید بدهید، بدون رسید به هیچ واحدی ندهید.

حاکم شرع: آقای شریعتمداری به آن آقایان نیروی هوایی گفته بودند که ظلم باقی نمی‌ماند؟

ج: بلی، این را به طوری که آن خلبانی که با من صحبت می‌کرد، گفت آقا اجازه ندادند و اجازه نمی‌دهند که ما کاری بکنیم، فقط می‌فرمایند که ظلم پایدار نمی‌ماند.

حاکم شرع: آقای اصغری شما توضیح بدهید که وقتی سلامت از قم برگشت، دقـیقاً چـی گفت؟

ج: سلامت از قم که آمد اول آمد توی دفتر. یکی، دو سه نفر بودند. من اشاره‌ای کردم که چی شد؟ ایشان خیلی راحت با همان لهجه‌ی خودش گفت که گفتند هر چه می‌خواهند بـدهید بـا رسید ... بعد که دفتر خلوت شد، گفت: جناب سروان من دیشب رفتم قم! گفتم: خب؟ گفت: رفتم خدمت آقای شریعتمداری یک تعداد خلبان آمده بودند، تعدادش را هم گفت. فکر می‌کنم بعد

گفت که این‌ها رفته بودند خدمت آقای شریعتمداری برای گرفتن اجازه‌ی عملیات، عین جمله این است، ولی آقا اجازه ندادند و گفتند ظلم پایدار نیست.

حاکم شرع: آقای [سرگرد] نوری مقدم چی گفت ایشان [سروان اصغری] به شما؟

ج: ایشان بیرون موقعی که توی محوطه، مسأله سلامت پیش آمد شما [اصغری] به من گفتی که من سلامت را دیشب فرستاده‌ام برای اطمینان خاطر به قم. رفته آن‌جا پیش حضرت آقای شریعتمداری گفته مثل این‌که توطئه‌ای در کار است و این‌ها، بعد آقای شریعتمداری گفته توطئه‌ای نیست، هیچ وقت ظلم پایدار نیست. این عین جمله‌ی ایشان [اصغری] است.

سروان اصغری: به این صورت فکر نمی‌کنم گفته باشم جناب سرهنگ ایزدی هستند!

حاکم شرع: شما [سرهنگ هادی ایزدی] چی؟

ج: ایشان [سروان اصغری] پای میز که ایستاده بودند، گفتند ضمناً این خبر را هم بدهم که سلامت دیشب رفته قم خدمت آقای شریعتمداری، آن‌جا تعدادی خلبان هم بوده‌اند. گویا کسب تکلیف می‌کرده‌اند درباره‌ی عملیاتی، ایشان گفته ظلم پایدار نیست.

حاکم شرع: شما [سرهنگ هادی ایزدی]:

ج: همان طور که عرض کردم ایشان کنار میز ایستاده بود، توضیح می‌داد و به من گفت ... درجه‌دار را فرستادم ... به قم، حضور حضرت آیت‌الله شریعتمداری برای اطمینان خاطر ... ایشان گفتند که بدهید وسایل را با رسید و ظلم پایدار نیست.»

[پیوست شماره‌ی ۷]

رسیدگی به پرونده‌ی ۵۰۰ نفر از توطئه‌گران نوژه

«عده‌ای از متهمین به کودتا که در زندان به سر می‌برند با شرایطی آزاد می‌شوند و تاکنون در همین رابطه به پرونده‌ی ۵۰۰ نفر از دستگیرشدگان رسیدگی و رأی دادگاه‌های انقلاب ارتش درباره‌ی آن‌ها به اجرا گذارده شده است.»

این مطلب را حجةالاسلام محمدی ری‌شهری، دادستان دادگاه‌های انقلاب ارتش، پیش از ظهر دیروز در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی با خبرنگاران داخلی عنوان کرد. وی به پرسش‌های گوناگون خبرنگاران درباره‌ی وضع زندان‌ها و زندانیان و سایر مسائل دادگاه‌های انقلاب ارتش پاسخ گفت.

حجةالاسلام ری‌شهری در رابطه با طرح توطئه‌ی کودتا تأکید کرد: افرادی را که در این رابطه دستگیر شدند می‌توان به دو قسمت تقسیم کرد. اول، افرادی که مستقیماً در طرح بودند و همکاری کرده بودند که امام حکم آن‌ها را صادر کرده بودند و دادگاه هم بر همین اساس آن‌ها را محاکمه و پس از اثبات جرم، رأی آن‌ها را صادر کرد که عده‌ای از آن‌ها به اعدام محکوم شدند و قسمت دوم این‌که ملاحظه کرده‌ایم عده‌ای در میان این افراد بودند که اغفال شده بودند؛ به این معنا که در طرح بودند و قبل از شروع اجرای طرح، آن‌ها را فریب داده بودند. در ملاقاتی که با امام داشتم امام امت موافقت فرمودند که با دو شرط افراد قسمت دوم آزاد شوند: شرط اول این‌که، ما یقیناً احساس کنیم که این افراد اغفال شده‌اند و شرط دوم این‌که اطمینان داشته باشیم آزاد ساختن آن‌ها در این شرایط صحیح باشد و خیانت نکنند.

در رابطه با اجازه‌ای که از امام دریافت کردیم، افرادی را که مشمول شرایط امام بودند، برادران ما در زندان اجرای یک سلسله برنامه‌های فرهنگی را بر روی آن‌ها آغاز کردند و پس از این‌که احساس کردیم که کارهای فرهنگی روی آن‌ها مؤثر واقع شده، شروع به آزادی آن‌ها کردیم و تاکنون بیش از ۲۰ نفر آزاد شده‌اند و در آینده‌ی نزدیک پس از اجرای سلسله برنامه‌های فرهنگی، عده‌ای دیگر از متهمین به کودتا که در زندان به سر می‌برند، آزاد می‌شوند. متأسفانه باید عرض کنم ۵۱ نفر که در این رابطه در اهواز دستگیر شده بودند، بدون مجوز قانونی به‌دستور آقای بنی‌صدر آزاد شدند.

حجةالاسلام ری‌شهری سپس به مسأله‌ی پاکسازی در ارگان‌های مختلف ارتش اشاره کرد و گفت با تجدید نظر مجدد، عده‌ای از پاکسازی‌شدگان به‌سر کار خود بازگردانده خواهند شد.

دادستان دادگاه‌های انقلاب ارتش یادآور شد: پاکسازی‌های ارتش و انفصال از خدمت‌ها زیر نظر یک هیأت ۵ نفره منتخب از سوی ریاست جمهوری انجام گرفته است و دادگاه‌های انقلاب ارتش هیچ‌گونه نقشی در پاکسازی‌ها نداشته‌اند. وی متذکر شد هرگونه پاک‌سازی در ارتش باید با نظر قاضی و حاکم شرع صورت می‌گرفت.

حجةالاسلام ری‌شهری در ادامه‌ی سخنان خود با خبرنگار کیهان باردیگر به مسأله‌ی پاکسازی و تصفیه در ارتش و کلیه‌ی وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی اشاره کرد و گفت: در صدور احکام پاکسازی و تصفیه‌ی کارمندان دولت اشتباهاتی رخ داده است که ضرورت دارد مجلس شورای اسلامی با تصویب لایحه‌ای، بار دیگر کلیه‌ی آرای صادره‌ی هیأت‌های پاکسازی را مورد تجدید نظر قرار دهد تا از آن دسته از کارمندان دولت که نسبت به آن‌ها اجحاف شده است، اعاده‌ی حیثیت شود.

از اول معتقد بودم که پاکسازی یک امر قضایی است و باید به دادگاه واگذار شود. به‌هرحال برنامه‌ی پاکسازی به هر کیفیتی انجام شد که خالی از اشکال هم نبود، اما اکنون هم اگر بخواهیم افرادی را که پاکسازی شده‌اند بدون ضابطه بازگردانیم کار درستی نیست؛ چون طبق گزارشی که به من داده‌اند تعدادی از همین افراد که مجدداً به کار دعوت می‌شوند، درصد افراد رزمی در میان آن‌ها بسیار کم است و اگر بخواهیم کار صحیحی انجام دهیم باید پرونده‌ی این افراد در یک مرجع قضایی و یا دادگاهی، بررسی و آن عده که برای انقلاب مثمر ثمر هستند و بدون جرم پاکسازی شده‌اند، باید به سر کار خود برگردند و آن‌ها که مجرم بودند و مشمول پاکسازی شده‌اند، اگر متخصص هستند، اما جرائمشان طوری است که با انقلاب ملت تطبیق نمی‌کند، نباید برگردند.

حجةالاسلام ری‌شهری به پاره‌ای از سخنان دکتر بنی‌صدر، رئیس‌جمهوری در حسینیه‌ی ارشاد درباره‌ی شکنجه زندانیان اشاره کرد و گفت: اگر مقصود از شکنجه، تنبیه‌هایی است که اسلام به عنوان حدود و تعزیرات مطرح می‌کند مثلاً اسلام می‌گوید کسی که زنای غیرمحصنه انجام می‌دهد باید ۸۰ ضربه شلاق به او بزنند و یا برای هر گناهی اسلام یک تعزیری قرار داده است که مقداری از آن با نظر حاکم شرع تعیین می‌شود.

اگر مقصود این است ما منکر آن نیستیم، زیرا دستور اسلام است و اگر مقصود رئیس‌جمهوری درباره‌ی شکنجه، به معنای رسمی آن است؛ مانند ساواک منحله که در دنیا مطرح است، خوب بود آقای بنی‌صدر وقتی این گزارش را به ایشان دادند، نماینده‌ای به زندان‌ها اعزام می‌کردند و از نزدیک بازدید می‌کردند تا اگر گزارش صحیح بود و موردی از شکنجه وجود

داشت و به گزارش ایشان ترتیب اثر داده نشد، آن وقت هراقدامی را که لازم دیدند انجام دهند و آن وقت این مسأله را برای آگاهی مردم در محافل و مجامع عنوان کنند و چنان‌چه باز هم ترتیب اثری داده نشد از هر مرجعی بالاتر، امام را داریم که قطعاً هر کار خلافی که انجام شود جلویش را می‌گیرند. به هر حال شکنجه از نظر قانون اساسی و ما ممنوع است و باید این مسأله تعقیب شود و به جای این‌که این مطلب طوری بیان شود که چهره‌ی انقلاب اسلامی ما را بد جلوه دهد، از مجرای قانونی و طبیعی باید تعقیب شود. فکر می‌کنم نباید با عنوان کردن این مسائل در اجتماع، چهره‌ی افرادی را که شبانه روز در دادگاه‌های انقلاب فعالیت کردند، نامطلوب ترسیم کنیم. در همین توطئه‌ی کودتا و کشف و خنثی کردن آن، پانصد پرونده مورد رسیدگی قرار گرفته است و اگر ایشان نماینده‌ای به زندان اوین اعزام کنند این مسأله جزء آئین‌نامه‌ی زندان است که کتباً ما اعلام کردیم که هرنوع تنبیه باید به حکم حاکم شرع انجام گیرد و هر فرد، بدون حکم کسی را تنبیه و یا محاکمه کند قصاصش می‌کنیم.

حجةالاسلام ری‌شهری افزود: مسأله‌ی دیگری را که رئیس جمهوری مطرح کردند تعداد زندان‌ها است. آیا مقصود این است که زندان‌ها از حیث ظرفیت تعدد دارند؟ چندین زندان ما بر حسب ضرورت است و اگر به حسب شاخه‌های جرایم است مثلاً یکی به جرم فحشا و دیگری در رابطه با کودتا دستگیر می‌شود، نمی‌شود [او را] بیاوریم در زندانی که یک متهم به فحشا به‌سر می‌برد؛ چون اطلاعات از بین می‌رود و یا اگر مقصود از زندان‌ها این است که هر ارگانی یک زندان دارد، این‌ها باید متهم را تا چهل و هشت ساعت نگاه دارند و سپس به دادگاه‌ها معرفی کنند و یا اگر قبل از محاکمه و بعد از محاکمه است، خوب طبیعی است که این زندان‌ها با یکدیگر فرق دارند و بعد از این‌که محاکمه شد، دیگر با متهم کاری نداریم، باید به زندان عمومی برود؛ بنابراین باید از آقای رئیس‌جمهوری سؤال کرد مقصود ایشان چه بوده.

حجةالاسلام ری‌شهری در همین مصاحبه اعلام کرد که ۳۰ نفر دیگر از عوامل کودتا درزندان به سر می‌برند که به زودی تکلیف این عده نیز روشن خواهد شد و پرونده‌ی عده‌ای از این افراد، بررسی و به دادگاه احاله شده است. دادستان دادگاه‌های انقلاب ارتش در پایان گفت: اواخر هفته‌ی جاری محاکمه‌ی دریادار علوی فرمانده سابق نیروی دریایی جمهوری اسلامی ایران در دادگاه‌های انقلاب ارتش آغاز خواهد شد.[۱]

---

۱. *روزنامه‌ی کیهان*، ۱۳۵۹/۹/۲

[پیوست شماره‌ی ۸]

فرمان عفو امام برای محکومان دادگاه‌های انقلاب ارتش

حجةالاسلام محمدی ری‌شهری حاکم شرع و رئیس دادگاه انقلاب ارتش در مورد مسأله‌ی فوق چنین اظهار داشت: تا پایان سال جاری دو بار عفو برای محکومان دادگاه‌های انقلاب ارتش داریم. یک بار به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب یعنی روز ۲۲ بهمن و عفو دوم عید نوروز خواهد بود که رهبر کبیر انقلاب در مورد محکومان نیروهای مسلح فرمان عفو عمومی صادرفرموده‌اند که این فرمان در عید نوروز اجرا خواهد شد.

حجةالاسلام ری‌شهری در مورد شرایط عفو محکومان دادگاه‌های انقلاب ارتش گفت: اولین شرط آزادی محکومان دادگاه‌های انقلاب ارتش این است که محکوم عضو یا هوادار گروهک‌ها نبوده و نباشد و اگر از گروهک‌ها هستند ما صد در صد اطمینان پیدا کرده باشیم که آن‌ها واقعاً توبه کرده‌اند و متوجه شده‌اند که راهشان اشتباه بوده است که به طور کلی هر وقت که ما احساس کنیم دیگر زندانی اصلاح شده و یا اگر به طور کلی اصلاح نشده در خارج از زندان ضرری برای انقلاب ندارد ما آن فرد یا افراد را آزاد خواهیم کرد.

حجةالاسلام ری‌شهری در مورد عفو عمومی امام گفت: شهید سرلشکر فلاحی قبل از شهادت خود در درخواستی از امام امت مبنی بر عفو کلیه‌ی نظامیان و مأموران انتظامی شهربانی که از دوران انقلاب تا شش ماه اول سال ۶۰ به اتهامات مختلف دستگیر و محاکمه شده‌اند، نموده بود. امام امت نیز فرمانی بر مبنای درخواست سرلشکر شهید فلاحی به شورای عالی قضایی دادند و شورای عالی قضایی نیز از ما درخواست کرد تا آماری از محکومان و زندانیان مشمول فرمان عفو عمومی امام در سطح ارتش تهیه کرده و برای شورای عالی قضایی ارسال کنیم و براساس بخشنامه‌ی شورای عالی قضایی در تدارک لیست افراد شامل عفو هستیم.

حجةالاسلام ری‌شهری در مورد تعداد عفوشوندگان گفت: فکر می‌کنم تعداد زیادی از نیروهای مسلح و مأموران انتظامی که براساس آرای دادگاه‌های انقلاب ارتش، محکومیت یافته‌اند، جزو عفوشدگان باشند. رئیس دادگاه انقلاب ارتش در پایان افزود: «مدت محکومیت کسانی که به حبس ابد محکوم شده‌اند، به دو سال زندان تقلیل خواهد یافت و مدت محکومیت کسانی که به حبس‌های طویل‌المدت محکوم شده‌اند به نصف یا یک سوم تقلیل خواهد یافت».[1]

---

۱. *روزنامه‌ی کیهان*، ۱۳۶۰/۱۱/۱۷

[پیوست شماره‌ی ۹]

مواضع بنی‌صدر و فرار وی

حاکم شرع و رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی در ارتش، بعد از ظهر روز شنبه، در رابطه با عملکرد و موضع‌گیری بنی‌صدر با کل نظام ارتش رژیم جمهوری اسلامی ایران، دادگاه‌های انقلاب ارتش و نحوه‌ی فرا روی با خبرنگاران رسانه‌های گروهی، مطالبی بیان داشت.

رئیس دادگاه‌های ارتش گفت: به طور کلی بنی‌صدر قصد داشت روح فردپرستی را در ارتش تقویت کند و در این راه اقدامات زیادی انجام داد که بر ما پوشیده نبود و او می‌خواست با این کار برای روز مبادای خود، پشتیبان محکمی داشته باشد که خوشبختانه ارتش فداکاری خود را نسبت به ملت جمهوری اسلامی ایران ثابت کرد و بنی‌صدر نیز با فرار خود به همراه مسعود رجوی، ثابت کرد که هیچ‌گاه طرفدار ارتش نبوده است؛ زیرا مجاهدین از ابتدا با ارتش مخالف بودند.

وی اضافه کرد: بنی‌صدر در هر کجا خود را حامی و پدر ارتش نشان می‌داد و چنین وانمود می‌کرد که اگر روزی او کنار گذاشته شود، هیچ‌کس نخواهد بود که از ارتش دفاع کند، ولی پس از عزل او از مقام فرماندهی کل قوا دیدیم که جبهه‌های جنگ انسجام بیشتری یافته و رزمندگان با هماهنگی بیشتر و با خیال آسوده می‌جنگند.

حجةالاسلام ری‌شهری افزود: اقدام دیگر بنی‌صدر در ارتش جذب افراد وازده و ناسالم بود. مشابه این کار را در دفتر خود نیز انجام می‌داد و هر مشکلی که پیش می‌آمد، دادگاه‌های انقلاب، انجمن اسلامی و ادارات سیاسی ایدئولوژیک ارتش را مسؤول قلمداد می‌کرد، در حالی که عملیات پاکسازی در ارتش را خود انتخاب کرده بود و چون می‌دید که این هیأت خواسته‌ی او را اجرا نمی‌کند، آن را منحل و سبب این پاک‌سازی‌ها را دادگاه‌های ارتش و روحانیت می‌خواند و خود مجدداً افراد پاکسازی شده را به کار دعوت می‌کرد و همیشه از ساواکی‌ها و فراریان ارتش حمایت کرده و نگذاشت حقوق بازنشستگی آن‌ها قطع شود. بنی‌صدر در مورد محاکمه‌ی... علوی گفت: باید پرونده‌ی او را من مطالعه کنم، اگر مجرم تشخیص دادم او را بازداشت کنید و این همان شیوه‌ی دادگاه‌های فرمایشی شاه مخلوع بود و همین‌طور بنی‌صدر از تیمسار باقری، فرمانده نیروی هوایی وقت، حمایت می‌کرد، ولی دادگاه هیچ‌گاه تحت تأثیر و یا تهدید او قرار نگرفت و به کار خود ادامه داد.

بنی‌صدر همچنین از امضای احکامی که به امضای فرمانده کل قوا نیاز داشت خودداری می‌کرد که در این زمینه مدارک زیادی موجود است و او برخلاف ماده‌ی ۱۷۲ قانون اساسی، شروع به تشکیل دادگاه زمان جنگ کرد.

حجةالاسلام محمدی ری‌شهری حاکم شرع دادگاه‌های ارتش در مورد مخالفت بنی‌صدر با رژیم جمهوری اسلامی ایران گفت: ما از یازده ماه قبل توسط افراد انگشت‌شمار صالحی که در دفترایشان کار می‌کردند متوجه شدیم که وی قصد انجام رفراندومی را جهت تغییر قانون اساسی دارد که این موضوع بعداً در جراید نیز مطرح شد و طبق همین گزارش‌ها، وی می‌خواست پس از رفراندوم، دکتر بهشتی و سایر مقامات جمهوری اسلامی را به پای میز محاکمه بکشاند.

حاکم شرع و رئیس دادگاه‌های انقلاب ارتش در مورد فرار بنی‌صدر گفت: در حال حاضر دو تیم روی این مسأله تحقیق می‌کنند که هنوز تحقیقات ناقص است و ان‌شاءالله در مصاحبه‌ی بعدی نتیجه‌ی تحقیقات روشن خواهد شد.

وی گفت: در رابطه با این فرار تاکنون هفت نفر دستگیر شده‌اند و مطلبی راکه می‌توانم در حال حاضر عنوان کنم این است که بنی‌صدر احتمالاً از دو روز قبل در محوطه‌ی فرودگاه مخفی بوده و هنگام پرواز هواپیما دو آمبولانس نیز در نزدیکی هواپیما دیده شده‌اند که احتمالاً، زن بنی‌صدر نیز دریکی از آمبولانس‌ها بوده و همراه بنی‌صدر ازکشور خارج شده است.

حجةالاسلام ری‌شهری در مورد سرهنگ بهزاد معزی گفت: براساس گزارشی که برای شهید دکتر چمران تهیه شده و دکتر چمران در زمان حیات خود آن را در اختیار دادگاه ارتش قرار داده بود، دادگاه، سرهنگ معزی را در تاریخ ۱۳۵۹/۵/۵ از ارتش اخراج کرد، ولی بعد از شروع جنگ تحمیلی عراق، وی توسط بنی‌صدر به کارگمارده شد. براساس این گزارش که برای شهید چمران ارسال شده است، سرهنگ معزی مورد تأیید صددرصد شاه و ساواک و خلبان مخصوص شاه بوده و او شاه را از ایران به مراکش انتقال داده است و هدایایی قبل و بعد از این سفر دریافت کرده است و قبل از رفتن شاه، معزی خانه و همه‌ی زندگی خود را می‌فروشد و در آمریکا خانه می‌خرد. او پس از بازگشت اظهار می‌دارد می‌خواهد به فلسطین برود و مرخصی ۴۵ روزه می‌گیرد و به آمریکا می‌رود و پس از چند مدت، فرمانده پایگاه شیراز می‌شود، در حالی که فرمانده قبلی به نحو شایسته‌ای انجام وظیفه می‌کرده است. در زمان فرماندهی معزی در این پایگاه چند دستگی ایجاد می‌شود و برخلاف دستور، شورای قلابی درست کرده و در جهت

مواضع مجاهدین حرکت کرده است و بعد از انتخابات در سمت خود، کلیه‌ی انتصابات و جابجایی‌ها را با گروهی که او راهدایت می‌کنند، انجام داده است. در این گزارش ده‌ها مطلب دیگر از جمله؛ ارتباط نزدیک وی با رجوی، بردن رادیوهای دوربرد به خارج از کشور و اعمال نامشروع دیگر، که نمی‌توان نام برد، ذکر شده است.[۱]

۱. *روزنامه‌ی کیهان*، ۱۳۶۰/۵/۱۲

[پیوست شماره‌ی ۱۰]

همکاری عوامل نفوذی منافقین با توطئه بنی‌صدر

حجةالاسلام ری‌شهری حاکم شرع و رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی ارتش در مصاحبه‌ای نکته نظرهای خود را پیرامون شناسایی عاملین فرار دادن بنی‌صدر، نقش سازمان اطلاعاتی ۲۶ میلیونی در شناسایی مزدوران، قضیه‌ی ربوده شدن دو هلی‌کوپتر، سقوط هواپیمای سی ـ ۱۳۰ و محاکمه‌ی سرلشکر باقری، اعلام کرد.

متن مصاحبه حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی ارتش را می‌خوانید:

نخست از حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی ارتش سؤال شد: در رابطه با فرار بنی‌صدر چه کسانی دستگیر شده‌اند و محاکمه‌شان در چه مرحله‌ایست و آخرین تحقیقات در این مورد چیست؟

حجةالاسلام ری‌شهری در جواب گفت: بسم‌الله الرحمن الرحیم ـ در رابطه با فرار بنی‌صدر اخیراً به اطلاعات بسیار جالبی دست پیدا کرده‌ایم و تقریباً می‌شود گفت به استثناء چند نفر، کلیه‌ی کسانی که در این رابطه دست داشتند، دستگیر شده‌اند و اطلاعات بسیار جالبی هم داده‌اند و چون مسأله هنوز به دادگاه کشیده نشده و محاکمه نشده‌اند، نمی‌توانیم خیلی از مسائلی را که این آقایان در بازجویی گفته‌اند، مطرح بکنیم ولیکن همین مقدار عرض می‌کنم که تقریباً مسأله روشن شده که به چه شکلی ایشان رفته و چه کسانی دست اندرکار بوده‌اند و هر یک از کسانی که در این رابطه بوده‌اند مسؤولیتشان مشخص شده و به طور اجمال، یک تیمی از منافقین بوده‌اند که در پایگاه یکم این مسؤولیت را به عهده گرفته بودند و جزء عوامل نفوذی بودند که در این مدت پیگیری، شناسایی و دستگیر شدند. تعدادی دیگر هم با بازجویی‌هایی که از این کسانی‌که دستگیر شدند و اعترافاتی که کردند، شناسایی شدند و بالاخره در این مورد به اطلاعات بسیار جالبی رسیده‌ایم که بعد، ان‌شاءالله توضیح می‌دهیم.

سؤال: نقش اطلاعات مردمی در شناسایی مزدوران آمریکایی تا چه اندازه‌ای مؤثر بوده است.

جواب: البته تا حدود زیادی این اطلاعات مردمی مفید بود و مفید هم هست، ولی در رابطه با ارتش که ما مسؤولیتش را داریم، بهترین اطلاعات را خود برادران نظامی در اختیار ما می‌گذارند، چون بدنه‌ی ارتش همان توده‌ی مستضعف مردم است و در رابطه با نیازهایی که

دادگاه انقلاب ارتش از لحاظ اطلاعاتی دارد، بهترین و بیشترین اطلاعات را خود برادران نظامی در اختیار می‌گذارند و این جای بسیار خوشبختی است که ما می‌توانیم در حال حاضر با کمال اطمینان آن را به مردممان بگوییم که ارتش در حال حاضر صددرصد در خط امام و درخط انقلاب است و هیچ‌گونه توطئه‌ای در ارتش وجود ندارد و به ثمر نمی‌رسد، مگر افراد اندکی باشند که طرفدار گروهک‌ها باشند، یا امثال این‌ها که با دست خود نظامیان این‌ها شناسایی می‌شوند و تعدادی از آن‌ها نیز اخیراً محاکمه شده‌اند و حکم هم در باره‌شان صادر شده که از افرادی بوده‌اند که کنار گذاشته شده بودند و تصفیه شده بودند از ارتش که خیالات خامی در سرشان پرورانده بودند که فرض کنید با فراریان رژیم همدستی بکنند که بتوانند یک ضربه‌ای به ارتش و انقلاب بزنند که آن‌ها هم با همکاری خود این برادران نظامی که شاغل هستند، دستگیر شدند و محاکمه شدند و حکم هم درباره‌ی تعدادی از آن‌ها اجرا شده است.

ربوده شدن دو هلیکوپتر

وی در مورد ربوده شدن دو هلیکوپتر گفت:

دو هلیکوپتر تابه‌حال رفته‌اند، هر چند هلیکوپترها برگشته‌اند و یکی از این سرنشینان هم ظاهراً کسی بوده که تصفیه شده بود و کنار رفته بود و یکی دیگر شاغل بوده است. آن‌ها به ترکیه رفته‌اند و بعد هم در جمع همان فراریان سلطنت‌طلب قرار گرفتند و قسمت جالبش این است که این آقایانی که فرار کرده‌اند با تدبیرهایی که شده، الآن در فشار بسیار زیادی هستند در خارج از کشور و خیال می‌کنند به قول معروف علی آباد هم شهری است. بعد که می‌روند می‌بینند که آن‌ها هم از این‌ها گرفتارترند و حتی همین‌هایی که رفته‌اند اطلاع داریم که از نظر وضع زندگی بسیار در فشار هستند و خود ارباب‌ها هم و آن‌هایی که در خارج هستند، چیزی نمی‌دهند و می‌خواهند کسانی باشند که در داخل باشد و کاری بکنند. آن‌هایی که به خارج رفته‌اند خودشان هم اخیراً فهمیده‌اند که دیگر کاری از دستشان برنمی‌آید.

آزادی تعدادی از زندانیان

حجةالاسلام ری‌شهری در مورد آزادی گروهی از زندانیان در سالگرد انقلاب گفت:

به تناسب‌های مختلف، زندانی‌هایی که استحقاق آزادی داشته باشند، تابه‌حال آزاد شده‌اند و

برای سالگرد انقلاب هم تعدادی آزاد می‌شوند و شرایطش به طور کلی این است که اولاً از اعضا یا هوادار گروهک‌ها نباشد، یا اگر از گروهک‌ها هستند، صددرصد ما اطمینان پیدا کرده باشیم که واقعاً توبه کرده و برگشته و فهمیده باشد که راهشان اشتباه است؛ با وسائلی که هست، آزمایش‌هایی که هست از آزمایش‌ها خوب بیرون آمده باشد و به طور کلی هر موقعی که ما احساس کردیم که دیگر زندانی اصلاح شده یا اگر به طور کلی هم اصلاح نشده در خارج از زندان بودنش ضرر برای انقلاب ندارد، ضرر برای خودش ندارد، این را ما آزاد می‌کنیم، ولی باید این را هم درنظر گرفت که بعضی افرادی که در سال گذشته به پنج سال محکوم شده بودند و آزاد شدند؛ ولی متأسفانه برخلاف آن چیزی که تصور شده بود، این‌ها اصلاح نشده بودند و بعد دیدیم که در جریان دیگری دستگیر شدند و حتی محکوم به اعدام شدند و اعدام هم شدند. این‌که باید با دقت بیشتری در رابطه با این آزادی‌ها فکر کرد که حداقل برای خود این‌ها هم مفید هست، مدتی در زندان بمانند که گرفتار گروهک‌ها نشوند و خلاصه حکم زندانیشان شدیدتر نشود، ولی به هر حال عده‌ای آزاد می‌شوند و تعدادشان تا آن روز مشخص می‌شود.

جریان هواپیمای سی ۱۳۰

حجةالاسلام ری‌شهری در جواب این سؤال که مدتی است از سقوط هواپیمای سی ۱۳۰ و شهادت جمعی از فرماندهان نظامی کشورمان می‌گذرد، اما تاکنون تحقیقات در این مورد به اطلاع ملت نرسیده، در مورد این مسأله چه اطلاع جدیدی دارید؟ گفت:

هم نیروی هوایی و هم ستاد مشترک، تحقیقات وسیعی در این زمینه انجام داده‌اند و اخیراً پرونده‌اش را به دادگاه برای رسیدگی داده‌اند. پرونده‌ی مفصلی است که دادگاه باید رسیدگی کند، ولی نتیجه‌اش چه می‌شود، ان‌شاءالله در موقع رسیدگی به عرض ملت خواهد رسید. آن‌چه اکنون می‌شود گفت این است که تاکنون یک دلیل قطعی بر این‌که خرابکاری وجود داشته کشف نشده، هر چند یک قراینی در این رابطه وجود دارد. مثلاً، این‌که عرض می‌کنم قابل تحقیق است و اکنون هم روی آن تحقیق می‌شود که یک کیفی را آورده‌اند پیش من، در آن کیف علایمی بود که مثل آن چسب دوقلوها و سیم‌ها دسته کیفی که بعد از مدتی از کنارهواپیما یا از داخل هواپیما آورده بودند، علایمی در این دسته کیف بود که مثلاً بمب‌گذاری شده، ولی از طرف دیگر چون موتورهای هواپیما هر چهار تا از کار افتاده بود، اگر بخواهد بمب‌گذاری تنها باشد این نمی‌شود

که چهار موتور یک دفعه ازکار بیافتد. ازکار افتادن چهار تا موتور مسأله‌ای است که هنوز برای ما حل نشده، به هر حال این مسأله در دست تحقیق است و دارد رسیدگی می‌شود.

جریان محاکمه‌ی سرلشکر باقری

حجةالاسلام ری‌شهری در مورد محاکمه‌ی سرلشکر باقری گفت: محاکمه‌ی ایشان هنوز شروع نشده است و این به خاطر آن است که چون می‌خواهیم مردم دقیقاً در جریان این محاکمه قرار بگیرند و اتهام وی در رابطه با واقعه‌ی طبس است و باید این محاکمه به صورت علنی باشد و مردم در جریان دقیق این محاکمه قراربگیرند، از این جهت این محاکمه را برای بعد از پایان جنگ گذاشته‌ایم تا بتوانیم مسائل را دقیق‌تر و حساب‌شده‌تر در سطح جامعه مطرح کنیم.[۱]

۱. *روزنامه‌ی کیهان*، ۱۳۶۰/۱۱/۴

[پیوست شماره‌ی ۱۱]

موافقت امام با مساعدت به خانواده‌ی معدومین کودتای نوژه

«بسمه تعالی

پیشگاه امام خمینی رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران

پیرو اوامر آن رهبر در مورد بررسی وضع بازماندگان معدومین کودتای نافرجام، به سه نفر از پرسنل نیروی هوایی، تیپ نوهد و نیروی زمینی جمهوری اسلامی مأموریت داده شد که به پیگیری این امر بپردازند. اینک خلاصه‌ی اقدامات انجام شده و پیشنهادها را به عرض می‌رساند؛ پیشنهادها:

۱ـ چون سکونت این عده در خانه‌های سازمانی مغایر با اصول حفاظتی بوده، برای سهولت بیشتر آنان قرار شد منازل سازمانی آن‌ها تخلیه گردد.

۲ـ با توجه به هزینه‌ی زندگی و مسکن، به هر خانواده با یک فرزند مبلغ سی هزار ریال و در ازای هر فرزند اضافی مبلغ پنج هزار ریال به خانواده‌ها پرداخت شود.

۳ـ وامی جهت خرید خانه به خانواده‌ها پرداخت و در ازای بازپرداخت این وام مقدار کمی از مستمری آن‌ها کم شود.

ضمناً گزارش هیأت بررسی مشکلات خانواده‌های معدومین به پیوست جهت مقتضیات اوامر عالی تقدیم می‌گردد.

وزیر دفاع جمهوری اسلامی ایران ـ سرهنگ خلبان جواد فکوری.

«بسم الله الرحمن الرحیم

مراتب فوق مورد موافقت است. امید است خانواده‌ی این اشخاص در دامان اسلام و ملت اسلامی با رفاه زندگی کنند و سعادت خویش را در دنیا و آخرت تأمین نمایند. از خداوند تعالی سعادت و سلامت ملت مسلمان را خواهانم.

۱۲ بهمن ۵۹

روح الله الموسوی الخمینی»

[پیوست شماره‌ی ۱۲]

نکاتی از خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی درباره‌ی نگارنده

شنبه، ۲ خرداد ۱۳۶۰

خبر افشای گروه خرابکار «پارس» در آن‌جا (منزل آقای مقدسیان) از تلویزیون و مصاحبه‌ی آقای ری شهری را شنیدیم، جالب بود.

جمعه، ۱۵ خرداد ۱۳۶۰

اول وقت آقای ری شهری تلفن کرد و گفت: «آقای بنی صدر به آقای غفوری استاندار مشهد گفته است که مثل همین قله‌ی دماوند به رأی‌العین می‌بینم که عمامه‌ی آقای ری‌شهری را به گردنش انداخته‌اند و در خیابان‌ها می‌گردانند.» مشورت می‌کرد درباره‌ی کیفیت جواب و این حرف مال کسی است که مطمئن است، کودتایی در پیش است که لیبرال‌ها و تصفیه شده‌های ارتش حاکم می‌شوند. در غیر این صورت، درباره‌ی قاضی شرع دادگاه‌های ارتش، چه کسی چنین رفتاری خواهد داشت.

پنجشنبه، ۲ مهر ۱۳۶۰

آقای ری شهری اصرار دارد که فرماندهان سطح بالای ارتش، عوض شوند، ولی امام و ماها مصلحت نمی‌دانیم به خاطر وجود نقاط ضعف گذشته و با سوء ظن‌ها، نیروهای کاردان را از دست بدهیم و مشکل برای افراد و خانواده‌ها پیش آید.

یکشنبه، ۲۰ دی ۱۳۶۰

احمدآقا تلفن کرد و گفت: «دادگاه انقلاب ارتش، آقای صادق طباطبایی را به خاطر اشکالات خریدهای ایشان، احضار کرده، می‌خواست که در رسیدگی حق و عدل در نظر باشد.» با آقای ری شهری تماس گرفتم. گفت: «دهقان، معاون لجستیکی، مطالبی گفته که باید از ایشان بازجویی شود.

سه شنبه، ۱۰ فروردین ۱۳۶۱

آقای محمدی ری شهری و احمد آقا آمدند. آقای ری شهری خبر کشف توطئه‌ای از طرف یکی از چهره‌های مطرود را با حمایت آمریکا، علیه انقلاب و سوء قصد به جان امام و سران کشور داد که قرار است با توقیف عوامل آن سرکوب شود.[1] همچنین گزارشی از بازداشت گروهی سلطنت طلب را داد (کودتایی دیگر) که اخیراً بازداشت شده‌اند. گفت رئیس بخش نظامی، سرهنگ پورموسی است و از نزدیکان بنی صدر هم در میان آنان هستند.

یکشنبه، ۲۹ فروردین ۱۳۶۱

ساعت دو به دفتر آقای خامنه‌ای رفتم و فیلم مصاحبه‌ی قطب زاده را با ایشان و احمدآقا دیدیم. به توطئه‌ی قتل امام و مسؤولان، براندازی حکومت و ارتباط با آقای شریعتمداری به وسیله‌ی [عبدالرضا] حجازی و [سید مهدی] مهدوی و نیز درخواست اسلحه از فردی از حزب سوسیالیست فرانسه اعتراف کرده، که قرار شد بخشی از مصاحبه پخش شود.

دوشنبه، ۳۰ فروردین

ظهر احمدآقا و [رضا] سیف الهی رئیس اطلاعات سپاه آمدند و گفتند آقای شریعتمداری در مذاکره با سپاه قم، به اطلاع خود از قصد قطب‌زاده اعتراف کرده است. قرار شد که از سپاه تهران بروند و رسماً از ایشان بپرسند. می‌گفتند ظاهراً یک روحانی دیگر هم مطلع بوده است.

سه شنبه، ۳۱ فروردین ۱۳۶۱

سپس نوار مصاحبه‌ی آقای شریعتمداری را آوردند که به اطلاع از کودتا اعتراف کرده، ولی منکر هرگونه تأیید است و مکالمات دیگر هم ضبط شده، ترسیده‌اند. به طور مکرر تلگراف استمداد از ایشان می‌رسد.

---

۱. اشاره به توطئه‌ی براندازی توسط صادق قطب‌زاده، با حمایت مالی آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری

چهارشنبه، ۱ اردیبهشت ۱۳۶۱

امروز هم تظاهرات مردم و اعلامیه‌های علما در مورد سلب صلاحیت و مرجعیت از آقای شریعتمداری در صدر اخبار است. کشورهای غربی خیلی ناراحت شده‌اند؛ مثل این‌که امید بسیاری به توطئه‌ی کودتا داشته‌اند.

پنجشنبه، ۲ اردیبهشت ۱۳۶۱

مصاحبه‌ی آقای [سید مهدی] مهدوی یکی از متهمان کودتا را گذاشتند؛ اعترافات مهمی کرد و گفت: آقای شریعتمداری تأیید کرده است. آخر شب آقای [محمد] موسوی خوئینی‌ها برای مشورت در مورد پخش اسناد لانه جاسوسی علیه آقای شریعتمداری آمد.

جمعه، ۳ اردیبهشت ۱۳۶۱

عصر احمد آقا آمد و درباره‌ی تبلیغات رایج علیه آقای شریعتمداری صحبت شد و خبر داد که امام امروز آقای [شیخ حسن] صانعی را نزد آقای شریعتمداری فرستاده و به ایشان اطمینان داده‌اند که محاکمه نمی‌شوند، ولی تذکر داده‌اند، خود شما مقصرید که از اول به تذکرات توجه نکردید و ما قبلاً گفتیم که جلوی مردم را نمی‌توانیم بگیریم.

دوشنبه، ۶ اردیبهشت ۱۳۶۱

بعدازظهر آقای [عبدالکریم] موسوی اردبیلی و آقای [سید حسن] طاهری خرم آبادی آمدند و گفتند [که] آیت‌الله [حسین علی] منتظری می‌خواهند که به امام گفته شود مسأله‌ی آقای شریعتمداری را از این شور بیندازند و در مورد پرونده از ایشان بازپرسی شود. آقای [محمد محمدی] ری‌شهری هم اطلاع داد که در بازجویی‌های مجدد، ایشان اعتراف‌های جدیدی کرده و پرداخت پول به آقای [سید مهدی] مهدوی و مذاکره با آقای [عبدالرضا] حجازی را هم پذیرفته است.

چهارشنبه، ۸ اردیبهشت ۱۳۶۱

احمدآقا آمد و از جریان مذاکراتش با آقای [احمد] عباسی، داماد آقای شریعتمداری،

گزارشی داد و گفت که امروز او را برای مواجهه با آقای شریعتمداری به قم برده‌اند.

چهارشنبه، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۱

بعدازظهر احمدآقا آمد و راجع به جامعه‌ی مدرسین [حوزه‌ی علمیه] قم و آقای شریعتمداری که می‌خواهند برای معالجه به خارج بروند صحبت کرد.

چهارشنبه ۲۸ مهر ۱۳۶۱

آقای [محمد محمدی] ری شهری خبر از کشف شبکه‌ی مجاهدین خلق در ارتش داد که مسؤول کشتار و ترور پادگان لویزان است و راجع به مسائل امنیتی و اطلاعاتی و دادگاه‌های انقلاب بحث شد.

[پیوست شماره‌ی ۱۳]

تصرف دارالتبلیغ توسط مردم قم

«ساعت ۲ بعدازظهر دیروز بعد از اقامه‌ی نماز جمعه، مرکز «دارالتبلیغ اسلامی» و کتابخانه‌ی وابسته و انتشارات دارالتبلیغ که هرکدام دارای ساختمان و تشکیلات وسیعی می‌باشد و تحت نظر آیت‌الله شریعتمداری اداره می‌شد، به وسیله‌ی مردم مسلمان قم به تصرف درآمد و عکس‌های امام خمینی بر درب آن‌ها نصب گردید و تابلویی بدین‌مضمون که این واحدها چون مرکز توطئه بودند به وسیله‌ی امت حزب‌الله تسخیر شد، بالا رفت.

این اقدامات به دنبال اعلامیه‌ی حاکم شرع دادگاه انقلاب ارتش در مورد توطئه‌ی براندازی و نیز سخنرانی آقای فخرالدین حجازی نماینده‌ی تهران در مجلس شورای اسلامی و نیز اشاره‌ی امام جمعه‌ی قم در خطبه‌های دیروز نماز در مورد دستگیری صادق قطب‌زاده صورت گرفت.

هم‌چنین بعد از نماز مغرب و عشا، جمع زیادی از علما و طبقات مختلف مردم تظاهراتی علیه عوامل براندازی برپا نمودند و خواستار اقدامات سریع و انقلابی علیه این افراد شدند. عباسی داماد آقای شریعتمداری نیز دو روز قبل در منزل خود، به همراه تنی چند از میهمانان خود دستگیر شد.

در حال حاضر کلیه‌ی مؤسساتی که تحت نظر آقای شریعتمداری اداره می‌شد که بنا به اظهارات آقای فخرالدین حجازی در درون همین مؤسسات بی‌سیم و نوارهای ضدانقلابی پیدا شده است، تحت مراقبت امنیتی برادران سپاه و کمیته است. این مراقبت برای فرونشاندن خشم مردم حزب‌الله که از عصر روز گذشته قصد برچیدن بساط ضدانقلابی که خود را منتسب به حوزه می‌داند، انجام می‌گیرد.

در پی خبرهای مربوط به تصرف دارالتبلیغ، با حجةالاسلام صادق خلخالی نماینده‌ی مردم قم تماس گرفتیم و از ایشان خواستیم اطلاعات خود را در این مورد، در اختیار ما بگذارند. حجةالاسلام خلخالی ابتدا تأکید کرد که من در اتفاقاتی که افتاده است، هیچ‌گونه نقشی نداشته‌ام و تنها به عنوان نماینده‌ی مردم سعی کرده‌ام اطلاعاتی به دست بیاورم. وی سپس اطلاعات کسب شده‌ی خود را به این شرح در اختیار ما گذاشت: دیروز تقریباً پس از تمام شدن نماز جمعه، مردم به خیابان ریخته و دارالتبلیغ که مربوط به آقای شریعتمداری بوده، تصرف می‌کنند و هم‌چنین خوابگاه طلاب که زیر نظر ایشان اداره می‌شد را تصرف کردند. هم‌چنین شنیدم که

چاپخانه، کتابخانه و خانه‌های مربوط به دارالتبلیغ را هم مردم تصرف می‌کنند و بعد هم منازلی را که مربوط به آقای شریعتمداری بوده، یعنی خانه‌ی داماد ایشان و بیرونی را با حکم دادستانی زیر نظر می‌گیرند.

هم‌چنین افرادی که قبلاً مسلحانه از منزل ایشان پاسداری می‌کردند خلع سلاح شدند و حفاظت از منزل آقای شریعتمداری را سپاه به عهده گرفت.

حجةالاسلام خلخالی در مورد ارتباط آقای عباسی، داماد آقای شریعتمداری با توطئه‌ی کودتای اخیر گفت: آقای عباسی گویا اقرار کرده است حدود دو میلیون تومان در اختیار آقای قطب‌زاده گذاشته و این‌که ایشان چه کاره بوده، آقای عباسی تمام کارهای آقای شریعتمداری را انجام می‌داده است.

حجةالاسلام خلخالی سپس توضیح داد که به منزل خود آقای شریعتمداری تعرضی نشده و شنیده‌ام که حال خود ایشان خوب است.

هم‌چنین خبرنگار کیهان، صبح امروز در تماسی با سپاه پاسداران مرکز قم کسب اطلاع کرد که هم‌اکنون مؤسسات وابسته به دارالتبلیغ قم تحت کنترل سپاه پاسداران است.

سپاه پاسداران قم در این گفت و گو اعلام کرد: دیروز دارالتبلیغ و مؤسسات وابسته به آن به اشغال امت حزب‌الله درآمد و سپس تحویل سپاه پاسداران شد و هم‌اکنون سپاه کنترل این محدوده را به عهده دارد.

سپاه پاسداران قم هم‌چنین افزود: در جریان اشغال دارالتبلیغ قم هیچ‌گونه تعرضی به خانه‌ی آیت‌الله شریعتمداری صورت نگرفته است و اوضاع کاملاً آرام و تحت کنترل است».(۱)

---

۱. ***روزنامه‌ی کیهان***، ۱۳۶۱/۱/۲۸

[پیوست شماره‌ی ۱۴]

مصاحبه‌ی نگارنده پیرامون چهار گروه توطئه‌گر

«به‌دنبال کشف توطئه‌ی سوءقصد به ساحت حیات امام امت که چندی قبل اعضای توطئه‌گر آن توسط برادران سپاه پاسداران و اعضای سازمان اطلاعات ۲۶ میلیونی شناسایی و دستگیر شدند و صادق قطب‌زاده سرپرست اسبق صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و وزیر اسبق امور خارجه یکی از مهره‌های فعال آن شبکه بوده است، وی به همراه عده‌ای دیگر اعم از چند نظامی شاغل و بازنشسته و چند روحانی‌نما و دیگر افرادی از اقشار مختلف در آن شبکه‌ی براندازی دست داشته‌اند، صبح روز گذشته حجةالاسلام محمدی ری‌شهری، رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی ارتش در محل این دادگاه دریک مصاحبه‌ی مطبوعاتی، تلویزیونی شرکت کرد و پیرامون فعالیت این شبکه‌ی توطئه و چگونگی کشف و دستگیری اعضای آن و ارتباطات اعضای این شبکه با شخصیت‌های داخلی و خارجی توضیحاتی داد. حجةالاسلام ری‌شهری در پایان این مصاحبه به سؤالات مختلف خبرنگاران جراید پاسخ داد.

در ابتدای این مصاحبه، حجةالاسلام ری‌شهری ضمن اشاره به تاریخچه‌ی شبکه‌های براندازی از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون که با کمک مستقیم شیطان بزرگ و ایادی داخلی و خارجی آن در ایران به وجود آمده است، طی سخنانی گفت:

در رابطه با توطئه‌ای که آقای قطب‌زاده، یکی از عوامل فعال آن بودند، ملت مبارز و قهرمان ایران بعد از اعلام این مسأله طی مراجعات مکرر به دادگاه انقلاب ارتش خواستار روشن شدن هر چه سریع‌تر این مسأله بودند که باید عرض کنم با توجه به دستگیری عده‌ای افراد دست‌اندرکار و بازجویی آن‌ها، این بود که مسأله تا این‌جا به درازا کشید؛ زیرا می‌خواستیم که مسأله به صورت پخته‌تر و کامل‌تر و دقیق‌تر به عرض ملت ایران برسد. حجةالاسلام ری‌شهری در ادامه‌ی اظهارات خود گفت:

سؤالی که مطرح هست این است که آیا این افراد واقعاً قصد براندازی رژیم جمهوری اسلامی ایران را داشته‌اند؟ که باید بگویم پاسخ این سؤال مثبت است، اما با این‌که این افراد چنین قصدی را داشتند از نظر نیروی نظامی و مردمی واقعاً کمبود داشتند. رئیس دادگاه انقلاب ارتش در ادامه‌ی اظهاراتش گفت: ما از حدود ۱/۵ سال قبل در جریان فعالیت‌های آقای قطب‌زاده و همکاران توطئه‌گرش بودیم. یعنی از زمانی که شبکه‌ی بمب‌گذاری پارس (پاسداران رژیم

سلطنتی) کشف و اعضای آن دستگیر شدند، مسأله‌ی آقای قطب‌زاده هم از همان موقع مشخص شد و ایشان تحت نظر قرار گرفتند و اولین موردی که قطب‌زاده پس از آن تحت نظر قرار گرفت ملاقاتی بوده است که وی با امیر ابراهیمی عضو کمیته‌ی مرکزی حزب ایران که با شاپور بختیار از مؤسسین این حزب بوده‌اند، در ۱/۵ سال قبل داشته است. امیر ابراهیمی در رژیم سابق استاندار کهکیلویه و بویر احمد و همکار نزدیک هژبر یزدانی بوده است. که پس از آن ملاقات، قطب‌زاده تحت نظر مسؤولین قرار گرفت و همین آقای امیر ابراهیمی، جواد خدایی یکی از خان‌های لرستان و قاچاقچیان و فئودال‌های معروف و سرهنگ دهقانی آذر را با قطب‌زاده آشنا نمود و تمام این ملاقات‌ها و رفت و آمدها تحت نظر بوده است. حجةالاسلام ری‌شهری در ادامه‌ی اظهاراتش افزود: جواد خدایی پس از دستگیری اعترافات جالبی نموده است از جمله وی در قسمتی از اعترافات خود در مورد شبکه براندازی نوشته است:

فردای روز انفجار حزب جمهوری اسلامی ایران (۷ تیرماه) آقای قطب‌زاده ۲۰ نفر را به من سپرد که من اسم و مشخصات آن‌ها را نمی‌دانم که قرار شد آن‌ها را من توسط عواملی که داشتم از ایران خارج کنم که این کار عملی شد و بعد از مدتی نیز امیر ابراهیمی را توسط همان عوامل از ایران خارج کردم که اکنون امیر ابراهیمی در لندن همکار نزدیک شاپور بختیار است. با توجه به این موارد، دادگاه انقلاب ارتش در جریان فعالیت‌های قطب‌زاده بود و رفت و آمدهای وی تحت نظر بود و بتدریج بعد از دو، سه جریانی که با نظارت دادگاه انقلاب ارتش و تلاش‌های پی‌گیر برادران پاسدار کشف و خنثی شد، آقای قطب‌زاده که در آخرین سلسله‌ی زنجیره‌ی شبکه‌های براندازی قرار داشت، به همراه عده‌ای دیگر دستگیر گردید.

تاریخچه شبکه‌های براندازی

حجةالاسلام ری‌شهری سپس به تاریخچه‌ی شبکه‌های براندازی از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی ایران تا زمان فعلی اشاره کرد و از روی تابلو ضمن توضیح دادن مشخصات این شبکه‌ها و معرفی سردمداران آن‌ها و ارتباط آن‌ها با عوامل مستقیم و غیرمستقیم آمریکا و اسرائیل گفت: شکلی که ملاحظه می‌کنید طبق اطلاعاتی که از ۱/۵ سال قبل به دست آمده است کشیده شده، اولین گروه براندازی که حدود یک سال و نیم قبل کشف و اعضای آن دستگیر شدند، شبکه براندازی «پارس» که مخفف پاسداران رژیم سلطنتی بود می‌باشد. دومین گروه براندازی «نمارا»

بود، سومین گروه براندازی «نیما» بود و چهارمین گروه که آقای قطب‌زاده نام آن را «نجات انقلاب ایران» نام‌گذاری کرده بود، می‌باشد. با توجه به نمودارها ملاحظه می‌کنید که ارتباط نهایی همه‌ی این گروه‌ها با واسطه یا بدون واسطه به سازمان جاسوسی سیا و شیطان بزرگ آمریکا بر می‌گردد، منتهی از راه‌های گوناگون.

حجة‌الاسلام ری‌شهری در ادامه‌ی توضیحات خود در مورد شبکه‌های براندازی گفت: طبق مدارکی که دردست هست شخصی به نام آرمین با نام مستعار آرش ضمن تماس با خانواده‌ی منحوس پهلوی در مصرو ژنرال علا در آن کشور، این گروه را تشکیل می‌دهد که اعضای این گروه حدود یک سال و نیم قبل دستگیر و پس از محاکمه، همه‌ی آن‌ها اعدام شدند. از اعضای این باند «مهاجری» با قطب‌زاده تماس داشته است. پس از دستگیری اعضای این باند متوجه توطئه‌ی باند و شبکه‌ی دیگری به نام «نمارا» شدیم. عامل ارتباطی این شبکه، پزشکپور بود که در تماس مستقیم با اسرائیل بود و رهبر آن سرهنگ رضازاده بود. بعد از دستگیری این‌ها شبکه‌ی دیگری به نام «نیما» کشف شد که حدود یک ماه قبل، برادران سپاه موفق به کشف این شبکه و دستگیری اعضایش شدند که در این رابطه، حدود ۲۵ نفر شناسایی و دستگیر شدند. خط ارتباطی این شبکه با سازمان سیا، جبهه‌ی ملی و دکتر منوچهر شایگان بوده است. حجة‌الاسلام ری‌شهری در ادامه‌ی سخنانش گفت: بسیار جالب است که این افراد حتی کابینه‌ی خود را نیز به شرح زیر معرفی کردند:

سرهنگ دهقانی آذر، نخست‌وزیر؛

منوچهر سلوکی، وزیر پست و تلگراف و تلفن؛

دکترشریف‌زاده، وزیر نفت؛

دکترافشار، وزیر کشاورزی؛

دکتر باقری، وزیربهداری؛

دکتر جهانگیر درویش، وزیر امور خارجه؛

کریم امیرفرزان، مسؤول تبلیغات و شخصی که قرار بوده است بعد از کودتا در تلویزیون ظاهر شود و خبر آن را به مردم بدهد.

کوروش صدری، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور.

وی سپس قسمتی از بازجویی منوچهرسلوکی را قرائت کرد و اظهارداشت این آقایان کابینه‌ی

خود را تشکیل داده بودند و تصمیم داشتند بعد از پیروزی این پست‌های حساس وزارت را به افراد خود واگذار کنند. وی افزود: امیر فرزان در گروه پارس هم شرکت داشته و این افراد همه با هم رابطه داشتند و رابط گروه نیما با گروه آقای قطب‌زاده، آقای دهقان آذر هست. پس از دستگیری این افراد و مقارن حمله‌ی پیروزمندانه‌ی ارتش دلاور ایران، ما دیدیم که طبق اطلاعاتی که داشتیم متوجه شدیم آقای قطب‌زاده و افراد دیگر به نام‌های سرهنگ قاسم حسینی رئیس اداره‌ی یکم، روحانی نما مهدوی، سرهنگ نجفی شاه ویسی که استاندار کردستان بود، در زمان دولت موقت و در زمان بنی صدر و سفیر ایران در یونان بود. جواد خدایی و همچنین زندی که این دو نفر از خان‌ها و فئودال‌ها هستند، در یک گروه هستند.

رئیس دادگاه‌های ارتش در مورد منابع تأمین امکانات مالی این گروه گفت: امکانات این آقایان از نظرخارجی توسط شخصی به نام آقای ایل آلون که از جامعه‌ی سوسیالیست‌ها بوده و از نظراقتصادی به این گروه کمک می‌کرد، و به آقای قطب‌زاده قول داده پول و اطلاعات در اختیارشان می‌گذاشته است. همچنین صورت اسلحه‌هایی که لازم داشتند، مقداری از آن‌ها را صورت کرده بود و قرار بود از طریق آقای ایل آلون تهیه بشود. این افراد در جلسات توطئه گفته بودند که به محض پیروزی از طریق خارجی‌ها، هواپیماهای زیادی می‌فرستند و خوار بار می‌فرستند به طوری که مردم کاملاً از وضع راضی بشوند و مردم را از این وضع بی‌هیچ چیزی نجات دهیم.

وی در مورد امکانات نظامی این افراد گفت: از نظرنظامی نیز با این‌که تکیه‌ی زیادی بر عوامل نظامی شده بود، اما در نهایت خوشبختی، این برادران علی‌رغم تصور پوچ قطب‌زاده و هم‌دستانش تمامی مطالب را با ما در میان گذاشتند و سازمان اطلاعاتی ۳۶ میلیونی یعنی همین مردم آن‌ها را معرفی کردند و [در] حدود یکسال و نیم که مثل آمریکا و مزدوران آن‌ها سرمایه‌گذاری‌هایی کرده بودند، تنها سه نظامی شاغل، فریب آن‌ها را خوردند و این موضوع باعث افتخار ارتش است.

وی در مورد این‌که چرا از یک سال و نیم پیش تا به حال، این افراد را دستگیر نکرده‌اید و الآن دستگیر کردید، گفت:

پاسخ این است که تا به حال این‌ها طرح‌ریزی کرده بودند و مشغول طرح‌ریزی‌های بعد بودند، ولی در حال حاضر تصمیم گرفتند یک سلسله عملیات را شروع کنند و اولین جریانی که

می‌خواستند انجام دهند گرفتن قلب تپنده، رهبر کبیر انقلاب بنیانگذار جمهوری اسلامی امام خمینی بود.

حتی تا آن موقع یک چنین تصمیمی نگرفته بودند و تعدادی از مسؤولین کشور که در جریان این توطئه بودند، نظرشان این بود که قطب‌زاده را از این جهنم و از این آلودگی نجاتش بدهیم. نظر این بود که یک روز بخواهیمش و بگوییم این جریان را می‌دانیم و افراد با تو هستند و می‌دانیم افرادی که از خارج و داخل در ارتباط با تو هستند مشخص کن و بعد از این‌که همه‌ی مسائل را گفت، آزادش کنیم، تا این‌که این جریان پیش آمد. مقارن عملیات فتح‌الفتوح، قرار شد خانه‌ی شاه‌ویسی را با کمک مهندس فرزان در اختیار این گروه قرار بدهند تا از آن جا کار را انجام دهند. این مسأله که مشخص شد و وقتی فهمیدیم این مرد این قدر کثیف است و می‌خواهد یک چنین خیانتی به امت بکند، خیانتی که شاه حاضر نشد انجام دهد، وقتی مسأله به این شکل شد تصمیم گرفتیم ایشان را بازداشت کنیم و در همین رابطه با او مصاحبه‌ای شده و پخش می‌شود و قسمت زیادی از مسائل را گفته ولیکن مسأله به این شکل نبوده که الآن آمادگی داشته باشند رژیم را ساقط کنند. وی اضافه نمود این افراد برای مقدمه‌ی براندازی، می‌خواستند جماران را بکوبند، خانه‌ی مهندس ویسی را منهدم کنند و متوجه کنند اذهان را به آن‌جا و بعد قسمتی از خانه‌ها را از بین ببرند. بعد از این‌که از جماران خیالشان راحت شد، مسأله‌ی براندازی رژیم را بعد از کوبیدن جماران اجرا کنند و مراکز حساس را بگیرند و این عمده نیروهایی که این‌ها روی آن‌ها حساب می‌کردند، افرادی بودند که پول گرفته بودند و با مسؤولین همکاری کرده بودند و ایشان در چند جا خبرنگار دعوت کرده بود و مصاحبه کرده بود از این‌ها، که روز بعد از دستگیری آن خبرنگاران آمدند و شناسایی شدند که دستگیر شدند.

حجة‌الاسلام ری‌شهری در مورد کمک‌های داخلی گفت: مسأله‌ی دیگر که باید مطرح شود، کمک‌های داخلی هست که به ایشان می‌شد در داخل، به تعبیر خود آقایان یک عده «لمپن‌ها» که مقصود از این اصطلاح، عده‌ای از چاقوکش و لات‌ها که یکی از آن‌ها که در گروه پارس بود و اعدام شد، به نام اصغر مهاجراست و قرار بود که به این چاقوکش‌ها پول بدهند و لات‌بازی در بیاورند. [ناخوانا] ۳۰ خرداد و یک عده روحانی‌نما که به خاطر [ناخوانا] که داشتند نتوانستند موقعیتی در جمهوری پیدا کنند، ناراضی هستند، با این‌ها همکاری می‌کردند و بعضی از آن‌ها افرادی بسیار فاسد هستند. آقای مهدوی نامی هست که در مسجد قلهک نماز می‌خواندند و

نماینده‌ی آقای قطب‌زاده بودند، به خارج سفر کرده و در رابطه با طرح در خارج هماهنگی‌هایی نموده بود. هم‌چنین تعدادی از فئودال‌ها که دو تای آن‌ها به نام زندی و خدایی می‌باشد. وی در مورد ارتباط گروهک‌ها با این شبکه گفت: این‌که تا چه اندازه این گروهک‌ها با قطب‌زاده هم‌کاری داشتند، اندازه‌اش مشخص نیست، ولی طبق مدارک و به اعتراف خودشان، نماینده‌ی سازمان منافقین با ایشان در تماس بود. همچنین با حزب رنجبران ایشان در تماس بود.

رئیس دادگاه‌های ارتش در رابطه با نقش روحانی‌نماها که در ارتباط با گروه براندازی قطب‌زاده بودند، گفت: بعضی از روحانیون قم طبق مدارک قطعی که الآن در دست ما هست تعدادی از اطرافیان ایشان «خودشان» را نمی‌گویم، لیکن بعضی از اطرافیان ایشان از جمله عباسی که دستگیر شده دامادش طبق اعترافاتی که این‌ها کردند و طبق اطلاعاتی که ما قبلاً در این زمینه داشتیم، به طور قطع در این رابطه فعالیت داشته و دو سه روز قبل از این جریان ۵۰۰ هزار تومان پول به آقای قطب‌زاده داده و کاملاً در این جریان بودند، ولی نسبت به خودشان من فعلاً مسأله‌ای ندارم. امیدوارم خود ایشان این مسأله را ندانسته باشند.

وی در مورد تاریخ محاکمه و مجازات قطب‌زاده گفت: تاریخ محاکمه بستگی دارد به تمام مسائلی که ایشان داشته، چون مسأله‌ی ایشان ساده نبوده و پیچیده است. ارتباطات داخلی داشته، ارتباطات خارجی داشته، باید همه‌ی مسائل روشن شود، بنابراین یک تاریخ معینی برای محاکمه نمی‌شود تعیین کرد و اما چه مجازاتی هست، مشخص هست اگر در دادگاه محکوم بشود به اتهاماتی که گفته شده، مجازاتی جز اعدام نمی‌تواند باشد. وی افزود بعد از این‌که من با او صحبت کردم او مسائل را مطرح نمی‌کرد و انکار می‌کرد، اما من به او گفتم ما می‌دانیم شما می‌خواستید این کار را انجام دهید، ولی می‌خواهیم حالا شما مطالبتان را برای ملت بگویید و ایشان مقاومت می‌کرد، اما بعد از دو سه ربع که با او حرف زدم، ایشان نرم شدند و گفتند حرف‌هایم را در مصاحبه‌ی تلویزیونی می‌گویم، اما به شرط این‌که فوراً یا مرا اعدام کنید یا عفوم کنید؛ «چون من مرده‌ام، بعد از این دیگر» این حرف خودش می‌باشد.

وی در مورد جواب این سؤال که شایع شده که بنا بود همزمان با ایران در عراق این طرح به اجرا در بیاید، گفت: البته شایعات زیاد است ولیکن اطلاعاتی که ما داشتیم از بعضی از کشورهای بیگانه به قطب‌زاده داده بودند، گفته بودند ما حاضریم صدام را آن‌جا برداریم به شرطی که شما هم در آن‌جا کاری بکنید که مقارن با برداشتن او، امام هم از بین برود و هم حکومت

این‌جا ساقط شود و هم حکومت آن‌جا که حتی ایشان این را در جلسه مطرح کرده بود به افراد که بروند روی این مسأله فکر کنند.

رئیس دادگاه‌های ارتش در مورد این‌که آیا قطب‌زاده راجع به ترور امام شخصاً اعتراف کرده یا نه گفت: البته مدارک دردست هست ولی ایشان بعد از دستگیر شدن اعتراف کرده گفته در جلسه طرح کرده بودند، آن‌جا منفجربشود و کوبیده بشود اعضای شورای عالی دفاع را از بین ببرند، این‌ها را اعتراف کرده ولیکن می‌گوید مقصود من از این عمل این بوده که آن‌جا را محاصره کنیم و بعد از انفجار، امام را دستگیر کنیم.

وی در مورد حمله به پادگان لویزان گفت: حدود ۵ الی ۶ نفر از منافقین در پادگان لویزان وارد شدند و ۱۲ نفر را شهید کردند که اکثر آن‌ها از سربازان مستضعف بودند و هیچ ربطی به مسؤولین نداشتند البته سرهنگ خرسندی زخمی شد، ولی این نشان می‌دهد که این‌ها در چه موقعی این کار را انتخاب کردند و کاملاً نشان دادند برای کمک به صدام و کمک به اربابان خودشان برای این‌که روحیه‌ی سربازان دلیرما را پایین بیاورند، یک همچنین کاری را کردند که ما به دلیل فعالیت سربازاران غیورمان در جبهه، این مسأله را مطرح نکردیم. این مسأله از نظر ما مهم نبود، این مسأله مهم بود که این‌ها ماهیت کثیف خودشان را نشان دادند.[۱]

---

۱. **روزنامه‌ی کیهان**، ۱۳۶۱/۱/۲۱

[پیوست شماره‌ی ۱۵]

متن رأی دادگاه انقلاب ارتش درباره‌ی صادق قطب‌زاده

«بسمه‌تعالی

شعبه‌ی اول دادگاه انقلاب ارتش در رابطه با اتهامات آقای صادق قطب‌زاده مبنی بر اقدام علیه جمهوری اسلامی ایران تشکیل شد و با بررسی‌های مکرر در جلسات مختلف به شرح آتی اعلام رأی می‌نماید.

حدود ۱/۵ سال پیش که آقای صادق قطب‌زاده پس از چند روز دستگیری آزاد شد، اخباری مستند و گاه غیرمستند که حکایت از فعالیت ایشان علیه جمهوری اسلامی ایران می‌نمود، به‌دست می‌رسید.

پس از دستگیری اعضای گروهک پارس (پاسداران رژیم سلطنت) یکی از کسانی که با این گروه همکاری می‌کرد و در همین رابطه اعدام‌شد به نام عسگر مهاجر در بازجویی‌های که در تاریخ ۱۳۶۰/۳/۲۷ از وی انجام شد معلوم گردید که با آقای قطب‌زاده ارتباط داشته، آقای قطب‌زاده مشغول جذب افراد ناراضی مانند او است. پس از دستگیری گروهک سلطنت طلب رضازاده، یکی از افراد این گروه به نام «سرهنگ صیرفی» که در همین رابطه اعدام شده، در بازجویی در تاریخ ۱۳۶۰/۷/۵ ضمن اعترافاتی از یکی از همکاران قطب زاده نقل می‌کند که قطب زاده به همراهی تعدادی نظامی می‌خواهند حکومتی تشکیل دهند که او نخست‌وزیر باشد. نقل کننده‌ی این سخن یکی از محافظین قطب زاده بوده که در رژیم سابق ۱۷ سال از شاه مدفون حفاظت نموده و اکنون به جرم همکاری با گروه رضازاده به حبس دایم محکوم شده است. بتدریج با پیگیری‌هایی که انجام می‌شد فعالیت‌های قطب‌زاده علیه جمهوری اسلامی ایران قطعی‌تر می‌گردید. تا این‌که تعدادی از عناصر نظامی و غیر نظامی که قطب‌زاده می‌خواست با آن‌ها همکاری کند (و در این رابطه مبالغ زیادی پول جهت همکاری به آن‌ها داده بود) مسؤولین را در جریان فعالیت گسترده‌ی وی در رابطه با براندازی جمهوری اسلامی ایران قرار دادند. اطلاعاتی که از این طریق می‌رسید حاکی بود که جریان آقای قطب‌زاده یک مسأله‌ی ساده نیست، زیرا از نظر خارجی به بعضی از رژیم‌های مرتجع منطقه و بعضی از کشورهای غربی و در رأس همه‌ی آن‌ها آمریکا، متصل می‌شود و در داخل به تعدادی روحانی‌نما و در رأس آن‌ها آقای شریعتمداری ربط پیدا می‌کند و روابطی با بعضی از خان‌های ایالات دارد و با بعضی در حال

ارتباط است تا این‌جا جریان اهمیت فوق‌العاده‌ای نداشت، زیرا از مرحله‌ی طرح و فرض و تصمیم کلی تجاوز نمی‌کرد و نیرویی هم که بخواهند با آن‌ها کاری انجام دهند هر چند بسیار محدود و کوچک، در اختیار آقای قطب زاده نبود (قابل ذکر است که تا این‌جا تعدادی از مسؤولین جمهوری اسلامی تصمیم داشتند وی را احضار نمایند و با اخذ اطلاعات وی در رابطه با همکاری داخلی و خارجیش او را از منجلاب نجات دهند). این جریان از آن‌جا به اهمیت نزدیک می‌شد که مقارن با شروع عملیات گسترده‌ی رزمندگان اسلام علیه رژیم صهیونیستی صدام و پاکسازی میهن اسلامی، آقای صادق قطب‌زاده پیشنهادهای تندی از قبیل ترور شخصیت‌های مسؤول از جمله «ترور فرمانده نیروی زمینی» و ترور «اعضای شورای عالی دفاع» را مطرح نمود و از همکاران خود جداً می‌خواست که ترتیبی دهند آن‌ها را ترور کنند. مهم‌تر از همه، طبق نوارهایی که از جلسات آقای قطب‌زاده در دست هست، مقارن با پیروزی‌های غرورآفرین رزمندگان اسلام، نامبرده پیشنهاد «ترور حضرت امام» را مطرح و روی این مسأله سخت پافشاری می‌نماید و امکاناتی از قبیل منزل و مبلغ ۷۵۰ هزار تومان پول در این رابطه قرار می‌دهد.

این جریان با تعدادی از مسؤولین مطرحَ شد، لازم دانستند هر چه زودتر قطب‌زاده دستگیر شود. دستگیری قطب‌زاده بر حسب ظاهر در آن موقع صحیح نبود، چون اگر مدتی تحت مراقبت قرار می‌گرفت بسیاری از افراد توطئه‌گر شناسایی و همراه با او دستگیر می‌شدند، ولی چون احتمال می‌رفت با طرح ترور حضرت امام مسأله‌ی غیرقابل پیش بینی، پیش آید؛ لذا دستگیری وی ضروری می‌نمود.

پس از دستگیری، آقای قطب‌زاده کلیه‌ی اتهامات را مردود دانستند، ولی پس از اطلاع از این‌که مسؤولین کشور در جریان بوده‌اند به جرم خویش اعتراف نموده، ولی آن‌چه توجه به آن ضروری است، این است که آن‌چه در پرونده به آن اعتراف نموده شاید یک صدم مطالبی باشد که اطلاعات آن موجود است؛ ولی طبق همین اعترافات، نامبرده مرتکب دو جرم گردیده و کیفر هر یک از نظر اسلام اعدام است.

۱ـ طراحی توطئه‌ی براندازی جمهوری اسلامی ایران و اقدام عملی با تقسیم پول میان افراد جهت پیاده کردن منویات خود و اعزام نماینده برای هماهنگ نمودن کشورهای خارج مخالف داخل و دریافت کمک‌های اطلاعاتی و مالی.

دفاع وی بر این‌که من نمی‌خواستم نظام جمهوری اسلامی را براندازم بلکه می‌خواستم مسؤولین کشور را عوض کنم و دولت را ساقط نمایم و جمهوری اسلامی واقعی را بنا کنم، از نظر دادگاه مسموع نیست زیرا:

الف ـ این بهانه‌ای بیش نیست که ادعا نمودن آن آسان است و هرکس هر روز با این بهانه می‌تواند کودتا کند.

ب ـ با مطالعه‌ی دقیق پرونده و در نظر گرفتن شخصیت آقای قطب‌زاده از نظر فسادهای اخلاقی (که به‌عللی در کیفرخواست مطرح نشد) و مطالبی که در جلسات مختلف مطرح کرده، برای این دادگاه محرز است که هدف وی براندازی نظام جمهوری اسلامی بوده است.

پ ـ از نظر حکم شرعی کسی که علیه حکومت جمهوری اسلامی قیام مسلحانه کند، محکوم به اعدام است و این عنوان در هر حال با طرح توطئه و اقدام عملی فوق‌الذکر بر آقای قطب‌زاده، صادق است.

۲ـ طرح توطئه برای ترور مسؤولین رده‌ی اول و در رأس همه «حضرت امام» و اقدام عملی، با در اختیار گذاشتن ۷۵۰ هزار تومان پول و منزل و وعده به این‌که در روز عملیات تعدادی نفرات در این رابطه در اختیار خواهم گذاشت و دفاع وی بر این‌که من می‌خواستم در جلسات بعد با ترور امام مخالفت کنم، مسموع نیست؛ زیرا اولاً دلیلی بر اثبات این مدعی ندارد، ثانیاً هر کس می‌داند تا امام در میان امت باشد، هیچ توطئه‌ای به ثمر نمی‌رسد، ثالثاً نوار و اطلاعات موجود نشان می‌دهد که به طور قطع او طرح شهادت امام را داشته و در این رابطه وارد اقدام هم شده، ولی با عنایت الهی و در جریان بودن مسؤولین کشور موفق نشده است.

با عنایت به مطالب فوق‌الذکر آقای قطب زاده به عنوان یاغی و به عنوان یکی از مصادیق بسیار روشن مفسد و محکوم به اعدام است».

[پیوست شماره‌ی ۱۶]

اسناد لانه‌ی جاسوسی آمریکا درباره‌ی آقای شریعتمداری

از سوی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام اسنادی دال بر ارتباط شریعتمداری با جاسوسان سیا انتشار یافت. مجموعه اسناد شامل ۶ سند از قرارگاه سیا در ایران است، تماماً سری و قبل از کنترل سفارت توسط جاسوسان به صورت رشته‌های نازک درآمده است و مبین ارتباط گسترده‌ی شریعتمداری با سفارت آمریکا می‌باشد. در رابطه با این اسناد، توضیحاتی نیز از سوی دانشجویان عرضه گردیده که در مقدمه ارائه خواهیم داشت:

بسم‌الله الرحمن الرحیم ـ با سقوط غیرمنتظره‌ی شاه خائن علی‌رغم همه‌ی حمایت‌های شیطان بزرگ توسط انقلاب شکوهمند اسلامی، آمریکا چون پس از شاه هدف اصلی انقلاب اسلامی را نابودی خود می‌دید، در تلاش برای ادامه‌ی بقا و بازگشت سلطه‌ی جابرانه خویش بود و اسنادی که هم‌اکنون ارائه می‌شود، مؤید گوشه‌هایی از این تلاش‌های مذبوحانه است. مدارک حاضر، اسناد عملیاتی و جاسوسی سازمان جنایت‌کار سیا در ایران است که جاسوسان آمریکا در بدو اشغال جاسوس‌خانه سعی در انهدام آن‌ها داشته‌اند، ولی با تلاش عده‌ای از خواهران و برادران متعهد دانش‌آموز به صورت حاضر درآمده است و به وضوح توطئه‌ی مستقیم امپریالیسم غدار آمریکا را برای براندازی نظام جمهوری اسلامی نشان می‌دهد. در تلگرام شماره‌ی ۴۳۶۲۱۱ مورخه‌ی ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ که از ستاد مرکزی سیا به قرارگاه سیا در تهران ارسال شده، سازمان سیا با صراحت می‌گوید: هدف از اقدام سیاسی ما در ایران، روی کارآوردن دولتی است که نسبت به منافع ایالات متحده، نظر موافق داشته باشد. برای این اقدام سیاسی، سیا با توجه به شرایط و وضعیت دولت موقت، برنامه‌های متعددی را در نظرمی گیرد که محور آن کمک به نیروهای میانه‌رو سیاسی طرفدار آمریکاست تا با حمایت یا حتی رهبری روحانی‌نمایان به طور مرحله‌ای، قدرت را از دست نیروهای به اصطلاح خودشان تندرو و رادیکال که روحانیون مبارز و امت حزب‌الله پیرو امام هستند، خارج کنند. در گذشته اسناد مربوط به چهره‌های معلوم الحالی که در این رابطه مورد توجه آمریکای جنایت‌کار بودند، همچون خسرو قشقائی، بنی‌صدر، احمد مدنی و مقدم مراغه‌ای و امثالهم در اختیار امت شهیدپرور قرارگرفته است، اما این اسناد مشخص‌کننده‌ی محور به اصطلاح مذهبی این طیف میانه‌رو است که قصد مقابله با روحانیت اصیل اسلام داشته است و هر کدام از این عوامل آمریکا

که می‌خواست سر برآورد، بناچار به طریقی از حمایت این فرد یعنی کاظم شریعتمداری با توجه به برنامه‌ی سیا بهره می‌جسته است. علت این انتخاب هم رابطه‌ی نزدیک شریعتمداری با رژیم شاه و نوکر سابق آمریکاست.

سیا برای ارتباط و در نهایت استفاده از شریعتمداری و گروهش نظر به هشیاری امت مسلمان و اهمیت این فرد برای منافع آمریکا، با دقت و وسواس کامل دست به اقدام می‌زدند. آنگونه که اسناد نشان می‌دهند، ۴ کانال ارتباطی برای این منظور در نظر گرفته شده بود.

نفر اول، یک بازرگان آمریکایی به نام «باروز» می‌باشد که مدت‌ها در ایران در ارتباط با جاسوس‌خانه‌ی آمریکا بوده است، اما از آن‌جایی که این فرد یک تاجربوده و دیدگاه‌های تجاری‌اش را در تماس با شریعتمداری بیشتر درنظر داشته تا طرح‌های عملیاتی سیاسی، لذا پس از چندی به عنوان یک کانال نامناسب از طرف سیا کنار گذاشته می‌شود.

کانال دوم یک جاسوس ایرانی به‌نام «سرتیپ فرازیان» با نام رمز «اس دیجانوس / ۱۳» می‌باشد که از مقامات سابق ساواک بوده است.[۱] این فرد از طریق یک سرمایه‌دار طرفدار شریعتمداری به‌نام مرتضی موسوی، مجرای ارتباطی سیا با شریعتمداری بوده است، اما به جهت این‌که فرازیان یکی از افراد سابق ساواک بوده و احتمالاً امنیت طرح عملیات سیا را به خطر می‌انداخته، به عنوان کانال اصلی در نظر گرفته نمی‌شود، ولی به هر حال وی حداقل تا ۲۰ خرداد به عنوان واسطه فعالیت می‌کرده و خصوصاً از همین کانال بوده که شریعتمداری از سیا تقاضای پول کرده است.

نفر سوم، یک جاسوس ایرانی دیگر به‌نام «منوچهر نیکپور» با اسم رمز «اس دی بیپ / ۱» می‌باشد که یک سرمایه‌دار فراری است و در تاریخ ۲۰ شهریور ۵۸، سیا قصد داشته از طریق او و یک تاجر دیگر به‌نام «علی‌اکبر شهلا» که جلسات منظم هفتگی با شریعتمداری داشته، کانال دیگری با شریعتمداری برقرار کند که از تماس‌ها و ارتباط‌های بعدی آن، هنوز سندی به‌دست نیامده است.

کانال چهارم و در حقیقت مجرای اصلی ارتباط با شریعتمداری، جاسوسی به نام «اس دی ولید / ۱» می‌باشد که نام اصلی او را باید از شریعتمداری پرسید. این فرد یک تاجرتحصیل

---

۱. اسم حقیقی این فرد در اقاریر رئیس قرارگاه سیا در تهران، موجود است.

کرده‌ی آمریکاست که فرزند یکی از تجار متوفی بازار است و یکی از جاسوسان بسیار برجسته و فعال سیا بوده است و علاوه بر همکاری در طرح تماس با شریعتمداری، در زمینه‌های دیگر نیز با سیا کار می‌کرده است. این فرد ابتدا در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۵۸ با شریعتمداری ملاقات می‌کند و در طی آن متوجه استقبال غیرمنتظره‌ی شریعتمداری می‌شود، این فرد بار دیگر در تاریخ ۵ خرداد با شریعتمداری ملاقات می‌کند و پیام دوستی «دوستان آمریکایی» که شریعتمداری دقیقاً می‌دانسته همان دولت آمریکاست را، برای وی می‌برد و در این ملاقات، شریعتمداری از «اس دی ولید» می‌خواهد که به حزب خلق مسلمان بپیوندد و بعدها او به توصیه‌ی سیا وارد حزب خلق مسلمان شریعتمداری می‌شود، از آنجایی که سیا نمی‌خواسته است به لحاظ جهات امنیتی مستقیماً با شریعتمداری برخورد کند، لذا از او می‌خواهند که فرد مورد اعتمادش را برای تماس به شیطان بزرگ معرفی کند و شریعتمداری، حسن، پسرش را به مزدوران سیا معرفی می‌کند که همان‌گونه که از اسناد برمی‌آید، بعداً «حسن شریعتمداری» در تاریخ ۲۰ خرداد ۵۸ با «گلگروف» کفیل قرارگاه سیا در تهران ملاقات می‌کند و زمینه برای ملاقات‌های بعدی آماده می‌شود که اسناد مربوط به زمان پس از خرداد ۵۸ هنوز به دست نیامده است ولیکن هم‌اکنون حسن شریعتمداری از ضدانقلابیون فعالی است که در خارج از کشور علیه جمهوری اسلامی مشغول توطئه می‌باشد و احتمالاً شرایط و وضعیت کنونی او ناشی از ادامه‌ی مراودات با جاسوسان سیا بوده است. به هر جهت اسناد به اندازه‌ی کافی نحوه‌ی عمل سازمان جنایتکار سیا را برای استفاده از شریعتمداری در مقابله با جمهوری اسلامی نشان می‌دهد. لازم به تذکر است که این اسناد پس از انتشار در روزنامه‌ها، بعداً مستقلاً به چاپ خواهد رسید. در ضمن هنوز تمامی اسناد رشته شده تکمیل نشده و این احتمال هست که اسناد دیگری در این رابطه به دست بیاید.

توضیح ـ اس دی راتر / ۴ نام رمز خسرو قشقائی می‌باشد.

***

درخواست اطلاعاتی از آمریکا توسط شریعتمداری

سری ۴ اردیبهشت، امضاء

از: تهران ۵۲۷۹۹

به: رئیس

هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است.

حساس

عطف به: تلگرام سفارتخانه‌ی تهران ۴۲۵۳

۱ـ پکوئین بر اثر گزارش مفصلی که کاردار قبلاً در ماه... از یک بازرگان آمریکایی که مدت‌ها ساکن ایران بوده، دریافت داشت (تلگرام مرجع را ببینید) در تاریخ ۳ اردیبهشت مذاکرات طولانی با کاردار درباره‌ی آیت‌الله شریعتمداری برگزار نمود. این آمریکایی هر چند نامش در آن تلگرام ذکر نشده، آقای فرانک «باروز» رئیس اتاق بازرگانی ایران و آمریکاست. کاردار، نقش باروز در این مورد و چشم‌انداز ثبات در ایران را امور بسیار حساس تلقی کرد و از ما خواست که نام (باروز) را گزارش نکنیم.

۲ـ به‌گفته‌ی کاردار، آن‌چه که از تلگرام مرجع عملاً حذف شده بود کلمه‌ی شریعتمداری به مخاطب آمریکایی خود بود. درباره‌ی این‌که وی (شریعتمداری) گاهگاهی به علت این‌که همیشه اطلاعات «موثقی» به‌دستش نمی‌رسد، احساس می‌کند که برای سر و کارداشتن با مسائل جاری سیاسی آمادگی چندانی ندارد. او از قرار معلوم به شایعاتی اشاره کرد مبنی بر این‌که آشوب اخیر در کردستان تا اندازه‌ی زیادی به تحریک دانشجویان تحصیل‌کرده در آمریکا بوده است؛ یعنی دانشجویانی که اخیراً از آمریکا بازگشته‌اند. شریعتمداری پرسید این گزارش‌ها را چگونه باید ارزیابی کرد؟ او گفت که کاملاً می‌داند مردمی که دور و بر او را گرفته‌اند، احتمالاً سعی دارند از او برای مقاصد خودشان استفاده کنند و او بدون این‌که به‌طور مستمر در جریان حوادث قرار گرفته باشد، آمادگی کافی برای پاسخگویی معقولانه ندارد. کاردار این (اظهار شریعتمداری) را به عنوان یک دعوت... ضمنی شریعتمداری از دولت آمریکا برای تهیه... و در جریان قرار دادن او تعبیر کرد. به‌عقیده‌ی کاردار، شریعتمداری (ممکن است) انتظارداشته باشد که مخاطب آمریکایی او... ملاقات را به سفارتخانه گزارش کند.

۳ـ همانطور که ستاد متوجه خواهد شد، شریعتمداری همراه با طالقانی و خاقانی که آیت‌الله [ناخوانا] و «شبستری‌زاده» سران حزب هستند، در نظر است که تشکیلات مرکزی حزب در تهران و تبریز باشد (تعداد کثیر مجاهدین) و دفاتری در آذربایجان، خراسان، گیلان، قم و بعضی مناطق کردنشین تأسیس گردد. به‌گفته‌ی ج/ ۱۳، شریعتمداری از جانب گروه «خلق مسلمان» (شرح بیشتری داده نشد) حمایت مطبوعاتی می‌شود یا می‌تواند از آن برخوردار شود. (توضیح مترجم، در متن انگلیسی عیناً تلفظ «خلق مسلمان» درج شده بود) ج/ ۱۳ و آن هویت می‌گویند که با توجه به مشکلات تشکیلاتی موجود، وجوهات حزب محدود می‌باشند. آن هویت می‌افزاید

که پول نیز به‌معنای مجاهدین مسلح بیشتر نیز هست. درباره‌ی تصمیمات حزب، آن هویت می‌گوید که بیشتر تصمیمات را شریعتمداری می‌گیرد، اما گاهی اوقات با مشاورین حزبی خود مذاکره می‌کند (قرارگاه سؤال خواهد کرد. آیا آن هویت خودش نیز جزو مشاوران است). به‌گفته‌ی ج/ ۱۳، حمله‌ی اخیر شریعتمداری علیه «عدالت» دادگاه‌های اسلامی آغاز مبارزه‌ای است که طی آن شریعتمداری درباره‌ی مسائل اجتماعی مهم ابراز نظر خواهد نمود. «مورلوت» از ج/ ۱۳ پرسید آیا شریعتمداری حاضر خواهد شد علناً با خمینی مخالفت ورزد و ج/ ۱۳ گفت که او (شریعتمداری) در واقع هنگامی که دو یا سه ماه دیگر فرصت مناسب شد، به این جدایی تحقق خواهد بخشید.

۵ـ برای اطلاع شما فرد مورد اشاره‌ی پاراگراف چهارم تلگرام مرجع الف، کسی است که کاست سبز دارد و فرزند آیت‌الله سنجانی (نام اولش مشخص نشد) که بگفته‌ی ج/ ۱۳ بسیار مورد احترام است، می‌باشد. ج/ ۱۳ در تلفن گفت که یک نسخه از نشریه‌ی این فرد در نیوجرسی را برای... ما ضمیمه خواهد نمود، اما این فقره در تماس عبوری ما داده نشد. اگرمشارالیه لایق و مایل بود در نظر خواهیم گرفت که او شاید بتواند با کارآیی به‌عنوان مسؤول تأمین مالی و یا سخنگوی روابط عمومی شریعتمداری عمل کند. با تعداد کثیر ایرانیان... که به غرب گریخته‌اند، مسأله‌ی فقدان پول برای شریعتمداری به قدر تشکیل و اجرای یک فعالیت وسیع برای گردآوری پول اهمیت ندارد. اگر قرار است که سیا در چند ماه آینده یک نقش مخفی به‌عهده بگیرد پیشنهاد می‌کنیم که با شریعتمداری دادن نظریات حرفه‌ای درباره‌ی فنون گردآوری پول و زیروبم‌های به راه انداختن یک فعالیت وسیع روابط عمومی در آمریکا و اروپا، به‌علاوه «سرمایه گذاشتن» جهت شروع تلاش خود، مطرح شود. در حقیقت بسیاری از میانه‌روها در ایران از تاکتیک‌های کمیته‌ای خمینی متوحش و آشفته شده‌اند و حتی ج/ ۱۳ و آن هویت می‌گویند که افراد شریعتمداری فکر می‌کنند که قدری در صحنه‌ی قدرت عقب افتاده‌اند و زمان از دست می‌رود.

۶ـ درخواست می‌شود که ستاد با حق تقدم سوابقی درباره‌ی هویت ارائه کند. هم‌چنین از تحلیل شعبه (ایران) در مورد (شناسایی و روابط قدرت فیمابین... و گروه‌های) مذکور در پاراگراف چهار فوق، استقبال خواهیم نمود. کاملاً مشهود است که ج/ ۱۳ در نوشتن به انگلیسی دچار اشکال بوده و درخواست می‌کنیم هنگامی که در ۳۰ اردیبهشت تلفنی با او صحبت می‌کنیم شماها... توضیح دهد. با موافقت ستاد، در نظرداریم در مرحله‌ی بعدی با ج/ ۱۳ این مسأله را

مطرح کنیم که آیا آن هویت می‌تواند امکان تماس دولت آمریکا (سیا) با شریعتمداری را تحقیق نماید.

در این مقطع، نقش ج/ ۱۳ نزد شریعتمداری فاش نخواهد شد.

۷ـ پرونده: ۶۶۰۸۴۵ ـ ۲۰۱، ۱۴۹۰۶۶ـ ۲۰۱ تا تاریخ ۲۶ اردیبهشت.

در بایگانی ضبط شود.

تماماً سری ۲۶ اردیبهشت ۵۸

اعضاء

از: تهران...

به: با حق تقدم رئیس

هشدار ـ شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است.

حساس

عطف به تهران

۱ـ هویت سیدمرتضی موسوی

تاریخ تولد: حدود ۱۳۰۵

شغل:... مدیر و رئیس شرکت پیرانکو با مسئولیت محدود و... تهران.

۲ـ پرونده: ۴۶۰۸۴۵ ـ ۲۰۱ ـ ۱۴۹۰۶۶ـ ۲۰۱ـ

تا تاریخ ۲۶ شهریور ۷۸

در بایگانی ضبط شود.

تماماً سری

***

بررسی کانال مخفی جاسوسان با شریعتمداری

سری، ۳۱ اردیبهشت ۵۸

از: تهران ۵۳۱۶۶ (به کفالت گلگروف)

به: رئیس

هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است.

حساس

عطف به: الف. تهران ۵۲۹۹۹ ب. رئیس ۴۳۶۲۱۱ ج. رئیس ۴۳۷۲۶۷ د. تهران ۵۳۰۲۳ هـ. تهران ۵۳۱۰۵

۱ـ پیشنهاد می‌شود اقدامات عملیاتی ذیل اتخاذ شود تا مطلوبیت و امکان برقراری یک کانال مخفی با شریعتمداری سنجیده شود:

الف. از طریق اس. دی. جانوس/ ۱۳ گرفتن خبرهای اساسی درباره‌ی حزب جمهوری خلق مسلمان را ادامه دهیم. اصرار کنیم که ج/ ۱۳ بفهمد آیا شریعتمداری ایجاد این کانال را تجویز کرده و تأیید می‌کند یا نه. به‌دنبال رخنه در جنبش شریعتمداری هستیم. احتمالاً از لحاظ امنیتی ملاقات مستقیم با او غیرعاقلانه خواهد بود مگر آن‌که شریعتمداری کشور را ترک نماید.

ب. اس ـ دی ـ ولید / ۱ را به قم بفرستیم تا ملاقات دیگری با شریعتمداری داشته باشد. عملاً این کار می‌تواند یک عمل «طعمه‌گیری» باشد، یعنی [ناخوانا] گوش به زنگ هرگونه علامتی باشد که از جانب شریعتمداری ابراز شود، اما خود را نماینده‌ی رسمی کسی در آن‌جا معرفی نکند.

ج. گام‌های سیاسی اس. دی. راتر/ ۴ را راهنمایی کنیم تا تأثیری را که می‌تواند بر جناح مخالف سازنده داشته باشد به حداکثر برسانیم و ارزش‌هایی را که برای ما از لحاظ دادن خبرهای خارجی و اقدام مخفی دارد به حداکثر برسانیم. در این رابطه تاکنون به ر- ۴ توصیه کرده‌ایم که جبهه‌ی ملی را بیازماید. به شرط آن‌که جبهه‌ی ملی موقعیت بانفوذی در اختیار وی بگذارد. ر ـ ۴ در جبهه‌ی ملی باید سعی کند نیرویی ایجاد کند که میانه‌رو و طرفدار آمریکا باشد و در همان ضمن به طور مرتب درباره‌ی تحولات گزارش بدهد. فعلاً قرارگاه به ر- ۴ پیشنهاد کرده که هم‌اکنون شروع به فعالیت تمام عیار سیاسی نماید. ما پیشنهاد کرده‌ایم که او

(الف) با احمد صدر حاج سید جوادی وزیر کشور ملاقات کند تا اطلاع بهتری درباره‌ی طرح‌های دولت موقت برای انتخابات پیدا کند،

(ب) با شریعتمداری در قم و خاقانی در خرمشهر ملاقات کند. ر ـ ۴ می‌گوید این فکر خوبی است و قصد دارد آن را اجرا کند و سعی نماید امکان یک طرح‌ریزی را تحقیق نماید،

(ج) با تیمسار جم در لندن ملاقات کند.

ر- ۴ سعی خواهد کرد این کار را در سفر بعدی خود به خارج انجام دهد. او جم را دوست دارد و فکر می‌کند او هنگامی که موعدش فرا برسد می‌تواند نقشی را ایفا نماید. ر ـ ۴ هنوز فکر خود برای تشکیل یک شورای قبیله‌ای قشقائی که بتواند طرحی برای سازمان سیاسی سایر گروه‌های

قبیله‌ای و هماهنگی با آن‌ها باشد دنبال می‌کند.

۲ـ ما به ر ـ ۴ گفته‌ایم خوشحالیم که می‌بینیم او و دریادارمدنی با طرح برپا کردن یک روزنامه در تهران فعالیت می‌کنند. اگر چه در آخرین ملاقاتمان چیزی در این رابطه گفته نشد، اما پشتیبانی از ر ـ ۴ در این ابتکار شاید به صرفه باشد (ر ـ ۴ می‌گوید او و مدنی پول فراوانی دارند، اما از توصیه‌های تخصصی استقبال می‌کنند).

۳ـ همانطور که در طرح فوق ابراز شده، هدف ما این است که میانه‌روهای طرفدار آمریکا را از حوزه‌های دینی، غیردینی، سیاسی و نظامی گرد هم آوریم و در این کار احتمالاً از ر ـ ۴ به‌عنوان وسیله‌ی اقدام و کاتالیزور اصلی استفاده شود. باید درباره‌ی کانال مخفی با بخش شریعتمداری بیشتر تحقیق شود، اما ر ـ ۴ حاضر به رفتن است و اگر ر ـ ۴ بتواند خودش نوعی پیمان با شریعتمداری برقرار کند ممکن است نیاز به ایجاد چنین کانالی را منتفی سازد (ما می‌توانیم در صورتی که بخواهیم از طریق ر ـ ۴ به شریعتمداری پول برسانیم)

۴ـ از نظریات ستاد استقبال می‌شود.

۵ـ پرونده: سری

تا تاریخ ۳۱ اردیبهشت ۷۸ در بایگانی ضبط شود.

تماماً سری

***

درخواست کمک از آمریکا توسط شریعتمداری

سری ۸ خرداد ۵۸

اعضا

از: تهران ۴۵۳۲۴ (به کفالت گلگروف)

به: رئیس

هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است.

حساس

اس. دی. ولید

عطف به: تهران ۵۳۲۰

۱ـ «اس دی ولید/ ۱» پس از موفقیت در... ملاقات با شریعتمداری در صبح ۵ خرداد از قم بازگشت.

۲ـ ذیلاً ماجرای آن ملاقات نقل می‌شود. توصیه‌های «قرارگاه» در مسأله‌ی مداخله‌ی وسیع‌تر در اقدامات سیاسی جهت حمایت از شریعتمداری و بعضی از گروه‌های میانه‌روی ایرانی به طور جداگانه گزارش خواهند شد.

۳ـ و/ ۱ گزارش داد که در ورود به منزل شریعتمداری، وی متوجه حضور بسیاری افراد ایلاتی آذربایجانی مسلح هم در محوطه‌ی بیرونی و هم اندرونی منزل شد. و/ ۱ گفت که این چیز تازه‌ای بوده. در آخرین دیدار وی به تاریخ ۱۰ اردیبهشت محافظی در آن‌جا نبود و بدون شک این امر را می‌توان نتیجه‌ی موج حملات علیه چهره‌های مذهبی برجسته دانست.

۴ـ و/ ۱ گفت که دستیار اصلی شریعتمداری برای وی گفته بود که و/ ۱ آن‌جا آمده تا او را ببیند و بار دیگر، با این‌که نسبتاً عجیب بود، شریعتمداری فوراً و/ ۱ را دعوت کرد داخل شود. پس از مقدمات، و/ ۱ که... سالن بین سایر افراد نشسته بود، آهسته به شریعتمداری گفت که چیز محرمانه‌ای را می‌خواهد با او در میان گذارد. به طوری که گزارش شده، شریعتمداری خم شد تا و/ ۱ بتواند در گوشش نجوا کند، و و/ ۱ گفت که پس از آخرین ملاقاتشان با یک‌دیگر وی در تماس با «دوستان آمریکایی» بوده‌اند. آن دوستان بار دیگر نسبت به شریعتمداری ابراز احترام نموده و اظهار داشته بودند که می‌دانند او می‌خواهد در صحنه‌ی سیاسی ایران چه بکند. آن‌گاه شریعتمداری گفت که حزب سیاسی که او... به کمک احتیاج دارد. حزب حدود دو میلیون عضو دارد اما... باید انجام گیرد. و/ ۱ گفت که دوستان آمریکایی شاید مایل باشند درباره‌ی این امور مذاکره کنند و آیا کسی هست که و/ ۱ بتواند اسمش را در این رابطه بدهد؟ شریعتمداری آن‌گاه گفت که آن‌ها می‌توانند با... سران حزب ما صحبت کنند. شریعتمداری از و/ ۱ خواست که به حزب بپیوندد و گفت که حزب محتاج افراد تحصیلکرده‌ی بیشتری است که آگاهی سیاسی داشته باشند. و/ ۱ گفته که قصد دارد به حزب بپیوندد (به توصیه‌ی ما حالا این کار را خواهد کرد)، اما حقیقتاً فکر می‌کند بهتر آن است که این تماس‌ها با «دوستان» توسط فردی صورت پذیرد که شریعتمداری کاملاً به وی اعتماد داشته باشد و مطمئن باشد که این امور را محرمانه نگاه می‌دارد. به نظر رسید که شریعتمداری موافق بود و نام پسرش سیدحسن شریعتمداری را به و/ ۱

داد. او به و/ ۱ گفت که هر کدام از دوستان را که می‌خواهد نزد حسن ببرد. به نظر و/ ۱ شریعتمداری دقیقاً می‌دانست چه نوع رابطه‌ای در حال برقراری بود و به خوبی می‌داند که «دوستان آمریکایی» همان دولت آمریکاست. و/ ۱ از شریعتمداری تشکر کرد که برای پذیرفتن او وقت داده بود و دوباره به او گفته شد که هرگاه به... بیاید خوش آمده است و و/ ۱ کمی قبل از آنکه رخصت بگیرد پرسید آیا می‌تواند نظر او را درباره‌ی یک نفر جویا شود. این نظر را «دوستان» آمریکایی خواسته‌اند. شریعتمداری پذیرفت. ما گزارش (آن) را در شکل اطلاعاتی به طور جداگانه ارسال خواهیم کرد. ملاقات با شریعتمداری حدود... دقیقه به طول انجامید.

۵ـ و/ ۱ سپس به ملاقات حسن رفت و حدود... دقیقه را با وی گذراند و آن‌چه را که بین او و پدرش روی داده بود توضیح داد. طی آن ملاقات، حسن نشانی و تلفن خود در تهران را به و/ ۱ داد و و/ ۱ را دعوت نمود تا هرگاه آماده بود همراه یا بدون «دوستان» تماس بگیرد. ما نشانی و شماره‌های تلفن را برای پرونده داریم. حسن بین ۳۰ تا ۳۵ سال دارد. و/ ۱ مطمئن نیست آیا او انگلیسی تکلم می‌کند یا نه.

۶ـ در ملاقات ۷ خرداد که اطلاعات فوق در آن به دست آمده، گلگروف به و/ ۱ گفت که (جریان را) ادامه دهد و با حسن... ملاقات کند، اما نوعی بهانه هم دست و پا کند برای این‌که از سرعت جریانات برای مدت کوتاهی کاسته شود. و/ ۱ قصد دارد در ۸ یا ۹ خرداد با حسن تماس بگیرد و به او بگوید که فشار امور شخصی باعث می‌شود که ملاقات مربوط به «دوستان» برای یک هفته یا حدود این مدت، به تعویق افتد؛ اما می‌تواند به حسن اطمینان دهد که در اولین فرصت ممکنه، دوباره تماس خواهد گرفت. در همین ضمن، و/ ۱ به حزب خواهد پیوست.

۷ـ به نظر می‌رسد که و/ ۱ کاری عالی انجام داده و یک کانال...، محتاط و ظاهراً بسیار قابل اطمینان به شریعتمداری برای ما تهیه کرده است.

۸ـ پرونده: ۲۰۱۹۵۹۵۱۱، ۹۶۸۴۵ـ ۲۰۱تا تاریخ ۸ خرداد ۷۸

در بایگانی ضبط شود.

تماماً سری

***

معرفی پسر شریعتمداری به عنوان رابط

سری ۱۶ خرداد ۵۸

اعضا

از: رئیس ۴۵۲۶۴۷

به: تهران با حق تقدم

هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است.

حساس

اس. دی. ولید

عطف به: الف. تهران ۵۳۰۹۵، ب. تهران ۵۳۲۵۹، ج. تهران ۵۳۲۵۴

۱ـ به دنبال تحولاتی که درارتباط با تمایل شریعتمداری به برقراری تماس از طریق پسرش حسن سریعاً روی می‌دهند، در ۱۱ خرداد جلسه‌ای بین طرف‌های ذینفع ستاد برگزار شد تا جهت حرکت خود را تعیین نماییم. اجماع آرا این بود که ما هنوز اطلاعات کافی در اختیار نداریم تا درباره‌ی مسیر آینده‌ی اقدام سیاسی در ایران، قضاوت صحیح نماییم و ممکن است براساس خبرهای محدود موجود سریع‌تر از حد خود، به سوی اقدام سیاسی پیش می‌رویم. به علاوه ما خطر از دست دادن کنترل اوضاع را متوجه منابع ذخیره‌ی خود می‌کنیم که ممکن است خود، منافع و مقاصد سیاسی خاصی داشته باشند. اگرچه منافع خود ما عموماً بـا مـنافع اس. دی. جانوس/ ۱۳، اس. دی. ولید /۹و اس. دی. راتر/ ۴ اشتراک دارد؛ اما دیدگاه‌های آن‌ها در مورد نحوه‌ی نیل به این مقاصد و سرعت حرکت بدون شک با دیدگاه‌های ما تفاوت دارد.

۲ـ با ملاقات قرارگاه با حسن، پسر شریعتمداری موافقت می‌شود. با این وجود، از گلگروف درخواست می‌شود خود را مقید کند به این‌که نقش یک کارمند سیاسی را ایفا نماید که علاقه‌مند به ملاقات با یکی از شخصیت‌های اصلی ایران است و برای حفظ شهرت و آینده‌ی سیاسی شریعتمداری، تأکید دارد بر این‌که ملاقات با احتیاط برگزار گردد. در این مقطع نباید هیچ‌گونه وعده‌ی پشتیبانی به طور غیرمستقیم ابراز شود یا موضوع مذاکره قرار گیرد. هر چند که اگر این موضوع از جانب حسن مطرح شد، لزومی هم ندارد گفته شود که هیچ نوع آن در آینده امکان‌پذیر نیست.

مقاصد تماس را عبارت می‌دانیم از این‌که حسن به عنوان منبع گزارشگر بالقوه سنجیده شود،

ارتباط را بر مبنای مخفی قرار دهیم و امکان حمایت احتمالی از شریعتمداری در یک زمان آینده را فراهم کنیم. درباره‌ی حسن سوابقی موجود نبود.

هم‌چنین به تماس‌های سفارتخانه با یک فرد طرفدار شریعتمداری که در تلگرام مرجع درآمده توجه نمایید. فکر می‌کنیم که قرارگاه تماس‌های سیاسی را با وزیر مختار (سفارتخانه) هماهنگ می‌کند، بنابراین با فعالیت‌های سفارتخانه تداخل پیدا نمی‌کنیم.

۳ـ مسأله پاراگراف ۴ تلگرام مرجع ج را به قرارگاه محول می‌کنیم. با این وجود تصور می‌کنیم بهترین کار آن است که با سرعت و تردستی تمام خود را از کانال ج/ ۱۳ شریعتمداری خلاص کنیم. ما یقیناً میل داریم ج/ ۱۳ را به عنوان یک منبع ذخیره‌ی گزارشگر درباره‌ی صحنه‌ی سیاسی و سازمان اطلاعاتی حفظ کنیم؛ اما به نظر می‌رسد او بدون آن‌که لازم باشد بر رابطه‌ی آمریکایی‌ها وقوف یافته و فکر می‌کنیم سابقه‌ی او نشان می‌دهد که خطر وی به عنوان یک کانال سیاسی، بیش از اندازه بزرگ است.

۴ـ در رابطه با اس. دی راتر / ۴، ما علاقه‌ی وافر داریم به این‌که فعالیت‌های سیاسی او و هرگونه اطلاعاتی ناشی از آن را اداره [ناخوانا] ارتباط برای کمک به گردآوری [ناخوانا] آمریکا از حوزه‌های دینی، غیردینی، سیاسی و نظامی موافقت داریم. هرگاه روزنامه‌ی وی تأسیس گردید ما خواهیم توانست مقالاتی برای آن تهیه کنیم.

تحت شرایط مناسب ما می‌توانیم در صورتی که خواسته شود امکان دادن توصیه‌های تخصصی را در نظر بگیریم.

۵ـ برای آن‌که اطلاع موثقی از گروه‌های قدرت در ایران به دست آوریم و با این وسیله به مسؤولین سیاسی آگاهی بهتری بدهیم، درباره‌ی این‌که منافع آمریکا در کجا تأمین می‌شوند و کدام راه‌حل‌های اقدامی واقع بینانه هستند، ما احتیاج به توسعه‌ی استعداد گزارشگری داریم. تنها تحت این شرایط می‌توانیم اقدام سیاسی گسترده‌تری را (برای قرارگاه) پیش‌بینی کنیم. کمال مطلوب این است که... منابع ذخیره‌ی گزارشگر در سایر مراکز عمده‌ی کشور، دامنه‌ی گزارشی بیشتر درباره‌ی قبایل و ارتش، منابع بین بازرگانان و سایر گروه‌های قدرت داشته باشیم. در عین حالی‌که خود اذعان‌داریم این یک برنامه‌ی دراز مدت است، ولی بعضی منابع هم‌اکنون در موقعیتی قرار دارند که می‌توان تشویقشان کرد در آینده‌ی نزدیک، اطلاعات سیاسی تهیه کنند. ما از بار اضافی که بر دوش یک قرارگاه دو نفره گذارده شده آگاهیم و به‌عنوان بهترین کاری که از ما

در این حال بر می‌آید تا کوشش‌های تهران را تکمیل کنیم، همچنان به شناسایی منابع بالقوه ادامه می‌دهیم.

۶ـ پرونده: ۹۶۰۸۴۵ـ۲۰۱ تا تاریخ ۱۵ خرداد ۷۸

در بایگانی ضبط شود.

تماماً سری

جاسوسان سیا خبرها را با شریعتمداری در میان می‌گذارند

سری ۲۰ خرداد ۵۸

اعضا

از: تهران ۵۳۳۹۵ (به کفالت گلگروف)

به: رئیس

هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است.

حساس

عطف به: تهران ۵۳۳۷۶

۱ـ مطابق قرار قبلی در تاریخ ۱۹ خرداد با اس دی جانوس/ ۱۹ تماس تلفنی حاصل شد. گلگروف توضیح داد که ما حاضر نیستیم به شریعتمداری برای پشتیبانی از او تضمین بدهیم. گلگروف گفت موضع ما این است که ابتدا اطلاعات بیشتری درباره‌ی اوضاع ایران و نیروهای در صحنه باید به‌دست آورد و افزود که چون شریعتمداری می‌خواهد این‌قدر زود بدانند آیا ما حاضریم برای او پول فراهم کنیم، گلگروف دستور می‌دهد که قاطعنانه پاسخ منفی داده شود.

وارد شدن دراین نوع عملیات، تنها موقعی ممکن است که طرح‌ریزی دقیق به عمل آمده و درباره‌ی هدف‌ها توافق کامل حاصل شده باشد.

۲ـج/ ۱۳ گفت این پیام را به مرتضی موسوی خواهد رساند. او گفت اهداف شریعتمداری دراین مورد کاملاً روشن است و [ناخوانا] وجود ندارد. هدف شروع سازماندهی جدی است. گلگروف پرسید: سازماندهی برای چه؟ اگر انتخاباتی قرار باشد صورت بگیرد، بدون شک نیاز (به سازماندهی) خواهد بود، اما حالا چه کسی می‌تواند بگوید که انتخاباتی در کار خواهد بود؟ ج/ ۱۳ گفت که ما باید درک کنیم که چون شریعتمداری یک چهره‌ی برجسته‌ی مذهبی است،

طرف مراجعه‌ی مردم برای راهنمایی و... قرار دارد. شریعتمداری برای به دست آوردن پیروان بیشتر نیاز به پول دارد (... موقعیت و اهمیت مراجع شیعه بستگی به... از تعداد پیروان آن‌ها دارد). شریعتمداری... وجوهات را بین افراد لایق تقسیم خواهد کرد و بدین‌وسیله وفاداری آن‌ها را به‌دست خواهد آورد... این وجوهات همچنین برای تأمین مخارج اضافی حزب استفاده خواهد شد. ج/ ۱۳ بار دیگر تأکید کرد که شریعتمداری می‌خواهد خود را در آذربایجان و سایر شهرستان‌ها توسعه دهد (رجوع شود به گزارش ان ای تی، راجع به اظهارات استاندار آذربایجان درباره‌ی کارهای تشکیلاتی در استان وی). ج/ ۱۳ گفت: فکر نمی‌کند که الآن به نفع او باشد. ج/۱۳ گلگروف را به خاطر مصرف نهایی هر دلاری که گذاشته می‌شود مورد سرزنش قرار داد وگفت که باید پی ببرد که بسیار به نفع ماست که شریعتمداری... کافی... با نظریاتی به میدان بیاید که خمینی را به مبارزه بطلبد.

۳ـ ج/ ۱۳ آن‌گاه درباره‌ی آمادگی ما (برای مطلع نمودن شریعتمداری) از حقیقت اوضاعی که مربوط به مناسبات ایران و آمریکا می‌شوند، (پاراگراف تلگرام مرجع) سؤال کرد. گلگروف گفت او خوشخال خواهد شد خبرها را با شریعتمداری در میان بگذارد، ولی باز هم نحوه‌ی کار در دست تهیه است. (ادامه‌ی این پاراگراف قابل ترجمه نیست.)

۴ـ برای آن‌که کانال ج/ ۱۳ به شریعتمداری را مدتی بیشتر ایفا کنیم، به ج/ ۱۳ گفتیم که سؤوالاتی درباره‌ی اوضاع سیاسی برای وی داریم که باید به مرتضی موسوی رد کند. گلگروف به ج/ ۱۳ گفت که ما هنوز منتظر تماس تلنفی ستاد با ج/ ۱۳ هستیم که قرار است در ۲۶ خرداد صورت پذیرد و طی آن سؤالات بیشتری...

۵ـ درباره‌ی وضع خود ج/ ۱۳ سؤال شد. او گفت که دست نگه داشته و منتظر است، اما در غیاب... قطعی و محکم او قصد ندارد به سر کار باز گردد. ج/ ۱۳ گفت که... را اداره می‌کند و احتیاج به هیچ‌گونه کمکی از جانب ما ندارد.

۶ـ قرارگاه نظریات و... بیشتری را به طور جداگانه ارائه خواهد نمود.

۷ـ پرونده: ۱۴۹۲۶۴ـ ۲۰۱، ۹۶۰۸۴۵۰ـ ۲۰۱ تا تاریخ ۲۰ خرداد ۷۸

در بایگانی ضبط شود.

تماماً سری

***

دیدار حسن شریعتمداری با گلگروف جاسوس

سری ۲۰ خرداد ۵۸

اعضا

از: تهران ۵۳۳۹۸

با حق تقدم به رئیس

هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است

س. د. ولید

عطف به: الف. تهران ۵۳۳۷۶، ب ـ رئیس ۴۵۲۶۴۷

۱ـ «گلگروف» در تاریخ ۲۰ خرداد با حسن شریعتمداری در منزل وی ملاقات کرد. س. د. ولید/ ۱ معرفی را انجام داد (گلگروف به عنوان «آقای فرانک» معرفی شد) و به‌درخواست حسن به‌عنوان مترجم عمل کرد.

حسن انگلیسی را به‌حد کفایت می‌فهمد، اما مایل نیست با آن صحبت کند. این ملاقات ۴۰ دقیقه طول کشید و صمیمانه برگزار شد.

مطابق توافق قبلی، و/ ۱ به حسن توضیح داد که «دوستان آمریکاییش» نام گلگروف را به عنوان مقام منتسب سفارتخانه‌ی آمریکا برای تماس داده بودند. گلگروف کارمند سیاسی سفارتخانه است. گلگروف می‌خواهد که ملاقات به نحوی بسیار معتدلانه برگزار شود تا منافع هر دو حفظ گردد. حسن سئوالاتی در این مورد کرد. او گفت که از فرصت ملاقات گلگروف و بحث با وی درباره‌ی امور سیاسی استقبال می‌کند و در خاتمه (ملاقات) به مترجم گفت که «امیدوارم دوباره شما را ببینم». در رابطه با و/ ۱ حسن اینک قصد دارد کار تشکیل شعبه‌ی آمریکا (واشنگتن) حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان را بین ایرانیان آن‌جا شروع کند. شاید ستاد بخواهد که با و/ ۱ طی اقامتش در آن‌جا در این باره بیشتر صحبت کند.

۲ـ شکل این ملاقات عمدتاً سؤال و جواب بود. اهداف آن، اندازه‌گیری تمایل حسن به بحث صریح درباره‌ی اوضاع سنجش [ناخوانا] وی به عنوان کاندیدای... جهت مقایسه‌ی معنوی و جهت کل این ملاقات با پیامی که جداگانه از س. د جانوس/ ۱۳ به‌دست می‌رسد.

۳ـ حسن گفت که در هفته، چهار روز را در تهران برای فعالیت‌های حزب جمهوری خلق مسلمان و سه روز باقیمانده را در قم می‌گذراند. او قدری با حالت تدافع می‌گوید که در این حزب

«نام‌های مهم» یافت نمی‌شوند (او از نام بردن سران آن خودداری ورزید) و می‌گوید که به طور جدی در این زمان تلاش جهت هم‌کاری با سایر احزاب سیاسی جریان ندارد. او مزاح کرد و گفت اکنون خیلی احزاب در حال شکل گرفتن هستند و تعداد خیلی کمی... زود خواهد بود که برای اتحاد قدم پیش گذارد. او... جبهه ملی مشکلاتی دارد که صرفاً... حسن معتقد است که این انتظار بزرگی است که حزب یک تشکیلات سراسری در ایران...، اما با تمرکز بر بعضی نواحی خصوصاً آذربایجان می‌توان، یک حزب کارآمد ایجاد کرد. هر چند که برای این امر یک مهلت زمانی تعیین شده بود، چون که دست‌های دولت برای اعلام [ناخوانا]

۴ـ او شغل خود را... کردن حزب برای... انتخابات مجلس می‌داند. حزب به مرحله... معرفی نامزدهایی برای تصدی مقام نرسیده است، تشکیلات فعلاً... است.

۵ـ حسن از ابراز نظر درباره‌ی نقش مجاهدین، فدائیان یا سپاه (پاسداران) انقلاب بر تشکیلات انتخابات خودداری ورزید. در رابطه با خواست‌های اکراد و شاید سایر اقلیت‌های کشور برای خودمختاری منطقه‌ای، حسن توضیح داد که دورنمای... شورش‌هایی در جهت خودمختاری، عاملی در سیاست خارجی دولت خواهد بود. به نظر او نیروهای خارجی... پشت این حرکات می‌باشند و اگر دولت بتواند این حامیان خارجی را تشویق به توقف (فعالیت‌های) خود کند، مسأله رفع خواهد شد.

۶ـ هنگامی که ساخت نسبتاً خشک سؤال و جوابی این جلسه شروع به نرم شدن نمود، حسن پرسید داستان حقیقی پشت جریان کاتلر چیست. گلگروف گفت که رسماً اعلام شده بود که ارتباط کاتلر موبوتو در زئیر برای دولت ایران این معنا را داشت که از او برای ارتباطی استفاده شده بود که دولت موقت نمی‌خواهد در این‌جا هم آن‌طور باشد. حدس ما این است که علت حقیقی مخالفت با کاتلر از عکس‌العمل... به قطعنامه‌ی سنای آمریکا که از ایران خرده گرفته بود، ناشی می‌شود. حسن پرسید... فکر می‌کند حقیقتاً یزدی یا خمینی حامی این تصمیم درباره‌ی کاتلر... «خمینی»... حسن سر تکان داد. برای نشان دادن امکان، بعضی خبرهای محرمانه را می‌توان با حسن مبادله کرد...

پرسید آیا شنیده که انتظام می‌خواهد برود؟ حسن گفت که نشنیده بود و دو سؤال درباره...

۷ـ هنگامی که ملاقات پایان پذیرفت، دوستانه دست داده شد و «امیدوارم شما را دوباره ببینم. مقدماتی (شاید) گفته شد، اما مطمئنم که از حسن هیچ علامت این‌که فرصت آینده برای تماس با آمریکایی‌ها را مغتنم خواهند شمرد، مشاهده نگردید. اظهارات و نظریات وی

مجموعه‌ای خیلی سرد و مؤدبانه و برای وقت‌گذرانی بود. حسن کاملاً محتاط به نظر می‌آید. شاید طبعاً به دلیل... ملاقات هیچ اهداف آشکاری برای این‌که وی به آن‌ها نیل یابد نداشت.

در ۲۲ خرداد، ملاقات دیگری با حسن دارد که برای بحث این است که و/ ۱ در آمریکا چه کار باید بکنند. به و/ ۱ گفته‌ایم که گوش به‌زنگ هرگونه نظری که ممکن است در آن موقع درباره‌ی ملاقات ۲۰ خرداد اظهار کند، باشد.

۸ـ پرونده: ۹۶۰۸۵۴ـ ۲۰۱، ۹۵۹۵۱۱ـ ۲۰۱ تا تاریخ ۲۰ خرداد

در بایگانی ضبط شود.

تماماً سری

***

مسأله‌ی گنبد

سری ۲۴ مهر۵۸ اعضای سیا

از: تهران ۵۴۵۰۱

به: رئیس

هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است.

اس. دی ولید جاسوسی

مرجع: تهران ۵۴۵۰۰

۱ـ در تاریخ یکشنبه ۲۳ مهر، در خلال سفر به مناطق دریای خزر، اس. دی. ولید (و/ ۱) با افراد مهم قبایل ترکمن که اهل ناحیه‌ی گناباد بودند، به بحث سیاسی نشست. اهالی این قبایل شدیداً مخالف دولت فعلی هستند و اظهار می‌دارند که می‌خواهند مبارزه‌ی مسلحانه را شروع کنند. آن‌ها به هر حال گفتند که آیت‌الله شریعتمداری این کلام را به آن‌ها رسانده که فعلاً مقاومت مسلحانه را شروع نکنند (و/ ۱) از شنیدن این مطلب که تنها ممانعت شریعتمداری ترکمن‌ها را از جنگ باز داشته، خیلی متعجب شد و صحت و سقم این موضوع را از حسن شریعتمداری سؤال خواهد کرد.

۲ـ پرونده ۹۵۹۵۱۱۰، تا ۲۴ مهر ۷۸ در بایگانی نگهداری شود.

طبقه‌بندی: طبق ث ۱۰

تماماً سری

***

شریعتمداری به یکی از کارگزاران ایرانی سیا گفت در موقع مناسب او را به ایران فراخواهد خواند!

سری: ۲۲ شهریور ۵۸

اعضا

از: بخش خارجه / فیلادلفیا ۱۱۹۲۶

به: رئیس، تهران

هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است

دیگری اس. دی. بیپ

عطف به: رئیس ۵۱۰۷۲۵ (به تهران ارسال نشده)

۱ـ در ملاقات ۲۰ شهریور، اس. دی بیپ (ب/ ۱) (هویتش برای تهران داده می‌شود) که منبع ذخیره‌ی جدید است به «نسکله» مأمور پایگاه فیلادلفیا که به عنوان مأمور سیا و با نام مستعار بود، موضوع احتمالاً عملیاتی ذیل را دارد:

نام: علی‌اکبرشهلا (شخص مورد نظر)

تاریخ و محل تولد: حدود ۱۲۹۸، تبریز، ایران

تابعیت: ایرانی

شغل رئیس شرکت فرعی شیشه‌آلات وارداتی که متعلق به دولت چکسلواکی است و محل آن بخش بازار تهران است.

نشانی: بازار، تهران

۲ـ فرد مورد نظر دوست شخصی و قدیمی ب/ ۱ و از اقوام درجه‌ی اول و معتمد آیت‌الله کاظم شریعتمداری است. ب/ ۱ به رنسکله گفت که می‌داند زمانی که در ایران بود فرد مورد نظر و شریعتمداری مرتب هر جمعه با هم ملاقات می‌کردند. ب/ ۱ ایران را در ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ ترک کرد. به‌گفته‌ی ب/ ۱، مشارالیه همواره غیرسیاسی بوده تا از فلسفه‌ی شریعتمداری مبنی بر این‌که رهبران دینی (و خانواده‌هایشان) باید به‌جای اداره‌ی امور حکومتی در مساجد حاضر شوند، تبعیت کرده باشد. با این وجود وی به‌واسطه‌ی نفوذ [ناخوانا] آذربایجانی بازار برای شریعتمداری پرارج بوده است. ب/ ۱ وی را فردی عمیقاً مذهبی و قویاً ناسیونالیست دانست. او

در ایران تحصیلکرده و حداقل یک دختردارد که منشی شخصی در تهران بود. وی به فارسی و ترکی تکلم می‌کند. فرد مذکور چند بار مسافرت‌های تجاری به آلمان و چکسلواکی داشته و هنوز نیز با داشتن دلایل قابل قبول (و روابط خانوادگیش با شریعتمداری) می‌تواند الزاماً به خارج از ایران مسافرت نماید.

۲ـ ب/ ۱ به رنسکله گفت که حاضراست از کانال نیمه «مخفی» خود [ناخوانا] استفاده کرده [ناخوانا] از طرف [ناخوانا] ترتیب ملاقاتی در آینده با مشارالیه در اروپا بدهد. ب/ ۱ داوطلب شد هنگامی که در اواخر این ماه (میلادی معادل اوایل مهرـ مترجم) به لندن و پاریس می‌رود، اقدام به تماس با فرد مورد نظر نماید تا از طرح‌های وی برای دیدار از اروپا در این سال اطلاع یابد. ب / ۱ همچنین داوطلب شد تا اگر با فرد مذکور ملاقات نمود، مأمور سیا را (به‌عنوان [ناخوانا] مأمور دولت آمریکا) معرفی نماید. ب/ ۱ موکداً اظهار داشت که این فرد معتمدترین دوست شریعتمداری است و بنابراین دسترسی‌اش به شریعتمداری و نفوذش در وی عالی است. ب/ ۱ هنگامی که به رنسکله گفت که می‌تواند «به‌نحوی مطمئن» از این فرد درخواست ملاقات در خارج از ایران بنماید و او نیز به این دعوت جواب مساعد بدهد، به اندازه‌ی کلام قبلیش اصرار داشت. ب/ ۱ گفت که مطمئن است که فرد مذکور قبل از قبول دعوت ب/ ۱ با شریعتمداری مشورت خواهد نمود و شریعتمداری نیز تأیید خواهد نمود.

۳ـ ب/ ۱ نیز به‌واسطه‌ی موقعیت خانوادگی ممتاز خود و منابع مالیش، رابطه‌ی دیرینه‌ای با آیت‌الله شریعتمداری داشته است. ب/ ۱ گفت که آخرین ملاقات حضوریش با شریعتمداری در حدود سال ۱۳۵۷ در قم طی ادوار اولیه‌ی انقلاب اسلامی در ایران صورت پذیرفت. آخرین تماس ب/ ۱ با شریعتمداری، مخفیانه، در ۱۸ اردیبهشت ۵۸ به صفحات روزنامه‌های ایرانی راه یافت. ب/ متهم به داشتن فعالیت‌های «ضدانقلابی» در لندن شده بود. ب/ ۱ گفت که در آن هنگام وی از کانال تلفنی مخفی خود استفاده نمود تا به شریعتمداری بگوید که آن اتهامات صحت ندارند. شریعتمداری با استفاده از همان کانال به ب/ ۱ پاسخ فرستاد که او «باید [ناخوانا] خود را در آمریکا ادامه دهد، هرگاه مناسب بود از او خواهد خواست که باز گردد» ([ناخوانا] ایران).

ب/ ۱ به رنسکله گفت که فرد مورد نظر در این تماس‌های [ناخوانا] ب/ ۱ و شریعتمداری نقش واسطه داشت.

۴ـ ب/ ۱ به رنسکله گفت: [ناخوانا] شریعتمداری [ناخوانا] خوزستان است. در بعضی مسائل خود و خمینی... هر چه بیشتر قائل می‌شوند. محبوبیت شریعتمداری ظاهراً رو به افزایش است. تظاهرکنندگان درتبریز به تاریخ ۳ اردیبهشت علیه... اخیر اطلاعات که توسط یک ملای طرفدار خمینی در مخالفت با ایجاد حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان شریعتمداری نوشته شده بود، اعتراض کردند. اعتراض‌کنندگان ظاهراً اصرار داشتند که هرکس به شریعتمداری توهین کند باید دردادگاه اسلامی محاکمه شود و این‌ها همه یادآور حمله‌ی ناشیانه‌ای است که دردی ماه ۱۳۵۶ علیه خمینی در روزنامه درج شد و جرقه‌ای بود که نیروهایی راکه سرانجام شاه را سرنگون کردند به حرکت آورد. رژیم اسلامی فعلی نیز به‌نوبه‌ی خود از داشتن دستیاران ناشی برخوردار است.

۵ـ به خاطر می‌آوریم هنگامی که قرارگاه رابطه‌ی خود با «اس. دی ـ فورگیو / ۱» را تجدید نمود، درباره‌ی تماس با شریعتمداری ابراز شد. خواهشمند است خلاصه‌ای از عملیات مربوط به تماس‌های قبلی اعم از مستقیم یا غیره... راکه احتمالاً «قرارگاه» با شریعتمداری داشته در اختیار بگذارید. طبق گزارش‌های جراید، او در نظر دارد کشور را به‌قصد دیداری از مصر ترک کند (این ممکن است مخدوش باشد، چون محتمل به نظرنمی‌آید که دولت موقت در این موقع بخواهد چنین چهره‌ی برجسته‌ی خود را نشان بدهد).

۶ـ «اس دی ولید» در نظردارد در۹ اردیبهشت برای یادبود مرگ پدرش به قم برود و توافق کرده بود که برای ما با شریعتمداری ملاقات کند (مدتی است که خانواده‌اش او را به خوبی می‌شناسد). ما میل نداریم که به و/ ۱ مأموریت... بدهیم... به عنوان پلی بین قرارگاه و شریعتمداری عمل کند، مطمئن نیستیم که بتواند از عهده‌ی آن برآید. فکر می‌کنیم گزارش و/ ۱ از مفاد مکالمه‌ای که با شریعتمداری خواهد داشت و... نوع استقبالی که از او می‌شود سرنخی درباره‌ی امکان استفاده‌ی آینده از و/ ۱ از مفاد مکالمه‌ای که با شریعتمداری خواهد داشت و... نوع استقبالی که از او می‌شود سرنخی درباره‌ی امکان استفاده‌ی آینده از و/ ۱ در این نقش به‌دست خواهد داد.

۷ـ سوابق با روز درخواست می‌شود.

۸ـ شماره‌ی پرونده موکول می‌شود. تا تاریخ ۴ اردیبهشت ۷۸ در بایگانی ضبط شود.

تماماً سری

***

شریعتمداری در لیست حقوق‌بگیران ساواک

سری ۱۲ اردیبهشت ۵۸

اعضا

از: رئیس ۴۳۰۲۵۳

به: تهران

هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است.

حساس

عطف به: تهران ۵۲۷۹۹

۱ـ اسناد هیچگونه سابقه‌ای از تماس با شریعتمداری ندارد. گزارش‌های متعدد اطلاعاتی از تاریخ ۱۳۴۵ وجود دارند که اساساً نشان می‌دهند که او با (شاه) مناسبات نسبتاً خوبی داشته و همچنین در لیست حقوق‌بگیران ساواک بوده است. به عنوان نمونه ادعای اخیر، در گزارش مورخ آبان ۱۳۵۰ از او به عنوان رئیس... مذهبی قم نامبرده شد که از نخست‌وزیری و ساواک وجوهاتی دریافت می‌کند. در مورخ...۱۳۵ شریعتمداری به عنوان یکی از برجسته‌ترین رهبران مذهبی که با ساواک برای تشکیل یک... همکاری می‌کند گزارش شد... در یک گزارش در سال ۱۳۵۷ گفته شده که او چهره‌ی مذهبی برجسته‌ای است که توسط ساواک... می‌شود. تصور می‌شود که قرارگاه سابقه‌ی کافی... از سفارتخانه گرفته باشد، در غیر آن صورت لطفاً اطلاع دهید و [ناخوانا] ستاد تهیه خواهد کرد.

۲ـ ما نسبت به خواست ظاهری... شریعتمداری به اخذ اطلاعات از دولت آمریکا بسیار علاقمندیم تصور می‌کنیم که این تمایل فرصت‌های عالی بالقوه‌ای را فراهم می‌کند و اگربتوان بحرانی مناسبی برای رساندن اطلاعات به وی فراهم شود، حاضر خواهیم بود که آن‌ها را فراهم کنیم. براساس تلگرام مرجع ما آگاه... که باروز درموقعیت حساسی قرار دارد ولی هنوز نمی‌داینم آیا او توافق خواهد کرد که به شریعتمداری... که دولت آمریکا اطلاعات محرمانه را (در...) در اختیار او قرارخواهد داد تا به او در ارزیابی نه تنها اوضاع (سیاسی) ایران بلکه مبادی و تأثیرات... ایران در خارج ازکشور کمک کند. باروز می‌تواند احتمالاً به (شریعتمداری) پیشنهاد کند که یک پیک مورد اعتماد را معین نماید. (ترجیحاً زبان انگلیسی بداند) که این فرد مطالب را در یک محل که از قبل تعیین شده بگیرد. تصور می‌کنیم که تماس مستقیم سفارتخانه با شریعتمداری

اعتبار او را از بین خواهد برد. پس از تهیه‌ی مقدمات باروز از میدان خارج خواهد شد. استفاده... از باروز صرفاً فکر اولیه‌ی ماست که براساس اطلاعات... می‌باشد. خواستار پیشنهادهای تفصیلی قرارگاه درباره‌ی طرق تماس و تحویل (اطلاعات) هستیم. اگر تصمیم به رساندن اطلاعات به شریعتمداری... ما احتمالاً (ادامه این سند هنوز به‌دست نیامده است.)

***

گله‌ی شریعتمداری به جاسوسان آمریکا از حضور بازرگان در دولت

سری ۱۶ اردیبهشت ۵۸

اعضا

از: تهران ۵۲۹۴۷ (به کفالت گلگروف)

به: رئیس

هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است.

اس. دی. ولید

عطف به: الف ـ تهران ۵۲۷۹۹ ب، رئیس ۴۳۰۲۵۳

۱ـ در ۱۴ اردیبهشت اس. دی. ولید/ ۱ گزارش نمود که توانسته در ۱۰ اردیبهشت در قم ملاقاتی با شریعتمداری داشته باشد. و/ ۱ از نتایج جلسه که به‌وضوح فراتر از انتظارات او بوده‌اند، به‌وجود آمده بود. ضمن آن‌که از این ملاقات محصول اطلاعاتی ضعیفی به‌دست آمد، حواشی آن بیش از اطلاعات داده شده جلب نظر می‌کند. شرح ملاقات از قول و/ ۱ در ذیل آمده:

۲ـ پس از آن‌که شریعتمداری آشنایی با پدر و/ ۱ و خانواده‌ی وی را اظهار نمود، و/ ۱ سوابق شخصی خود را شرح داد و گفت که پیغامی حاوی عرض ارادت دوستان ایرانی و آمریکایی خود در آمریکا برای شریعتمداری آورده است. و/ ۱ گفت شریعتمداری به واسطه‌ی این پیام، مسرور شد. پس از آن و/ ۱ گفت که می‌خواهد چند سؤالی از شریعتمداری بنماید.

۳ـ جواب‌های شریعتمداری به پرسش‌های و/ ۱ غالباً چیزی بر آن‌چه قبلاً در گزارش‌های مطبوعات و وزارت خارجه درباره‌ی موضع سیاسی شریعتمداری گفته شده نیفزود. شریعتمداری به و/ ۱ گفت که او از بازرگان مأیوس شده بود، زیرا به گفته‌ی وی بازرگان اجازه می‌دهد که مورد استفاده «دیگر» واقع شود. او گفت که «دوستان آمریکایی»... برای این‌که بدانند او چه موضعی در قبال مسائل دارد باید متن تلگرامی را بخوانند که او در اوایل اردیبهشت به آیت‌الله... شیخ محمد خاقانی، روحانی عالی‌رتبه‌ی خوزستان فرستاد. یعنی زمانی که شیخ

محمد تهدید می‌کرد که ایران را ترک خواهد نمود، مگر آن‌که فعالیت‌های کمیته در آن منطقه تحت کنترل آورده شود. (قرارگاه سعی دارد گزارش خبری مربوط به این تلگرام را به دست آورده و آن را ترجمه کند) شریعتمداری گفت که هم‌زمان با درخواست‌های خمینی و طالقانی از خاقانی که ایران را ترک نکند و هر زمان با دعوت از او برای آمدن به قم جهت مذاکره، شریعتمداری به خاقانی توصیه کرده بود که به هیچ وجه آبادان را حتی برای رفتن به قم ترک نکند، چون مملکت در آن محل به او احتیاج دارد.

۴ـ و/ ۱ نظر شریعتمداری را در مورد طرح پیش‌نویس قانون اساسی جویا شد. شریعتمداری گفت که طرح ابتدایی پیش‌نویس قبل از انتشار آن به او نشان داده شده بود و نظریات او را پرسیده بودند، سپس او لبخندی مصنوعی زد و به و/ ۱ گفت «ما پیشنهادهای خود را اضافه نمودیم، ولیکن جهت این کار ناچار شدیم چندین برگ کاغذ جدید ضمیمه کنیم». دریافت و/ ۱ این بود که شریعتمداری فکر می‌کند قانون اساسی اختلاف فراوانی با آن‌چه که مطلوب بوده دارد او به و/ ۱ گفت پیش‌بینی می‌کند قانون اساسی در ظرف سه ماه تصویب شود ولی اجرای انتخابات پنج یا شش ماه طول خواهد کشید.

۵ـ و/ ۱ به مأمور موبوطه گفت که چندین بار طی ملاقات فکر کرد که بیش از حد مقتضی جلسه‌ی اول، نزد شریعتمداری مانده است، اما دو نوبت که سعی نمود مرخص شود، شریعتمداری اصرار کرده بود که نرود. هنگامی که و/ ۱ پرسید آیا ممکن است دوباره وی را ببیند، شریعتمداری جواب داد «یک بار بیا، دو بار بیا، هر چند بار که دوست داری» و/ ۱ گفت سایر افرادی که منتظر دیدار با شریعتمداری بودند فکر کردند که و/ ۱ «کانال» مخصوصی با شریعتمداری دارد و هنگام خروج از او خواستند به عنوان واسطه برای آن‌ها عمل کند.

۶ـ با در نظر داشتن این‌که و/ ۱ چه قدر ناجور می‌خواست که در مأموریت خود موفقیت حاصل کند و امکان (مترجم ـ نامفهوم)، با این وجود گزارش و/ ۱ با شواهد اخیرمبنی بر این‌که شریعتمداری ممکن است بخواهد کانال مناسبی با دولت آمریکا برقرار کند هماهنگی دارد. در این رابطه پیام جداگانه‌ای که حاوی گزارش پیشنهاد اس. دی. جانوس / ۱۳ است ارسال خواهد شد. تصور می‌شود همین‌که در مورد پیگیری این فرصت عملیاتی و چگونگی آن تصمیم گرفتیم، مصلحت در اعزام دوباره و/ ۱ به قم باشد.

۷ـ پرونده: ۹۵۹۵۱۱ـ ۲۰۱

تماماً سری

***

شریعتمداری بهترین امید تجارت آمریکا در ایران!

۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۸

اعضا

از: تهران ۵۳۰۲۳ (به کفالت گلگروف)

به: رئیس

هشدار: شامل منابع و روش‌های اطلاعاتی است ـ حساس

د ـ تهران ۵۲۹۶۹

عطف به: الف: تهران ۵۲۷۹۹۱، ب ـ رئیس ۴۳۰۲۵۳، ج ـ تهران ۵۲۹۴۷

۱ـ تلگرام‌های مرجع همگی مربوط می‌شوند به گزارش‌هایی دال بر این‌که آیت‌الله شریعتمداری شاید بخواهد رابطه‌ای با دولت آمریکا داشته باشد.

۲ـ به عنوان پیگیری تلگرام مرج الف، کفیل ریاست قرارگاه در یک مکالمه‌ی چهار نفره اجتماعی به تاریخ... اردیبهشت با حضور خودش، باروز، کارمندان سفارتخانه، استمبل و تیلور شرکت کرده موضوع این مکالمه «ملاقات باروز با شریعتمداری» بود. باروز نسبت به این موضع تقریباً بی‌میل نیست و در واقع فعالانه مشغول تهیه‌ی برگزاری یک ملاقات بین کارمندان سفارتخانه و شریعتمداری است. او شریعتمداری را بهترین امید تجارت آمریکا در ایران می‌داند. باروز از هشدار سفارتخانه در مورد صحبت با شریعتمداری خیلی خرده‌گیری می‌کند، به خاطر داشتن این نکته‌ی مهم است که ملاقات با شریعتمداری بنا به فکر باروز صورت پذیرفت و شریعتمداری آن را درخواست نکرده بود. باروز اساساً معتقد است که ما باید شریعتمداری را نرم کرده، مشوق دیدگاه‌های میانه‌رو او باشیم تا او احساس اطمینان نماید که در طرفداری خود از نظریه‌ی نیاز به ابقای بازرگانی خارجی در ایران از تأیید آمریکا برخوردار است.

باروز پیشنهاد کرد یک کارمند سفارتخانه به فرد واسطه‌ای که نام (برده نشد) و ملاقات او با شریعتمداری ترتیب داده بود معرفی شود.

۳ـ محاسبه‌ی مقدماتی ما در مورد آقای باروز این است که او برای کاری که در تلگرام مرجع ب شرح داده شد، مناسب نیست. او احتمالاً فکر می‌کند که این کار یک امر مربوط به سفارتخانه است که باید به دست خود سفارتخانه باشد. این حقیقت امر طرز تلقی فقط کمی با غرضی که

آقای باروز می‌خواهد در این ملاقات‌ها درنظر گرفته شود، اشتراک دارد. یعنی او می‌خواهد در گوش شریعتمداری بخوانیم که به اقدامات ضداجنبی، ضدبازرگانی خمینی کمک نکند. همچنین ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که حدسیات تلگرام مرجع الف دقیقاً منعکس‌کننده‌ی تمایلات شریعتمداری هستند یا حتی مطمئن باشیم که شریعتمداری خود خواستار تماس با دولت آمریکاست.

۴ـ اقدام از طریق اس. دی، جانسوس / ۱۳ نیز کمی به همین ترتیب است. در این مورد حرکت از جانب یکی از زیردستان شریعتمداری انجام گرفت و باز هم ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که شریعتمداری آن را تأیید نماید

۵ـ معهذا، باب حمایت از شریعتمداری و حزبش گشوده است. با درنظر داشتن اتهامات علنی خمینی مبنی بر این‌که آمریکایی‌ها درصدد شکاف انداختن در وحدت نهضت انقلابی هستند، هرگونه حرکت در جهت تماس با شریعتمداری باید توأم با دقت و حداکثر توجه به امنیت صورت پذیرد، فکر می‌کنیم که باید تصویر روشنتری از موضع خود شریعتمداری در قبال تماس با آمریکا به علاوه‌ی توقعاتش از این تماس داشته باشیم، سعی خواهیم کرد که این اطلاعات را به دست آوریم. در این کار، هدف ما همان‌طور که خمینی نسبت می‌دهد ایجاد شکاف در نهضت اسلامی و تضعیف آن خواهد بود تا صاحبان افکار معقولانه‌تری بتوانند عرض وجود کنند.

ما خواستار راهنمایی ستاد دررابطه با اعتبار این هدف از نظرگاه خط‌مشی هستیم.

۴ـ شماره پرونده موکول می‌شود.

تا تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۷۸ در بایگانی ضبط گردد.

تماماً سری

***

تقاضای شریعتمداری برای دریافت اطلاعات از آمریکا

سری ۲۱ اردیبهشت ۵۸

اعضا

از: رئیس ۴۳۶۲۱۱

به: با حق تقدم تهران

هشدار: شامل منابع و روش‌های اطلاعاتی است.

حساس اس دی جانوس

عطف به: الف. تهران، ۵۲۹۶۹ ب. رئیس ۴۳۰۲۵۳ تهران ۵۲۹۹۹

۱ـ اطلاعاتی که در مورد تماس اس دی جانوس/ ۱۳ (ج/ ۱۱) با گروه شریعتمداری داده شد موجب تقدیر ما هستند. ما اطلاعات ج / ۱۳ به هرمورد تماس را قبول می‌کنیم، چون در گذشته او خود را یک فرد سیاسی نشان داده و احتمالاً هنوز خود را رئیس نهایی سازمان جدیدی می‌بیند که در زمان یک دولت تحت حاکمیت شریعتمداری تشکیل می‌شود. براساس اظهارات شریعتمداری به «باروز»، ملاقات «اس دی ولید» را با شریعتمداری و حالا اطلاعات ج/ ۱۳ ما می‌توانیم این فرض قوی را ایراد کنیم که شریعتمداری دارد موضع ما را می‌سنجد.

در تلگرام مرجع ب ما اظهارعلاقه کرده بودیم، اطلاعاتی را که شریعتمداری ادعا کرده بود لازم دارد، به وی بدهیم. در صورتی که بتوان یک کانال رضایتبخش پیدا کرد. هنوز می‌خواهیم چنین کنیم. قطعاً به نظرمی رسد که ج/ ۱۳ یک کانال باشد، اما مطمئن نیستیم که روگردان آن از طریق یک مقام سابق ساواک مصلحت باشد یا به همین علت شریعتمداری حاضر شود آن را از طریق ج/ ۱۳ قبول کند یا نه.

۲ـ برای تشخیص این‌که آیا زمان مناسب (با در نظر گرفتن آشفتگی وضع عمومی ایران) جهت شروع طرح‌ریزی برای اقدام سیاسی فرا رسیده، ما به [ناخوانا] آگاهی از واقعیات بیشتری در مورد اوضاع محل احتیاج داریم. هدف از اقدام سیاسی ما در ایران روی کار آمدن دولتی است که نسبت به منافع ایالات متحده نظر موافق داشته باشد. برای آن‌که حزب شریعتمداری را به عنوان یکی از راه‌های نیل به هدف خود مورد توجه قرار دهیم، لازم است که قدرت و نفوذ آن را معین کنیم.

ج/ ۱۳ چگونه به رقم هشت میلیون نفر آماده به پیوستن (به حزب) رسید؟ آیا شریعتمداری خط‌مشی حزب را تعیین می‌کند یا این‌که مقصود این است که اسماً در رأس قرار داشته باشد؟ آن مقام رتبه‌ی دوم که هویتش مشخص نشد و ج/ ۱۳ با او تمایل دارد کیست؟ چه کسانی کادر اصلی را تشکیل می‌دهند؟ اگر ج/ ۱۳ بتواند به این‌ها و سایر سؤالات جواب دهد کمک خواهد کرد که تعیین کنیم آیا حزب شریعتمداری کارآمد هست یا نه.

۳ـ ستاد در مورد هوصافی، فیروزی یا سعید فرید هیچ اطلاعات قابل تطبیقی ندارد. در مورد

هوصافی یک احتمال بعید ممکن است، علی اوصافی (با اسم رمز) شماره پرونده ۷۸۹۹۸۳ـ ۲۰۱ باشد که رئیس جدید اداره‌ی هشتم در سپتامبر ۱۹۷۸ بود. فیروزی ممکن است که دکتر سیف‌الله فیروزی، متولد ۱۹۲۰، در رشت باشد. مشاغل امنیتی در رکن ۲ داشت. در ۱۹۵۷ به عنوان رئیس بخش قضایی اداره‌ی سوم به ساواک پیوست. در ۱۹۶۳ قائم‌مقام رئیس اداره‌ی سوم شد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ مسؤول کارگزینی (پرسنلی و مالی) اداره‌ی یکم بود. در تاریخ ژوئن ۱۹۷۳ به رتبه‌ی ۹ (یعنی بالاترین رتبه) رسیده بود. پسرش ضدشاه بود و به طوری که گزارش شده در نیویورک به خاطرتظاهرات علیه شهبانو فرح دستگیر شد. فیروزی در رابطه با فعالیت‌های پسرش استعفای خود را تسلیم کرد که «اس. دی. رد/ ۱» را به خشم آورد. اس. دی. رد/ ۱ از پذیرفتن استعفا امتناع ورزید.

۴ـ تحقیق امنیتی محلی درباره‌ی فرید، مستلزم تحقیق از همسایگان و کارمندان و غیره است که ستاد ترجیح می‌دهد در این موقع این‌کار را نکند. به علاوه اگر فرید از اتباع ایالات متحده باشد، ناچار خواهیم بود پیش از چنین تحقیقی اجازه‌ی وی را به دست آوریم. یک نفر به نام محمد سعید فرید (۷۷۸۰۹۱ـ ۲۰۱) دانشجوی ایرانی دانشگاه نیویورک در سال ۱۹۶۵ در حزب توده فعالیت داشت. (بخش) امنیت پرونده‌ای دارد درباره‌ی یک نفر به نام سعید رحیمی فرید، متولد ۲۷ سپتامبر ۱۹۶۳ در ایران، پرونده او از دور خارج و امکان دارد نابود شده باشد، اما ما مشغول تحقیق هستیم و شما را در جریان خواهیم گذارد. همچنین در اولین فرصت از «اس. دی. انیورموس/ ۱» پرس‌وجو خواهیم کرد.

۵ـ به پسر ج/ ۱۳ در پاریس اطلاع داده‌ایم که تماس در تهران شروع شده و لزومی ندارد موضوع را در تلفن با ج / ۱۳به بحث بگذارد. به او همچنین گفتیم که اگر تماس بیشتری از طریق «کامیسکی» لازم بود وی باید به ما اطلاع دهد و ما او را با مأمور پاریس که می‌تواند پیام‌ها را به امنیت ارسال کند، درتماس قرار خواهیم داد. پسرش موافقت دارد.

۶ـ پرونده‌ی شماره‌ی ۲۰۱ زیر به شریعتمداری داده شد.

۷ـ ۹۶۰۸۴۵ـ ۲۰۱ تا تاریخ ۹ مه ۹۹ در بایگانی ضبط شود.

تماماً سری

***

پیشقدم بودن شریعتمداری در ارتباطات

سری ۲۲ اردیبهشت ۵۸

اعضا

از: رئیس ۴۳۷۲۶۷

به: تهران

هشدار. شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است. حساس

عطف به: الف. تهران ۵۳۰۲۳

ب: رئیس ۴۳۰۲۵۳ ج: رئیس ۴۳۶۲۱۱

۱ـ براساس اظهارات مندرج در تلگرام مرجع الف درباره‌ی «باروز»، ما با قرارگاه توافق نظر داریم که او ظاهراً آن کانالی که دنبالش بودیم نیست. پیشنهاد اولیه راجع به استفاده از باروز بر این فرض استوار بود که «شریعتمداری» قدم پیش نهاده است نه «باروز». ما هم مثل قرارگاه فکر می‌کنیم که باید اول مطمئن شویم که شریعتمداری می‌خواهد کانالی با دولت آمریکا داشته باشد و آنگاه اقدام به برقراری آن نماییم و زمانی هم که برقرار شد باید حتی‌الامکان، کانالی مطمئن باشد.

۲ـ قصد ما در تماس با شریعتمداری کمک به ایجاد یک «راه حل میانه» است. هدف ما ایجاد شکاف در نهضت اسلامی نیست، بلکه می‌خواهیم نیروهای میانه‌رو درون آن را تا حد حاکم شدن توسعه دهیم. وجود یک جناح میانه‌رو قوی که بر نهضت اسلامی حاکم باشد می‌تواند به خوبی آن‌هایی را که در سرتاسرکشور صاحب افکار میانه‌رو دنیوی هستند حداقل در شکل یک ائتلاف جذب کند. در حالی که آشکار است جناح‌های چپ رادیکال همچنان دشمنان هرگونه نهضت میانه‌رو خواهند بود. باردیگر ناچار از اتخاذ مواضع افراطی چپ خواهند شد.

امیدواریم که نهضت میانه‌رویی با پایگاه وسیع سر بر آورد که گروه‌های چپ و راست در حاشیه‌ی آن واقع باشند.

۳ـ معهذا، تمام مطالب فوق بر فرض این هستند که امکان وجود چیزی شبیه به فعالیت سیاسی عادی باشد. واقعیت حاضر این است که سلاح‌ها و درنتیجه قدرت حقیقی در دست رادیکال‌هاست تا نوعی تشکیلات قابل اطمینان انتظامی (مثل ارتش) تجدید سازمان نشده و ایرانیان میانه‌رو به خود جرأت ندهند ابراز نظرات خود را با قوت بیان دارند. فضای مناسب برای

رشد نهادهای دموکراتیک موجود نخواهد شد. شق دیگر آیا گروه شریعتمداری حامیان مسلح ویژه‌ی خود دارد؟ آیا هیچ یک از دسته‌های مسلح موجود ابراز حمایت از شریعتمداری می‌نمایند یا قابل جذب به حرکت وی می‌باشند؟

۴ـ ما در تلگرام مرجع، هدف از اقدام سیاسی خود را که برپا کردن دولتی است که نسبت به منافع آمریکا نظرمساعد داشته باشد، اظهارداشته‌ایم. در اوضاع سیاسی جاری، بهترین راه نیل به این هدف استقرار یک دولت میانه‌رو برخوردار از حمایت مردم است که یا تحت رهبری یا حمایت جامعه‌ی روحانیت باشد و قدرت حفظ نظم و قانون را داشته باشد. در عین حالی که تعریف این هدف ساده است، ما هنوز در جستجوی شیوه‌های حصول آن هستیم و از نظریات و پیشنهادهای قرارگاه در این رابطه استقبال می‌نماییم.

۵ـ پرونده: ۹۶۰۸۴۵ـ۲۰۱

تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۷۸ در بایگانی ضبط شود.

سری

***

راه‌های پیشنهادی سیا در مورد کمک مالی به شریعتمداری

سری ۲۶ اردیبهشت ۵۸

اعضا

از: تهران ۵۳۰۹۵

به: رئیس با حق تقدیم

هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است.

حساس

اس، دی، جانوس

عطف به: الف رئیس ۴۳۶۲۱۱، رئیس ۴۳۷۲۶۷

۱ـ تلگرام‌های مرجع عالی می‌باشند، تصور می‌کنیم که در مورد چیزی که می‌تواند یک ابتکار عمده و فوق‌العاده پرارزش بشود اکنون طرز فکرمان به یکدیگر نزدیک شده است.

۲ـ خبرهای ذیل از مکالمه‌ی تلفنی ۲۳ اردیبهشت با «اس، دس، جانوس/ ۱۳» (ج/ ۱۳) و یادداشتی که ج/ ۱۳ نوشته و توسط فردی که هویتش اعلام خواهد شد به «مورلوت» رساند،

اخذ شده‌اند. آن هویت یکی از دوستان ج/ ۱۳ است که ج/ ۱۳ را تأمین می‌کند: فکر پشتیبانی دولت آمریکا از شریعتمداری با همکاری با وی فقط بین ج/۱۳ اطلاع داده که قضیه باید همین‌طور بماند تا هنگامی که ستاد بتواند اوضاع را سبک و سنگین کند. فکر اولیه‌ی آن هویت این بود که از مقامات ثروتمند ساواک که به خارج گریخته‌اند، وجوهاتی گرفته شود. ج/ ۱۳ پیشنهاد کرد که او (ج/ ۱۳) امکان این امر را با سیا مورد گفتگو قرار دهد. ج/ ۱۳ و هویت هر دو فکر می‌کنند که شریعتمداری از پشتیبانی استقبال خواهد نمود، مشروط بر آنکه یک کانال کارآمد و کاملاً امن برقرار گردد. آن‌ها همچنین معتقدند که شریعتمداری با ملاقات مستقیم موافقت خواهد نمود، اما در غیاب تضمین شریعتمداری و غیره این یک مسأله... باقی می‌ماند. به نظر قرارگاه مزیت تماس مستقیم با شریعتمداری آن است که این نوع تماس آگاهی روشنی که ما... فراهم می‌کند به علاوه آنکه دقیقاً می‌فهمیم شریعتمداری سعی دارد به چه چیزی نیل یابد، اما تماس غیرمستقیم آشکار است که امن‌تر است و امکان تکذیب داشتن ارتباط با شریعتمداری را فراهم می‌کند. همچنین این شیوه ممکن است به ما اجازه دهد بر روی هویت به عنوان عامل نفوذی یک جانبه در گروه شریعتمداری کار کنیم.

۳ـ ج/ ۱۳ هویت را یک مقاطعه کار موفق ساختمان‌سازی و جاده‌سازی، یک شیعه که با انقلاب به‌طور نزدیک همراهی داشته و فردی که به طرز استواری نسبت به شریعتمداری و حزبش تعلق دارد، توصیف نمود. ج/ ۱۳ می‌گوید هویت از لحاظ اجتماعی بسیار محبوب و لیبرال دموکرات ثابت رأی، اما متأسفانه وی انگلیسی نمی‌داند.

ج / ۱۳ گفت که کاملاً به این فرد اطمینان دارد و «مورلوت» باید بیفزاید که این فرد [ناخوانا] تماس عبوری با اتومبیل را [ناخوانا] رفتاری منظم و آرام به انجام رساند. اگر مذاکرات به فارسی برگزار شوند او حاضر خواهد بود مستقیماً با مأمور مربوطه تهران یا در خارج ملاقات کند

۴ـ ج/ ۱۳ تأکید دارد که تعداد کسانی که در حال حاضر به شریعتمداری وفادارند ۸/۰۰۰/۰۰۰ نفر می‌باشد. ادعا می‌کند بیشتر هم خواهد شد. همان‌طور که انتظار می‌رفت شریعتمداری با قبایل آذربایجانی «یکپارچه» است. ادعا شد حمایت بیشتری ازجانب «حزب رادیکال رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای در گروه قرآن، بعضی اکراد و بازرگانان و انجمن‌های کارگران مختلف در تهران» ابراز می‌شود. شریعتمداری تا ۳ هزار نفر از مجاهدین در تهران و یک کمیته‌ی طرفدار چریک‌ها را تحت کنترل دارد. ج/ ۱۳ مطلب را بعداً تفصیل خواهد داد، اما اظهار داشت

که «استاد سیدصدرالدین بلاغی»، «دکتر احمد علیزاده»، «حجةالاسلام سیدهادی خسروشاهی»، «پسر شریعتمداری» (نامش مشخص نشد...) [ناخوانا] نزدیکی با هم بوده‌اند. در سال ۱۳۵۲ ب/۱ در عمل به وصیت پدر در حال احتضار خود، مبنی بر این‌که مبلغ معتنابهی از ثروت خانواده ب/ ۱ به شریعتمداری داده شود، کوشا بود. ب/ ۱ گفت که کمک قابل توجه دیگر نیز در سال ۱۳۵۴ به دنبال مرگ پدرش (در یک سانحه‌ی رانندگی خارج از سانفرانسیسکو) به عنوان عشریه (ده یک) اعطا نمود. ب/ ۱ گفت به این دلایل، دوستی وی با شریعتمداری و فرد مورد نظر محکم خواهد ماند و اگر شریعتمداری از او بخواهد به ایران بازگردد و امنیت وی را تضمین کند، در عمل به آن تردید نخواهد کرد.

۶ـ گزارش‌های دیگری درباره‌ی ملاقات ۲۰ شهریور بین ب/۱ و رنسکله با تلگرام‌های غیرفوری ارسال خواهند شد. احتیاجات (اطلاعاتی) مندرج در تلگرام مرجع جهت استفاده در رابطه با ب/۱ برای ملاقات ۲۰ شهریور خیلی دیر آمدند و به ملاقات بعدی که قرار است در ۲ مهر بلافاصله قبل از مسافرت ب/ ۱ به اروپا برگزار گردد، موکول می‌شوند.

۷ـ برای ستاد: تحقیق کنید آیا «کامینسکی» می‌تواند در ۲ مهر برای ملاقات با ب/۱ و در اتاق هتل فیلادلفیا، رأس ساعت ۱۲/۰۰ حضور یابد.

۸ـ پرونده: ۹۶۱۵۸۷ـ ۲۰۱

تا تاریخ ۲۲ شهریور ۷۸ در بایگانی ضبط شود.

سری ۲۲ شهریور ۵۸

از: بخش خارجه/ فیلادلفیا ۱۱۹۲۷

به: تهران

هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است. ردگیری

عطف به: بخش خارجه/ فیلادلفیا ۱۱۹۲۶

۱ـ هویت: منوچهر نیک‌پور

۲ـ تا تاریخ ۲۲ شهریور ۷۸ در بایگانی ضبط شود.

[پیوست شماره‌ی ۱۷]

مکاتبه‌ی رییس دادگاه انقلاب ارتش به شورای عالی قضایی درباره‌ی پرونده‌ی آقای شریعتمداری

خیلی محرمانه

اقدام سریع

بسمه تعالی

شورای عالی قضائی
دادگستری جمهوری اسلامی ایران
دادستانی انقلاب اسلامی ارتش

از: دادگاه انقلاب ارتش
به: شورایعالی قضائی
موضوع: آقای سید کاظم شریعتمداری

شماره: ۸/۲۹-۳۵۹۰۷
تاریخ: ۶۰/۵/۱۰
پیوست:
(تلفن -)

همانطورکه استحضار دارید نامبرده دررابطه باجریان توطئه قطب زاده تحت تعقیب دادستانی ودادگاه انقلاب ارتش قرارگرفت وطبق اعترافات متهمین دراین توطئه وبازجوئی هائی که ازایشان بعمل آمد واعترافات صریح وی در سیمای جمهوری اسلامی ارتباط وی بااین جریان محرزاست.

تاکنون تاآنجاکه برای اینجانب مقدوربوده شخصاً" یا توسط نماینده اعزامی به مسائل مربوط بایشان رسیدگی نموده ام ولی باتوجه به کسالت ایشان وپی‌آمد های احتمالی سیاسی واجتماعی اقداماتی که دررابطه باایشان باید انجام گیرد ونداشتن فرصت کافی برای رسیدگی باین امر (وجهاتی دیگر) اینجانب ازرسیدگی باموریکه مربوط بایشان میشود معذورم وازاین تاریخ دراین رابطه ازخود سلب مسئولیت می‌نمایم.

رئیس دادگاه انقلاب ارتش: محمدی ریشهری

گیرندگان:

۱- دفتر حضرت امام.
۲- دفتر ریاست جمهوری اسلامی ایران.
۳- دفتر ریاست مجلس شورای اسلامی.
۴- فرمانده اطلاعات ستاد مرکزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی جهت هماهنگی باشورایعالی قضائی دررابطه بااقدامات لازم.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

خیلی محرمانه

اقدام سریع

پاسخ شورای عالی قضایی به دادگاه انقلاب اسلامی ارتش

تاریخ ۱۳۶۲/۶/۳
شماره ۱/۹۸/۶۲
پیوست ....

مرکز اسناد انقلاب اسلامی
آرشیو

شورای عالی قضائی
دادگستری جمهوری اسلامی ایران

بسمه تعالی

دادگاه محترم انقلاب اسلامی ارتش ــ مرکز

خیلی محرمانه
مستقیم

عطف به ۲۵۵۹۲ــ ۶۸۵/۶۶ــ ۱۳۶۲/۵/۱۵ مطالب معنونه درنامه معطوفی درجلسه این شورا مطرح و چنین اظهار شد:

(نظر باینکه آن دادگاه در ابتدای امر خود راصالح دانسته ووارد در رسیدگی شده که برهمین اساس درخصوص تعدادی از متهمین احکامی صادر و به مرحله اجراء نیز درآمده است ، بنابراین تعذر ازادامه رسیدگی ــ به جهاتی که درنامه مذکور بودنسبت به سایر متهمینی که پرونده درمورد آنها مفتوح میباشد قانوناً موجه بنظر نرسید.)

ازطرف شورایعالی قضائی ــ مرتضی مقتدائی
مرتضی مقتدائی
۶۲/۶/۳

گیرندگان رونوشت :
****

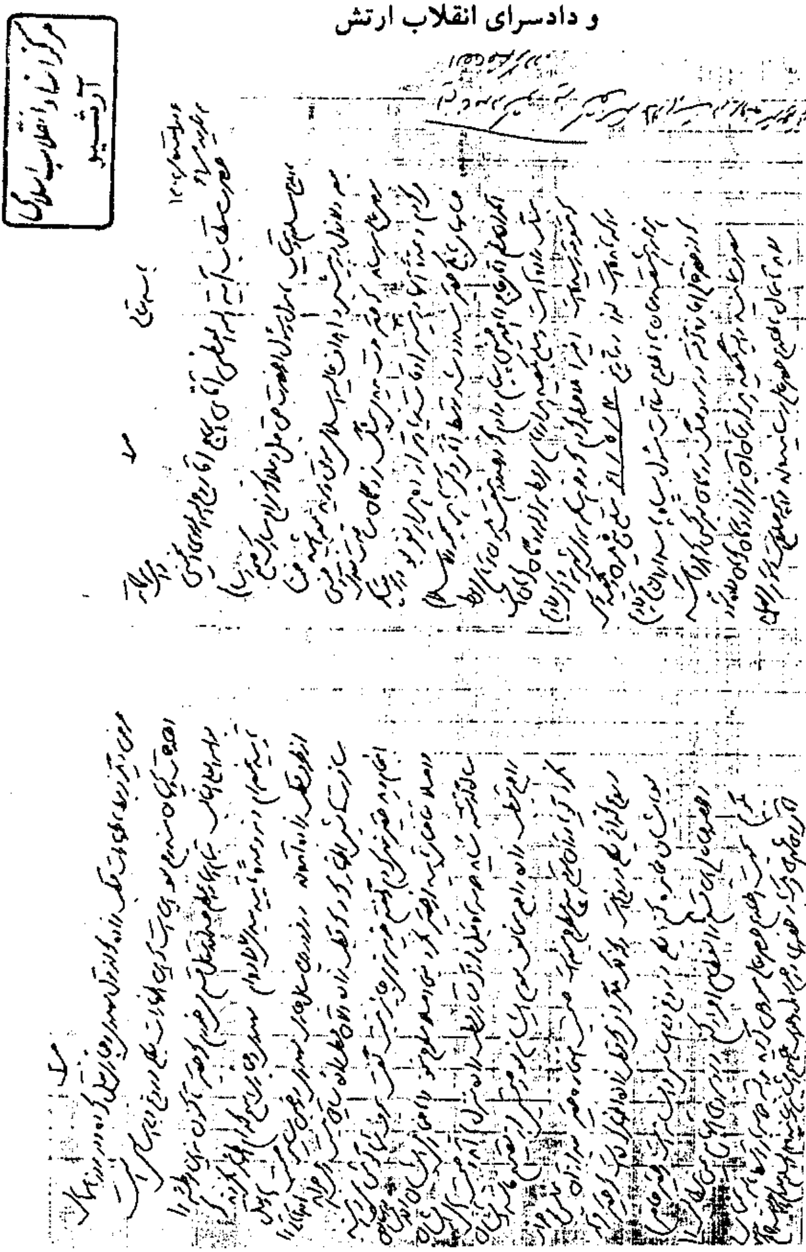
۱ــ رونوشت ــ دفترحضرت امام مدظله العالی
۲ ــ رونوشت ــ ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران
۳ــ رونوشت ــ ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

۱۲۸۱

۵۸۴
۶۲/۶/۸

[پیوست شماره‌ی ۱۸]

متن نامه‌های آقای شریعتمداری به حضرت امام خمینی، ریاست دادگاه و دادسرای انقلاب ارتش



۲۴ صفر/ ۱۳۸۲
۵ مرداد/ ۴۱

بسم الله الرحمن الرحیم

دادستان انقلابی ارتش جناب آقای آتابکی دام توفیقه

با عرض سلام و تحیات بعرض عالی میرساند در این موقع که محاکمه [illegible] شروع شده است مناسب دیدم که باطلاع جنابعالی برسانم اینکه [illegible]

اطلاعات تاریخ سه‌شنبه ۵ تیر ۵۹؟ شماره ۱۶۷۶۳ از قول جنابعالی [illegible] نقل کرده بود که [illegible] در مکالمه تلفنی گفته است [illegible] حجت‌الاسلام آقای [illegible] خود اعتراف کرده است که با قطب‌زاده ارتباط داشته و استفسار کرده است و باز در آخر کلام اینکه پول به قطب‌زاده فرستاده است

لذا خواستم باطلاع جنابعالی برسانم که حقیر تاکنون با قطب‌زاده اصلاً ارتباطی نداشته‌ام و پولی هم برای ایشان نفرستاده‌ام و در آن مکالمه تلفنی چنین اعترافی ننموده‌ام

با این مطلب وجود ندارد و اگر مطالب بصورت جنابعالی گفته شده ملزم است آن مکالمه تلفنی را [illegible] که حقیقت امر معلوم گردد استدعا دارم [illegible]

و دادن مهدی و [illegible] قرض از محل [illegible] صندوق قرض الحسنه [illegible]

نیز و تفصیل مطالب در سؤال و جواب که جمعه [illegible] سلام حضرات [illegible]

قبل آوردم [illegible] موجود است حتی اینکه یک قطب زاده در [illegible] قبل

در تلویزیون نسبت بنظر اینجانب داده است که شریعتمداری جواب مسائل را

داده است خلاف واقع است و تکذیب می‌شود زیرا ایشان از حقیر سؤال هم

نکرده است که جواب مسائل را [illegible] نشر داده شود و تاکنون کسی [illegible]

ایشان نیز از حقیر نیامده است و مهدی بطور عادی آمده بود و [illegible] ضمن مطالب

اظهار کرد که ایشان یعنی قطب زاده در صدد است که اقداماتی بر علیه

[illegible] به حقیر [illegible] کردم [illegible] صلاحیت ندارم و گفتم که خوب [illegible]

نیست در جواب گفت اینها کسی نیستند که [illegible]

و این تهمتهائی که فعلاً در روزنامه [illegible] قطب زاده [illegible]

میزنند [illegible] زیرا حقیر سؤال کردم که بچه وسیله [illegible]

اقدام کند گفت [illegible] دیگر چه [illegible]

دارد در [illegible] شده است که [illegible] از [illegible] آقای محمد [illegible]

[illegible] را [illegible] که [illegible] شده که حقیقت

معلوم عموم گردد والسلام علیکم [illegible]

حضور [illegible] که [illegible] مشکلات [illegible] عرض [illegible] راجع

به [illegible] دادستان انقلاب ارتش [illegible] ۵۸ [illegible]

[illegible] ایشان مطالب [illegible] در روزنامه [illegible]

سه‌شنبه ۱۵ تیرماه شماره ۱۶۷۶۴/۵۰ در این موضوع نقل شده بود [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] دستور [illegible] نامه را [illegible]

و دریافت را باز [illegible] که اگر [illegible] مطالعه [illegible] و بعد از [illegible]

[illegible] والسلام علیکم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] ذیقعده ۱۴۰۶
[illegible] مرداد ۶۵

ریاست دادگاه‌های انقلاب اسلامی ارتش حجت الاسلام جناب آقای محمدی ری‌شهری دامت افاضاته

[illegible] سلام [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مرداد [illegible] شماره ۱۱۶۵۲ [illegible]
دروغ محض است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
منبع است و چیزیکه آن مطلب هم از اساس دروغ محض است [illegible]

[illegible] ۶۱/۹/[illegible]

بسمه تعالی

ریاست دادگاه انقلاب ارتش حجة الاسلام جناب آقای محمدی ری شهری دامت افاضاته العالی

بعد التحیة والسلام جنابعالی مسبوقید اینجانب به جمهوری اسلامی ایران اعتقاد دارم و همواره سرپرستی آیت الله العظمی امام خمینی دام ظله را پذیرفته‌ام [illegible] و اینجانب با افراد ضد انقلاب و یا گروه‌ها [illegible] در داخل و خارج هیچ نوع ارتباطی نداشته و ندارم و [illegible] منتشر می‌شود تکذیب می‌کنم و خیانت [illegible] از قبیل [illegible] رضا پهلوی و [illegible] اشرف پهلوی [illegible] و [illegible] و [illegible] سلطنت طلب‌ها و جبهه ملی را محکوم [illegible] تقاضا می‌کنم که داماد اینجانب آقای احمد عباسی را که فرد متدینی است و هیچ گونه ارتباطی با صادق خان قطب زاده و یا افراد باند او نداشته و ندارد آزاد کنید جنابعالی [illegible] تقاضای عفو از محضر آیت الله العظمی خمینی [illegible] کرده‌ام [illegible] مورد قبول [illegible] و جنابعالی اطلاع دارید [illegible] اینجانب [illegible] آقای عباسی را آزاد کنید [illegible] والسلام [illegible]

[illegible]

[پیوست شماره‌ی ۱۹]

حکم انتصاب به سمت قاضی شرع در دادگاه‌های انقلاب اسلامی

ستاد انقلاب اسلامی

تاریخ ۲/۲/۵۸

شماره

بسمه تعالی

حضرات آقایان ثقة‌الاسلام آقای حاج سید حسین نوری ثقة‌الاسلام آقای شیخ محمد محمدی دامت افاضاتهما

پیرو فرمان حضرت آیة‌الله العظمی امام خمینی دام ظله العالی بحضورتان توصیه میشود که بشهرستان بهبهان، گچساران و سایر شهرهای استان خوزستان که لازم دیدید مسافرت نموده با مرکز کمیته انقلاب آنجا رسیدگی و در دادگاه انقلاب اسلامی شرکت و طبق موازین شرعیه اجراء احکام و حدود الهیه را بنمائید

از طرف

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

بسمه تعالی
دفتر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
۱۳۵۷

ستاد انقلاب اسلامی

تاریخ ۲۸/۱/۵۸

شماره

بسمه تعالی

پیرو فرمان حضرت آیة الله العظمی امام خمینی دام ظله
بجناب آقای حجة الاسلام آقا شیخ محمد محمدی ری‌شهری مأموریت
داده میشود که بعنوان قاضی شرع در دادگاههای انقلاب اسلامی
شرکت کرده احکام و حدود الهیه را در مورد زندانیان متهمین
صادر و امر باجراء بفرمائید

از طرف
جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

بسمه تعالی
دفتر [illegible] قم
۱۳۵۷

فهرست تفصیلی مطالب

فصل یازدهم:

فصل دوازدهم:

فصل سیزدهم:

فصل چهاردهم:

فصل پانزدهم:

فصل شانزدهم:

فصل بیستم:

فصل بیست و یکم:

فهرست اعلام

اماکن

سازمان‌ها، احزاب، گروه‌ها و...

کتب و نشریات

فهرست منشورات مرکز اسناد انقلاب اسلامی به تفکیک حوزه‌های پژوهشی

ردیف	عنوان	قیمت
	نهضت اسلامی ایران	
۱	تاریخ شفاهی انقلاب	۹۰۰ تومان
۲	تاریخ شفاهی انقلاب تاریخ حوزه علمیه قم	۱۸۰۰ 〃
۳	نقش رهبری در نهضت مشروطه، ملی نفت و انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ 〃
۴	بررسی مشی چریکی در ایران	۱۰۰۰ 〃
۵	تحلیلی بر نقش عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی	۱۱۰۰ 〃
۶	رژیم شاه و آزمون‌گیری از طلاب	۵۰۰ 〃
۷	مشهد در بامداد نهضت امام خمینی	۱۱۰۰ 〃
۸	حماسه ۱۹ دی قم	۱۴۰۰ 〃
۹	حماسه ۱۷ خرداد۱۳۵۴	۹۰۰ 〃
۱۰	جایگاه قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ در انقلاب اسلامی	۵۰۰ 〃
۱۱	ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه	۱۰۰۰ 〃
۱۲	زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی (ره)	۲۵۰۰ 〃
۱۳ـ۲۲	نهضت روحانیون ایران (دوره ۱۰ جلدی)	۱۰۰۰۰ 〃
۲۳ـ۲۴	نهضت امام خمینی (جلد ۲ و ۳)	۴۵۰۰ 〃
۲۵	حماسه ۲۹ بهمن تبریز	۱۲۰۰ 〃
۲۶	روزنامهٔ صدای سمنان	۱۲۰۰ 〃
۲۷	روزنامهٔ نبرد ملت ارگان رسمی فداییان اسلام	۴۵۰۰ 〃
۲۸	نهضت امام خمینی و مطبوعات رژیم شاه (۱۳۴۱ ـ ۱۳۵۷)	۱۱۰۰ 〃
۲۹	جمعیت فدائیان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران	۲۲۰۰ 〃
۳۰	بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران (۱۳۲۰ـ ۱۳۴۰)	۲۵۰۰ 〃
۳۱	روشنفکری دینی و انقلاب اسلامی	۲۴۰۰ 〃
۳۲	اصلاحات آمریکایی ۱۳۳۹ـ ۱۳۴۲ و قیام ۱۵ خرداد	۱۸۰۰ 〃
۳۳	انقلاب اسلامی در شهرستان میانه	۲۳۰۰ 〃
۳۴	همه‌پرسی‌های رژیم شاه	۱۴۰۰ 〃
۳۵	امام خمینی و انتفاضه فلسطین	۱۲۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
۳۶	گروه ابوذر	۱۷۰۰ تومان
۳۷	تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (جلد دوم)	〃 ۳۰۰۰
۳۸	مواضع امام خمینی (ره) در برابر نظام سیاسی پهلوی و نهادهای آن	〃 ۱۳۰۰
۳۹	انقلاب اسلامی به روایت خاطره	〃 ۱۳۰۰
۴۰	سه سال ستیز مرجعیت شیعه	〃 ۳۵۰۰
۴۱	مناسبات امام خمینی (ره) با حرکت‌ها و مبارزان اسلامی(۱۳۴۳ـ ۱۲۵۷)	〃 ۱۵۰۰
۴۲	تاریخ شفاهی گروه ابوذر	〃 ۱۲۰۰
۴۳	انقلاب فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران (دگرگونی در آموزش عالی)	〃 ۱۷۰۰
۴۴	انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های معاصر	〃 ۱۹۰۰
	تاریخ معاصر ایران	
۴۵	نقش علماء در انجمن‌ها و احزاب دوران مشروطیت	〃 ۱۳۰۰
۴۶	قاجاریه، انگلستان و قراردادهای استعماری	〃 ۱۶۰۰
۴۷	دولت موقت	〃 ۱۲۰۰
۴۸	برگ‌هایی از تاریخ حوزهٔ علمیه قم	〃 ۱۱۵۰
۴۹	پلیس جنوب ایران	〃 ۱۹۰۰
۵۰	مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه	〃 ۱۸۰۰
۵۱	قشقایی‌ها و مبارزات مردم جنوب	〃 ۲۱۰۰
۵۲	تاریخ دخانیه	〃 ۱۸۰۰
۵۳	آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری و جنبش مشروطه‌خواهی	〃 ۱۸۰۰
۵۴	مدرس و سیاست‌گذاری عمومی	〃 ۱۷۰۰
۵۵	داستان حجاب در ایران پیش از انقلاب	〃 ۱۹۰۰
۵۶	روشن‌فکری و سیاست (بررسی تحولات روشن‌فکری در ایران معاصر)	〃 ۱۹۰۰
	تاریخ منطقه‌ای جمهوری اسلامی	
۵۷	تاریخ انقلاب اسلامی در کاشان(جلد اول)	〃 ۳۵۰۰
۵۸	تاریخ انقلاب اسلامی در کاشان(جلد دوم)	〃 ۳۵۰۰
۵۹	انقلاب اسلامی در ورامین	〃 ۳۶۰۰
	جمهوری اسلامی ایران	
۶۰	ماجراهای هاشم آغاجری	〃 ۵۰۰
۶۱	بازشناسی حکومت ولایی	〃 ۱۸۰۰

ردیف	عنوان	قیمت
	سیاست و روابط خارجی	
۶۲	تحولات سیاست خارجی آمریکا	۵۵۰ تومان
۶۳	سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی	۷۰۰ 〃
۶۴	رفتارشناسی آمریکا در قبال نهضت ملی ایران	۱۲۰۰ 〃
۶۵	نه شرقی، نه غربی	۱۱۰۰ 〃
۶۶	روابط سیاسی ـ اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی	۱۶۰۰ 〃
۶۷	بررسی روابط شاه با سازمانهای بین‌الملل حقوق بشر	۱۰۰۰ 〃
۶۸	اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اسلامی ایران	۱۵۰۰ 〃
۶۹	روس و انگلیس در ایران	۱۲۵۰ 〃
۷۰	ایران و سازمان‌های بین‌المللی	۱۹۰۰ 〃
۷۱	گاه‌شمار سیاست خارجی ایران از دی ماه ۱۳۵۶ تا مرداد ماه ۱۳۶۷	۳۰۰۰ 〃
۷۲	گاه‌شمار سیاست خارجی ایران از مرداد ماه ۱۳۶۷ تا خرداد ماه ۱۳۸۰	۳۶۰۰ 〃
۷۳	چالشهای ایران و آمریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ 〃
۷۴	مناسبات ایران و اسرائیل در دوره‌ی پهلوی دوم	۱۸۰۰ 〃
۷۵	سیاست حقوق بشر کارتر و انقلاب اسلامی ایران	۱۰۰۰ 〃
۷۶	الگوهای رفتاری ایالات متحده آمریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران	۲۵۰۰ 〃
	سیاست و حکومت	
۷۷	سیاست و حکومت رژیم صهیونیستی	۱۷۰۰ 〃
۷۸	سیاست و انتخابات در ایالات متحده آمریکا	۱۲۰۰ 〃
	اقتصاد سیاسی	
۷۹	دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران	۵۰۰ 〃
۸۰	نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی	۸۰۰ 〃
۸۱	اقتصاد و انقلاب اسلامی	۱۳۰۰ 〃
۸۲	اصلاحات اقتصادی رضاخان و تأثیر عوامل خارجی	۱۰۰۰ 〃
۸۳	از توسعه لرزان تا سقوط شتابان	۱۳۰۰ 〃
۸۴	بر لبه‌ی پرتگاه مصرف‌گرایی	۱۰۰۰ 〃
۸۵	از اعتصاب کارکنان صنعت نفت تا پیروزی انقلاب اسلامی	۱۶۰۰ 〃
۸۶	دولت پهلوی و توسعه اقتصادی	۱۶۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
	حقوق سیاسی	
۸۷	سیر تحول قوانین انتخاباتی مجلس در ایران	۲۲۰۰ تومان
۸۸	بررسی تطبیقی اصول محاکمات مدنی در قوانین مشروطه و انقلاب‌اسلامی	۱۲۰۰ 〃
۸۹	تحول نظام قضایی ایران جلد اول	۲۸۰۰ 〃
۹۰	تحول نظام قضایی ایران جلد دوم	۱۹۰۰ 〃
۹۱	حقوق و آزادیهای فردی از دیدگاه امام خمینی (ره)	۱۴۰۰ 〃
۹۲	تجدیدنظرهای چندگانه در قانون اساسی مشروطه	۱۴۰۰ 〃
۹۳	تفکیک قوا در حقوق ایران، آمریکا، فرانسه	۲۳۰۰ 〃
۹۴	تطبیق قوانین با شرع در نظام قانونگذاری ایران	۱۶۰۰ 〃
۹۵	دادسرا و دادگاه ویژه‌ی روحانیت	۲۰۰۰ 〃
	اندیشه سیاسی	
۹۶	ساختارهای قدرت	۱۲۰۰ 〃
۹۷	مبانی فراماسونری	۱۲۰۰ 〃
۹۸	حکومت مقایسه‌ای	۱۸۰۰ 〃
۹۹	بررسی مقایسه‌ای مفهوم عدالت از دیدگاه مطهری، شریعتی، سیدقطب	۷۰۰ 〃
۱۰۰	پارلمانتاریسم در ایران	۱۸۰۰ 〃
۱۰۱	درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی (ره)	۱۵۰۰ 〃
۱۰۲	تأملاتی بر اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)	۷۰۰ 〃
۱۰۳	تحول ناسیونالیسم در ایران	۱۰۰۰ 〃
۱۰۴	مذهب و مدرنیزاسیون در ایران	۲۰۰۰ 〃
۱۰۵	سازمان پرورش افکار	۲۱۰۰ 〃
۱۰۶	انقلاب اسلامی ایران از دیدگاه محققان شوروی	۱۲۰۰ 〃
۱۰۷	رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران	۳۲۰۰ 〃
۱۰۸	اندیشه‌های سیاسی سیدقطب	۱۸۰۰ 〃
	جهان اسلام	
۱۰۹	سازمان کنفرانس اسلامی	۹۵۰ 〃
۱۱۰	دو قرن مبارزه مسلمانان قفقاز	۹۰۰ 〃
۱۱۱	عراق، ساختارها و فرایند گرایش‌های سیاسی	۱۴۰۰ 〃

قیمت	عنوان	ردیف
	هنر و ادبیات سیاسی	
۱۸۰۰ تومان	توصیف خاکیان از آفتاب	۱۱۲
« ۱۹۰۰	شعر سیاسی در دوره‌ی پهلوی دوم	۱۱۳
« ۱۶۰۰	درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی	۱۱۴
« ۱۸۰۰	چراغ عجم	۱۱۵
« ۱۸۰۰	سینمای دینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۸- ۱۳۸۰)	۱۱۶
	جامعه‌شناسی سیاسی	
« ۱۰۰۰	فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی	۱۱۷
« ۱۲۰۰	دولت رضاشاه و نظام ایلی	۱۱۸
« ۱۴۰۰	طبقات اجتماعی و رژیم شاه	۱۱۹
« ۱۲۰۰	مسجد و انقلاب اسلامی	۱۲۰
« ۶۰۰	علل تشکیل و انحلال جبهه ملی ایران	۱۲۱
« ۱۰۰۰	نفوذ فراماسونری در مدیریت نهادهای فرهنگی ایران	۱۲۲
« ۲۲۰۰	ارتش و انقلاب اسلامی	۱۲۳
« ۱۵۰۰	بهائیت در ایران	۱۲۴
« ۲۰۰۰	جنبش دانشجویی در ایران از تأسیس دانشگاه تا پیروزی انقلاب اسلامی	۱۲۵
« ۱۳۰۰	دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول	۱۲۶
« ۱۵۰۰	تئوری‌های ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم	۱۲۷
« ۱۵۰۰	انقلاب اسلامی و رهیافت فرهنگی	۱۲۸
« ۲۳۰۰	قومیت‌ها و نقش آنان در تحولات سیاسی سلطنت محمدرضا پهلوی	۱۲۹
« ۱۶۰۰	جایگاه حقوقی ـ سیاسی شوراها در جمهوری اسلامی ایران	۱۳۰
« ۲۰۰۰	نقش روحانیت شیعه در انقلاب اسلامی ایران	۱۳۱
« ۱۸۰۰	حقوق سیاسی ـ اجتماعی زنان قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران	۱۳۲
	احزاب سیاسی	
« ۵۰۰	استالینیسم و حزب توده ایران	۱۳۳
« ۹۰۰	حزب پان ایرانیست	۱۳۴
« ۱۰۰۰	احزاب دولتی و نقش آن در تاریخ معاصر	۱۳۵
« ۱۹۰۰	حزب مردم	۱۳۶

ردیف	عنوان	قیمت
	شخصیت‌ها	
۱۳۷	مفاخر اسلام جلد ۱	۱۵۰۰ تومان
۱۳۸	مفاخر اسلام جلد ۲	۲۵۰۰ 〃
۱۳۹	مفاخر اسلام جلد ۳	۲۲۰۰ 〃
۱۴۰	مفاخر اسلام جلد ۴	۲۵۰۰ 〃
۱۴۱	مفاخر اسلام جلد ۷ (دانشمندان لاهیجان)	۱۲۰۰ 〃
۱۴۲	مفاخر اسلام جلد ۸ (علامه مجلسی)	۱۲۰۰ 〃
۱۴۳	مفاخر اسلام جلد ۹ (وحید بهبهانی)	۳۵۰۰ 〃
۱۴۴	مفاخر اسلام جلد ۱۱ بخش اول (حاج‌شیخ عباس قمی، زندگینامه)	۲۵۰۰ 〃
۱۴۵	مفاخر اسلام جلد ۱۱ بخش دوم (حاج‌شیخ عباس قمی، گزیده آثار)	۲۵۰۰ 〃
۱۴۶	مفاخر اسلام جلد ۱۲ (آیت‌الله العظمی بروجردی)	۲۸۰۰ 〃
۱۴۷	زندگی و مبارزات آیت‌الله قاضی‌طباطبائی	۲۲۰۰ 〃
۱۴۸	مرآت‌الاحوال جهان‌نما	۱۵۰۰ 〃
۱۴۹	تاریخ و سفرنامه حزین (شیخ محمدعلی حزین لاهیجی)	۱۱۰۰ 〃
۱۵۰	حاج شیخ عبدالکریم حائری	۷۵۰ 〃
۱۵۱	زندگی‌نامه‌ی سیاسی شهید هاشمی‌نژاد	۲۳۰۰ 〃
۱۵۲	سیداسدالله خرقانی (روحانی نوگرای روزگار مشروطه و رضاشاه)	۱۶۰۰ 〃
۱۵۳	مصدق و خاندان مستوفیان آشتیانی	۱۸۰۰ 〃
۱۵۴	زندگی‌نامه‌ی سیاسی شهید رجایی	۱۸۰۰ 〃
	دفاع مقدس	
۱۵۵	مدرسه عشق (زندگی‌نامه شهید تیمسار سرلشکر سیدموسی نامجو)	۱۲۰۰ 〃
۱۵۶	امیرخستگی‌ناپذیر (زندگی‌نامه شهید سرلشکر ولی‌الله فلاحی)	۱۲۰۰ 〃
۱۵۷	خاطرات سپهبد شهید صیاد شیرازی	۵۰۰ 〃
۱۵۸	بر فراز کنگرک	۸۰۰ 〃
۱۵۹	منظومه عشق	۴۰۰ 〃
۱۶۰	یاد آن روزها	۱۰۰۰ 〃
۱۶۱	زندگی‌نامه و خاطراتی از شهید اقارب‌پرست	۱۳۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
۱۶۲	یاد یاران	۱۰۰۰ تومان
۱۶۳	مرد ره	۱۳۰۰ «
۱۶۴	میان خون	۱۴۰۰ «
۱۶۵	باید رفت	۱۰۰۰ «
۱۶۶	نبرد میمک	۹۰۰ «
۱۶۷	سرود آزادی	۷۰۰ «
۱۶۸	تپه‌ی سبز	۹۰۰ «
۱۶۹	شیر صحرا	۱۱۰۰ «
۱۷۰	دلاوران حاج عمران	۱۰۰۰ «
۱۷۱	لشکر نه نفره	۱۳۰۰ «
۱۷۲	کوچه‌ی مرگ	۷۵۰ «
۱۷۳	در محاصره	۹۵۰ «
۱۷۴	چزابه	۱۵۰۰ «
۱۷۵	اهالی آسمان (زندگی‌نامه شهدای هوانیروز)	۲۴۰۰ «
۱۷۶	سکوت رادیویی	۱۴۰۰ «
	خاطرات	
۱۷۷	خاطرات و مبارزات شهید محلاتی	۹۰۰ «
۱۷۸	خاطرات و مبارزات حجة‌الاسلام فلسفی (چاپ چهارم)	۲۲۰۰ «
۱۷۹	خاطرات امام کائوپانگ	۴۰۰ «
۱۸۰	خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی	۱۴۰۰ «
۱۸۱	خاطرات حجة‌الاسلام سیدعلی اصغر دستغیب	۶۰۰ «
۱۸۲	ماجرای قتل سردار اسعد بختیاری	۱۴۰۰ «
۱۸۳	خاطرات عبدخدایی	۱۵۰۰ «
۱۸۴	هفتاد سال خاطره (آیت‌الله سیدحسین بدلا)	۹۰۰ «
۱۸۵	خاطرات حجة‌الاسلام عمید زنجانی	۱۶۰۰ «
۱۸۶	خاطرات آیت‌الله یزدی	۳۰۰۰ «
۱۸۷	خاطرات آیت‌الله میانجی	۱۳۰۰ «
۱۸۸	خاطرات شهید سیدمحمد واحدی	۱۱۰۰ «

ردیف	عنوان	قیمت
۱۸۹	خاطرات آیت‌الله سیدعباس خاتم یزدی (ره)	۱۳۰۰ تومان
۱۹۰	خاطرات مرحوم حجة‌الاسلام موحدی ساوجی	۲۰۰۰ «
۱۹۱	خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی	۲۳۰۰ «
۱۹۲	خاطرات حجة‌الاسلام جعفر شجونی	۱۵۰۰ «
۱۹۳	خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی	۲۷۰۰ «
۱۹۴	خاطرات علی جنتی	۱۶۰۰ «
۱۹۵	خاطرات حجة‌الاسلام و المسلمین سیدسجاد حججی	۱۶۰۰ «
۱۹۶	خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی	۱۵۰۰ «
۱۹۷	خاطرات حجة‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین انصاریان	۲۶۰۰ «
۱۹۸	خاطرات حجة‌الاسلام علی‌اکبر ناطق نوری	۲۱۰۰ «
۱۹۹	خاطرات حجة‌الاسلام حسینی همدانی	۱۷۰۰ «
۲۰۰	خاطرات حجة‌الاسلام محسن دعاگو	۲۵۰۰ «
۲۰۱	خاطرات حجة‌الاسلام والمسلمین پورهادی	۱۶۰۰ «
۲۰۲	جام شکسته (خاطرات حجة‌الاسلام عبدالمجید معادیخواه)	۳۷۰۰ «
۲۰۳	خاطرات سرهنگ محمدمهدی کتیبه	۱۳۰۰ «
۲۰۴	از غبار تا باران (خاطرات دکتر عبدالله جاسبی)	۱۹۰۰ «
۲۰۵	حدیث رویش	۲۵۰۰ «
۲۰۶	خاطرات حاج احمد قدیریان	۲۷۰۰ «
۲۰۷	خاطرات حجه‌الاسلام والمسلمین رسول منتجب‌نیا	۱۹۰۰ «
۲۰۸	عبور از شط شب (خاطرات علی‌محمد بشارتی جهرمی)	۲۳۰۰ «
۲۰۹	خاطرات حجة‌الاسلام والمسلمین مرحوم سیدمنیرالدین شیرازی	۲۰۰۰ «
	اسناد	
۲۱۰	ما گرفتار یک جنگ واقعی روانی شده‌ایم	۲۲۰ «
۲۱۱	تصمیم شوم، جمعه خونین	۳۰۰ «
۲۱۲	آیا او تصمیم دارد بیاید به ایران	۲۸۰ «
۲۱۴_۲۱۳	تاریخ قیام ۱۵ خرداد جلد ۱ (دوره ۲ جلدی)	۵۰۰۰ «
۲۱۷_۲۱۵	شریعتی به روایت اسناد (دوره ۳ جلدی)	۵۴۰۰ «
۲۱۸	استاد شهید به روایت اسناد	۱۰۰۰ «
۲۱۹	زندگی و مبارزات شهید اندرزگو	۱۰۰۰ «
۲۲۰	شهید صدوقی (عملکرد، مبارزات و دیدگاهها)	۱۲۰۰ «
۲۲۱	جامعه تعلیمات اسلامی(شیخ عباسعلی اسلامی و نقش ایشان در انقلاب اسلامی)	۱۵۰۰ «

ردیف	عنوان	قیمت
۲۲۲	نقش بازار در قیام ۱۵ خرداد	۲۵۰۰ تومان
۲۲۳	همکاری ساواک و موساد	۲۱۰۰ 〃
۲۲۴	مستشاران آمریکایی در ایران به روایت اسناد	۴۷۰۰ 〃
۲۲۶_۲۲۵	جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد (دوره ۲ جلدی)	۴۸۰۰ 〃
۲۲۷	زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله العظمی سیدمحمدرضا گلپایگانی	۳۸۰۰ 〃
۲۲۸	جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی (نیروی سوم)	۲۳۰۰ 〃
۲۲۹	نقش مساجد و دانشگاه‌ها در پیروزی انقلاب اسلامی	۱۶۰۰ 〃
۲۳۰	فعالیت‌های سیاسی ـ اجتماعی محمد نخشب به روایت اسناد	۲۵۰۰ 〃
	دانستنیهای انقلاب اسلامی برای جوانان	
۲۳۱	ستاره صبح انقلاب	۲۲۰ 〃
۲۳۲	صورتک	۲۵۰ 〃
۲۳۳	ساواک	۳۰۰ 〃
۲۳۴	سند بردگی	۳۰۰ 〃
۲۳۵	مثنوی بی‌تابی	۳۰۰ 〃
۲۳۶	قلب روشن دانا	۳۰۰ 〃
۲۳۷	کشف حجاب	۳۰۰ 〃
۲۳۸	در گوادلوپ چه گذشت	۳۰۰ 〃
۲۳۹	تبریز در خون	۳۰۰ 〃
۲۴۰	دولت صالحان	۳۰۰ 〃
۲۴۱	آن سوی آفتاب	۳۰۰ 〃
۲۴۲	یاس در قفس	۳۰۰ 〃
۲۴۳	رهبر الهی	۵۰۰ 〃
۲۴۴	سوخته عشق	۳۰۰ 〃
۲۴۵	مبارز نستوه	۳۰۰ 〃
۲۴۶	پلنگ سیاه	۳۰۰ 〃
۲۴۷	گلبانگ سربلندی	۳۰۰ 〃
۲۴۸	چکمه‌ی سیا	۴۵۰ 〃
۲۴۹	آذرخشی بر تاریکی	۴۰۰ 〃
۲۵۰	شیفته خدمت	۴۵۰ 〃
۲۵۱	حدیث عاشقی	۴۵۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
۲۵۲	پیام‌آور امید	۴۰۰ تومان
۲۵۳	سیری در اندیشه‌های استاد مطهری	۴۰۰ 〃
۲۵۴	تا آسمان	۴۵۰ 〃
۲۵۵	روزهای سیاه، روزهای سپید	۷۰۰ 〃
۲۵۶	یک فتوا یک اراده	۴۰۰ 〃
۲۵۷	یک روز تأخیر	۴۰۰ 〃
۲۵۸	دو هفته تا مهر	۳۰۰ 〃
۲۵۹	از کویر تا بهشت	۶۰۰ 〃
۲۶۰	بن‌بست غرور	۶۰۰ 〃
۲۶۱	مثل باران	۶۰۰ 〃
۲۶۲	رؤیاهای بر باد رفته	۶۰۰ 〃
۲۶۳	خمینی آذربایجان	۴۵۰ 〃
۲۶۴	از محراب تا معراج	۵۰۰ 〃
۲۶۵	برق غیرت	۴۵۰ 〃
۲۶۶	مسافر ملکوت	۳۰۰ 〃
۲۶۷	پا به پای ستاره	۸۰۰ 〃
۲۶۸	دربار به روایت دربار (فساد اخلاقی)	۶۰۰ 〃
۲۶۹	سیری در اندیشه‌های شریعتی	۶۰۰ 〃
۲۷۰	دربار به روایت دربار (فساد سیاسی)	۷۰۰ 〃
۲۷۱	ستاره‌ای بر دار	۴۰۰ 〃
۲۷۲	کودتای شب	۶۰۰ 〃
	داستان‌های انقلاب اسلامی	
۲۷۳	برگی از باغ	۵۰۰ 〃
۲۷۴	شریف جان سلام	۷۵۰ 〃
	تاریخ اسلام	
۲۷۵	تاریخ سیاسی تشیع	۲۲۰۰ 〃
۲۷۶	چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن و توسعه	۳۱۰۰ 〃
	مرجع	
۲۷۷	یادنامه شهدای قم	۹۰۰ 〃
۲۷۸	تقویم تاریخ خراسان	۱۵۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
۲۷۹	کتابشناسی ۱۵ خرداد	۴۰۰ تومان
۲۸۰_۲۸۲	انقلاب اسلامی در پایان‌نامه‌های دانشگاهی جهان (دوره ۳ جلدی)	۴۴۰۰ 〃
۲۸۳	فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی	۲۲۰۰ 〃
۲۸۴	اسناد انقلاب اسلامی جلد اول (بیانیه‌ها، نامه‌ها... آیات عظام و مراجع تقلید)	۱۱۵۰ 〃
۲۸۵	اسناد انقلاب اسلامی جلد دوم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... علمای شهرها)	۱۱۵۰ 〃
۲۸۶	اسناد انقلاب اسلامی جلد سوم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... کثیرالامضاء)	۱۱۵۰ 〃
۲۸۷	اسناد انقلاب اسلامی جلد چهارم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... مجامع مذهبی)	۱۱۵۰ 〃
۲۸۸	اسناد انقلاب اسلامی جلد پنجم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... مراجع تقلید)	۷۰۰ 〃
۲۸۹	فراماسونرها، روتاریها و لاینزهای ایران	۲۲۰۰ 〃
۲۹۰	علمای مجاهد	۶۰۰۰ 〃

دفتر فروش تلفن / فکس ۲۲۱۱۱۷۴ (پیام‌گیر شبانه‌روزی)

شماره حساب: جاری ۳۰۵۹۰۲۲۶ نزد بانک رفاه کارگران شعبه تجریش

به نام انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

در دست انتشار:

«از جنوب لبنان تا جنوب ایران»

(خاطرات سردار سرلشکر دکتر سیدیحیی(رحیم) صفوی)

تدوین: مجید نجف‌پور

۲۰۰ صفحه، رقعی

آقای سیدیحیی (رحیم) صفوی در سال ۱۳۳۱هـ. ش در شهرستان لنجان از توابع استان اصفهان، در یک خانواده‌ی متدیّن و مذهبی به دنیا آمد. وی پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه، وارد دانشگاه تبریز گردید و در جریان مبارزات سیاسی دانشجویی قرار گرفت و با شخصیت‌هایی چون شهید قاضی طباطبایی، بیش از پیش آشنا گردید.

ایشان در جریان قیام مردم تبریز در سال ۵۶، فعالانه حضور داشت و در همان وقایع مجروح گردید. وی پس از آن‌که مورد شناسایی ساواک قرار گرفت، به سوریه مسافرت کرد و با مبارزان خارج از مرزها آشنایی پیدا کرد. وی با کوله‌باری از تجربه جهاد در آستانه‌ی پیروزی انقلاب به کشور بازگشت و در تشکیل سپاه پاسداران اصفهان نقش مهمی داشت. ایشان در طی هشت سال دفاع مقدس به عنوان یکی از فرماندهان ارشد سپاه و در سمت معاونت این نیرو خدمات زیادی انجام داد. سردار صفوی هم اکنون فرماندهی کل سپاه پاسداران را به عهده دارد.

خاطرات آقای رحیم صفوی، نگرش و تلقی یک جوان مسلمان و انقلابی را در آخرین دهه‌ی رژیم پهلوی نسبت به اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران نشان می‌دهد. مطالب گوناگون این خاطرات؛ چگونگی شکل‌گیری رویکرد مخالفت با رژیم پهلوی را در میان جوانان مسلمان در عصر پهلوی دوم، توصیف می‌کند.

در دست *انتشار*:

«نقد و بررسی ناسیونالیسم تجددخواه در عصر رضاشاه»

تألیف: اسماعیل معظم‌پور
۲۸۴ صفحه، رقعی

تمسک به ایدئولوژی ناسیونالیسم، مهمترین اقدام رضاشاه جهت نیل به اهداف خود بوده است؛ عناصر اصلی این ایدئولوژی را ملیت‌گرایی، باستان‌گرایی، مقابله با مذهب، و تقلید صرف از ظواهر تمدن غرب و بی‌توجهی نسبت به عناصر مدرنیته تشکیل می‌داد. او برای رسیدن به این اهداف، از ابزارهای خاصی نیز استفاده کرد؛ تأسیس سازمان پرورش افکار یکی از مهم‌ترین اقدامات پهلوی در این راستا به شمار می‌رود. هدف اصلی این سازمان در واقع مهندسی اجتماعی بود. البته در کنار این سازمان، مطبوعات و برخی نهادهای رژیم نیز از ارکان اصلی دستکاری سنت‌های موجود برای به وجود آوردن فرهنگ دلخواه به شمار می‌آیند.

این کتاب در صدد است با بررسی رابطه‌ی ایدئولوژی و سیاست، تلاش‌های رژیم پهلوی اول را جهت تأسیس و گسترش ایدئولوژی از طریق ایجاد نهادها و سازمانهای فرهنگی و سیاسی تبیین کرده، عناصر و ویژگی‌های آن را تجزیه و تحلیل نماید.

در دست انتشار:

«امت و ملت در اندیشه‌ی سیاسی امام‌خمینی(ره)»

تألیف: علی‌محمد بابایی زارج
۴۰۰ صفحه، رقعی

امام‌خمینی به عنوان متفکری اسلامی که در چارچوب نگاه‌جهانی اسلام می‌اندیشیده است، در سیره نظری و عملی خود همواره نگاه امت‌مدارانه به موضوعات سیاسی داشته و با اقدام به تشکیل حکومت، در مورد تحقق امت اسلامی و آرمان‌های جهان‌شمول اسلامی خود بر آمده است. از طرفی ملت ایران به عنوان یک واحد سیاسی مورد توجه خاص وی بوده است. ایشان با پذیرش واقعیت سیاسی موجود در جوامع انسانی معاصر (ملت) پیوندی خاص بین این مهم با آرمان سیاسی اسلام (امت اسلامی) برقرار ساخته است.

Memories

Vol.1

By:
Mohammad Mohammadi Ray Shahri

The Center for
Islamic Revolution Documents

July 2004